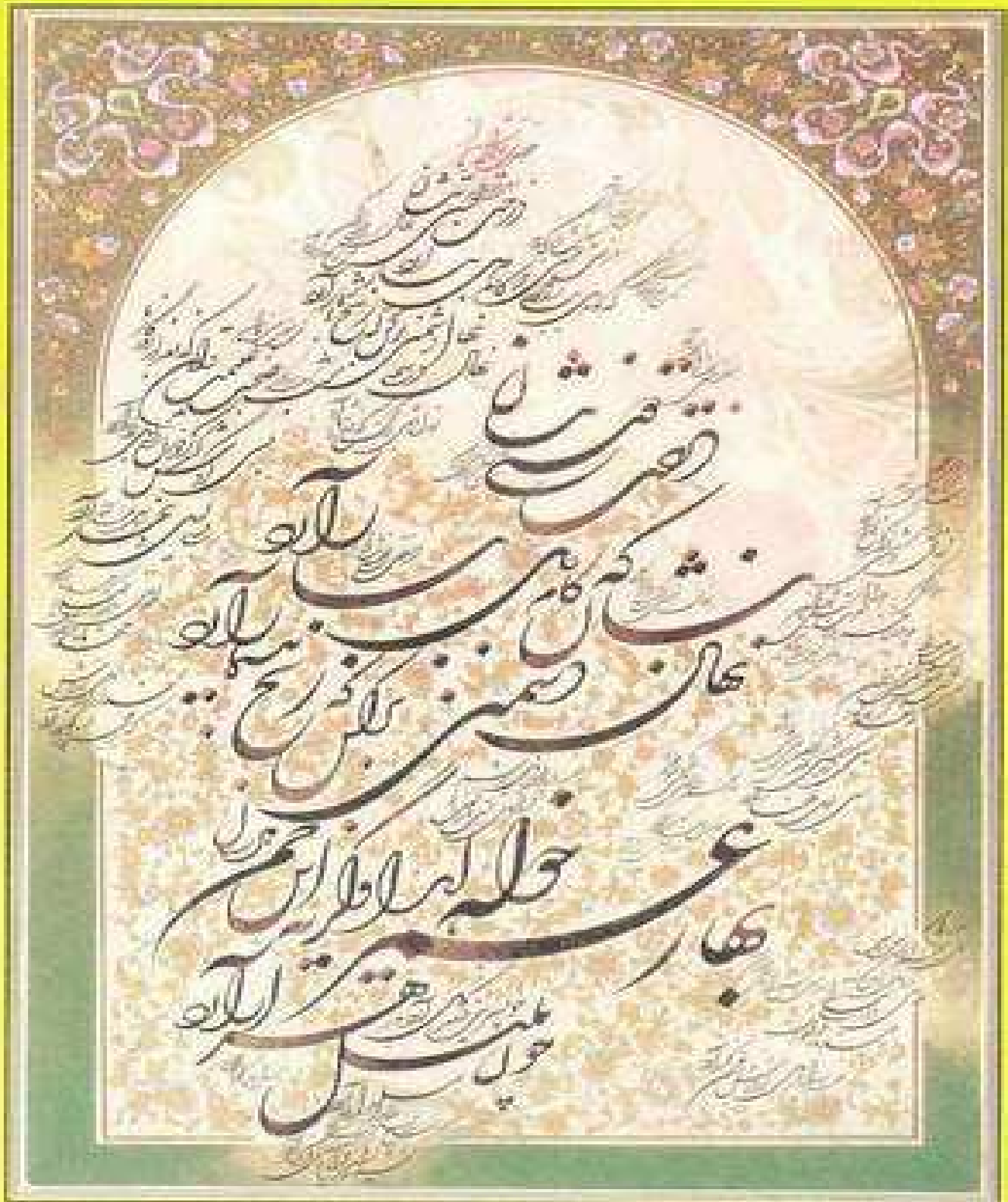




۱۰۰
بهار
۱۳۸۹

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد



گنجینه دانش



بنی آدم اعضای یک پیکرند
تو کز محنت دیگران بیغمی

که در آفرینش ز یک گوهرند
نشاید که نامت نهند آدمی

از اندیشه بلند سعدی، به خط آقای مرتضی جهانگیری

خوشنویس برجسته



۱۰۰

بهار
۱۳۸۹

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول و سردبیر : سید مرتضی صاحب فصول

مدیر :

سید مرتضی موسوی

حروف چین:

محمدعباس بلتستانی

چاپخانه:

آرمی پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

استاد دانشگاه داکا

دکتر کلثوم ابوالبشر

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر نعمت الله ایران زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

پژوهشگر و فهرست نگار

دکتر محمد حسین تسییحی

استاد دانشگاه کراچی

دکتر ساجد الله تفهیمی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر احمد تمیم داری

استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر محمد مهدی توسلی

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

اکبر ثبوت

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر رضا مصطفوی

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سید سراج الدین

استاد دانشکده دولتی کویته

دکتر سلطان الطاف علی

استاد دانشگاه علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر صغری بانو شکفته

استاد ممتاز دانشگاه دهلی

دکتر امیر حسن عابدی

استاد دانشگاه تربیت معلم

دکتر محمود عابدی

دانشیار دانشکده گوردن

دکتر عارف نوشاهی

استاد زبان و ادب اردو

دکتر گوهر نوشاهی

پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

سید مرتضی موسوی

استاد دانشگاه پنجاب

دکتر معین نظامی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر مهر نور محمد خان

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

دکتر سید علیرضا نقوی

طراحی مجله الکترونیکی

مرتضی علی بلتستانی

مدیر اجرایی مجله الکترونیکی

حمید نوروزی

روی جلد : درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
بهار عمر خواه ای دل و گرنه این چمن هر سال
چو نسرين صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد

«حافظ»

پدیدآورنده : بد الله کابلی



یادآوری

* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.

* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.

* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .

* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، شایسته است :

- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.

- دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.

- ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.

* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.

* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.

* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : daneshper@yahoo.com

www.ipips.ir

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

معرفی نسخه های خطّی

- میرزا غازی بیگ ترخان متخلّص به وقاری: به کوشش پرفسور نذیر احمد ۹
- معرفی نسخه خطی و انتخاب دیوان وی برگردان: دکتر سید حسن عباس

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه نامه

- دانش نامه دکتر محمد حسین تسبیحی ۳۳

بخش اول: اولین های زبان فارسی در شبه قاره

- امتیازات شبه قاره در زبان و ادبیات فارسی دکتر عارف نوشاهی ۳۷
- تاج المآثر: نخستین کتاب تاریخ شبه قاره به فارسی دکتر محمد مهدی توسلی ۴۳
- لباب الآلباب محمد عوفی: اولین تذکرة الشعراء ادب فارسی پرفسور دکتر صغری بانو شکفته ۵۳

بخش دوم: مشترکات فرهنگی کشورهای حوزه فارسی در زمینه های ادب، هنر، رسوم، میراث و...

- همبستگی های فرهنگی بین کشورهای همجوار حوزه فارسی دکتر نصرت جهان ختک ۶۹
- مشترکات فرهنگی حوزه زبان و ادب فارسی دکتر شفقت جهان ۸۳

بخش سوم: یاد واره برخی گذشتگان دانشی

- نگاهی به زندگینامه و آثار نه نفر همکار ماندگار فصلنامه دانش سید مرتضی موسوی ۹۹
- ماده تاریخ سه نفر از گذشتگان فصلنامه دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» ۱۰۹

اندیشه و اندیشمندان (۲)

- میرزا عبدالقادر بیدل از دیدگاه منتقدان ایرانی دکتر سید احسن الظفر ۱۱۵
- بازتاب نوروز و فصل بهار در شعر فارسی ایران و شبه قاره سید مرتضی موسوی ۱۲۳
- بازتاب فرهنگ ایران زمین در شعر علامه اقبال دکتر علی کمیل قزلباش ۱۳۳

- عرفای مجانین: بررسی ابعاد عرفانی شخصیت دیوانه در مصیبت نامه عطار
 - ویژگیهای هنری در غزل حافظ شیرازی
 - تحلیل تطبیقی آثار کلامی رابعه قزدارى و پروین اعتصامی
 - ترکیب های باهم آبی (هم آیند) در زبان فارسی و برخی زبان های شبه قاره
- پرفسور علی محمد موذنى ۱۴۷
و سبیکه اسفندیار
مسرت واجد ۱۷۵
سیده فلیحه زهرا کاظمی ۱۸۷
ثریا پناهی ۱۹۷

ادب امروز ایران

- داستان کوتاه: کدخدا
 - شعر: علی موسوی گرمارودی، حسین اسرافیلی، محمود شاهرخی، ضیاء الدین ترابی، سعید یوسف نیا، حمید رضا شکارسری
- مجتبی رحماندوست ۲۰۷
۲۱۲

فارسی شبه قاره

- لاهور، مرکز ادبیات فارسی از عصر غزنویان تا دوره حاضر
- انجم طاهره ۲۱۷

شعر فارسی امروز شبه قاره

- نذر صابری، دکتر معین نظامی، صفدر حسین میرزا سیفی، جاوید اقبال قزلباش، دکتر محمود احمد غازی، صدیق تاثیر
- ۲۴۳-۲۴۶

گزارش و پژوهش

- شناسه ابو محمد بن احمد بن الحسین الجریری در کشف المحجوب
 - درباره مولوی: این بیت سروده کیست؟
 - راهیان ابدیت
 - ارتحال پرفسور مختار الدین احمد در علیگر
 - کتابهای تازه
- دکتر محمد حسین تسبیحی ۲۴۹
دکتر سلطان الطاف علی ۲۵۷
مدیر فصلنامه دانش ۲۶۱
سید مرتضی موسوی ۲۶۳

نامه ها

- پاسخ به نامه ها
- دفترا دانش ۲۷۱

- 1-11 Abstracts of Contents in English چکیده مطالب به انگلیسی
A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن دانش

آنان که در فضای شبه‌قاره تنفس می‌کنند هر صبح و شام می‌یابند که زیرساخت‌های فرهنگ بومی آن در حال فرسایش است. آداب و رسوم، منش، زبان، نظام ارزشی، آرزوها و ... که برخاسته از مکاتب شرقی و فرهنگ پدري بود دیگر چندان بدان افتخار نمی‌گردد. بلکه برعکس زنگاری از عقب‌ماندگی انگاشته می‌شود.

به‌کار بردن کلمات انگلیسی ابزاری برای تفاخر و تقید به‌زبان اردو مشخصه‌ی نداشتن تحصیلات عالی و یا بازماندن از کاروان تمدن قلمداد می‌گردد. دولتمردان، رسانه‌ها و گروه‌های مرجع که مرزبانان ملت‌ها در فرازونشیب روزگارند، هرگاه لب به سخن می‌کشایند زبان و فرهنگ خودی را پاس نداشته و پیرایه‌های بیگانه به مطالب خود می‌آویزند و تا آن‌جا که بتوانند از رنگ‌وبوی ملی می‌گریزند.

دل‌مشغول نبودن اولیاء امور به دغدغه‌های فرهنگی، سیطره یافتن گرایش‌های مادی و اقتصادی روزمره بر همه‌ی زندگی، تهاجم بی‌امان فرهنگی بیگانگان که با سوءاستفاده از نیازمندی‌های اولیه‌ی جامعه اعمال می‌شود و ... واقعیات تلخی است که دست به‌دست داده تا تاریخ و فرهنگ بومی این سامان را به‌مخاطره اندازد.

حاصل آن‌که زبان اردو که امروزه ارتباط حدود یک میلیارد فرزندان این منطقه را برقرار می‌سازد، با سرعت رو به فرسودگی نهاده و در حال استحاله در فرهنگ غرب گردیده است.

طبیعی است هنگامی که زبان اردو که زبان رسمی اینجاست به چنین سرنوشتی گرفتار آمده باشد، زبان و فرهنگ فارسی جای خود خواهد داشت. بدیهی است رهبران و بیداران شبه‌قاره، در مورد فرهنگ خود باید مسئولیت تاریخی خویش را بشناسند و در مقابل نسل‌های آینده پاسخگو باشند. ولی ما به‌عنوان خدمتگزاران زبان و فرهنگ فارسی چه باید بکنیم؟ آیا در قبال این موج فرساینده چه می‌توان کرد؟

حق آنست که از واقعیات نمی‌توان گریخت ولی از آن‌ها می‌توان تجربه اندوخت. در هیچ شرائطی نباید دست از آرمان‌ها شست و رسالت‌ها را فرو نهاد. زبان فارسی با پشتوانه‌ای بیش از هشتصد سال کار انباشته در این بخش از گیتی، پیوسته در عرصه‌های زندگی حضوری سازنده و چشمگیر داشته است. به‌طوری که توانسته است همیشه مشعلی فروزان فراراه سعادت و بهروزی مردمان باشد. حافظه‌ی

تاریخی شبه‌قاره از این فرهنگ دائما خاطراتی پرشکوه و افتخارآمیز داشته است. درست است که این فرهنگ در این برهه چندان بدان اقبال نمی‌شود ولی نباید فراموش کرد که شاید نسلی نو در راه باشد که قدر گنج‌های خود را بهتر از مردم این زمانه بشناسد.

می‌خواهیم بگوئیم در دوران حاضر حتی اگر نتوان زبان فارسی را آن‌چنان که شایسته و بایسته است ترویج نمود، ولی می‌توان ذخائرش را از تطاول روزگار غدار دور داشته و برای آیندگان نگاه داشت.

ما اگر بتوانیم به‌عنوان نمونه آنچه *ابوالحسن علی بن عثمان هجویری «داتا گنج‌بخش»* و مکتب عرفانی‌ای که او در قالب کتاب «کشف المحجوب» بنا نهاد را پژوهش نموده و خدمات وی به فرهنگ شبه‌قاره را ثبت و به‌دست نسل نو بسپاریم، رسالت کنونی خود را به انجام رسانده‌ایم. و همچنین اگر بتوانیم آنچه *میر سید علی همدانی «امیرکبیر»* با گفتار و نوشتارهای بی‌شمارش طی سفرهائی که روستا به روستا در پی بالا بردن سطح فرهنگ و بینش مردم کشمیر بر خود هموار نمود و یا آنچه *امیر خسرو دهلوی* با بنیان گذاشتن (و یا تقویت) سبک جدید شعری تحت عنوان «سبک هندی» در شکوفا نمودن هنر و ادبیات منطقه خود داشت، و یا آنچه *ابوالقاسم فرشته، ظهیرالدین بابر و جهانگیر* در ضبط و ثبت تاریخ این خطه آفریدند، و یا آنچه *اورنگ‌زیب* در بالا بردن سطح زندگی و گسترش رفاه عمومی و عمران و آبادانی به‌یادگار گذاشت، و یا آنچه *علامه محمد اقبال* به‌عنوان یک مصلح بزرگ در تفکر و اندیشه این بخش از جهان به‌پا کرد و صدها نمونه دیگر از مفاخر انکار نشدنی شبه‌قاره را برای آشنائی آیندگان آن نگاهبانی و معرفی نمائیم، وظیفه خود را ایفاء کرده‌ایم. باشد که امواج غفلت بگذرد و فرزندان این ملت گنجینه‌های تمام نشدنی خود را استخراج و بهره‌برداری نمایند.

فصل‌نامه دانش اگرچه از دیرباز بزرگداشت مفاخر فارسی شبه‌قاره را وجهه همت خود قرار داده بوده است، لیک اینک که با انتشار یک‌صدمین شماره‌اش به دورانی جدید پا می‌گذارد، بر آنست که به این بُعد بیشتر پرداخته و شخصیت‌های فارسی این خطه و آثار آنان را بیش از پیش معرفی نماید تا به‌خواست خداوند سهمی را در این جهاد مقدس به‌خود اختصاص دهد.

دانش با این رویکرد، آغوش خود را به‌روی همه آثار علمی - پژوهشی فاخر گشوده نگاه خواهد داشت.

سرمدبیر و مدیرمسئول

معرفی

نسخه های خطی

به کوشش : پرفسور نذیر احمد (علیگر)
برگردان: دکتر سید حسن عباس*

میرزا غازی بیگ ترخان^(۱) متخلص به وقاری معرفی نسخه خطی و انتخاب دیوان وی

اشاره:

میرزا غازی بیگ ترخان دارای شخصیتی چند بُعدی است. با وصف این که فقط بیست و پنج سال زیست، غیر از امور لشکری و کشوری دوره جهانگیر شاه در صحنه شعر و سخن چیره دست و دارای دیوان شعری در اصناف گوناگون سخن بود. آقای پرفسور نذیر احمد استاد الاساتذة دانشگاه علیگر که در تاریخ ۱۹ اکتبر ۲۰۰۸ بدرود حیات گفت، مدتی پیش طی مقاله ای میرزا غازی بیگ ترخان متخلص به وقاری را به طور مشروح معرفی کردند و با استفاده از نسخه خطی موجود در کتابخانه رضای رام پور گزیده دیوان وقاری را نیز بدست دادند که شاید برای اولین دفعه در یک مجله علمی پژوهشی فارسی زبان به زیور طبع آراسته می شود. وقاری در دستگاه دولتی جهانگیر دارای سمتهای مهمی بود که جهانگیر در توزک خود تمجید شایسته از وی نموده است. نویسنده همکار عزیزمان از دانشگاه بنارس گفتار فوق در ارتباط با وقاری را در اختیار ما گذاشته اند که در خور ستایش است. شایسته تذکر است که معلمان و استادیاران جوان گروه های فارسی دانشگاه های شبه قاره بخصوص کسانی که از دانشگاه های ایران دانش آموخته گشته اند، پیش از این که به تحقیق و پژوهش گسترده در زبان و ادبیات فارسی بپردازند، مقاله های علمی استادان ارشدی را که شاید بعضی از آنان در قید حیات نباشند، اما طی نیم قرن اخیر در ترویج ادب فارسی از طریق اردو و انگلیسی در سطح علمی نقشی ماندگار ایفا کرده اند، بوسیله ترجمه مستند به فارسی در اختیار محافل علمی و ادبی جهان فارسی بگذارند. چه بهتر که با استفاده از مکاتبات الکترونیکی در این خصوص با مدیریت فصلنامه نیز مشاورت لازم را انجام دهند.

* - گروه فارسی دانشگاه هندوی بنارس - (هند)

آخرین فرمان روای ترخانی تته میرزا غازی بیگ، فرزند میرزا جانی بیگ (۲) ترخان بود. وقتی که میرزا جانی بیگ در زمان اکبر بادشاه، در رجب ۱۰۰۸ هـ / ۱۵۹۹ م در برهانپور بدرود حیات گفت، بنا به دستور اکبر، دولت تته به غازی بیگ واگذار کرده شد. در آن روزگار او در تته بود، در دربار اکبری نبود. در ۱۰۱۳ هـ / ۱۶۰۴ م همراه با سعید خان (۳) به دربار اکبر رسید. اکبر، در تته تیولش را طبق سابق برقرار داشت. هنوز میرزا در آگره بود که اکبر وفات یافت و چون جهانگیر در ۱۰۱۴ هـ / ۱۶۰۵ م تخت نشین شد، میرزا غازی بیگ را به مأموریت قندهار (۴) گسیل کرد و وی را به منصبدار پنج هزاری مقرر کرد. در سال دوم جلوس به تاریخ ۱۰ شعبان ۱۰۱۶ هـ / ۱۶۰۷ م منصب وی را به هفت هزاری (۵) ترقی داده شد و بخشی از ایالت مولتان در تیولش افزوده شد. در حالیکه ولایت تته به طور کامل در جاگیرش قرار داشت و دولت قندهار و امنیت آن دیار نیز که در مرز هند واقع است، به عهده او واگذار شد. زیرا که او با تجربه و کاردان خوبی بود. بنابه گفته جهانگیر: «میرزا غازی آدم با کمال است. شعر هم خوب می گوید و وفاری تخلص می کند. این بیت از او است (۶):

گریه ام گر سبب خنده او شد چه عجب ابر (۷) هر چند که گرید رخ گلشن خندند

پس از چند روز وفات آصف خان (۸)، «در بیست و پنجم (۹) همین ماه که اردیبهشت باشد، خبر فوت میرزا غازی خان رسید. میرزا مشارالیه از حاکم زاده های تته، از ذات ترخان است. در زمان والد بزرگوارم، پدر او میرزا جانی بندگی و دولتخواهی اختیار نموده، به همراهی خان خانان که بر سر ولایت او تعیین یافته بود، در لاهور به شرف ملازمت استسعاد یافت و به کرم پادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشته، خود ملازمت دربار اختیار نموده... و تا بود در ملازمت گذرانید. آخر الامر در برهانپور (۱۰) وفات یافت. میرزا غازی ولد او که در تته بود، به موجب فرامین عرش آشیانی به ایالت و حکومت آن ملک سرافرازی یافت. به سعید خان که در بهکر بود، حکم شد که او را دل آسا نموده به درگاه آورد. خان مشارالیه کسان فرستاده او را به دولتخواهی دلالت نموده، آخر الامر او را به آگره آورده به شرف پای بوسی والد بزرگوارم سرافراز گردانید (۱۱). در آگره بود که حضرت عرش آشیانی شنقار شدند (۱۲) و من بر تخت دولت جلوس نمودم (۱۳). بعد از آن که

خسرو را تعاقب نموده و به لاهور داخل شدم، خبر رسید که امرای سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر سمرقند [قندهار] (۱۴) آمده اند، و شاه بیگ خان (۱۵) حاکم آنجا در قلعه قبلی شده منتظر کمک است. بالضروره فوجی به سرداری میرزا غازی و دیگر امرا و سرداران به کمک قندهار تعیین شدند. این فوج چون به حوالی قندهار می شد لشکر خراسان قوت توقف در خود نادیده، معاودت نمودند. میرزا غازی به قندهار در آمده، ملک و قلعه را به سردار (۱۶) خان که به حکومت آنجا مقرر گشته بود، سپرده. شاه بیگ خان به جاگیر خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود. سردار خان اندک مدتی که در قندهار بود، وفات یافت و باز آن ولایت محتاج به سردار صاحب وجود می گشت. در این مرتبه قندهار را اضافه تته نموده، به میرزا غازی نمودم. از آن تاریخ تا زمان رحلت در آنجا لوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می نمود [سلوک او با مترددین به عنوان پسندیده بود]»

(۲)

میرزا غازی بیگ ترخان یکی از موضوعات جالب برای من بوده است و علت بزرگ آن، این بود که در تذکره میخانه تالیف عبدالنبی فخر الزمانی ذکر او مفصل آمده است. این تذکره در ۱۹۳۱ میلادی بکوشش پرفسور محمد شفیع (۱۷) به چاپ رسیده بود. نسخه ای از آن بدستم آمد و مدتها در مطالعه من بوده است. از این تذکره معلوم شد که غازی بیگ نوجوانی ذی علم بود و در نوعمری در شعرگویی و در علوم دیگر کمال به دست آورده بود علاوه بر این قدردان شاعران و عالمان بود. چنان که عده ای از شاعران آن دوره به دربار او وابسته بودند از آن جمله نام های طالب آملی، مرشد بروجردی، اسد قصه خوان، بزمی کوز، فغفور گیلانی، نعمت الله وصلی، محوی اردبیلی در این تذکره (میخانه) آمده است (۱۸). در سال ۱۹۵۰م من در دانشگاه لکهنو استخدام شدم. پس از اندکی، پرفسور مسعود حسن رضوی (متوفی: ۲۹ نوامبر ۱۹۷۵م) برای فرزند خویش سید اختر مسعود رضوی، بنده را به عنوان استاد راهنما (در دوره دکتری) انتخاب نمودند. در آن روزگار تذکره میخانه در مطالعه من بود و من از میرزا غازی بیگ بسیار تحت تاثیر قرار گرفته بودم. لذا برای آقای سید اختر مسعود رضوی موضوع پایان نامه را همین

حکمران علم پرور را مقرر نمودم. میرزا غازی بیگ چهار [پنج] ویژگی قابل ذکر دارد.

۱- او خود شاعر و علم دوست بود و عده ای از شاعران و افاضل از دربار او وابسته بودند.

۲- در کم سنی در شعر و در فنون دیگر مهارت کسب کرده بود.

۳- هنوز سن او بیست سال نبوده که صاحب دیوان شده بود. در ۲۵ سالگی درگذشت و حدوداً هشت سال پیش از فوتش، در مدح اکبر پادشاه (م ۱۰۱۴هـ) ساقی نامه ای متجاوز از دوازده هزار بیت سروده بود (۱۹).

۴- در نظر من در تاریخ ادب فارسی هیچ شاعر دیگر در این کم سنی (۲۰)، صاحب دیوان نشده بود. اگر کسی دیوان خود را ترتیب داده باشد لا اقل شاعری اش به پایه او نباشد.

۵- در این کم سنی او فرمانده (۲۱) بزرگ هم بود. جهانگیر تحت تأثیر استعدادهای او، وی را به سرداری نخستین مأموریت او، مقرر کرده بود و قابلیت وی را هم بسیار می ستود. احتمالاً در تاریخ، چنین سردار کم سال کم تر بوده باشد.

آقای سید اختر مسعود پایان نامه خود را درباره میرزا غازی به تکمیل رسانید و از دانشگاه لکهنو مدرک دکتری را دریافت نمود. من می خواستم مقاله او به هر طوری که باشد، به زیور طبع آراسته گردد اما چنین نشد و آقای اختر مسعود به پاکستان رفت و در دانشگاه پیشاور مشغول به کار شد. اما به زودی درگذشت و مقاله اش چاپ نشد.

(۳)

امسال در کتابخانه رضا رام پور نسخه ناقص از دیوان میرزا غازی بیگ ترخان را دیدم (۲۲). در آن وقت فکر کردم که آقای سید اختر مسعود نیز دیوانش را در دست داشته باشد لذا با به دست آوردن آن نسخه و با مقایسه از نسخه رام پور، متن انتقادی دیوان غازی بیگ آماده خواهد شد. بدین ترتیب یک شاعر مهم از روزگار اکبر پادشاه را از پرده خفا می توان بیرون آورد. به این قصد به آقای سید نیر مسعود برادر کوچک آقای سید اختر مسعود نامه ای نوشتم که او عکس دیوان مورد مطالعه آقای سید اختر مسعود را فراهم کند. آقای سید نیر مسعود فوری پاسخ نامه را فرستاد و نوشت که در موضوع مقاله برادرش، [مطالعه] دیوان شامل نبود. و او در بابت نسخه

دیوان هیچ اطلاعی هم نداشت. او فقط دربارهٔ حیات و خدمات علمی غازی بیگ را موضوع مقالهٔ خود قرار داده بود. با این پاسخ اهمیت نسخهٔ خطی کتابخانهٔ رضا رام پور هم بیشتر شد. در نظر داشتن اهمیت و ندرت این نسخه معرفی میرزا غازی بیگ و نسخهٔ نایاب دیوان وی را بسیار ضروری به نظر آمد. احتمال دارد که نسخهٔ دیگری صاحب نظر دیگر بدست بیارد و با مقایسهٔ نسخهٔ زیر مطالعهٔ اینجانب، متن انتقادی دیوان غازی بیگ ترخان را آماده سازد.

(۴)

میرزا غازی بیگ، وقاری تخلص داشت. دربارهٔ تخلصش در میخانه این حکایت جالب آمده است که میرزا در قندهار از شاعری که همین تخلص (وقاری) را داشت، به هزار روپیه خریده بود. نسخهٔ ناقص دیوان وقاری که در کتابخانهٔ رضا رام پور نگهداری می شود، مشتمل بر ۵۵ برگ است و مشمولات آن چنین است:

- ساقی نامه ص ۲ - ۷۰ ناقص الآخر
- غزلیات ص ۷۱ - ۱۰۶ ناقص الاول
- مقطعات ص ۱۰۶ - ۱۰۷ دو عدد
- رباعیات ص ۱۰۸ سه عدد

تعداد ابیات ساقی نامه ۱۰۱۱، غزلیات ۵۰۷، مقطعات ۱۶ و رباعیات ۶ = میزان ۱۵۴۰ بیت.

ساقی نامهٔ وقاری به صورت مثنوی و در بحر متقارب است. مثنوی با حمد آغاز می شود. ابیات آغازین ملاحظه شود:

بنام خدایی که روز نخست	مدار دو عالم به او شد درست
نگارندهٔ صورت دلفریب	طرازندهٔ پیکر جامه زیب
فروزندهٔ چهرهٔ ماه و مهر	فرازندهٔ هفت کاخ سپهر
سرایندهٔ محفل دلبران	نوازندهٔ روح جان پروران
شده نام او زیب دیوانها	مزین به او گشته عنوانها
خیالش انیسِ دلِ بی دلان	فریبش ربایندهٔ عاشقان
بر آورندهٔ حاجتِ مستمند	کشایندهٔ کارِ اهل نژد*

* - نژد: بزمن انداختن، فرو نشاندن - اندوهگین - غمناک - افسرده [فرهنگ معین ۴ / ۴۷۱۳]

سکون پرور بی قراران شوق
 وزو ناز در سرکشی کامیاب
 صفا بخش خلوت گذاران عشق
 وزو در تگاپوست آیات حسن
 وزو غمزه در دلبری گشت خست**
 وزو نکته ساز اند ارباب ناز
 دل آرای خلوت گزینان راز
 وزو جذبه در طبع آهن رباست
 ز تحریک او بلبل اندر خروش
 وزو مردم دیده ها شرمناک
 وزو ارجمند است پابندگی
 کمند بقا را طرازنده اوست

تسلّی ده داغداران شوق
 ازو حسن شد سرفراز از عتاب
 دل افروز شب زنده داران عشق
 ازو در تجلی است مرآت حسن
 ازو فتنه در ساحری شد نخست
 ازو در گداز اند اهل نیاز
 صف آرای مسند نشینان ناز
 ازو خواهش کاه در کهرباست
 ز تأثیر او گل طراوت فروش
 ازو اخگر سینه ها تابناک
 ازو سر بلند است تابندگی
 نوازنده بزم و سازنده اوست

با کاربرد بای قسمیه در ادبیات معانی های نوینی ایجاد کرده شده است. ابیات چند ملاحظه شود.

که با حوریانت کند هم نشین
 که مستم کن از نشاء جام عشق
 به خورشید تابان ایوان حسن
 به وحی و به گنجینه راز او
 به وحی آفرینان صاحب نگاه
 به حرفی که خود گفت و هم خود شنود
 به ناری که نوباوه شد از شجر
 به شخصی که بی جرم بسمل شده
 به رمزی که صد رخنه در جان کند
 به اعجاز و برهان روح الهی
 به موسی و جولان گه کوه طور
 به مستوری بوی پیراهنش
 که مرآت دین شد از ایشان جلی

بده ساقی آن آب آتش قرین
 الهی به مستان ایام عشق
 الهی به شمع شبستان حسن
 به روح الامین و به اعزاز او
 به پیغمبران رسالت پناه
 به روحی که بی جسم در جلوه بود
 به نوری که طالع شد از بوالبشر
 به حقی که ظاهر ز باطل شده
 به حرفی که تاراج ایمان کند
 به گلهای باغ خلیل الهی
 به آهنگ داود و لحن زبور
 به یعقوب داغ دل روشنش
 به فخر نبی و به عزّ ولی

** - خست [از خستن]: مجروح - زخمی [فرهنگ معین ۱/ ۱۴۱۹]

که هستند هر یک به خوبی ثمر	به حق امامان اثنا عشر
به آیات و برهان وحی سخن	به معراج شاه زمین و زمن
به گنجینه داران راز سپهر	به آینه داران رخسار مهر
به محمل نشینان راه حجاز	به آتش فروزان کوی نیاز
به خنجر گذاران سلطان عشق	به چابک سواران میدان عشق
به مژگان خون ریز خنجر کشان	به چشم سیه مست آهو و شان
به جادویی هندوی بُت پرست	به مخموری غمزه نیم مست
به دل جویی معنی حسن ظن	به شیرینی چاشنی سخن
وقاری خود را گرامی کنی	که نظم علم چون نظامی کنی
یکی از نکو محضران سازیم (۲۴)	به ملک سخن سرافرازیم (۲۳)
نکو نامی ارجمندان ز تست	سرافرازی سربلندان ز تست

چو روز جزا نامه بکشائیم (۲۵)

به ساقی کوثر ببخشائیم (۲۶)

چنین معلوم می شود که شاعر، اثنا عشری بود. به همین علت ، او دوازده امام شیعه را وسیله قرار می دهد. اگر او سنی می بود ، صحابه و چهاریار را واسطه قرار می داد. اما اجتماع سنی بود لذا نمی توان او را به راحتی شیعه گفت.

شاعر ، مانند نظامی آرزوی شهرت می کند. نظامی گنجوی از حیث مثنوی گو چنان مشهور است که هیچ شاعر فارسی گو نمی تواند در برابر او بایستد. لذا شاعر ما آرزو دارد که مثل نظامی شهرتی بدست بیارد. و این یک امر طبیعی است . نظامی فقط مثنوی نگفته بلکه او را مخترع ساقی نامه دانسته می شود ، بقول مؤلف میخانه:

« بر رای معنی آرای ارباب دانش و ضمیر بیضا تأثیر اصحاب بینش پوشیده نماند که حضرت شیخ (نظامی) ساقی نامه به سامانی نگفته، بانی میخانه عبدالنبی فخر الزمانی از آخر هر داستان کتاب سکندر نامه دو بیت در یوزه نموده ، با چند بیت متفرقه دیگر که مناسبتی به ساقی نامه داشت، ترتیب داده بر سبیل تیمن و تبرک در این اوراق پریشان بر بیاض برد، تا از برکت سخن آن سر دفتر اصحاب حقیقت، این مختصر در نظر ارباب هنر مطلوب جلوه گر آید» (۲۷)

در این هیچ شکی نیست که خواستهٔ عبدالنبی بدین صورت به پایهٔ تکمیل رسیده که این کتاب بیش از حد شهرت کسب کرد. در اشعار زیر در باب خلقت حضرت پیامبر اکرم (ص) از نور ایزدی، آفرینش حضرت آدم. حکم عدولی او در بهشت، اخراج از آن جا، رسیدن او به سراندیب و مناجاتش را آورده است:

که آتش زند در دیار مجاز
کباب است ازو لخت لخت جگر
شده از تجلیش نوری بلند
که بر جز و کل پرتو افکن شده
و زان پس رقم بر بدایع کشید
به پایش فشاندند حورا گهر
پی سجده هر سو صف آراستند
عزازیل دادش به گندم فریب
اسیر ره شک و ریب آمده
لباس گرمی درید از برش
ز شرمندگی هر طرف می دوید
جهان را ز حسرت در آتش نشاند
فلک را ز گریه زر اندود کرد
روان کرد رخت اقامت روان
سراندیب را کانِ یاقوت کرد

بده ساقی آن آب اخگر گداز
به دل افروز نوریست آتش اثر
بر افکنده از چهره مشکین پرند
ز نورش چراغ معین شده
نخستین ازان نور احمد «ص» دمید
چو آدم ازان نور شد بهره ور
ملایک به نظاره برخاستند
به فردوس بنشست با فرو زیب
گرفتار دام فریب آمده
کلاه سعادت پرید از سرش
چو عریانی خویشتن را بدید
ز بس لاله از ارغنون می فشاند
ملک را به ناکام پدرود کرد
به کوی سراندیب با صد فغان
ز بس چون دل ریخت از چشم درد

و گر مدتی از پی آبرو

بسان ملک بود تسبیح گو

این ساقی نامه به نام اکبر پادشاه است لذا این باب با خطاب از ساقی آغاز و به ابیات دعا به پایان رسیده است. چند بیت بدین قرار است:

که رشی کند کار طوفان نوح
که بحر جنون را کند موج زن
کزین ورطه افتم مگر در کنار
همه سجدهٔ جام و ساغر کنم

بده ساقی آن موج دریای روح
برانگیز آن صرصر خانه کن
بجوش آور آن بحر اخگر شرار
ره خلوت بیخودی سر کنم

درم بسته و نیست پیدا کلید
مگر خضر و قتم شود دستگیر
حقیقت شناس شه اکبری
که در هر دو کونش نباشد نظیر
رسانیدند احکام دین و دول
ملایک پناه و خلائق حشم
به اقبال او گرم پشت ظفر
فلک شعله در شمع خاور نهد
شود لعل خونبار الماس رنگ
ز مریخ گردون کشد انتقام
به پابوسش آید مه و آفتاب
شود حلقه در گوش او مشتری
عقابی کند صعوه در چنگ باز
نمایان ازو شان اسکندری
کز ایران و توران ستاند خراج
به یک لحظه آتش به عالم زند
سراب جهان را کند مرغزار
زند طعنه بر نیر خرگهی
که تیغش ز مرآت وین برده زنگ
که زبینه باشد بدو تاج و تخت

رهم دور و مقصد بود ناپدید
درین راه در چنگ غولم اسیر
محمد نوای علی یآوری
همایون جم جاه خاقان سریر
نظام قوانین ملک و ملل
بهشتی نژاد و ملایک خدم
سلاطین فرمانده دادگر
چو تاج مرصع به سر بر نهد
اگر پرتو تیغش افتد به سنگ
اگر برکشد تیغ کین از نیام
اگر پای همت کند در رکاب
نشیند چو بر مسند سروری
همای خدنگش چو گیرد فراز
همایون ازو رایت اکبری
سکندر نشان و سلیمان رواج
سموم نهییش اگر دم زند
اگر ابر لطفش شود قطره بار
نشیند چو بر تخت شاهنشهی
زهی شاه جم جاه فیروز جنگ
الهی تو این خسرو نیک بخت

به توفیق اقبال نامی کنش

ز فرّ عدالت گرامی کنش

ابیات این ساقی نامه نتیجه فکر یک شاعر کهنه مشق معلوم می شود البته همان طور که گفته شد، این تخلیق یک شاعر نو عمر است که سن او کم تر از بیست سال بود. بدین صورت در ساقی نامه های فارسی، یکی از یادگارهای شاعری است که از همه شاعران نو عمر بوده. بنابر این احتمال دارد که در آن خامی های تجربیات زندگی و شعر در آمده باشد (البته جهانگیر وی را شاعر بزرگ قلم داد کرده است). و بدین علت مقابله او با شاعران بزرگ فارسی نمی توان کرد. مولف میخانه با آوردن ۸۸ بیت از

ساقی نامه غازی خان ترخان، وی را در مقابل شاعران نام آور مانند نظامی، حافظ، خواجه، عرفی، فیضی، ظهوری و ملک قمی وغیره قرار داده است. ما دیده ایم که ساقی نامه غازی خان بسیار طولانی بود و شاهد روشن آن، این است که در دیوان حاضر، ساقی نامه مزبور بیش از یک هزار و یکصد بیت داشته. این از آخر، ناقص است. آیا می توان فهمید که ۸۸ بیت که در میخانه آمده، همان کامل ساقی نامه است یا جزو از یک ساقی نامه طولانی است. چون ساقی نامه که در دیوان موجود است، از آخر ناقص می باشد. لذا حدس زده می شود که اشعاری که در میخانه آمده است، بخش مفقود آن باشد. این هم قرین قیاس است که صاحب میخانه نتوانست، ساقی نامه کامل را بدست بیاورد، فقط ۸۸ بیت بدست آمده و از آن، احتیاج او به تکمیل رسید. علت بزرگ ساقی نامه کامل نپنداشتن این ۸۸ بیت را این است که ابیات مذکور، بدون هیچ گونه تمهید آغاز می شود:

به باغ ارفند عکس از روی یار شود نوک هر خار رشک بهار
وگر بر فلک چهره تابان کند خور از شرم او چهره پنهان کند

از این رو، این حدس قوت می گیرد که ابیات بالا بخشی از یک منظومه طولانی است و رنگ این ابیات نیز از ساقی نامه مندرج در دیوان شباهتی و مماثلتی وجود دارد، به طور مثال خطاب ساقی بدین قرار است:

بده ساقی آن نوش داروی روح
به رغم دل زاهدان، در صبح

و در ساقی نامه، ابیات خطاب به ساقی بدین گونه است :

بده ساقی آن نشه افزای روح	که خیزد ز باغش نسیم فتوح (ص ۶۶)
بده ساقی آن موج دریای روح	که رشحی کند کار طوفان نوح (ص ۶۲)
بده ساقی آن اخگر شعله پوش	که می آیدش از پرتو خون بجوش (ص ۵۷)
بده ساقی آن پر تو خانه تاب	که برقش زده خنده بر آفتاب (ص ۵۵)
بده ساقی آن شعله گل فشان	که الماس بار است و آتش فشان (ص ۵۲)
بده ساقی آن شعله آبدار	که بر فرق دل کرده آتش نثار (ص ۴۸)
بده ساقی آن گوهر آبدار	که آتش فروز است و اخگر شرار (ص ۴۴)

بده ساقی آن لعل آتش فشان که از چشمه خضر دارد نشان (ص ۳۷)

در دیوان ، این ساقی نامه به ابیات زیر به پایان می رسد :

ز بس غنچه بر غنچه پرداختم	عروسی ز روح و روان ساختم (ص ۷۰)
چو در خلوت جان در آوردمش	به خون دل و دیده پروردمش
رخش عاری از گونه عاربت	کنار و برش پرور از معرفت
گهی صورتش در نظر یافتم	گهی معنیش از جگر یافتم

(۵)

تا اینجا سخن مربوط به ساقی نامه بود. در دیوان غزل بسیار آمده اما بخش آغازین غزل ها، ناقص است. غزلهای ردیف الف تا سین ندارد. در ردیف شین دو غزل کامل و فقط مقطع از یک غزل موجود است، گزیده ابیات غزلها، منقول در دیوان آورده می شود.

گزیده اشعار غازی بیگ ترخان متخلص به وقاری

من نمی دانم وقاری را چه باشد مدعا زین تحمل کردن و تن در بلا انداختن

ز حسن جلوه چو طالع شد آفتاب جبینش	چو ذره فتنه بر انگیخت از یسار و یمینش
کجاست بخت که چون سرنهم به پای سمندش	به زور جذبہ فرود آورم ز خانه زینش
دل شکسته که ز نار بند گشته ندانم	کدام مغبچه گردیده است رهزن دینش
درین غزل شده ام باز مدح خوان وزیری	که هست مشتری ما خیل بندگان کمینش
سزد که ملک ستانی کند به تیغ جهان سوز	که همچو مهر جهانگیر گشته رای متینش

چو شه سوار من آرد به جلوه حسن سبک پی
شود هزار وقاری گدای راه نشینش

مرا نبود یقین هستی دهنش	فتاده ام به گمان تا شنیده ام سخنش
نسیم بر سر او همچو شعله می لرزد	اگر به جلوه در آید نهال یاسمنش
گرفته است زنخدان او عیار دلی	هزار یوسف دل بنده چه ذقنش

نمک مزین به دلم از حدیث بسته‌ او
مگر ز مستی چشم تغافل انگیزش
که داغ داغ از آن طوطی شکر شکنش
چرا که غمزده ام از نگاه غمزه زنش
بگرد او نرسد ناله وقاری زار
شود اگر به مثل تارو بود پیرهنش

نه بخت است آن که او را هم زبان خویشتن بینم
الهی هستیم را غرقه بحر فنا گردان
به جای نور بینائی در آید خار در چشمم
به جای خار در چشم وقاری می خلد نشتر

هلاک غمزه مردم کش آن مایه ی نازم
ندیدم همچون او مردم شکار آهوی صیدی
به وادی طلب عمریست تا من در تگ و تازم
به غایت منفعل از دیدن آن چشم غمازم

وقاری حرف لعل او چو دُر در نظم می آرم

مسیحای زمان خویشم و این است اعجازم (۷ بیت)

داغی در آرزوی تو در سینه سوختیم
سیماب گشته لخت جگر از تف درون
وز جوش سینه حسرت دیرینه سوختیم
لعلی که بود در ته گنجینه سوختیم
(۶ بیت)

چون زر درون بوته هجران گداختم
برقی به خرمم بدرخشید از رُخش
سر تا قدم در آتش حرمان گداختم
چندان که تن ز تفّ بیابان گداختم
الماس پاره در جگر جان گداختم

دم ای وقاری از دل دوزخ مزین که من

در آتش محبت جانان گداختم (۹ بیت)

ما همچو نقطه در خم پرکار عالمیم
اعجاز عشق بین که درین راه پُر خطر
وارسته از خود و گرفتار عالمیم
گردن به زیر بار و گرفتار عالمیم

فارغ نشسته ایم وقاری ز ننگ و نام

آسوده از زمانه و بیزار عالمیم (۷ بیت)

رفتیم دل در آن خم گیسو گذاشتیم آشفته‌گی بهر شکن مو گذاشتیم
از بسکه بود دل به جدایی بهانه جو داغ فراق بر دل بدخو گذاشتیم
آن شعله‌ای که خرمن مهرش سپند بود از بهر یادگار در آن کو گذاشتیم

آخر حدیث شوق وقاری نکرد گوش

چندان که ما به ره گذرش رو گذاشتیم (۷ بیت)

کجاست بخت که از خیل داد خواه تو گردم شهید خنجر مردم کش نگاه تو گردم
کی این مراد بر آید مرا که چون بخرامی چو گرد در پیت افتم غبار راه تو گردم

سپاه شوق چو آرد هجوم بر تو وقاری

هزار بار به گرد سر سپاه تو گردم (۹ بیت)

مگر در عشق بازی خاطر آسوده‌ای دارم دل پُر حسرت و جان ستم فرسوده‌ای دارم
حریف دود و آه مانه‌ای در گوشه‌ای بنشین که آه آسمان گرد جهان پیموده‌ای دارم

نه خوناب جگر آلوده‌ام دامان محرومی

مگر من چون وقاری دامن آلوده‌ای دارم (۵ بیت)

به راز عشق اگر اندیشه‌ای در کار می‌کردم چنین خود را به چشم مردمان کی خوار می‌کردم
چو گفتم درد دل رنجیده شده‌ای کاشکی آن دم زبانم لال می‌شد چون به او اظهار می‌کردم

وقاری بهر آن محروم ماندم از وصال او

که هر جا می‌نشستم شکوه‌ی بسیار می‌کردم (۶ بیت)

باز سویت با دل و جان بلاکش آمدم گرچه رفتم همچو باد اما چو آتش آمدم

چون وقاری پای در راه تمنا سوده‌ام

وز برای دیدن آن روی مه‌وش آمدم (۷ بیت)

دیده فردا چو بر آن شوخ ستمگر فگنم رستخیز دگر از دار به محشر فگنم

آن چنانم چو وقاری به راه قاتل خود

که اگر جان طلبد من به رهش سرفگنم (۵ بیت، برگ ۲۰ ب)

دگر مرغی به چنگ شاهبازی خسته می‌بینم دگر صیدی به فتراک سمندی بسته می‌بینم
مگر وحشی غزال من رمید از من ز بی‌تابی که مرغ دل ز قید آرزو وارسته می‌بینم

همانا آهوی مردم فریب او رمید از من
دگر باد مخالف می وزد بر شاخ امیدم
که از دامی شکار کامرانی خسته می بینم
دگر از چنگ خود تار طرب بگسسته می بینم
مگر افسون پند ناصحان در وی اثر دارد

که او را از وقاری در هم و دل خسته می بینم (۷ بیت، برگ ۲۰ ب)

ز پرکاری فریبم داد و من از ساده لوحی ها
به کار آرزو یک ره چو نتوان روی او دیدن
به خاطر نقشها از التفات یار می بندم
به غم خوش می کنم دل دیده از دیدار می بندم
که فردا رخت عیش از طرف این گلزار می بندم
غنیمت دان حضور گل که شب می گفت بابلبل

به بند زلف جانان چو وقاری آن چنان بندم

که گر زَنار گوید بر سر بازار می بندم (۱۰ بیت، برگ ۱ ب)

عمریست که از تربیت پیر خرابات
در عرصه ی او شاه سواران همه ماندند
تا پرتوی از عکس تو افتاد به جامم
بردند همه ره به سر پرده ی مقصود
آن مرغ اسیرم که جدا از تو به گلشن
در معبد ترسا بچه ناقوس نوازم
من خود چه کسم گر پی این طایفه تازم
آغاز حقیقت شده انجام مجازم
جز من که همان گم شده ی راه حجازم
هر غنچه نماید به نظر چنگل بازم

(۱۱ بیت)

گرد کوی دوست می گردیم و هوایی می کشیم
گو نباشد ره به بزم وصل ما را گو مباش
در هوایی سایه ی سرو قد دلجوی یار
در ره امید باری آرزویی می کشیم
گرد این گلزار می گردیم و بویی می کشیم
بر بیاض دیده هر سو طرح جویی می کشیم

(۹ بیت)

ما رخت جنون بر در دروازه کشیدیم
بر خرمن اندوه بلا سایه فگن شد
پای خرد از وسعت اندازه کشیدیم
هر آه که ازخون جگر تازه کشیدیم

(۸ بیت)

اگر امشب سخن از مدعای خویش می کردم
وقاری با خیالش آشنا گر می شدم امشب
دل صد پاره ی خود را فزون تریش می کردم
چه جای مردمان بیگانگی از خویش می کردم

(۶ بیت)

ملامت بین که از کوی سلامت بار می بندم
به یادش در پس زانوی حسرت عشق می بازم
به غم خوش می کنم دل دیده از دیدار می بندم
به فکر بت زبان از ذکر استغفار می بندم
رگِ جان را به تار رشته ی زَنار می بندم
دل و دین را فدای آن بت طنّاز می سازم

بی بر از تاب تف مهر و محبت مائیم
هیمه ی سوخته دوزخ حسرت مائیم
سر به سر سوخته ی پرتو منت مائیم
(۱۵ بیت)

به تاریکی گرفتار و چراغ مرده ای دارم
که در خاکستر تن اخگر افسرده ای دارم
(۷ بیت)

مراد خاطر آن ترک کافرکیش می خواهم
که از بهر نثارش یک جهان جان بیش می خواهم
که هر دم چاره ای از صبر دور اندیش می خواهم

وقاری چاک دل انپاشتم از خاک بی دردی

به جان از کاو کاو غمزه ای صد نیش می خواهم (۷ بیت)

از بخت شور و طالع دون می گریستم
از کج روی چرخ نگون می گریستم
(۸ بیت)

ناله ی زار از جگر بر طر ز شیون می کشم
هر دم از بادام چشم خویش روغن می کشم
گرچه مظلوم وقاری نیست حاجت دم زدن
دوست می داند که من اینها ز دشمن می کشم

شاخ خشک شجر وادی محنت مائیم
نوبر تازه رس گلبن فردوس توئی
برق الماس نگاه تو به ما می خندد

ز سوی عاشقی فارغ دل افسرده ای دارم
وقاری گر نشینم فارغ از سوز محبت جای آن دارد

نه مقصود دل و نی آرزوی خویش می خواهم
بدین یک جان که دارم نگردم شرمسار از وی
دگر کار دلم جایی رسید از دست بی تابی

طالع نکرد یاری و بختم مدد نداد
تا روز چون وقاری برگشته روزگار

گریه ها بر حال خود دارم چو ماتم دیدگان
تا چراغ آرزو را بر فروزانم دگر

نشان داغ تو پیداست از جبین وفایم
ز تاب مهر تو کمتر ز ذره گشته وجودم
عجب نباشد اگر مهر را به چرخ در آرم

به تمنای نشیننده ی محمل کردیم
سحر از غمزه به مردم همه باطل کردیم

زنگ از دل آرزو می شستیم
هر چند به آب جو می شستیم

این قدر سعی که در طی مراحل کردیم
بس که ما همچو وقاری به لب افسون خودیم

تا لای می از کدو می شستیم
سجاده ی ما نشد نمازی

شب‌ها به ره تو وقاری
رخساره به خاک کو می شستیم

از بس که دلم زنگ گرفتست وقاری زنگار فشان است همه سبزه ی باغم

گلزار وجود را وقاری نو باوهی بوستان ذاتیم

از نقد تمنای تو گنجی است وجودم وز مهر تو برباد شده بود و نبودم
تا همچو وقاری همه آفاق گرفتم از تیغ زبان رخنه گر جان حسودم

امشب ک غمزه ی تو ز می عنود چشم می شد هزار فتنه اگر می کشود چشم
آخر سواد چشم وقاری سفید شد در راه انتظار تو از بس که سود چشم

ز نقش تخته ی هستی رموز ما سوا خوانم
وقاری طبع صافی و طهیر روشنی دارم

صبا ز بنده پیامی به آن جناب رسان ثنای ذره ی بیدل به آفتاب رسان
وقاری آن شه خوبان سوار می گردد بیا چو صرصر و خود را به آن رکاب رسان

بس که از راه نظر لخت جگر خائیدم شده بی چاره دل از دست جگر خالی من
بس که سودای جنون پخت وقاری امشب چاک در خرقة زد آخر دل سودائی من

الماس روید از مژه چاک چاک من نشتر به جای سبزه بر آید ز خاک من
سرخیل کشتگان چو وقاری شوم به حشر آن غمزه گر به دل گذراند هلاک من

از طره ایست دود جنون در دماغ من وز اخگری است آبله ها گرد داغ من

به آن که گشته مرهم جان فگار من آرام گیر نیست دل بی قرار من

مرا با مهر بود امروز ترک کج کلاه من به کام داد خواهان بود دیگر بادشاه من
ز استغنا ی او در بزم می مردم ز محرومی نگاه کرمش آن دم گر نمی شد عذر خواه من

میرزا غازی بیگ ترخان و انتخاب دیوان او

گناهم گرچه بیش آمد وقاری از همه عالم به عفوئی نیک می سازم که بیش است از گناه من

گل غنچه بر آورده و گوید دهن است این رخساره عیان کرده که برگ سمن است این

وفایش جور ، وصلش جنگ و لطفش قهر، مهرش کین

شوم قربان این رسم و بلا گردان این آیین

خرامان رفتنش دل خواه مهر انگیزیش برجا

تبسم کردنش پر شور شکر خنده اش شیرین

ای قامت تو نخل خرامان آرزو در غنچه ی تو چاک گریبان آرزو

دیده گستاخ نگاهست به نظاره ی او غافل است از غضب غمزه ی خونخواره ی او

چو از عتاب کند زلف نیم تاب فرو ز کفر او رود ایمان در اضطراب فرو

ز باده سیر وقاری نمی شوم هرگز کندم ار به مثل در خم شراب فرو

آن لب که جان زنده دلان شد کباب ازو افتاده شعله در جگر آفتاب ازو

(حاشیه)

درین کاخ زر کار مشکین کتابه نوشتند روزی ما به قرابه

موی میان به دست خیال کسان مده سر رشته ای به دست دل بد گمان مده

(حاشیه)

نگه را در فنون دلبری پند جدائی ده بمیرم گو من از حسرت تو کام دلربائی ده

اگر زور کمند جذبه ام خواهی که دریابی به دست سرکشی سر رشته زور آزمائی ده

تیغ ستم که چو مژه خون ریز کرده ای اول به قصد کشتن من تیز کرده ای

در سینه آرزوی وقاری فزوده ای هر که به خنده بسته شکر ریز کرده ای

گرفتم آن قدر آرام در ایام محرومی که در ایام حرمانم بر آمد کام محرومی

دم به دم سویم نگاه حسرت افزا می کنی
ای به هندوی دو تا رهن ایمان کسی
آرزو را رفته رفته گرم سودا می کنی
وی به لعل نمکین رهن ایمان کسی

چه می شد دوش اگر در مجلس آزارم نمی کردی
به تقریب حدیث مدعی خوارم نمی کردی (۲۸)

دامان به می آلوده شد مژگان ز خون پالودگی
اینها ز من نبود عجب مائیم و صد آلودگی

غارت گر صبرم شده دزدیده نگاهی
ای عقل برون تاز که در کشور صبرم
در خرمنم آتش زده مهر رخ ماهی
آورده هجوم عجیبی لشکر شاهی

اظهار مکن همچو وقاری که درین رو

نبود به جز از شیوه ی اظهار گناهی

نمی گفتم که پیمان تو دیگر گون شود روزی
دل آزرده از قید غم بیرون شود روزی (۲۹)

سحر گه از دل آورده بر کشم هوئی
هزار شعله بر آید ز هر سر کوئی

دعا به جلوه بر آید به طاق ابروئی
علم شدست وقاری میان محزونان
اثر به گوش اجابت کشید یاهوئی
ز بس که خاک بسر کرده در سر کوئی

مقطعات

ایا، رفیع جنابا، سپهر مقدارا
نداد کار مرا رونقی توجه تو
تغافل تو سبب چیست خود بگو با من
چه دیده ای که مرا کرده ی چنین پدرود
روا بود که کسی غیر ربط خدمت تو
نیابد از کرم تو تمتع و گاهی
تو خود بگو که توان وعده ی را به کردن
به حال زار وقاری گهی نگاهی کن

امین ملک امارت ملک امین الملک
تو آن وزیر نو سیرتی که در ایام
که چرخ از تو کند کسب مملکت داری
مسلم است ترا شیوه ی نکو کاری

صبا ز لطف شما می کند سبک روحی
اگر زمانه به حکم تو سر فرو نارد
بزرگواری جنابا! امید می دارم
ترا رسد که چو خورشید جام بر گیری
اگر به صفحه نه فیض امامت بودی
خزان ز یمن تو پوشد لباس گلناری
ز آسمان به سبالی کلاه سرداری
که خاکسار خود از خاک راه برداری
کلاه بشکنی و کمر به دست آری
برات روزی مردم نمی شدی جاری
دگر نه زائچه ی حسن خلق لطف بود
هوای روح نمی گشت در جسد جاری

رباعیات

با زلف تو دام آشنائی کردیم
آنجا که طراز طیلسان افشاندیم
در آینه که خود نمائی کردیم
از نعمت وصل جاودان اسیر شدیم
زان لب چو حدیث دلربائی کردیم
در بزم کرشمه به صد بیم و امید
ز تار میان پارسائی کردیم
صد دل شده را کلیسیائی کردیم
نظاره طرز دلربائی کردیم
هرگه که تصور جدائی کردیم
صد جان چو دل خویش فدائی کردیم
با تو به فریبی آشنائی کردیم

پانوشته ها:

- ۱- برای لقب ترخان نگاه کنید به: اکبر نامه، سال سی و هشتم؛ آیین اکبری ترجمه بلاخمن ج ۱، ص ۹۸۳ به بعد.
- ۲- برای شرح احوال نگاه کنید به: [ترجمه] بلاخمن، ج ۱، ص ۹۱-۳۹۰؛ او شاعر بود و حلیمی تخلص داشت.
- ۳- نگاه کنید به: مآثر الامرا، ج ۲، ص ۴۰۳ به بعد؛ در ۱۰۱۱ هـ اکبر بادشاه تیول بکر و مولتان را داده بود.
- ۴- امرای هرات و سیستان و تیول داران اطراف آنها علیه حسین خان حاکم قندهار یلغار نمودند. شاه بیگ حاکم قندهار بود. او در قلعه محصور گشت. برای کمک وی غازی بیگ را با یک لشکر بزرگ گسیل داده شده بود. رک به: ترجمه توزک، ج ۱، ص ۵۲-۱۵۱.
- ۵- اما در ترجمه اردوی توزک «پنج هزاری» است (ص ۲۲۹)؛ بلاخمن، هفت هزاری نوشته است (ص ۳۹۲).
- ۶- ترجمه توزک، ص ۲۳۰.
- ۷- در میخانه چاپ لاهور (ص ۲۲۸) مصرع بدینگونه آمده است:
ابر چون گریه نماید لب گلشن خندد

و در مجمع الفصحا چنین است :

ابر هر چند بگرید رخ گلشن خندد

[در جهانگیر نامه آمده: ابر هر چند که گرید رخ گلشن خندند، ص ۷۷ چاپ محمد

هاشم ۱۳۵۹، مترجم]

۸- آصف خان جعفر شاعر بسیار خوش فکر بود. او قصه خسرو و شیرین را به نام

جهانگیر سروده و « نور نامه » نام نهاده بود. او در برهان پور در ۶۳ سالگی در

اردیبهشت ۱۰۲۱ در گذشت (ترجمه اردوی توزک، ص ۳۶۷).

۹- آصف خان و غازی خان در یک ماه (یعنی در اردیبهشت) درگذشتند. غازی خان

به تاریخ ۲۵ اردیبهشت و آصف خان پس از ۱۷ اردیبهشت. در میان درگذشت

هر دو نفر، یک هفته فاصله بود (همان، ص ۳۶۷).

۱۰- در ۱۰۰۸ هـ بدرود حیات گفته بود.

۱۱- او در ۱۰۱۳ هـ به دربار رسیده بود.

۱۲- در توزک، تاریخ درگذشت ۱۳ جمادی الاخری ۱۰۱۴ هـ است (ترجمه اردو، ص ۳۲).

۱۳- میرزا غازی خان می‌خواست بر گردد اما جهانگیر گفت تا عروسی خواهرش که با

خسرو نامزد بود، او باید در آگره بماند (ترجمه اردوی توزک، ص ۷۰).

۱۴- درباره شرح مأموریت قندهار نگاه کنید به: ترجمه اردوی توزک، ج ۱، ص ۵۱-۱۵۰.

۱۵- شاه بیگ (خان دوران) - او ملازم میرزا حکیم بود سپس با اکبر انسلاک پیدا کرد

و منصبدار پنج هزاری مقرر گشت. بعد از آن صوبیدار قندهار شد. جهانگیر وی را

صوبیدار کابل مقرر نمود. در ۱۰۶۶ هـ استاندار تته گردید. در توزک بیشتر جاها

احوال او آمده است.

۱۶- نام اصلی وی تحت بیگ بود. این نیز ملازم میرزا محمد حکیم بود. پس از

درگذشت وی در ۹۹۳ هـ به دربار اکبر راه یافت. بالاخره حاکم قندهار مقرر شد.

او در ۱۰۱۶ هـ یا ۱۰۱۷ هـ وفات یافت. میرزا غازی بیگ پس از سر کردن

مأموریت قندهار در شعبان ۱۰۱۶ هـ به خدمت جهانگیر رسید. در رجب ۱۰۱۷ هـ

به فرمان جهانگیر، او به قندهار روانه گردید. وقتی که از بکر به طرف قندهار می رفت،

همان روز خبر فوت شدن سردار خان حاکم قندهار رسید (رجوع کنید به: ترجمه

اردوی توزک جهانگیری، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۶۵).

۱۷- سه پژوهشگر درباره این تذکره کار کرده اند. یکی پرفسور محمد شفیع است که با

کمک دو نسخه آن را در ۱۹۲۶م به چاپ رسانیده. سپس راقم وقتی که در ۱۹۵۵م

به ایران رفت، آنجا نسخه ای در کتابخانه ملی ملک دید. در سه شماره مجله

اورینتل کالج میگزین (نوامبر ۱۹۵۶ الی اوت ۱۹۵۷م) ابیات زاید که در این نسخه

بود، چاپ کرد. در آخرین بخش آن مقاله ها از نسخه دانشگاه اسلامی علی گر

نوشته ۱۰۳۶ هـ نیز استفاده کردم. نسخه مذکور از همه نسخه های مکشوف قدیمی تر بود. نسخه فوق را در [یک مقاله] در مجله قند پارسی (نشریه خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دهلی نو) در نخستین شماره آن نیز معرفی کردم. [این مقاله به عنوان « قدیمی ترین نسخه خطی تذکره میخانه، در مجموعه مقالات پرفسور نذیر احمد که به نام « قندپارسی» در دو جلد از طرف انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار بکوشش دکتر سید حسن عباس در سالهای ۱۳۷۱ و ۱۳۸۳ منتشر گردیده است، در جلد دوم آن ص ۲۹۱ - ۳۰۳ آمده است. مترجم]

سومین پژوهشگر آقای احمد گلچین معانی هستند. ایشان با کمک نسخه های کتابخانه ملک و ترکیه یک چاپ خوبی انتشار داد. من از ایشان فقط یک گله دارم که بخش های اضافی نسخه کتابخانه ملک را که در سه قسمت در مجله اورینتل کالج میگزین منتشر شده بود و ایشان آن را دیده بودند، بطور دانسته از ذکر آن پهلوتی نمودند. همچنین نسخه مهم کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر را من معرفی کرده بودم، آن هم از نظر انداخته شد. باوجود توجه بسیار در نسخه آقای احمد گلچین معانی یک بند از ترجیع بند احوالی نیامده در حالیکه بند مذکور را من آورده بودم.

۱۸ - در میان آنان درباره پنج نفر یعنی مرشد، اسد، طالب، وصلی، بز می نگاه کنید به : میخانه چاپ لاهور، ص ۲۲۹ و برای فغفور، ص ۳۳۳ و در مورد محوی، ص ۵۵۶ حاشیه.

۱۹ - در دیوان، ساقی نامه ناقص الاخر است. تعداد ابیات ۱۰۱۱ است. ۸۸ بیت که در میخانه آمده، آن هم در ساقی نامه مشموله در دیوان نیست.

۲۰ - این ساقی نامه، به نام اکبر سروده شده است. او در ۱۰۱۴ هـ در گذشت. در آن وقت غازی خان کم تر از ۱۹ سال داشته باشد زیرا که در وقت وفات در ۱۰۲۱ هـ،

بیست و پنج سال داشت. (ترجمه اردوی توزک، ج ۱، ص ۳۶۷)

۲۱ - جهانگیر می نویسد : حکومت قندهار و محافظت آن ملک... به عهده کاردانی و حسن سلوک او مقرر گردید. [جهانگیر نامه، ص ۷۶ بکوشش محمد هاشم؛ مترجم -]

ترجمه اردوی توزک، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲۲ - نگاه کنید به : فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲۳ - یعنی سرفرازی مرا

۲۴ - یعنی سازی مرا

۲۵ - یعنی بکشائی مرا (یعنی نامه من بکشائی)

۲۶ - یعنی بیخشائی مرا

۲۷ - میخانه چاپ لاهور، ص ۱۲ [تذکره میخانه، ص ۱۵ چاپ گلچین معانی]

۲۸ - این غزل ۸ بیت دارد و همه ابیات از « چه می شد» آغاز می شود.

۲۹ - ۶ بیت آغازین از « نمی گفتم» شروع می شود.

افزوده ها از طرف مترجم :

- برای شرح احوال و اشعار غازی بیگ ترخان متخلص به وقاری رک به :
- جهانگیر نامه (وقایع سال هفتم) بکوشش : محمد هاشم ، تهران ۱۳۵۹.
 - ترخان نامه، سید میر محمد بن سید جلال تنوی ، بکوشش سید حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدرآباد ، ۱۹۶۵م.
 - ذخیره الخوانین ، شیخ فرید بهکری ، به تصحیح : سید معین الحق ، کراچی ۱۹۷۰م ، جلد ۲ ، ص ۱۸ - ۳۱.
 - مقالات الشعرا، قانع تنوی ۸۲۸ - ۸۳۸ به تصحیح پیر حسام الدین راشدی، کراچی ۱۹۵۴م.
 - میرزا غازی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب ، تالیف پیر حسام الدین راشدی ، انجمن ترقی اردو کرچی ، ۱۹۷۰م
 - شعر العجم مولانا شبلی نعمانی ، بخش ۴ ، ص ۱۴۲ ، دارالمصنفین اعظم گر (چاپهای مکرر)
 - تذکرہ میخانہ تالیف ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی ، به تصحیح احمد گلچین معانی چاپ اقبال تهران ۱۳۶۷ ، ص ۲۹۰ - ۲۹۹.
 - مجمع الفصحا ۱ / ۶۲.
 - سرو آزاد تالیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی ، ص ۴۰ لاهور ۱۹۱۳م.
 - مرآة العالم : تاریخ اورنگ زیب (جلد ۲) تالیف محمد بختاور خان ، به تصحیح ساجده س - علوی ، ص ۶۳۲ - ۶۳۴ ، اداره تحقیقات پاکستان ، دانشگاه پنجاب لاهور ، نوامبر ۱۹۷۹م.
 - تذکرہ نصر آبادی ، میرزا محمد طاهر نصر آبادی ، ص ۶۰ ، با تصحیح وحید دستگردی ، کتابفروشی فروغی .
 - تذکرہ روز روشن تالیف : محمد مظفر حسین صبا به تصحیح محمد حسین رکن زاده آدمیت ، ص ۹۰۸ کتابخانہ رازی تهران ۱۳۴۳.
 - ریاض الشعرا تالیف علی قلی خان والہ داغستانی (جلد اول) بکوشش پرفسور شریف حسین قاسمی ص ۷۶۷ ، کتابخانہ رضا رام پور ، ۲۰۰۱م.
 - پارسی گویان هند و سند تالیف دکتر هرامل سدا رنگانی ، ص ۱۸۴ - ۱۸۶ ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران.
 - مجالس جهانگیری تالیف عبدالستار بن قاسم لاهوری به تصحیح : عارف نوشاهی و معین نظامی میراث مکتوب تهران ۱۳۸۵.

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه نامه

- دانش نامه دکتر محمد حسین تسبیحی ۳۳
- بخش اول: اولین های زبان فارسی در شبه قاره
 - امتیازات شبه قاره در زبان و ادبیات فارسی دکتر عارف نوشاهی ۳۷
 - تاج المآثر: نخستین کتاب تاریخ شبه قاره به فارسی دکتر محمد مهدی توسلی ۴۳
 - لباب الآلیاب محمد عوفی: اولین تذکره پرفسور دکتر صغری بانو شکفته ۵۳
- الشعراء ادب فارسی
- بخش دوم: مشترکات فرهنگی کشورهای حوزه فارسی در زمینه های ادب، هنر، رسوم، میراث و...
 - همبستگی های فرهنگی بین کشورهای همجوار حوزه فارسی دکتر نصرت جهان ختک ۶۹
 - مشترکات فرهنگی حوزه زبان و ادب فارسی دکتر شفقت جهان ۸۳
- بخش سوم: یاد واره برخی گذشتگان دانش
 - نگاهی به زندگینامه و آثار نه نفر همکار ماندگار سید مرتضی موسوی ۹۹
 - فصلنامه دانش
 - ماده تاریخ سه نفر از گذشتگان فصلنامه دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» ۱۰۹

دکتر محمد حسین تسبیحی

به مناسبت طبع و نشر یکصدمین شماره فصلنامه فرهنگی و ادبی دانش
و بیست و پنجمین سال انتشار آن به همت و کوشش مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان - اسلام آباد - پاکستان

دانش نامه

دانش آمد گویا گوهر عشق و محبت آفرید	دانش آمد در جهان لطف و صفا آمد پدید
چهچه زن چون بلبل گلزار و گل از ره رسید	دانش آمد سرو ناز عاشقی در مُلک پاک
گویا عطر سخن از هر لغت دارد نوید	بوی خوش از هر مقاله می رسد بر جان ما
دست افشان ، پای کوبان، شادمانی آورید	شعر و نثر فارسی در آن بُود فرهنگ نو
همدل و همیار دانش رخت نو برتن کشید	خوش بود دانش نوازی های فرهنگ و ادب
روشنایی های دل از فارسی در جان دمید	دانش شیرین زبان گویای قند فارسی
از کمال و فضل او فارسی شده سعد سعید	مرتضی صاحب فصول آن رایزن اوج کمال
انجمن آرا بود، آورده آراء جدید	مرتضای موسوی کوششگر دانش نواز
چون که بلتستانی آورده حروف شاد و شید	در حروف چینی بود دانش نمودار هنر
گفت و گو هایش همه مهر و محبت گستردید	هر سه ماه یک بار بود دانش رفیق و یارما
انجمن در مَهْد دانش آمده مَدّ گستردید	نعره مستانه از دانش پژوهان شد بلند
دُرّ و مُروارید و مرجان آید از راه بعید	سر به سر نور خدا در بحر دانش موج زن
رَوْح و ریحان گل فشاند از مُراد و از مُرید	دانش اندر جان بود گردش کنان روز و شبان

گویا عشق زبان فارسی دارد مزید
 مظهر علم و ادب از دانش آورده نشید
 شرق و غرب و هم شمال و هم جنوب وعد و وعید
 یک زبان و یک بیان بر جان و دل حمد حمید
 زعفران زارهای آن آورده کار مستفید
 دانش آمد چون زلیخا عاشق پاک و مفید
 جمله بلتستان زمین آورده آواز شهید
 نورپور شاهان بود آن آتش سرخ و سفید
 هم بیاس و راوی و پنجد بود صوت الحديد
 از موهنجدارو و تهته بود مجد مجید
 چون که سیلاب آوریده قدرت باران شدید
 جمله دانشگاهیان همراه آن با چشم دید
 تا که از دانشوری، دانش به قلب و جان چکید
 آمدند در راه دانش با جلال و اعتمید
 اردو و فارسی زده نقش وفا در دل امید
 می زنند نعره که دل همامان به دانش می طپید
 تا که بیست و پنج سنه دانش خرامان می چمید
 کار فرهنگ و هنر از خرمن آن خوشه چید
 تا که گنج بخش محبت در گل و گلشن خزید
 مرتضی صاحب فصول آن سید سدّ سدید

هرکجا دانش بُود آنجا بُود فارسی زبان
 گوهر دانش پژوهشی در جهان گسترده است
 از همه جا می رسد آواز دانش نو به نو
 هم به پختونخواه و پنجاب و بلوچستان و سند
 سرزمین سرو ناز و زلفک کشمیریان
 گرججویی یوسف عرفان پاکستان زمین
 یادگاران کهن از خیبر و دشت سوات
 مارگله با پوتهوار و چلهٔ بری امام
 جهلم و ستلج بود جوشان هماره روز و شب
 وادی مهران به جیوه جیوه پاک نعره زنان
 از سیلچین تا به کی تو (K2) می رسد خوف و هراس
 دانش اندراین همه دارد طریق عاشقی
 دیدبان شد دیدگان آن که دانشجو بود
 درگه و دربار پیران حقیقت در جهان
 هرکجا گویندهٔ فارسی شده روشن چراغ
 شاعران عصر حاضر عاشق دانش همه
 سایهٔ لطف خدای مهربان بر دانش است
 آن که دارد ارتباط معنوی با پاک و هند
 مرکز تحقیق فارسی همدل دانش بود
 محکم و ستوار هماره حافظ علم و ادب

یعنی از دانش رسیده هرکجا نوروز و عید
ترک و تاجیک و زهندوستان و افغان خوشه چید
عطر جان عاشقان از بوی دانش شکفید
آن بود میراث مکتوب کهن همچون نبید
نسخهٔ مکتوب ما از کرم و موش گشته قدید
چون که آمد دانش اندر علم و تحقیق شاه کلید
تا رسد بر دستشان گلهای خوشبوی شمید
آرزو دارم هزارم آید و گردد رشید
چون که دانش در سخن ها دُر و گوهر پرورید
می درخشد در زمین و آسمان پیک برید
اطلب العلم ولو بالصین بود راه مفید
نعت پاک مصطفی(ص) از شعر دانش بشنوید
در توکلت علی الله آمده حمد حمید
صوت احسن آورد ایوان اقبال را نوید
زان جهت در شعر دانش خوش بود قصد و قصید
حور و غلمان از بهشت دانش کوثر چشید
جمله عرفان و تصوف قاری قرآن شنید
جمله در دانش پژوهی نعمت آورده برید
صفحهٔ دانش بود از علم شان فرد فرید
سچل سرمست و شهباز قلندر را خفید

گلشن فارسی بود گلزار دانش های نو
جملگی اندیشمند و دانشومند و بزرگ
نوگل باغ وفا گشته شکوفان در جهان
نسخه های کهنه اندر دانش آمد آشکار
آرزوی هرکسی دیدار میراث کهن
گشته تصویب دانش اندر یوجی، سی بارای خوب
مردمان خواهان دانش روز و شب در انتظار
جشن یکصد دانش آمد شد مبارک در جهان
هر کسی از بهر دانش می رود راه وفا
نام دانش گشته جاویدان چو خورشید جهان
کشف محبوب حقیقت از وجود دانش است
سایبان معرفت هر جا شده سایه فکن
پند و اندرز نصیحت شامل دانش بود
گر بجویی دانش اقبال شناسی را یقین
بحث و تنقید ادب شد مقصد دانش پژوه
روضهٔ رضوان دانش جنهٔ الماوی شده
حضرت قرآن و تفسیر و کلام و فلسفه
حافظ و فردوسی و سعدی و مولانا همه
این سینا و ابوریحان و غزالی طوس
عارفان و شاعران سرزمین گل زمین

بلهی شاه، گنجشکر باهو دگر سید علی
محفل و درگاه و دربار همه پیران حق
بخش های فارسی خواهان دانش جملگی
نقش پای رفتگان در دانش آمد ماندگار
منتخب از هر مقاله انگلیسی ترجمه
سال تأسیس همین دانش، بود اندر جمل:
شاه لطیف، بابا فرید و کافیان را حق سزید
جمله تعلیم و تعلّم را همه عبد و عبید
کل دانشجو و دانشگاه پی دانش دوید
رحمت و غفران آنان در کتابت حق گزید
این بود از مرتضای موسوی زرّین کلید
«دانش مرد سخندان» هجری شمسی رسید
۱۳۶۴ هـ. ش

هم بود تاریخ دیگر این چنین از مرد حق:
شد مسیحا نغمه خوان تاریخ میلادی چنین
همچنان تاریخ خورشیدی بخوان باردگر
۱۴۰۵ هـ ق

«دل نشین تعویذ دانش» بهر ما حبل الورید
«غنچه وش» تأسیس دانش آمده کشف جدید
۱۳۶۴ هـ ش

هم به هجری آمده «لطف غفور» در جان و دل
گفته آمد بار دیگر هم به میلادی بُود
نقش دانش در جهان شهره شده دور از مرید
دانش ما چون «بیاض بی نظیر» آمد پدید
۱۹۸۵ م

زنده و پاینده دانش گل فشانی می کند
آرزو دارم که دانش راه حق جویان بود
این «رها» خدمتگزار دانش و دانشوری
بیست و پنج سال عمر خود در صد شماره بشکفید
تا شود در گلشن عرفان حق نور امید
توتیای دیدگانش گرد دانش خوش سزید

امتیازات شبه قاره در زبان و ادبیات فارسی

اشاره:

از نظر زمان، تاریخ نوشته های ادب فارسی به هزار و اندی سال پیش بر می گردد و از نظر مکان گستره و بستر آن، از بالکان تا بنگال وسعت دارد. بنگال دیروز که بدانجا قندپارسی می رسید، امروز بخشی از مجموعه سه کشور مستقل با نام بنگلادش، پاکستان و هند است و کل این مجموعه به تعبیر جدید سیاسی جغرافیایی «شبه قاره» نامیده می شود. این منطقه در هزاره گذشته، مرکز و محور فعالیت های زبان و ادب فارسی بوده است و کارنامه آن، نه تنها از نظر کمی از کارنامه سرزمین های تاریخی قلمرو فارسی، ایران، ممالک عثمانی و ماوراء النهر چشمگیر بوده، بلکه از نظر کیفی نیز گوی از دست آنها ربوده است. شبه قاره برخی امتیازات دارد که منحصر به این منطقه است. این امتیازات عبارتند از: پدید آوردن آثار و تألیفات؛

ایجاد مکتب های ادبی و زبانی و سبک های شعر؛
کشف میراث علمی و نگاهداری و نشر آن و غیره.

تفصیل یکا یک این امتیازات را می توان در صفحات تاریخ های ادبی، تذکره های شعرا، فهرست های نسخه های خطی و کتابشناسی های آثار چاپی دید. ما در این مقال فقط به برخی از آن ها اشاره می کنیم .

اگر صحبت از «نخستین» ها و «کهن ترین» های ادب فارسی در میان باشد، می توان نمونه هایی از کتب شبه قاره ارائه کرد :
قدیم ترین نمونه زندگینامه عارفان و نثر عرفانی، کشف المحجوب است. این کتاب را علی بن عثمان هجویری در نیمه اول قرن پنجم هجری در لاهور تألیف کرده است.

از کهن ترین تذکره های باقیمانده، یکی لباب الالباب محمد عوفی بخارایی است. عوفی در آشوب مغولان، از بخارا گریخته به سند رسیده بود و در اینجا به دربار ناصرالدین قباچه (حکومت ۶۰۲-۶۳۵هـ) حاکم سند و مولتان پیوست و در همان سامان در اوچ، که در پنجاب پاکستان واقع است، لباب الالباب را تألیف کرد. عوفی تألیف جوامع الحکایات و لوامع

الروایات را نیز به دستور ناصرالدین قباچه شروع کرده بود که از لحاظ احتوای فواید تاریخی و ادبی یکی از مهم ترین کتابهای ادب فارسی به شمار می رود.^(۱)

بسیاری از فرهنگ نامه های کهن فارسی، در شبه قاره تایلند شده است. از میان قدیم ترین فرهنگ نامه ها، یکی لغت فرس تایلند اسدی طوسی (م: ۶۶۵هـ) است که در ایران زمین تایلند شده است. دومین قدیم ترین لغتنامه، فرهنگ قوأس است که در اواخر قرن هفتم یا اوائل قرن هشتم هجری، به دستور علاء الدین خلجی پادشاه هندوستان (حکومت ۶۹۵-۷۱۶ هـ) به قلم فخرالدین مبارک قوأس غزنوی در شبه قاره تایلند شد. فخر قوأس را بنیانگذار فرهنگ نویسی در شبه قاره گفته اند و فرهنگ هایی که بعد از آن نگاشته شده، تحت تأثیر فرهنگ قوأس بوده است.^(۲)

در اسامی شاعران کهن فارسی سرا، فهرستی بلند بالای از شاعران شبه قاره وجود دارد. در دوران حکومت غزنویان یعنی در قرن های پنجم و ششم هجری، فقط در لاهور شاعرانی همچون نکتی، ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، یوسف دربندی، مسعود شالی کوب و غیره بوده اند.

برای نمونه کلام شاعران کهن معمولاً تذکره لباب الالباب از محمد عوفی و مونس الاحرار فی دقائق الاشعار (سال تایلند: ۷۴۱هـ) از محمد بن بدرالدین جاجرمی مآخذ مهم به شمار می آیند. بعد ازین دو کتاب، مهم ترین منبع برای نمونه اشعار کهن شاعران فارسی سرا مجموعه لطایف و سفینه ظرایف تألیف سیف جام هروی است که در حدود ۷۶۲هـ - ۸۰۴هـ در هندوستان تألیف شده است.^(۳)

در تاریخ زبان فارسی نمونه هایی بسیار محدود از بررسی تطبیقی زبان فارسی داریم. بعد از رساله محاکمة اللغتين تألیف امیر علی شیر نوایی که در واقع مقایسه مابین زبان های ترکی و فارسی و برتری ترکی است، کتابهایی در این موضوع نداریم. تا این که نوبت به سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹-۱۱۶۹هـ) در هند رسید و او کارهایی درین زمینه انجام داد که در نوع خود کم نظیر است. وی به روش المزهرة تألیف جلال الدین سیوطی، مَثمر را نگاشت و در آن مطالعات تطبیقی سانسکرت و فارسی را انجام داد و نیز تحولاتی و تصرفاتی را که زبان فارسی به آن دچار شده، بررسی کرده است.^(۴)

در قرن یازدهم هجری در شبه قاره تلاش هایی برای تدوین دستور زبان فارسی آغاز شد. جمال الدین حسین انجوی شیرازی فرهنگ جهانگیری را در ۱۰۱۷هـ به نام جهانگیر پادشاه نگاشت و در دیباچه آن دستور زبان فارسی را بررسی کرد و نکته هایی در زمینه زبانشناسی ارائه کرد. نخستین کتاب مستقل در دستور زبان با نام اصول فارسی را عبدالصمد زنده طاهر

ملتانى در ۱۱۱۱هـ در مولتان تألیف کرد. (۵) در ایران پس از دوست سال در آغاز قرن چهاردهم به این موضوع ملتفت شدند.

مؤلفان شبه قاره از خود آثاری در موضوعاتی به یادگار گذاشته اند که مؤلفان سایر قلمرو فارسی زبان به آن موضوعات کمتر پرداخته اند. مثلاً در شبه قاره تذکره های مشایخ و عرفا و مجموعه های ملفوظات آنان به حدی تألیف شده که شمار آن ممکن نیست، ولی در ایران و خراسان بعد از فحاحات الانس (تاریخ تألیف: ۸۸۳هـ) تألیف مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸هـ) و رشحات عین الحیات (تاریخ تألیف ۹۰۹هـ) تألیف فخرالدین علی «صفی» کاشفی سبزواری (۸۶۷-۹۳۹هـ) مهمترین تذکره ای که نگاشته شده طریقی الحقایق از معصوم علی شاه (۱۲۷۰-۱۳۴۴ق) است. یعنی در خلال چهار قرن هیچ تذکره مشایخ قابل طرح در ایران تألیف نشده است! ولی در شبه قاره ریشه تذکره نویسی هیچ وقت نخشکید و حتی در اواخر قرن سیزدهم هجری که قرن اضمحلال فارسی در شبه قاره است و در بین مسلمانان زبان اردو به جای فارسی، زبان آثار فرهنگی قرار گرفته بود، مفتی غلام سرور لاهوری (۱۲۴۴-۱۳۰۷هـ) تذکره خزینة الاصفیا (تاریخ تألیف: ۱۲۸۱هـ) را به فارسی نگاشت که امروز مرجع مهم برای زندگینامه های مشایخ است.

به همین منوال سنت شرح نویسی متون ادبی، چه به نثر چه به نظم، چنان غنی بوده که از بطن شروح نهضت نقد ادبی در شبه قاره پدید آمد. اگر به کتابهایی نگاه کنیم که جزو دروس مدرسه ها و مکتب ها بوده یا وسیله زبان آموزی و سیره سازی و تهذیب اخلاق به شمار می رفت، شروح آنها بیشتر از هر کتابی دیگر است، مانند شروح مثنوی معنوی، گلستان، بوستان، دیوان حافظ و یوسف و زلیخای جامی فقط برای اسکندرنامه نظامی گنجوی حدود پنجاه شرح در شبه قاره تألیف شده است.^(۶)

برای اثبات این ادعا، می توان از فهرستواره کتابهای فارسی تألیف احمد منزوی که تاکنون در ۱۰ جلد در تهران چاپ شده است، گواهی گرفت. این فهرستواره عمدتاً براساس فهرست های نسخه های خطی و کتب چاپی شبه قاره و ایران و ممالک قلمرو فارسی تألیف و تنظیم شده است و به خوبی نشان می دهد که در قرون گذشته در سرزمین های فارسی زبان و فارسی دان چه کتابها در چه موضوعاتی و در چه زمان هایی تألیف شده است.

مؤلفان شبه قاره برای تمرین های فکری و ورزش های ذهنی، نمونه های عجیب و غریب نثر و نظم فارسی ارائه داده اند. نمونه کلاسیک کاربرد صنایع بدایع را می توان در پنج رساله امیر خسرو دهلوی با نام اعجاز خسروی دید. به تقلید از یکی از مؤلفان پنجاب به نام محمد ماه صداقت کنجاهی (وفات ۱۱۴۸هـ) در ثواقب المناقب، کاربرد صنایع بدایع را به حد اعلا رسانیده

است. او دیوان نعت نیز به صنعت مهمله دارد با نام مطلع اسرار. (۷) در جهجر (هندوستان) محمد نجف علی خان ملقب به تاج العلماء (وفات ۱۲۹۹ق) در سره نویسی ید طولی داشت. او چندین کتاب به فارسی سره نوشته یعنی بدون این که واژه ای از عربی به کار برد. به همین روش سید امانت علی در انشای بهار عجم از فارسی سره استفاده کرده است. می توان گفت که سره نویسی در شبه قاره، زود تر از جنبش سره نویسی سید احمد کسروی (۱۲۶۹-۱۳۲۴ش) در ایران شروع شده بود. روپ نرائن سیالکوتی کتاب فارسی دارد به عنوان شش جهت (تاریخ تألیف: ۱۱۱۵هـ)، وی آن را به گونه ای نگاشته که با خواندن آن از شش طرف، یک داستان دراز و پنج داستان کوتاه مختلف به دست می آید. (۸)

در نقد شعرو اصول نقد نیز مؤلفان و نقّادان شبه قاره پیش گام بوده اند. سیف جام هروی که ذکرش پیشتر گذشت، مجمع الصنایع والاوزان را در قرن هشتم یا آغاز قرن نهم هجری تألیف کرد که کهنه کتابی در معیارهای نقد ادبی است. معارضه ادبی ای که بین سراج الدین علی خان آرزو و شیخ محمد علی حزین لاهیجی بوده، در پی، میراث گرانبهای نقد شعر به یادگار گذاشت و امروز چندین کتاب در دفاع و ردّ نقطه نظرهای آرزو و حزین در دست است. بر همین منوال، ناقدان شعر میر غلام علی آزاد بلگرامی نیز بوده اند که در نتیجه معارضه آنان چهار اثر در حوزه نقد ادبی به وجود آمده است. نظر دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی درین باره بسنده است:

«حلقه ادیبان فارسی زبان هند که در راه گسترش زبان ملی ما [فارسی]، تا سرحد ایثار و شهادت می کوشیده اند، و آنان خود از سهامداران بزرگ این فرهنگ و ادب پهناورند، در این دو قرن و نیم که از وفات حزین میگذرد، حوزه نقد ادبی را در زبان فارسی به پایگاه برجسته ای تعالی داده اند و اگر در نوشته های ادیبان فارسی زبان تا قرن دهم اندیشه ها و چشم اندازهای انتقادی، ضعیف و اندک مایه بوده است، در این دو قرن ادیبان هند، بزرگترین ناقدان شعر فارسی بوده اند که آخرین ایشان علامه بزرگ و ادبیات شناس بی همتای قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم و چهاردهم هجری شمسی، شبلی نعمانی (۱۲۷۴-۱۳۳۲) است. در قرن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری که اوج نقد ادبی تذکره نویسان ایرانی در حدود فرمایشات صاحب «تذکره نصر آبادی» و مؤلف «آتشکده آذر» است، در هند قدمهای بزرگی در حوزه نقد ادبی برداشته شده است. (۹) در زمینه بازیافت، تصحیح و تدوین و چاپ و نشر متون کهن، افراد و مراکز پژوهشی شبه قاره خدمات بسزایی انجام داده اند و می دهند. انجمن آسیایی بنگال در کولکته، کتابخانه مخطوطات شرقی در مدراس، کتابخانه عمومی خدا بخش در پتنا،

دانشگاه پنجاب در لاهور، انجمن ادبی سندی در حیدر آباد و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد در نشر متون قدیم فارسی تاکنون کوشش های شایسته انجام داده اند.

در شبه قاره یک فهرست بلندبالای از افرادی داریم که در احیاء و تصحیح متون کهن فارسی سهم بسزایی دارند. عبداللطیف عباسی گجراتی (م: ۱۰۴۸هـ) پایه گذار مقابله و مقایسه نسخ خطی به شیوه آکادمیک است. وی نسخه ناسخهٔ مثنویات سقیمه را براساس هشتاد نسخهٔ خطی مثنوی معنوی مولوی آماده کرده بود که در قلمرو فارسی نمونه بی همتای مقابلهٔ یک متن فارسی است. (۱۰) ما در اینجا فقط از چند محقق معاصر نام می بریم که در کشف نسخه ها و تدوین و تصحیح آنها شهره اند. کشف نسخهٔ مثنوی وامق و عذرای عنصری به همت پُرفسور مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳-۱۹۶۳م) در لاهور، یکی از جالب ترین اتفاق های تاریخ ادب فارسی است. وی افتخار تصحیح و چاپ این مثنوی را نیز دارد (طبع لاهور، ۱۹۶۷م). پیر حسام الدین راشدی (۱۹۱۱-۱۹۸۲م) در کراچی، چندین متن فارسی در زمینهٔ تاریخ و ادبیات و فرهنگ سند و کشمیر تصحیح کرد که از آن میان تحفة الکرّام، مکلی نامه و تذکرهٔ شعرای کشمیر در ۴ جلد بهترین نمونهٔ تصحیح و تدوین متون کهن فارسی در پاکستان است. دکتر نذیر احمد (۱۹۱۵-۲۰۰۸م) در علیگر، توجه خود را به کشف و تصحیح فرهنگ های قدیم و معرفی ادبیات فارسی پیش از دورهٔ تیموریان مبذول داشت. تصحیح دستور الافاضل، لسان الشعرا و فرهنگ قواس در کارنامهٔ بلند علمی اوست.

اگر سخنی از قدیم ترین نسخه های خطی فارسی (از لحاظ تاریخ کتابت) پیش آید، موزهٔ ملی پاکستان، کراچی دارندهٔ دومین کهن ترین نسخه خطی فارسی است از شرح التعرف لمذهب التصوف تألیف ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن عبدالله مستملی که در ۲۴ شوال ۴۷۳هـ کتابت شده است شماره N.M.1959-207 (۱۱) قابل ذکر است که کهن ترین نسخهٔ فارسی از لحاظ کتابت الابنیه عن حقایق الادویه تألیف موفق هروی است که به دست علی بن احمد اسدی طوسی در شوال ۴۴۷ کتابت شده و اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی وین نگهداری می شود.

ذخایر مخطوطاتی که در شبه قاره وجود دارد، خود وجه امتیاز برای این منطقه است. کتابخانهٔ خدا بخش در پتنا، کتابخانهٔ رضا در رام پور، کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال در کولکته، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور، کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد و موزهٔ ملی پاکستان در کراچی از لحاظ کم و کیف، مهم ترین مجموعه های نسخ خطی در قلمرو فارسی به شمار می آیند.

در زمینه فهرست نویسی نسخه های خطی فارسی، پاکستان امتیازی دیگر دارد که منحصر به این کشور است. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد در ۱۴ جلد منتشر کرده است، تنها نمونه فهرست مشترک برای نسخه های خطی فارسی برای یک کشور است. نمونه ای قدیم تر از یک کتابشناسی مشترک آثار عربی و فارسی و اردو در بنگال، کتابی به نام *ثلاثة غسالة* است که حکیم حبیب الرحمان (۱۸۸۱-۱۹۴۷م) از مردم داکا، در بین سالهای ۱۹۰۶-۱۹۴۶م تألیف کرد. (۱۲)

پاورقی ها :

- ۱- محمد بن عبد الوهاب قزوینی، «ترجمة مصنف» لباب الالباب، بسعی و اهتمام و تصحیح ادورد براون، لیدن، ۱۹۰۶م، صفحات: یح، یط، کآ
- ۲- نذیر احمد، مقدمه، فرهنگ قواس، کتابخانه رضا رام پور، ۱۹۹۹م، ص ۱.
- ۳- برای فهرست شاعرانی که درین کتاب مذکور شده، نگاه کنید: عارف نوشاهی، مقالات عارف، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۸۱ش، دفتر ۱، ص ۴۵.
- ۴- ریحانه خاتون، مقدمه، مثمر، انستی تیوت اف سترل ایند ویست ایشین ستدیز، یونیورسیتی آف کراچی، ۱۹۹۱م.
- ۵- حاج سید جوادی، سید حسن صدرالدین، دستور نویسی فارسی در شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۲ش، متن اصول فارسی، ص ۱۷۲.
- ۶- احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶ء، جلد ۷، صفحات ۱۳۰.
- ۷- عارف نوشاهی، مقالات عارف، دفتر ۱، ص ۳۲۵.
- ۸- شش جهت، به کوشش علی اکبر جعفری، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۹۷۴م، چاپ شده است.
- ۹- شفیع کدکنی، محمد رضا، شاعری در هجوم منتقدان، آگره، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۱۸.
- ۱۰- صدیق اکبر، محمد، خدمات ملأ عبداللطیف عباسی گجراتی در تبعات مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی، پایان نامه دکترای ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۰.
- ۱۱- عارف نوشاهی، «ترقیمه نویسی نسخه های خطی (با توجه به نسخه های خطی فارسی شبه قاره)»، جنگ، انجمن فهرست نگاران نسخه های خطی، قم، ۱۳۸۸ش، دفتر اول.
- ۱۲- *ثلاثة غسالة*، باهتمام عارف نوشاهی، مغربی پاکستان اردو اکیدمی، لاهور، ۱۹۹۵م.

تاج المآثر: نخستین کتاب تاریخ شبه قاره به فارسی (بررسی، نقد و تحلیل)

چکیده:

تاج المآثر نخستین کتابی است به فارسی در تاریخ شبه قاره که در ۶۰۶ هجری به سفارش قطب الدین ایبک سردودمان مملوکان مسلمان هند و به خامه صدرالدین محمد بن حسن نظامی به نگارش درآمده است. اهمیت این اثر بخاطر ذکر وقایع روزگار مملوکان دهلی و نیز نگاهی جامعه شناختی به دوره مورد نظر است. همچنین از نظر تاریخی نقطه شروع تاریخنگاری فارسی با استفاده از منابع موثق موجود در هند محسوب می شود.

این مقاله تلاش دارد تا نخست اهمیت این اثر را بخصوص در رابطه با آثار ارزشمند بعدی که از این کتاب الگو گرفته و یکی از منابع مفید آنها بوده شرح دهد؛ دوم با عنایت به شرایط زمانی و اجتماعی شمال هند، اهمیت چنین اثری را در ثبت تاریخ شبه قاره برجسته نماید و در نهایت سهم تاریخنگاران ایرانیان را در رابطه با تاریخنگاری فارسی و علمی در شبه قاره مشخص کند.

واژه های کلیدی: تاج المآثر، طبقات اکبری؛ تاریخ فرشته، شبه قاره؛ تاریخنگاری فارسی.

* * *

مقدمه:

دولت غزنویان لاهور در مقابل تهاجم غوریان در ۵۸۲ هجری برابر با ۱۱۸۶م از پای درآمد و سلطنت دویست و بیست و چهار ساله آنان به پایان رسید. دولت غوریان نیز اندکی خوش درخشید، هر چند دولت مستعجل بود. سلطان شهاب الدین بن سام ملقب به معزالدین و معروف به محمد غوری در نتیجه لشکر کشی ها و جنگهای بزرگ، سرزمینهای بیشتری از شبه قاره را در تصرف خود درآورد اما سرانجام به دست کفار کهکر که اکثر خویشان و نزدیکان و فرزندان آنان در جنگ با سلطان شهاب الدین کشته شده بودند، وی را بقتل رساندند (۶۰۲ هجری). متصرفات او بدست سردارانش از جمله

قطب الدین ایبک (حک: ۶۰۲-۶۰۷ هجری) افتاد (تاریخ فرشته، چاپ نصیری: ۲۱۴) قطب الدین ایبک در ۶۰۶ به یکی از معروفترین مورخان ایرانی دربارش صدرالدین محمد بن حسن نظامی سفارش کرد رویدادهای زمانش را به نگارش درآورد. بدین ترتیب کتاب تاج المآثر (۶۰۶ هجری) نخستین کتاب در تاریخ شبه قاره به زبان فارسی پدید آمد. از آن جا که این کتاب نخستین کتاب به زبان فارسی و در موضوع تاریخ شبه قاره می باشد، منبع معتبری برای مورخان بعدی قرار گرفت. این مقاله تلاش دارد تا نقش این اثر را در رابطه با تالیف آثار با ارزشی مانند طبقات اکبری (۱۰۰۲ هجری) و تاریخ فرشته (۱۰۰۴ هجری) تشریح کند و از سوی دیگر، با عنایت به شرایط زمانی و اجتماعی شمال هند، اهمیت چنین اثری را در ثبت تاریخ شبه قاره برجسته نماید.

نگارنده با استفاده از مطالعات کتابخانه‌یی و پژوهش در آثار مشابه و بررسی نقد و نظرهای سایر نویسندگان در خصوص تاج المآثر، تلاش نموده تا نه تنها ارزش این نخستین اثر تاریخی فارسی را در مقایسه با آثار بعدی روشن نماید بلکه برای پاره‌یی انتقادات موجود نیز با عنایت به محتوای اثر جواب منطقی بیابد.

درباره نویسنده:

نام مولف تاج المآثر را محمد بن آل حسن نظامی نوشته اند. اگرچه از زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست، با این وجود در خصوص لقب و نام او و پدرش روایات متفاوتی آورده اند؛ از جمله: صدرالدین محمد العلم حسن نظامی، صدرالدین محمد بن حسن نظامی، خواجه صدر نظامی، صدرالدین محمد حسن نظامی فرزند ابوالحسن معروف به نظامی عروضی سمرقندی^(۱). طبق کشف الظنون و راحت الصفا نام او صدرالدین محمد علم الحسن النظامی آمده است^(۲). پرفسور عسکری نام او را صدرالدین محمد حسن نظامی فرزند ابوالحسن معروف به نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهارمقاله ثبت کرده است^(۳). بنابراین به نظر او نام مولف کتاب حسن و نام پدرش ابوالحسن و معروف به حسن نظامی نیشابوری است.

صدرالدین در نیشابور چشم بر جهان گشود. بعد ها به غزنین رفت و از مریدان قطب صوفیه آنجا محمد کوفی شد و مدتی بعد به دهلی مهاجرت کرد^(۴). و نزد قاضی القضاات شرف الملک رسید و مورد سرپرستی و احترام وی قرار گرفت. سپس به خدمت قطب الدین ایبک درآمد و به سفارش او به

تالیف تاج المآثر همت گماشت (۵). وی به علوم زمانه آشنایی داشت و بخصوص در شعر و ادبیات فارسی و عربی توانایی داشت. بسیاری از ابیات تاج المآثر از سروده های اوست. همچنین نگاه دقیق تاریخی، اجتماعی و سیاسی وی به موضوع نشان از دید وسیع وی از دانش های آن زمان دارد.

معرفی کتاب : (تدوین مطالب، محتویات، سبک نگارش، ارزش تاریخی، نسخ موجود)

تاج المآثر کتابی تاریخی است که شامل رویدادهای تاریخ هند در فاصله سالهای ۵۸۷ تا ۶۱۴ هجری است و توسط صدرالدین حسن بن محمد نظامی نیشابوری تالیف شده است (۶). این کتاب از کهن ترین آثار مکتوب و نخستین اثر تاریخ هند پس از اسلام به فارسی است (۷) و بخصوص به دلیل اینکه نخستین کتاب در تاریخ پادشاهان مسلمان دهلی است، از اهمیت خاصی برخوردار است. متن این اثر از شرح جنگهای دوران سلطان شهاب الدین محمد غوری یعنی از ۵۸۷ هجری آغاز می شود و تا ۶۱۴ هجری، که مصادف با هفتمین سال فرمانروایی شمس الدین التتمش (حک: ۶۰۷-۶۳۳ هجری) می باشد، ادامه می یابد (۸). حسن نظامی نیشابوری این کتاب را به درخواست سلطان قطب الدین ایبک (حک: ۶۰۲-۶۰۷ هجری) نوشته است. کار تالیف کتاب حدود ۱۲ سال طول کشیده، یعنی از ۶۰۲ آغاز شده و در ۶۱۴ به پایان رسیده است (۹).

وی در این کتاب علاوه بر شرح وقایع شاهان، به اوضاع طبیعی و جغرافیایی و سیاسی مناطق مختلفی که دیده نیز پرداخته است. کتاب تاج المآثر شامل یک مقدمه و سی فصل است. مقدمه کتاب با مدح و ثنای پروردگار عالمیان و پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و ستایش ملک معزالدین محمد سام غوری و قطب الدین ایبک آغاز می شود. فصل نخست شامل سرگذشت مولف و شرح مهاجرت وی از خراسان به غزنین، اوضاع اجتماعی خراسان و ویرانیهای ناشی از جنگهای دایمی در این ناحیه و نیز مطالبی در خصوص اوضاع طبیعی و اجتماعی هند می باشد (۱۰).

فصلهای بعدی کتاب درباره فتوحات معزالدین محمد سام غوری بخصوص فتح اجمیر در ۵۸۷ و سرکوب باطنیه و گسترش اسلام در آن ناحیه، همچنین فتح دهلی، حرکت به غزنه و بنارس در ۵۹۰، فتح دوباره اجمیر در ۵۸۹، فتح تهنکر و گوالیار در ۵۹۲، درگذشت سلطان معزالدین محمد سام غوری در ۶۰۲، درگذشت قطب الدین ایبک در ۶۰۷، شروع فرمانروایی التتمش در ۶۰۷، شکست سپاه غزنین و کرمان و گرفتار و کشته شدن تاج الدین یلدوز

به دست التتمش در ۶۱۲ می باشد. نویسنده در خاتمه فصلی به بیان محاسن کتاب خویش اختصاص داده است (۱۱). ثبت رویدادها با رعایت ترتیب زمانی و معمولاً روی اساس متن اصلی انجام گرفته است. حسن دقت نویسنده بخاطر حضور وی در صحنه رویدادها و نیز دسترسی داشتن به اسناد دولتی و دیوانی بوده است.

سبک نگارش کتاب متکلفانه و مصنوع و مسجع و به شیوه منشیانه معمول و رایج درباری آن زمان است.

نثر کتاب مسجع و مملو از موازنه و مترادف و اطناب است. بعضی نوشته اند که نثر کتاب مصنوع و پرتکلف و مملو از اشعار عربی و فارسی است (۱۲). شک نیست که قصد مولف از چنین نثری تألیف تاریخی بوده که در وادی فصاحت و بلاغت بدیع و بی سابقه باشد. این ویژگی، استفاده از نکات تاریخی این کتاب پر حجم را دشوار ساخته و گویا از این جهت است که تا کنون به چاپ نرسیده و مطالب آن نقد نشده است (۱۳).

ارزش تاریخی:

تاج المآثر نظامی گواه صادقی از کنجکاوی و باریک بینی و احاطه وی به دانش های زمانه نویسنده است. این کتاب در عین حال نخستین کتاب چند دانشی فارسی هند است که در آن ذکر اسامی کلیه اسباب و ادوات جنگی، نام گلها، پارچه ها، عطریات، سنگهای قیمتی، و غیره آورده شده است. همچنین نظر به اینکه نویسنده مورد اعتماد قطب الدین بوده و در دستگاه حکومتی وی جایگاهی ویژه داشته و از اسرار نهان و آشکار دربار وی کاملاً مطلع بوده، تالیفش از آثار معتبر آن دوره بشمار می رود.

این اثر ارزنده و منبع موثق تاریخ مملوکان مسلمان هند بعد ها مورد استفاده مورخان مسلمان در شبه قاره هند قرار گرفته و در تالیف کتابهای تاریخی بعدی مانند تاریخ الفی، طبقات اکبری، تاریخ فرشته، منتخب التواریخ، آئین اکبری و... نقش اساسی داشته است (۱۴).

ویژگیهای اثر:

تاج المآثر در زمینه پدیده های طبیعی چون گلها، میوه ها، پرنده ها، چهارپایان، همچنین درباره جشن ها، شادیها، ساز و برگ جنگ، موسیقی و آلات آن اطلاعات با ارزشی ارائه می دهد. همچنین مملو از ذکر قوانین اداری و تاریخی است. علاوه بر اینها، بعضی از جنبه های تاریخی و اجتماعی و

فرهنگی زندگانی اوایل قرون وسطی شبه قاره را نیز مطرح کرده است. نویسندگان در این اثر از اصطلاحات موسیقی زمان خود و اسامی سنگهای قیمتی و پارچه ها و عطریات آن زمان نام می برد. بعضی از ابیات بکار رفته در اثر از سروده های خود نویسنده است. همچنین بعضی از واژه ها و اصطلاحات در این اثر برای نخستین بار در ادبیات فارسی بکار رفته است مانند بوسه جا، هلال نگار، آتش گهر. بعضی از واژه ها امروز معانیشان تغییر کرده است مانند مزار (در متن بمعنی محل جلسه بکار رفته است) که امروز به معنی درگاه یا مقبره یا گور استعمال می شود(۱۵).

نسخ موجود :

از این اثر نسخه های متعددی در کتابخانه های ایران و جهان وجود دارد. کهن ترین نسخه آن متعلق به کتابخانه فیض الله افندی در استانبول است به شماره ۱۴۰۲ و میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است. بر طبق منزوی (۱۶) این نسخه در ۶۹۴ کتابت شده است. در نسخه ای متعلق به نواب ضیاء الدین دهلوی، نوشته در ۷۷۹، رویدادهای دوره پادشاهی التتمش تا ۶۲۶ آمده است(۱۷). نسخه ای از این اثر به نام نظام التواریخ در کتابخانه ملی ج.ا.ایران (به شماره ۱۰۷۰) موجود است که به اسم شاه عباس تحریر شده است. خلاصه ای از تاج المآثر در ۱۳۱۴ هجری توسط عباسقلی سپهر و به فرمان مظفرالدین شاه قاجار کتابت شده که هم اکنون در مجموعه ای با عنوان مختصر مظفری در کتابخانه مجلس شورای اسلامی - شماره ۱ (به شماره ۵۷۵۹) ثبت است.

نظر دیگران در مورد کتاب (نقد و تحلیل) :

نخستین مصحح ایرانی تاریخ فرشته کتاب تاج المآثر را تاریخی منسجم و مستقل در خصوص هند می داند و می نویسد که این کتاب در باره وقایع دوران سلطان شهاب الدین محمد غوری و قطب الدین ایبک و جانشین او می باشد(۱۸).

مؤلف تاریخ فرشته می نویسد که تاج المآثر به عنوان منبعی برای مطالعه دوره مملوکان دهلی است(۱۹).

استوری تاج المآثر را طولانی و پیچیده و حاوی اطلاعات غیر مفید توصیف می کند(۲۰)، از سوی دیگر الیوت آن را از نظر تاریخنگاری بشدت ضعیف توصیف کرده است (۲۱). نتیجتاً الیوت در این ابراز عقیده خود را

همسو با ام. هامر (M.Hammer) می داند و معتقد است که نویسنده با اظهار نام قطب الدین در میان دیگر فاتحانی که تاریخشان با سکوت مواجه شده احتمالاً نخواستند از وی تعریف زیادی کرده باشد (۲۲).

مهمترین دلیلی که نویسندگان غربی اینگونه با بی انصافی با تاج المآثر برخورد کرده اند، اینست که آنها نه با زبان شیرین فارسی آشنایی داشتند و نه از نسخه اصلی این اثر به فارسی استفاده کرده اند. بدیهی است ترجمه ای که از این اثر به زبان انگلیسی شده و موجود است، نتوانسته آن ظرافتهای زبانی و غنای معانی اثر را ترجمه نماید و به خواننده غیر فارسی زبان انتقال دهد. همان گونه که در بالا اشاره رفت چون نثر کتاب مسجع و دارای مترادفات زیاد است قطعا مترجم در برگردان آنها با مشکل روبرو شده و به گواه پرفسور عسکری از ترجمه بعضی جملات و نکات عمده چشم پوشیده یا مفاهیم آنها را به اشتباه برداشت کرده است (۲۳).

از سوی دیگر شیوه نگارش کتاب از نظر تاریخی همانند آثار بعد از خود است که هر کدام جزء شاهکارهای متون تاریخی فارسی در شبه قاره است. اینکه نویسندگان و منتقدین غربی از درک شیوه اصیل این اثر عاجز مانده اند، نمی تواند دلیلی بر ضعف این اثر تاریخی بحساب آید. اکنون چند نمونه از نظرات نویسندگان شبه قاره در این رابطه آورده می شود.

اشتیاق حسین قریشی می نویسد که حقایق بیان شده توسط نظامی درست نگاشته شده اند و گاهی اوقات او موضوعات اداری جالبی نیز ثبت کرده است (۲۴). صاحب تاریخ فرشته می نویسد که در تالیف کتابش از منابع مهم تاریخی از جمله تاج المآثر استفاده کرده است (۲۵).

اکثر مورخان شبه قاره تاج المآثر را به عنوان منبعی کافی برای مطالعه آن محدوده زمانی تاریخ و فرهنگ هند گفته اند. بدیهی است نمی توان انتظار بیشتری از زمانهای پیشین یا پسین آن را داشت. دانشمندان ادبیات اهمیت آن را بیشتر در نمونه نثر فارسی آن دانسته اند (۲۶). ملک الشعراى بهار به این دلیل از تاج المآثر ستایش کرده است که انتخابی پر ارزش از ابیات عربی و فارسی دارد (همان جا). عسکری معتقد است که تاج المآثر تنها اثری تاریخی نیست بلکه مجموعه ارزشمندی از ابیات عربی و فارسی نیز هست (۲۷).

پرفسور سید امیر حسن عابدی می نویسد که مولف در علم نجوم تبحر داشت و با رنگها، زیور آلات، ویژگیهای منطقه های مختلف، انواع جامه ها، گلها، اسبها، بیماریها، داروها، شطرنج و غیره آشنایی کامل داشت.

وی شعر فارسی و عربی را خوب می فهمید و شاعر نیز بود و تعدادی از ابیاتی که در متن کتاب آورده است از سروده های خود اوست (۲۸). پُرفسور عابدی همچنین درباره خصوصیات دیگر کتاب عقیده دارد که مولف خود را ملزم کرده تا تمام مناظر جنگی را که مشاهده می کرده است، ذکر نماید و تمام اسامی سلاح ها و آلات جنگی را نیز شرح دهد. ذکر اسامی پارچه ها و لباسها و پوشاک مورد استفاده در آن عصر مانند دیبای هفت رنگ، بساط حریر، جامه زرفت، چادر خطیب، دیبای چینی، لباس ازرقی، جامه کبود و غیره از ابتکارات او و در عین حال از احاطه نویسنده به دانش جامعه شناسی است (۲۹).

دو نویسنده برجسته و ایران شناس شبه قاره پرفسور محمد باقر و وحید میرزا در خصوص این اثر می نویسند که صدرالدین کتابی تاریخی و دقیق و ادیبانه نوشته و از اول تا آخر آن را با نثری مرصع و مسجع آراسته است (۳۰).

نتیجه :

با وجود نقص ها و کمبود ها، تاج المآثر اثری ارزشمند و قابل توجه است. مولف معاصر قطب الدین ایبک موسس سلطنت دهلی بود و وی نسبت به دیگران با او صمیمیتی چشمگیر داشت، بهمین دلیل مولف فرصت خوبی در فراگیری زندگانی قطب الدین داشته است (۳۱).

دوران قطب الدین جمعا شامل سه دوره می شود؛ دوره پیش از سرداری و خارج از هند (از طفولیت در ترکستان تا به اسارت رفتن به نیشابور و به غلامی فروختن به شهاب الدین غوری در غزنین) ، دوره سرداری در هند (از بالا آمدن در دستگاه شهاب الدین تا به امیری رسیدن در دستگاه وی و منصوب شدن به امارت دهلی)، و دوره فرمانروایی و سلطنت (از برافتادن غوریان در ۶۰۲ تا مرگ وی در ۶۰۷). وی پادشاهی سخاوتمند و بخشنده و جنگاور و دلاور و خونریز بود (۳۲). در طول بیست سال امیری و سلطنت توانست تمام سرزمینهای هند شمالی را به زیر فرمان خود درآورد. اندیشه وی علاوه بر دسترسی به غنایم بیشمار هندوان، پی افکندن دولتی مسلمان بود و سرانجام سلطان نشین مسلمان دهلی را بنیان نهاد (۳۳).

در سالهای پرآشوبی که هنوز موقعیت محمد غوری و قطب الدین در متصرفات خود تثبیت نشده بود، امکان این فراهم بود که نهضتی در برابر

آنان به وجود آید تا آنان را از شمال هند بیرون راند. موجب شگفتی است که کسی از این فرصت سود نجست. شاید طرز تفکر و نگرش مردم شمال هند و تشکیلات اجتماعی آنان مانع ارزیابی صحیح از عوامل جدیدی که وارد حیات اجتماعی شبه قاره شده بود، می شد (۳۴).

بهر حال، گفته شد که پس از مرگ سلطان محمد غوری در ۶۰۲، سپهسالار او قطب الدین ایبک خود را سلطان مستملکات هندی وی نامید. اهمیت این رویداد در این است که از این پس سلطان نشین دهلی به عنوان یکی از دولتهای هندی بحساب آمد نه زایده ای از نواحی بیگانه. بهمین خاطر قطب الدین در آرزوی تصرف شبه قاره و دوری از توطئه دشمنان داخلی بویژه راجپوتها تصمیم گرفت پایتخت را از دهلی به لاهور منتقل کند. اگرچه بعد از مرگ وی دوباره پایتخت به دهلی انتقال یافت (۳۵). بنابراین شرایط دوره قطب الدین از نظر سیاسی شامل دوره بی مملو از فعالیت چه برای تثبیت حکومت و چه برای دفع دشمنان داخلی بوده است. همین دوره از نظر اجتماعی، با توجه به بافت جامعه فنودالی، درگیر کشمکشهای زمینداران با کشاورزان برای کار بیشتر و بهره فزونتتر بوده است. بدیهی است صدرالدین در چنین محیطی که از یک سو درگیر کشمکشهای سیاسی و از سوی اجتماعی بوده باید بسیار خوش شناس بوده باشد که سرپرستی دانش دوست داشته و او را به نگارش تاریخی مفید سفارش کرده است. جای شگفتی نیست که مورخین بعدی بویژه در شرایط بسیار مساعد تیموریان بزرگ هند (۹۳۲-۱۱۱۸ هجری) توفیق پدید آوردن آثار با ارزشی مانند طبقات اکبری، تاریخ فرشته، منتخب التواریخ، تاریخ الفی و غیره را داشته و در خلق چنان آثاری کتاب تاج المآثر را الگو و یکی از منابع مهم خود قرار داده اند.

پانوشته ها :

- ۱- برزگر ۱۳۷۵ : ۹۸۴
- ۲- عسکری در مقدمه تاج المآثر : XXXVI.
- ۳- همان : XXXVII.
- ۴- دانشنامه جهان اسلام ۱۳۸۰ : ۶ / ۴۵.
- ۵- محمد باقر و وحید میرزا ۱۹۷۱ : ۲۶۱.
- ۶- آقا بزرگ تهرانی ۱۳۵۷ : ۲۰۷ / ۳؛ تفهیمی ۱۳۷۲ : ۲۰ - ۲۱ / ۲.
- ۷- محمد باقر و وحید میرزا ۱۹۷۱ : ۲۶۲.
- ۸- تفهیمی ۱۳۷۲ : همانجا.
- ۹- محمد باقر و وحید میرزا ۱۹۷۱ : ۲۶۱.
- ۱۰- دانشنامه جهان اسلام ۱۳۸۰ : ۶ / ۴۶.

- ۱۱ - همان .
۱۲ - همانجا.
۱۳ - همانجا.
۱۴ - حجتی ۱۳۷۵ : ۶۲۱.
۱۵ - همان : XLI .
۱۶ - منزوی ج ۶ : ۴۵۹۳.
۱۷ - همانجا، به نقل از استوری ، ج ۱ ، ۴۹۴ ، پانویس.
۱۸ - نصیری ۱۳۸۷ : ۱۱.
19 - Nizami 1998: xiii.
20 - Storey 1939 : 494.
21 - Elliot : 205.
۲۲ - همانجا.
23 - Nizami 1998: LXL.
24 - Qureshi 1941 : 4.
۲۵ - محمد قاسم هندو شاه ، ۲۰۰۷ : ۲۸.
26 - Nizami 1998 : xxxv.
۲۷ - همانجا.
۲۸ - همان : xxxvii.
۲۹ - همان : xxxix.
۳۰ - محمد باقر و وحید میرزا ۱۹۷۱ : ۲۶۲.
31 - Nizami 1998 : xxxv.
۳۲ - برزگر ۱۳۷۵ : ۲۰۴۴.
۳۳ - بدائونی ۱۳۸۰ : ۳۷؛ نظام الدین محمد ، نسخه خطی : ج ۲ .
34 - Thapar 1966 : 238.
۳۵ - همان : ۲۶۸.

منابع و مآخذ :

فارسی و عربی:

- آقا بزرگ تهرانی (۱۳۵۷ هجری)، الذریعه، ج ۳، نجف.
- برزگر (۱۳۷۵ش)، "حسن نظامی"، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴، بخش دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۹۸۴.
- بدائونی، عبدالقادر (۱۳۸۰ش)، منتخب التواریخ، ج اول، تصحیح مولوی احمد علی، چاپ توفیق هد سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- تفهیمی، ساجدالله (۱۳۷۲ ش)، "نگاهی کوتاه بر تاریخچه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره"، مجموعه سخنرانیهای پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ج ۲، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، صص ۸-۶۸

- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۳۱۰ هجری)، کشف الظنون عن اسامی الکتب و فنون. استانبول: مطبعة العالم.
- ----- (۱۹۴۱)، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون. تصحیح محمد شرف الدین یالتقایا، استانبول: ن.ن.
- حجتی (۱۳۷۵ ش)، "تاج المآثر"، دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، بخش یکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۶۲۱.
- غلام سرور (۱۹۶۲)، "اهمیت زبان فارسی در مطالعه تاریخ پاکستان"، مجله هلال، ش ۲، ج دهم، کراچی، صص ۳-۱۰.
- گروه تاریخ (۱۳۸۰ ش)، "تاج المآثر"، دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، صص ۴۵-۴۶.
- محمد باقر و وحید میرزا (۱۹۷۱)، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، لاهور: پنجاب یونیورسیتی.
- هروی، نظام الدین محمد مقیم الهروی (۱۰۵۰ هجری)، طبقات اکبری، نسخه خطی مجموعه شیرانی، دانشگاه پنجاب.
- هندو شاه، محمد قاسم (۱۳۸۷ ش)، تاریخ فرشته، به کوشش محمد رضا نصیری، ج اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ----- (۲۰۰۷)، گزیده تاریخ فرشته، به کوشش محمد سلیم مظهر، لاهور: مرکز مطالعات آسیای جنوبی، دانشگاه پنجاب.

لاتین:

- Elliot H.M. and Dowson J. The History of Hindustan As Told By Its Own Historians, Vol. II, Delhi: Kitab Mahal.
- Nizami, Tajuddin (1998), Taj Ul Ma'athir, Trans. By Bhagwat Saroop. Delhi: Saud Ahmed Delhavi Publisher.
- Qureshi, Ishtiaq Husain (1941), The Administration Of The Sultanate Of Delhi, Lahore: Sh.M.Ashraf.
- Romila Thapar (1966), A History of India, vol 1, New-Delhi: Penguin Books India.
- Storey, C.A. (1939), Persian Literature, A Bio-Bibliographical Survey Section, London: Luzac and Co.

لباب الالباب محمد عوفی اولین تذکرة الشعراء ادب فارسی

اشاره:

اولین تذکرة الشعراء زبان فارسی « لباب الالباب » توسط محمد عوفی زاده بخارا، از اخلاف عبدالرحمن بن عوف در سرزمین سند پاکستان، طی سده هفتم هجری قمری به سلک نگارش درآمد. این تذکرة الشعراء نویسنده مبتکر در حدود ۳۷۰ نفر از شاعران دوره حیات خود و شعرایی که پیش از وی نقاب خاک بر رخ کشیدند را، در این تذکرة که در دو مجلد تدوین کرده بود، معرفی کرده است که احوال و نمونه بعضی از ایشان منحصراً فقط در همین تذکرة اقتباس و در آثار دیگر سراغی از آنان بدست نمی آید. پرفسور ادوارد براون با همکاری محقق برجسته ایرانی آقای محمد قزوینی لباب الالباب را با تصحیح و تحشیه و مقدمه در ۱۹۰۳ و ۱۹۰۶م در لیدن (هلند) چاپ و منتشر کردند. اثر معروف دیگر عوفی جوامع الحکایات نیز توجه خاورشناسان خاور و باختر را به خود جلب کرده و نیم قرن پیش در اروپا و ایران کراراً منتشر گردیده است. استاد سعید نفیسی در ترویج تذکرة نویسی فارسی خدمت شایسته دیگری که انجام داده اند، نشر مجدد لباب الالباب در تهران با اضافه حواشی و تعلیقات سودمند می باشد که از ویژگیهای روش تدوین و تصحیح آن فقید سعید بوده است. سر آغاز « تذکرة نویسی فارسی در هند و پاکستان » اثر پژوهشی آقای دکتر علیرضا نقوی نیز طبعاً با معرفی و بررسی همین تذکرة صورت گرفته است. لباب الالباب در امتیازات و اولویتهای شبه قاره در ادب و فرهنگ فارسی دارای مقامی شامخ می باشد.

دُر توحید که از صدف معرفتش جوهریان فصاحت (بضاعت) کردند (و) حاصل اعتراف بلغا آن بودی که قوله تعالی لا علم لنا الا ما علمتنا... (۱)

بر جامه کون رنگ فساد نماند زیرا که شرع او ظهور آمد و در بازار رواج حقیقت کساد نماند چون او را وقت ظهور آمد و صد هزار درود و آفرین بیشمار از زبان ما و خزانه رحمت آفریدگار نثار روضه مقدس مطهر او باد و امداد رضوان متصل روان یاران او که کواکب آسمان هدایت بودند محرر این فصول و مقرر این وصول محمد محمد عوفی اصلح الله شانه وصاله عماشانه می گوید... (۲)

عبارت فوق اقتباسست که به طور یمن از سر آغاز کتاب لباب الالباب عوفی انتخاب کرده ایم. چنانکه در اسم کتاب، عوفی را نیز اضافه نمودیم، هویدا است که نویسنده محترم این کتاب که بدون شک در سراسر تاریخ زبان و ادب فارسی اهمیت و مقام ویژه ای دارد، اثر معروف محمد عوفی می باشد و نخستین تذکره است که پیرامون احوال و زندگانی سخنوران در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم به سلک نگارش درآمده است. ازین حیث هم ارزشی دارد که توجه محققان بعدی را به خود جلب نمود. چنانکه اهل علم مستحضر هستند که سایر تذکرة الشعراء که پس از این تذکره بمنصه ظهور رسیده اند، تتبع این کتاب کرده توجه خود را به تذکره نویسی مبذول داشتند. در این شکی نیست که نویسنده این کتاب یکی از ممتازترین فضیله‌های عهد خود بوده. اسم کامل وی که محققان رقم کرده اند «نور الدین، محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر ابن عثمان العوفی البخاری الحنفی است (۳) اما لقب وی چنانکه از قطعه ای هویدا است «جمال الدین» بوده.

بصانعی که تصاویر کائنات حدوث	ز فلک صنع بیک قطره آب می بندد
چو نعل مه را در آتش شفق انداخت	سپهر را بخط حکم خواب می بندد
کمال عزت او از جلال استغنا	کسوف وحشت بر آفتاب می بندد
که دست فرقت تو ای جمال دولت و دین	مرا بهر مژه در ناب می بندد

قطعه فوق، سروده سعد الدین مسعود دولتیار است که او این قطعه را خدمت عوفی فرستاده بود چنانکه خودش در لباب الالباب در ضمن احوال این سخنور می نویسد و «او را اشعار لطیف و خوبست و وقتی نزدیک این داعی قطعه ای فرستاد» (۴) اما بعضی از اندیشمندان پیرامون لقب وی اختلاف نظر دارند، قزوینی بعد از بحثی که در بیست مقاله کرده است

«نور الدین» را ترجیح داده است و سپس اشاره می کند که حاج خلیفه جمال الدین نوشته و آن «سهو» است و گاهی هم سدید الدین نوشته اند. درین که اسمش قطعاً جمال الدین بوده است تردیدی نیست زیرا که خود عوفی در تذکرة خود در قطعه فوق گفته لقب او را شاعر معاصر وی سعد الدین مسعود جمال الدین آورده است.

اسم پدر عوفی محمد بوده. چنانکه در مقدمه (۵) تذکرة خود، عوفی اسم کامل خود را نوشته است، در جوامع الحکایات که اثر دیگر عوفی است اسم خود را محمد ذکر کرده است. اما به طور عوفی شهرت به دست آورده است. ازین جهت او را عوفی می گویند که مؤلف از اولاد عبدالرحمن بن عوف که یکی از صحابه نامدار حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) بوده. بنا به گفته پژوهشگر ممتاز پاکستانی دکتر علیرضا نقوی جد مولف قاضی امام شرف الدین سید المحدثین ابو طاهر یحیی بن طاهر بن عثمان العوفی از مشاهیر علمای ماوراء النهر و در علم حدیث و معرفت انساب عرب و اسامی رجال و جرح و تعدیل مشار الیه بالبنان بوده است» (۶). عوفی عقیدتاً به مکتب حنفی تعلق داشته بود. عوفی در تألیف خود جوامع الحکایات می نویسد « چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه وفات رسید صحابه جمع شدند و اختلاف میان ایشان قائم شد و نزدیک بود که فتنه پدید آید آنگاه عبدالرحمن بن عوف که جد اعلای مولف این تألیف و محرر این تصنیف است سخن آغاز نمود (۷) اگرچه در باب زندگانی وی اطلاعات فراوانی در دست نیست اما آنچه هست نشان می دهد که او در بخارا به دنیا آمده بود. چنانچه خودش را بخاری خوانده است و پس از فرا گرفتن علوم مقدماتی در ماوراء النهر و خراسان برای تکمیل و طلب علم و جهت ملاقات مشایخ از بخارا سفر کرد و غالب بلاد ماوراء النهر و خراسان و بعضی از بلاد دور از قبیل سمرقند، خوارزم، مرو، نیشابور، هرات، اسفزار، اسفراین سجستان، فره، غزنین، لاهور، کنبایت، نهرواله و دهلی مسافرت نمود و با علماء و فضلالی هر سرزمین ملاقات کرده کسب فیض کرد و از آنها اجازه روایت و احادیث حاصل نمود و به شغل تذکیر و وعظ پرداخت (۸) و بنا به گفته پُرفسور براون « در سنه شش صد مقیم شهر نساء بود بعد از آن در خوارزم توقف داشت تا عازم بلاد هندوستان گردیده ملازم درگاه سلطان ناصر الدین قباچه گشت و این کتاب لباب الالباب را آنجا بنام وزیر عین

الملك حسين اشعري نوشت « - عوفی به این طریق به خدمت ملوک و امراء وقت تقرب جست یعنی بیک وقت هم سعادت دین و هم دنیا کسب نمود (۹) از متون کتاب وی این امر به اثبات میرسد که عوفی علاوه بر دانش علوم و هنری، ذوق شعری نیز داشته بود چنانچه شعر می گفت و در تذکره اشعار خود را نیز رقم کرده است چنانکه در جوامع الحکایات در پایان، قطعه بلند و کوتاه در ستایش نظام الملك جنیدی آورده است. عوفی چطور تقرب ملوک و شاهان بسته بود درین باب گفته اند که چون در سال ۵۹۷ هـ عوفی در طلب روزی و طلب علم از بخارا خارج شد و به سمرقند رسید توسط خال خود مجد الدین محمد بن عدنان که از خواص ملازمان پادشاه قلیچ طمغاج خان ابراهیم که آخرین ملوک خانیه ماوراء النهر است ایشان را خاقانیه و ایلک خان و آل افراسیاب نیز می گویند، عوفی خدمت پسر آن پادشاه قلیچ ارسلان خاقان نصره الدین عثمان بن ابراهیم معروف به سلاطین که در آنوقت ولیعهد بوده تقرب بسته متصدی دیوان این شاهزاده شد وگاهی با وی محاضراتی نیز داشته (۱۰).

اما این تقرب وی در دربار سلطان نصره الدین عثمان چندان طولانی نبود. ازین که این سلسله در ۶۰۹ هـ از دست محمد خوارزم شاه منقرض گردید و خوارزم شاه آخرین سلطان این سلسله را که در فوق ذکر کرده ایم با نزدیکانش کشت. درین مدت عوفی در بلاد مختلف سفر کرد و در ۶۰۳ در نیشابور و ۶۰۷ در اسفزار به وعظ و تذکیر دینی اشتغال داشت. گفته اند که در دوران همین مسافرتها وی حادثه ای رونما شد یعنی در حین سفر اسفزار راهزنان اسباب و متاع عوفی را به غارت بردند چنانچه او پیاده و بی برگ به شهری که بین استرآباد و خوارزم بود رسید و خواست به خدمت نصره الدین کبود جامه رسد ممکن نشد، چون وقت شب بود روز چون نصره الدین به «مغازله ملاح و معاقره اقداح راه» می گذشت عوفی رباعی زیر را به خدمت وی فرستاد.

ای شاه به بذل بحر وکانی دگری	در قالب ملک و عدل جانی دگری
زان وی کبود جامه می خواندند	کز رفعت و قدر آسمانی دگری (۱۱)

چون نصره الدین رباعی را خواند، تحسین کرد اما پیغام فرستاد فرصت استماع وعظ ندارم، ملتمس چیست. فوری در جواب این بیت فرستاد

هر چند که بر بساط شطرنج هنر امروز شهیم پیاده می باید رفت

چنانچه نصره الدین اسبی باساز و براق نزد عوفی فرستاد
عوفی این واقعه را در تذکرة خود بیان کرده است .

چون احوال المعظم نصره الدین کیبود جامه رقم می کند که چون
بیت را شنید « در حال فرمود تا اسبی تنگ بسته به خانقاه آورد و تسلیم کرد
و به مواعید بسیار مستظهر گردانید هم از آنجا سوار شده رحلت کرد (۱۲)

چنانکه از مطالعه تواریخ به دست می آیریم عوفی در اوائل انتشار
خروج مغول در بلاد خراسان مقیم بوده و بعد از آن سوی بلاد سند رخ نمود و
به خدمت سلطان ناصرالدین قباچه پیوست . این سلطان از سنه ۶۰۲ تا ۶۲۵ در
بلاد سند و مولتان (پاکستان کنونی) سلطنت داشته بود. و در فتنه مغول اغلب
اکابر و اشراف خراسان و غور و غزنه به خدمت او پیوستند و او آنها را امان و
پناه داده از همه ایشان نگهداری می کرد و از انعام و اکرام می نواخت. (۱۳)

عوفی در سال ۶۱۷ هـ به او پیوست تا ۶۲۵ در اُج با ناصر الدین قباچه به سر
برد. در همین مدت تذکرة لباب الالباب را بنام وزیر او کرد که نام او عین
الملک حسین اشعری بود اما بدبختانه در سنه ۶۲۵ هـ به دست وزیر سلطان
شمس الدین التتمش یعنی نظام الملک قوام الدین محمد ابن سعید الجندی
که قبلاً ذکر آن رفته مغلوب و مقهور شد. سلطان شمس الدین التتمش که
مؤسس سلسله سلاطین شمسیه دهلی است، علیه ناصر الدین قباچه لشکر کشید
و اُج را محاصره کرد. ناصرالدین قباچه اموال و خزائن و حشم خود را بحصن
بهکر که قلعه ای است حصین بر روی تخته سنگی در وسط رود سند که عوفی
آن را به بحر پنج آب (۱۴) تعبیر می کند ، فرستاد و خود در حصن، متحصن
گردید (۱۵) شمس الدین التتمش وزیر خود نظام الملک جنیدی را به محاصره
حصن بهکر فرستاد . در ماه جمادی الاولی و در جمادی الاخره این حصن
مفتوح گردید. قباچه با اموال پسر خود را که علاء الدین بهرام شاه نام
داشت، خدمت التتمش فرستاد و التماس عفو نمود. التتمش فرمان داد که خود
بیاید ناصر الدین قباچه این تذلیل را تحمل نکرد و مرگ را بر این ذلت
ترجیح داد و در شب شنبه ۱۹ جمادی الاخر ۶۲۵ هـ خود را در رود سند
انداخت (۱۶) چنانچه تمام بلاد سند و مولتان در تحت تصرف سلطان التتمش
در آمد و از جمله کسانی که در حصن محصور بودند عوفی نیز بوده که
بتشویق ناصر الدین قباچه مشغول تألیف جوامع الحکایات بود. بعد از وفات
قباچه آنرا به نام وزیر التتمش کرد و این را در دیباچه جوامع الحکایات بیان

کرده است. اما ازین به بعد عوفی در دهلی اقامت داشت و در خدمت سلطان التتمش و نظام الملک جنیدی به سر می برد و داخل ندما شد (۱۷).

بی مناسبت نیست اگر اینجا تذکری بدهیم که عوفی در حین سفرهای خود اولین دفعه قطب نما که ملاحان برای هدایت کشتی رانی بکار می بردند، دیده بود و بسیار تعجب کرد. چنانچه در جوامع الحکایات در باب بیستم از قسم چهارم در ضمن ذکر اشیاء عجائب تذکر داده است (۱۸)

عوفی بعد از تألیف جوامع الحکایات و لباب الالباب شهرتی بسزا به دست آورد چنانچه می بینیم که تا سنه الف هجری شهرت وی به نقطه ای رسید که هرکس از زمره ادب او را می شناختند چنانکه اهل علم مستحضر هستند که چه پیشینیان و چه همعصران همه آنها به تذکره عوفی توجه خاصی مبذول داشتند و به تذکره نویسی پرداختند و ازین تذکره قدیمی بهره ای جسته اند.

پس اگر این کتاب را در ردیف کتب ارزنده دوره های نخست بر شمريم، بجا و جائز است. اگر بگوئیم که عوفی این تذکره را رقم نمی کرد اصلاً در تاریخ فرهنگ، زبان و لغت معلوم نمی شد که هم چنین شعر و فلان شاعر هم در زبان و ادب فارسی وجود داشت. خدمتی کرده است ازینکه غیر از عوفی کسی دیگر ذکر بعضی از سخنوران را در هیچ تذکره نکرده اند. ازین حیث لباب الالباب در زمینه معنی و لغت و آغاز شعر بخصوص شعر فارسی و بحث و مباحث تذکره سخنوران نخستین کتاب است که بدست ما رسیده است و الحق مرجع و مأخذی برای محققان گردیده است. چنانچه اولین کسی که به این تذکره قدیم توجهی نمود یکی از مستشرقین اروپا به نام مسترثانیل بلند بوده و با عنوان «قدیمترین تذکره شعراء فارسی تألیف محمد عوفی» مقاله ای نوشت (۱۹) بعداً بعضی از تألیف دیگر از قبیل تذکره الشعراء در روزنامه انجمن همایونی آسیائی لندن در سال ۱۸۴۶م درج نمود و بعد از پنجاه سال تقریباً ازین مقدمه پرفسور ادوارد براون انگلیسی معلم السنه شرقیه در دارالفنون کیمبرج بعد از طبع تذکره دولتشاه که جلد اول سلسله متون تاریخی فارسی است که خودشان بنای آن را نهاده اند به خیال افتادند که اقدام به طبع لباب الالباب نمایند» (۲۰)

شایان ذکر است که قبل از تذکره عوفی اگرچه دو اثر که فقط می شود گفت شبیه تذکره است و قبل از لباب الالباب تألیف شده بودند یکی مناقب الشعراء لابی طاهر الخاتونی که از اجله صدور و کبار دولت سلجوقیه بوده و

از مشاهیر شعرا و ادباء عصر خود به شمار می رفت و در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم می زیست (۲۱)

لازم است روشن و واضح کنیم که او مردی بود ادیب و شاعر اما او را خاتونی بدین جهت می گفتند که مستوفی گوهر خاتون که زوجه سلطان بن ملک شاه (۴۹۸ - ۵۱۱) بوده (۲۲) و تذکره دیگر چهار مقاله نظام الدین احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی سمرقندی که در حدود ۵۵۰ تألیف شده است. اما هیچ کدام ازین دو تألیف را نمی توان حقیقتاً در زمره تذکرة الشعراء بشمریم مناقب الشعرا طاهر خاتونی اگرچه از دستبرد روزگار مصون نماند و از میان رفته است اما قریب به یقین است این اثر خالصتاً تذکرة شعرا نبوده به قول دولت شاه سمرقندی شاید این کتاب عبارت بوده از حکایات ادبی راجع به منتخبات از ابیات و محاضرات و مشاعرات شعرا. (۲۳) و تا آنجا که به چهار مقاله عروسی تعلق دارد این مبتنی بر احوال چند نفر مشاهیر شعراء است و بیشتر پیرامون دستور العمل رفتار چهار طائفه از خواص و پادشاهان است (۲۴)

گفتنی است که « مجلد دوم لباب الالباب عوفی در ۱۹۰۳ / ۱۳۲۱ هـ در لیدن چاپ شده بود و مجلد اول آن که به اهتمام قروینی مجلد چهارم همان سلسله است و در ۱۳۲۴ هـ / ۱۹۰۶ م یعنی پنجاه سال پیش ازین انتشار یافته است (آغاز سخن سعید نفیسی) یعنی قبل از چاپ لباب الالباب سعید نفیسی.

اگر نظر غایر به تألیفاتی که در پیرامون تذکره به وجود آمده است بیندازیم ، می بینیم که تاریخ گزیده « حمد الله مستوفی در سال ۷۳۰ هـ تألیف شده بود و آثار الوزراء سیف الدین عقیلی در سال ۸۸۳ هـ و همچنین نگارستان قاضی احمد غفاری ۹۵۹ هـ و جهان آرا ۹۷۱ هـ و مرآة الادوار مصلح الدین لاری در ۹۷۴ هـ تألیف شده بودند و مؤلفان این آثار ذکر عوفی کرده اند و قبل از هفت اقلیم که تاریخ تألیف ۱۰۰۳ هـ است هیچ کس را نمی شناسیم نام لباب الالباب را برده یا از وجود آن خبر داشته باشد، مگر بزم آرا که در ۱۰۰۰ هـ تألیف شده بود، تمام لباب الالباب را بدون تصرف استنساخ کرده بود و به خود نسبت داد» (۲۵)

اما تاریخ تألیف لباب الالباب ظاهراً در سنه ۶۱۸ هـ می باشد (۲۶) و تذکرة الاولیا شیخ فرید الدین عطار که تقریباً مقارن یکدیگر تألیف شده اند

و حاوی بعضی از خصایص نحوی و صرفی و بعضی اسالیب و اصطلاحات قدیمه که قابل ذکر باشد، نیست (۲۷).

عوفی بعد از ۶۲۵ هجری در دهلی اقامت داشته بود (۲۸) آخرین واقعه ای که در جوامع الحکایات اشاره شده است حکایت خروج و کشته شدن ملک اختیار الدین دولت‌شاه بلکا خلجی والی لکهنوتی است که در سال ۶۲۸ هـ اتفاق افتاد و یک بیت پُر معنی به یاد خلفای عباسی که در جوامع الحکایات آمده است به اثبات می‌رساند که عوفی تا حدود ۶۴۰ زندگی کرده بود و سرگذشتهای ۳۶ نفر خلیفه عباسی را نوشته بود و تاریخ آنان تا زمان خلافت المستنصر (۶۲۳ - ۶۴۰ هـ) آورده است.

التمش که مخدوم عوفی بوده در ۶۲۶ هـ از خلیفه مزبور عباسی برای استقرار روابط دوستانه بین بغداد و دهلی عهد و لوا گرفت و آن بیت ازینقرار است:

مستنصر هم چون گذشت مستعصم آمد به جای

عمر درازش دهاد خالق عرش مکین (۲۹)

خیال می‌رود که عوفی بین ۵۷۲ و ۶۴۰ زندگی کرد در آن صورت سن وی موقع وفات ۶۸ سال بوده. بیش ازین پیرامون وفات وی که چطور وفات کرد اطلاعی در دست نداریم.

آثار محمد عوفی

تالیفات عوفی به قرار زیر است:

- ۱ - لباب الالباب
 - ۲ - جوامع الحکایات
 - ۳ - ترجمه فارسی کتاب الفرج بعد الشدة تألیف قاضی ابی الحق بن علی التنوخی
 - ۴ - مدایح سلطان - این اثر به وزن و روش حدیقه حکیم سنائی بوده ولی هیچ نسخه ای ازین کتاب در دست نیست. غیر از چهار بیت که در باب یازدهم جوامع نقل گردیده است.
- عوفی در بعضی از آثار خود، حکایاتی را بیان کرده است که دانش و زیرکی وی را نشان می‌دهد. مثلاً در مقدمه لباب الالباب می‌نویسد «مصنف را به این شاهرزاده (نصره الدین عثمان بن ابراهیم) محاضراتی است از جمله وقتی در مجلس شاهرزاده گفتگو ازین مثل معروف شد که لا یقایس

الملائكة بالحدادين» و همه مجلس حدادین را بمعنی آهنگر فرض می کردند و شاهزاده نمی پسندید. و می گفت ملائکه چنانکه باحداد نسبت ندارد با فهاد و فراد نیز نسبت ندارد و تخصیص به حداد چیست؟ عوفی بیان نمود که مراد از حداد دربان است چون این آیه «علیها تسعة العشر» (یعنی دربان دوزخ نوزده تن اند) نازل شد یکی از کفار عرب به یاران خود گفت که این نقلی نیست من کار هیجده تن از ایشان را کفایت کنم شما همه کار یک تن را بسازید. ابوبکر چون این بشنید گفت لایقائس الملائكة بالحدادین یعنی ملائکه را با دربانان این دنیا قیاس نتوان برد و حداد به معنی دربان است. این بیان مطبوع طبع شاهزاده افتاد و موجب مزید تقرّب مصنف گردید (۳۰).

یک واقعه دیگر هم است وقتی که یکی از دبیران قلعج ارسلان درباره کج تکین که داماد وی بوده به خواهر سفارش نامه نوشته در اثناء آن نوشته کج تکین که به عزّ قرابت مخصوص است شاهزاده دبیر را برنجانید و گفت ندانی که شوهر خواهر قرابت نیست و خواست نامه را پاره پاره کند. عوفی که در آن مجلس بود خواهش کرد تا آن نامه را ببیند. چون به دست او رسید کارد درآورد و الف قرابت را حک نموده به صورت قربت درآورد. شاهزاده این اصلاح را پسندید و مقام عوفی را ترفیع داده دیوان انشاء خود را بدو تفویض کرد (۳۱)

علاوه براین عوفی در شهر کنبایت که روزی چند در آنجا اقامت کرده، مقیم شده بود و بعید نیست عوفی در آنوقت قاضی شهر بوده باشد چون کنبایت جزو قلمروی ناصرالدین قباچه بود.

اهمیت و ارزش لباب الالباب

ازین که در این مقاله لباب الالباب مورد بحث ما است که عوفی در سال ۶۱۸ تألیف کرده بود. عرض کنیم که این اثر ارزنده، به نظر اندیشمندان از این حیث مهم است که قدیمترین تذکره ای می باشد و عوفی در ضمن تألیف آن در مقدمه، این طور شرح داده است «چون خادم دعا و ناشر ثنا محمد عوفی روی از همه جهان گردانیده، به همه جهان آورده است یعنی حضرت رفیع و درگاه فلک پناه... خواست که حضرت عالیه را هم از شیوه صناعت و سرمایه بضاعت خود خدمتی کند تحفه ای آرد که تا قیامت

دست بلا به دامن آن نرسد... در طبقات شعرای عجم این مجموعه پرداخت و این مجموعه را لباب الالباب نام نهاد (۳۲)

عوفی در این مقدمه پیرامون مأخذ و منابع هیچ شرحی نداده است اما در خود متن کتاب اسم بعضی از کتب را برده است که به قرار زیر است:

۱ - یتیمه الدهر تألیف مستوفی (ر.ک میمندی)

۲ - تاریخ ناصری ر.ک طاهر چغانی

۳ - حماسة الظرفاء تألیف ابو محمد عبدالکافی زوزنی (ر.ک شهید بلخی)

۴ - عرب نامه تألیف ابوالقاسم باخرزی

۵ - دیوان اشعار عربی موسوم به الاحسن فی شعر علی بن حسن تألیف ابوالقاسم باخرزی

۶ - رقبة القلم (ر.ک اتابک جوینی)

غیر از این عوفی بعضی از روایات اشخاص را نیز نقل کرده است. اسامی آنها از این قرار است:

زکی الدین لاهوری (در ضمن ذکر ملک شاه)

عماد الدین دبیر (در ضمن ذکر آتستن)

شهاب الدین مسعود (در ضمن ذکر تکش)

امام ادیب رشید الدین (در ضمن ذکر امیر ناصر الدین عثمان سجزی)

امام عالم الدین کرمانی (در ضمن امیر فخر الدین مسعود کرمانی)

قاضی شرف الدین محمد کرکویی (نظام الملک نصر الدین محمود)

سعد الدین ابن مسعود (اتابک جوینی)

شیخ الاسلام زکی الدین (شهاب الدین محمد)

منتخب الدین (مؤید الدین ابوبکر ترمذی)

حمید قهنوزی (بهاء الدین جامعی)

پسر عماد الدین کاتب (عماد الدین کاتب)

فخر الدین مستعد (فخر الدین عزیز فرید)

امام شرف الدین عنبری (شهاب الدین محمد بن همام)

کمال مقری سمرقندی و حمید الدین سجزی (بهاء الدین اوشی)

پسر امام مجد الدین نسوی (امام مجد الدین)

شیخ زکی (فرید الدین محمود هروی)

گاهی بدون نام، روایات را بیان کرده است (۳۳)

ادوارد براون دربارهٔ لباب الالباب عقیده دارد که این کتاب در این فن تقریباً یادگار وحید است (۳۴) جای دیگر اظهار دارد که این کتاب اهمیتی دیگر دارد و آن این است که بسیار نادر و کمیاب شده است. چنانچه در همهٔ بلاد فرنگستان بیشتر از دو نسخه خطی نباشد و در شهر مانچستر در انگلستان « (۳۵) قزوینی دربارهٔ این کتاب چنین می نویسد. تا به اندازهٔ اهمیت نسخه این کتاب که اعز من الکبریت الاحمر است اما اهمیت اصل این تالیف در آن است قدیمترین تذکره ایست که در ترجمهٔ شعر و احوال شعراء فارسی نوشته شده است یا به عبارت اصح و احسن قدیمترین تذکره است (۳۶).

اما با وجود این محاسن اگر بگوئیم که خالی از بعضی نقائص هم نیست. مثلاً در ضمن احوال زندگانی شعرا زیاد معلومات مفید نمی رساند مثلاً فاقد تاریخ و سنه و استعمال استعارات و تشبیهات و تسجیعات مشکل و متکلف و ثقیل و انتخابات شعر و شعراء متوسط و گاهی عوفی حکایات مبتذل را نیز نقل کرده است. و همچنین اشعار خیلی مبتذل آورده است که ما از نقل آن احتراز می ورزیم. علاوه بر این اغلب اشعار که عوفی انتخاب کرده است نامطبوع و غیر جالب که اصلاً عذوبتی ندارند. فقط توجه به ردیف و قافیه می کند و شاید برای تشویق شاعر این کار را کرده است. گاهی عوفی پیرامون ابیاتی که تازگی و لطافت ندارند راه مبالغه و اغراق را پیموده است. و عجب این است که این قبیل اشعار را بهتر از رودکی سمرقندی و عنصری پنداشته است (۳۷) گاهی نثر وی این قدر مصنوع و پُر تکلف است که به صورت چیستان درآمده و فهمیدن آن برای خوانندگان دشوار می شود اما باوصف این، لباب الالباب از حیث تاریخی و بعضی از وقایع ادبی و دینی نیز دارای اهمیت می باشد. ازین که این تذکرهٔ قدیمی در مجلد اول شرح حال و آثار سیصد شاعر را ضبط نموده است و در مجلد دوم شرح هفتاد شاعر را رقم کرده است (۳۸)

عوفی از روی استان و شهرها این کتاب را طبقه بندی کرده است. مجلد اول پیرامون تذکرهٔ ملوک، وزراء و فضلا و علما می باشد که مشتمل بر هفت باب است.

باب اول در فضیلت شعر و شاعری؛

باب دوم در معنی شعر از نظر لغت؛

باب سوم در معنی اول کسی که شعر گفت؛

باب چهارم در معنی اول کسی که شعر فارسی گفت؛
 باب پنجم در لطایف اشعار ملوک کبار و سلاطین نامدار (۲۷ تن)؛
 باب ششم در لطایف وزرای عالی مرتبت و صدور سامی منزلت (۳۲ نفر).
 در ذکر صدور علماء و فضلا در چهار فصل که فصل اول مشتمل
 است در ذکر ائمه و علمای ماوراء النهر و استادان صنعت که ۱۳ نفر هستند،
 فصل دوم در ذکر علمای خراسان - الف در ذکر فضلالی بلخ و مضافات آن
 (کل ۷ نفر)؛

ب - در ذکر علمای حضرت مرو (۵ نفر)؛

ج - در ذکر علمای نیشابور ۱۲ نفر؛

د - در ذکر ائمه و علمای هرات و مضافات فراه و سیستان ۷ نفر؛

اما فصل سوم در ذکر صدور و افاضل عراق ۹ نفر؛

فصل چهارم در لطایف اشعار علما بلاد جبال و حضرت غزنین و لاهور و
 توابع آن ۷ نفر؛

مجلد دوم : تذکره شعرا که فقط متعلق به شعر بودند غیر از فصل چهارم از
 باب یازدهم و دوازدهم که در ذکر فضلالی غزنین و لاهور و مشتمل است
 بر ابواب ذیل باب هفتم در ذکر لطائف اشعار شعرای آل لیث و آل طاهر و
 آل سامان .

باب نهم در ذکر شعراء آل ناصر ۲ شاعر؛

عوفی در این جلد نه نفر شاعر را ذکر کرده است که نام و نسب ایشان معلوم
 نیست ؛

باب دهم - در ذکر لطایف شعراء آل سلجوقی ۲۲ نفر؛

فصل دوم در ذکر شعرا ماوراء النهر ۷ شاعر؛

فصل سوم در ذکر شعرا عراق و نواحی ۱۰ نفر؛

فصل چهارم در ذکر فضلالی غزنین و لاهور ۹ نفر؛

باب یازدهم در ذکر شعرای این قرن بوده اند که کل ۲۳ نفر و باب دوازدهم
 در ذکر لطایف اشعار صدور و افاضل که بدین حضرت مخصوص اند و
 برین (۳۹) دولت موسوم، عوفی ملوک ، وزراء ، علما و فضلا را تفصیلاً ذکر
 کرده است.

بی مناسبت نیست که در آخر این مقاله از عبارت خود مولف که در
 معنی آنکه چه کسی اول شعر گفت و به نظر نویسنده محترم خود حضرت
 آدم علیه السلام ابوالبشر بوده چنانچه از میمون بن مهران روایت می کند که

او از عبدالله عباس رضی الله عنه روایت می کند « نخست کسی که دُر سخن را در سلک نظم کشید آدم صفی و خلیفه وفی بود صلوات الله و سلامه علیه سبب آن بود که چون قایل از قبول امر حق اعراض نمود و بنیان عناد هابیل را به دست تخریب و پست کرد و این خونی بود که به ناحق بر زمین ریخته شد و در آن وقت آدم به مکه بود. هوای جهان متغیر شد و چشمه صاف روزگار مکدر گشت و غباری تیره صفای هوا را پوشیده کرد و بر درختان میوه دار زحمت خار جگر خوار ظاهر گشت و پیش از آن شاهد گل بی زحمت رقیب خار جمال چون نگار آشکار می کرد زهومت در آبها پدید آمد وحشیان صحرا که با جنس انس انس داشتند، ازیشان متنفر گشتند. آدم علیه السلام گفت مگر واقعه ای حادث شد و حادثه ای واقع گشت که احوال جهان متغیر شد و تفاوتی فاحش در احوال عالم ظاهر شد و گل زیبای لطیف سیما را به دست موکل بی محابای خار باز دادند و آب صافی دریای دل شور را گردانیدند پس از مکه به هندوستان آمد و حال مطالعه کرد و فرزند عزیز خود هابیل را کشته یافت آتش در دلش زبانه زدن گرفت و آب از دیده او روان گشت و بر فوات آن در عصمت بگوهر خوشاب نوحه های دل سوز کرد و این آیات را لباس نظم پوشانید و بدین اشعار بر فرزند نوحه کرد»

فوجه الارض مغبر قبیح
و قل بشاشة الوجه صبیح (۴۰)

تغیر البلاد و من علیها
تغیر کل طعم و کل لون

اما در جلد دوم ، عوفی این طور آغاز می کند:
« بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم بالخیر شکر و سپاس و حمد بی قیاس مر قادر حکیم و صانع قدیم که لباس هستی در موجودات بلندی و پستی افگند و عقل فیاض را وزیر قریشی شاه روح گردانید و بوسیلت آن فضیلت زمره بشر را بر سایر مخلوقات ترجیح و تفضیل نهاد.

لولا العقول لکان ادنی ضیغم ادنی الی شرف من الانسان
و بعد از حمد باری و سپاس جباری، صد هزار ثنا وصلوات و درود و تحیات نثار روضه مقدس مطهر سرور بشر و شفیع روز محشر محمد مصطفی علیه السلام باد و بر اولاد و اتباع و انصار و اشباع او.....

ازینکه بنده در ماه مبارک ربیع الاول این مقاله را به اتمام رسانیده ام که روز سعید میلاد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم است، بطور یمن در اختتام ذکر ابوالبشر آدم صفی الله و خاتم الانبیاء آورده ام که عوفی در کتاب خود ضبط کرده.

و ما علینا الا البلاغ.

یادداشتها:

- ۱- قرآن: سوره بقره آیه ۳.
- ۲- مقدمه کتاب لباب الالباب، عوفی، ج اول به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون ۱۳۲۴ هجری / ۱۹۰۶ لیدن مقدمه
- ۳- ر.ک لباب الالباب تالیف محمد عوفی با تصحیح سعید نفیسی مقدمه محمد عبدالوهاب قزوینی، ص بیست و یک، و برای آگاهی بیشتری ر.ک تاریخ گزیده، ونگارستان قاضی احمد غفاری، حبیب السیر، تاریخ فرشته؛ تاریخ مرآة الادوار مصلح الدین محمد لاری، حاجی خلیفه - ۲.
- ۴- لباب الالباب عوفی، تصحیح سعید نفیسی، ص ۵۱۹ - ۵۱۸.
- ۵- لباب الالباب ج ۱، ص ۱ نیز ر.ک تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان. نگارش دکتر سید علیرضا نقوی، ص ۵۹.
- ۶- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۰ برای شرح بیشتری ر.ک مقدمه لباب الالباب ج ۱، ص «یب» ترجمه مصنف، قزوینی.
- ۷- ر.ک لباب الالباب ج ۱ به اهتمام ادوارد براون، بیج.
- ۸- لباب الالباب به اهتمام سعید نفیسی مقدمه براون ص «نه»
- ۹- برای شرح بیشتری ر.ک مقدمه جوامع الحکایات عوفی به تصحیح دکتر محمد معین چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۵ ش از ص ۲ تا ۵ و مقدمه جوامع الحکایات عوفی چاپ لیدن ۱۹۲۹ ص، ۴۳.
- ۱۰- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۴ - برای تحقیق بیشتری نگاه کنید بر حاشیه همان: و برای جستجوی تاریخ مفصل لباب الالباب ج ۱، جوامع الحکایات، ابن اثیر ج ۱۲، جهانگشای جوینی، طبقات ناصری، تاریخ گزیده، نفحات الانس جامی، هفت اقلیم، سفینه الاولیاء داراشکوه، ریاض العارفین و سایر کتب تاریخی.
- ۱۱- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۶ و جوامع الحکایات، چاپ دانشگاه، ص ۱۹ (با کمی تغییر کلمات در رباعی)

- ۱۲- لباب الالباب ج ۱ ، طبع ادورد براون ، ص ۵۱.
- ۱۳- ترجمه مصنف لباب الالباب محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص بط.
- ۱۴- حاشیه تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۶۸
- ۱۵- مقدمه لباب الالباب عوفی ، ترجمه مصنف ص بط ، (براون)
- ۱۶- همان ، ص ک.
- ۱۷- همان ، ص کب برای آگاهی بیشتری ر.ک حبیب السیر، تاریخ فرشته ، جوامع الحکایات ، لباب الالباب، رضا قلی خان ، طبقات ناصری ، ص ۱۴۴ و ۱۷۳ - ۱۷۴ نقل از ترجمه مصنف لباب الالباب بتصحیح براون ، ص کا.
- ۱۸- همان ، ترجمه مصنف حاشیه ۳.
- ۱۹- ر.ک آغاز مقدمه لباب الالباب ج ۱ بسعی ادوارد براون
- ۲۰- همان ، صفحه ندارد اما صفحه بعدی داست . بسعی و اهتمام پرفسور براون ، لیدن ۱۹۰۶.
- ۲۱- همان ، مقدمه ص و.
- ۲۲- همان ، ص و.
- ۲۳- همان ، ص «ژ» و «ح».
- ۲۴- برای تفحص بیشتری برای مناقب الشعراء ر.ک حاشیه لباب الالباب ج ۱ ، صفحات و ، ز ، ح و تاریخ گزیده تالیف ۷۳۰ و تاریخ نگارستان ۹۵۷ و تاریخ جهان آرا ۹۷۲ (مولفات قاضی احمد غفاری) حبیب السیر ۹۳۰ جزو چهارم ج ۲ و تاریخ فرشته ۱۰۱۵ نقل از حاشیه تذکره نویسی فارسی هند و پاکستان علیرضا نقوی ، ص ۶۰.
- ۲۵- لباب الالباب به اهتمام سعید نفیسی ترجمه مصنف ص کج.
- ۲۶- ر.ک. مقدمه لباب الالباب ص هفده به تصحیح سعید نفیسی
- ۲۷- همان ، ص هیجده.
- ۲۸- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۶۸.
- ۲۹- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۶۸ و نیز ر.ک جوامع الحکایات مصحح دکتر نظام الدین ، ص ۱۱۱ (نقل از همان حاشیه)
- ۳۰- لباب الالباب ترجمه مصنف ، ص ۲۴.
- ۳۱- همان ، ترجمه مصنف ، ص بیست و چهار.
- ۳۲- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۷۱.
- ۳۳- همان ، ص ۷۲.
- ۳۴- مقدمه لباب الالباب ، ادورد براون ، ص نه.
- ۳۵- همان ؛ ص ده نیز پیرامون نسخه های خطی این کتاب ر.ک مقدمه محمد قزوینی بر مجلد اول لباب الالباب ، سعید نفیسی ، ص ده و دوازده.

- ۳۶ - مقدمه قزوینی در لباب الالباب به اهتمام سعید نفیسی ص چهارده
 ۳۷ - تذکره نویسی فارسی هند و پاکستان ، ص ۷۹.
 ۳۸ - همان ، ص ۷۲.
 ۳۹ - تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ص ۷۳ - ۷۵ اما برای اطلاعات بیشتری ر.ک
 مقدمه جوامع الحکایات چاپ لیدن ۱۹۲۹ به اهتمام دکتر نظام الدین مقدمه جوامع
 الحکایات بخش اول چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۵ و به اهتمام دکتر معین و مقدمه
 منتخب جوامع الحکایات چاپ وزارت فرهنگ ایران ۱۳۳۴ به اهتمام ملک الشعرا
 بهار مقدمه لباب الالباب چاپ لیدن ۱۹۰۳ - ۱۹۰۶ باهتمام دکتر براون.
 ۴۰ - لباب الالباب عوفی باب سیم ، ص ۱۸ به اهتمام سعید نفیسی.

گزیده کتاب نامه :

- ۱ - لباب الالباب : محمد عوفی ، به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون نیمه اول ، با
 مقدمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی ، لیدن ۱۳۲۴ هـ / ۱۹۰۶م.
 ۲ - لباب الالباب ، محمد عوفی سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون نیمه دوم ، با
 مقدمه مصحح ، لیدن ، ۱۳۲۱ هـ / ۱۹۰۳م (مجلد دوم پیش از مجلد اول به طبع
 رسیده بود)
 ۳ - لباب الالباب تألیف محمد عوفی ، از روی چاپ اروپا با تصحیحات جدید و
 حواشی و تعلیقات کامل به کوشش: سعید نفیسی ، کتابفروشی ابن سینا ، تهران
 ۱۳۳۳
 ۴ - تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، نگارش دکتر سید علیرضا نقوی ، موسسه
 مطبوعاتی علمی ، تهران ۱۳۴۷ هـ / ۱۹۶۸م
 ۵ - گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته تألیف ملا محمد قاسم هندو شاه ، نولکشور لکهنؤ
 ۱۲۸۱هـ
 ۶ - جوامع الحکایات ، محمد عوفی ، به تصحیح دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۵ ش
 ۷ - طبقات ناصری ، منهاج السراج جوزجانی ، کلکته ۱۸۶۴
 ۸ - جوامع الحکایات (مقدمه) به اهتمام دکتر نظام الدین لندن ۱۹۲۹م
 ۹ - منتخب جوامع الحکایات ، به اهتمام ملک الشعرا بهار، چاپ وزارت فرهنگ تهران ۱۳۳۴.

همبستگی های فرهنگی بین کشور های همجوار حوزه فارسی

چکیده:

زبان فارسی از ظرفیتی برخوردار است که می تواند دروازه اندیشه و فرهنگ ملل مختلف را به سوی خود گشوده و محتوای تمدن ایرانی را به درون آن ها وارد نماید. این زبان به هر جایی که رفت تأثیراتی برای زبان های محلی داشته و دل های مردم آن دیار را تسخیر نموده است. کشش و کار آئی این تأثیرات تا حدی بود که مردم با آغوش های باز و لب های خندان این فرهنگ را پذیرفتند.

این تأثیرات تا به امروز در سر تا سر منطقه هم مرز ایران مثلاً شبه قاره، افغانستان، آسیای میانه، ترکیه، ارمنستان، گرجستان و آذربایجان و غیره به وضوح دیده می شود.

نویسنده در این مقاله سعی داشته مشترکات فرهنگی حوزه زبان و ادب فارسی را تحلیل و بررسی نماید.

زبان اردو، من حیث زبان علمی شبه قاره برپایه زبان فارسی استوار میباشد که این خود بیانگر این ادعا است که فرهنگ ایران زمین و فرهنگ حوزه آسیای میانه در تکلم و گفتار مردم این خطه شبه قاره تاثیرگذار بود. یکی از مشترکات مهم فرهنگی همین یگانگی و همبستگی بین زبانهای منطقه است.

زبان اردو و سایر زبانهای محلی که در حقیقت تحت شعاع فروغ بخش زبان فارسی بوده و تأثیرات فراوانی در رشته های مختلف داشته است علت بزرگ این نفوذ و تاثیر شیوا بودن زبان فارسی بوده که این (زبان فارسی) بدون شک یک سهم گسترده داشته در تشکیل این زبان های همجوار و بیشتر واژه های علمی و فرهنگی یگانه مربوط به همین زبان بوده که در اقصای تاریخ به نحو خاصی وارد زبان های دیگر گردیده و بعداً جزو لاینفک همان زبان قرار گرفته است. بدون گمان می توان گفت که این کار بیشتر توسط افراد و رجال علمی و فرهنگی و مذهبی انجام گرفته است و

* - استادیار بخش فارسی، دانشگاه پشاور.

می‌توان اشکال این واژه‌ها را در کتب تاریخی و مذهبی با صراحت کامل مشاهده کرد.

زبان فارسی در واقع مظهر بخشی از تاریخ درخشان مردم شبه قاره پاکستان و هند است که بنا به استعداد ذاتی و درونی خود آن دیار را آنچنان تحت تأثیر قرار داده که به نظر می‌رسد اصلاً زائیده آن آب و خاک می‌باشد. از طرفی چون زمانی زبان رسمی نیز بوده توجه خاص اقشار مختلف آن سرزمین پهناور به آن امر طبیعی بوده و فراگیری آن نیز برای پیشرفت مهم و ضروری تلقی شده است.^(۱)

ایران و پاکستان از دیرباز دارای روابط ناگسستنی دینی و فرهنگی و تاریخی بوده‌اند، این دو کشور در مسرت و اندوه یکدیگر همواره شریک بوده و در حصول اهداف مشترک و سیطره بر خطرات با یکدیگر همگام و سهیم بوده‌اند.

علائق برادرانه و همبستگی‌های سنتی بین دو کشور که بطور کامل واقف به اسلام می‌باشند همراه با ریشه‌های عمیق مذهبی و تاریخی و فرهنگی از قرن‌ها وجود دارد، بویژه علائق مشترک فرهنگی بین دو کشور برادر و هم‌کیش و هم‌سایه نمونه بارزی را جلوه می‌دهد. برای توسعه روابط دو جانبه در زمینه‌های علمی و فرهنگی و ادبی راه‌های جدیدی کشف شده است، هر دو کشور از مبادله تجربیات یک‌دیگر سود جستند و این امر دو ملت اسلامی را که قلب‌شان همواره با هم آهنگی می‌زند تحت پوشش درآورده است.

باتوجه به روابط بین دو کشور همانطوریکه دانشمندان پاکستان از جمله دکتر محمد اقبال لاهوری فرهنگ غنی ایران را به وسیله شعر و فکر خود به جهانیان روشناس می‌کند، استادان و دانشمندان و علمای جمهوری اسلامی ایران از جمله مقام رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در خطبات خود و در تألیف‌های خود نسبت به پاکستان در فرهنگ و ادب ایران مقام والا به این میهن بخشیدند.

مقام معظم رهبری به عنوان ریاست جمهوری اسلامی ایران در ماه ژانویه ۱۹۸۶م از پاکستان دیدن کردند. سفر ایشان به پاکستان واقعه‌ای سازنده در پیشبرد روابط دوستانه بین دو کشور بوده و چهار چوب مستحکمی را برای توسعه فرهنگ و ادب به وجود آورده است.

مردم ایران و پاکستان اعتقاد دارند که سرنوشت پاکستان و ایران بهم پیوسته و از هیچ کوششی برای توسعه فرهنگ و ادب بین دو کشور فرو گذار نخواهند نمود.

پاکستان نه تنها برای این که کشور اسلامی است در ایران از محبوبیت برخوردار است بلکه بخاطر فرهنگ و ادب نیز از شهرت خاصی برخوردار می باشد. (۲)

حضرت خامنه ای راجع به علامه اقبال چنین می فرمایند. باینکه علامه اقبال در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هرگز نزیسته بود با فارسی زبانان هیچگاه معاشرت نداشت، ظریف ترین و دقیق ترین مضامین ذهنی را در قالب اشعار بلند درآورده و عرضه کرد که به نظر من نبوغ شعر اوست اقبال متعلق به ما و متعلق به این ملت و این کشور است، اقبال می فرماید:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما (۳)

در واقع به سبب تشویقی که دستگاه فرمانروایان مغول ببری هند از شعر و هنر می کرد برای شعرا و ادبای ایران درین دوره از اخلاف بابر تیموری (وفات ۹۳۷هـ) که مقارن اوایل عهد صفوی در هند کسب قدرت کرد، کسانی چون امپراطور اکبر، نورالدین جهانگیر و شاهجهان در تشویق شعر و ادب فارسی اهتمام کردند و حمایت آنها موجب جلب عده قابل ملاحظه ای از شعراء و ارباب هنر به دیار هند شد. غلبه نسبی عنصر ایرانی در دستگاه حکام و امرای این سلسله درین ایام تدریجاً به جایی رسید که موجب اعتراض عناصر ترک و مغول شد و خان اعظم میرزا عزیز که خویشاوند جهانگیر بادشاه هم بود یک بار وی را ازین که کارها جمله به دست خراسانی ها افتاده است، تحذیر کرد.

درحقیقت بعض شعراء و مستعدان عصر مثل طالب آملی و رفیع قزوینی و مرشد بروجردی و امثال آنها در آغاز حتی در جستجو مناصب دیوانی و مقامات اداری به هند آمدند و تعدادی از آنها مستوفی و وکیل و کتابدار و منشی و حتی سرباز شدند.

در دستگاه حکومت هند درین ایام، فارسی زبان رسمی بود. به تشویق فرمانروایان و حکام این سلسله نه فقط کتاب های متعدد در تاریخ و

تذکره و لغت و ادب به زبان فارسی تألیف گشت بلکه تعداد کتب هم از زبان قدیم هندوان به فارسی نقل شد. (۴)

چند تن از سخنوران ممتاز ایرانی که در دهه های اول پس از درگذشت اقبال به شعر و فلسفه و نظرات وی پی برده به تقدیر و تحسین وی پرداخته اند ملک الشعرا محمد تقی بهار حتی پیش از استقلال پاکستان در قصیده ای از اقبال بطوری تمجید و ستایش نموده بود که نظیر آن را کمتر در ادبیات معاصر بر می خوریم. مثلاً:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت
باز در قصیده ای بعنوان «درود بر پاکستان» ملک الشعراء بهار در سال ۱۹۵۰م به اقبال بدین طریق مورد ستایش قرار داده.

درود باد به روح مطهر اقبال که بود حکمتش آموزگار پاکستان
هزار باده ناخورده وعده داد که هست از آن یکیش می بی خمار پاکستان
صادق سرمد از سال ۱۹۵۰م الی ۱۹۵۹م همه ساله در مراسم روز اقبال در آوریل قصیده تازه ای جهت تجلیل اقبال می سرود و بایک علاقه و دل بستگی خاصی آنرا قرائت می کرد. گرچه کلیه قصائد وی دارای مضامین بدیع و رفیع میباشد اما نخستین قصیده که در جلسه ای به ریاست ملک الشعرا بهار، صادق سرمد قرائت نموده بود با مطلع زیر معروفیت ویژه ای داشته است.

گرچه مرد بمیرد بگردش مه و سال نمرده است و نمیرد محمد اقبال
صادق سرمد در بیتی قانداعظم و اقبال هر دو را در نهضت استقلال
چقدر جالب بیان کرده است.

اقبال کشت بذر و جناحش فشاند آب اقبال کشت تخم و جناحش ثمر گرفت
بدون تردید طی ۵۹ سال آخر که از درگذشت علامه اقبال می گذرد (هم اکنون ۷۲ سال) صدها سخنوران چیره دست ایرانی قصائد غزایی پیرامون فکر و فلسفه اقبال سروده اند و از شاعر متفکر تمجیدی شایان به عمل آورده اند مثلاً دکتر رضا زاده شفق، دکتر ناظر زاده کرمانی، حبیب یغمائی، کاظم رجوی، فریدون توللی، احمد سروش، سیمین بهبهانی، امیری فیروزکوهی، استاد فرات، محمد علی ناصح، ذکانی بیضائی، حسین کوهی کرمانی، حسین عاطف، گلچین معانی، دکتر قاسم رسا، محمد حسین شهریار، ادیب برومند و صدها سخنور ایرانی دیگر در شعر خود شاعر متفکر اسلام را ستوده اند. (۵)

پیوند های فرهنگی استوار دیرینه میان دو کشور پاکستان و ایران و به تبع آن ارتباط های بسیار نزدیک میان زبان اردو و فارسی بیشتر از آن است که گمان رود با بادهای موسمی و سمومی زود گذر و وسوسه های شیطانی که بر طرف این دو بوستان می گذرد از جای کنده شود و یا حتی بشکند زیرا بدان سان ریشه در اعماق زمین دوانیده که برای نابودی آن اگر همچنین امکانی فراهم گردد، دست کم به اندازه زمانی که آن پیوندها در درازای تاریخ پای گرفته، برای نابودیش زمان خواهد برد.

ما در زیر به بعضی از این پیوندها و همبستگی ها به میراث مشترک و همیشه جاوید هر دو کشور محسوب می گردد اشاره می کنیم:

(۱) حضور هزاران واژه فارسی در زبان هائی مختلف پاکستان و نیز گویشهای محلی آنجا که گاه حدود ۶۵ درصد در زبان اردو یعنی زبان ملی کشور پاکستان بالغ می گردد.

(۲) وجود آداب و رسوم مشترک در مراسم هر دو کشور تا بدانجا که بی شک در میان تمام کشور های جهان بیشترین نزدیکی را به یکدیگر دارد.

(۳) رواج مکتب های نقاشی و سبک مینیاتوری، معماری و دیگر هنر های ایرانی در شبه قاره پاک و هند در سراسر تاریخ گذشته دو کشور.

(۴) وجود کلمات و جملات و ضرب المثلهای زیاد فارسی، صرف و نحو فارسی، اوزان عروضی فارسی و غیره در زبانهای فرهنگی و ادبی پاکستان.

(۵) ظهور عارفان و شاعران بزرگ فارسی گوی پاکستان که بی شک تحت تأثیر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی تربیت یافته اند.

(۶) وجود سنگ نبشته ها و الواح و کتیبه ها و نقوش فارسی بر در و دیوار و اماکن عمومی و مساجد و معابد و امام بارگاه های پاکستان.

(۷) تشابه و همبستگی و گاه یکی بودن اشیای قدیمی موزه های هر دو کشور مثلاً موزه تاکسیلا با موزه های ایران.

(۸) وجود هزاران نسخه خطی فارسی به جامانده از روزگاران کهن در سراسر پاکستان. (۶)

زبان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند سابقه هزار ساله دارد. نهال زبان فارسی از گذشته های دور توسط شاعران، عارفان و نویسندگان فارسی زبان آبیاری گردید و به صورت درختی بارآور درآمده زبان فارسی قرنهای زبان رسمی دولتی و اداری شبه قاره بوده است و صدها شاعر به زبان فارسی شعر گفته اند و دهها هزار جلد کتاب به زبان فارسی تألیف شده و اکنون این آثار ارزنده به صورت نسخه های خطی و چاپی در سراسر شبه قاره وجود دارد. (۷)

ظهیرالدین بابر (۸۸۸ - ۹۳۷هـ) به یاری شاه اسماعیل صفوی سمرقند را تسخیر کرد. کابل و لاهور و دهلی را فتح نموده و امپراتوری ۳۴۰ ساله اسلامی دهلی را تأسیس کرد. (۸)

این مؤسس سلطنت مغول یعنی شاهنشاه بابر باوجود فاتح عظیم المرتبت به شعر و ادب علاقه زیادی داشته و انشاء پرداز، سخن پرور و سخن شناس خوبی بوده و دلدادۀ علم و فن به حدی بود وقتی که از کارهای سلطنت فراغت می یافت به دنیای شعر و ادب مشغول می شد. بیشتر شعر در ترکی می گفت ولی گاه گاهی واردات قلبی او قالب شعر فارسی اختیار می نمود. در ذیل رباعی فارسی او را به طور مثال می آوریم.

درویشان را گرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوئی شاهی از درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم

شعر دیگر بابر که خیلی هم معروف است مثلاً:

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوش است

بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست (۹)

بعد از او پسرش نصیرالدین همایون (۹۱۳ - ۹۶۳) پس از شکست از شیر شاه سوری (۹۴۷ هـ) به دربار شاه طهماسب صفوی پناهندگی برد و باکمک او ملک (کشور) موروث را پس گرفت این دو واقعه مهم سبب شد روابط ایران و هند برادرانه و دوستانه شود و تمام شیون فرهنگ و هنر ایران از جمله نظم و نثر فارسی در دهلی در رفیع ترین مقام قرار گیرد. (۱۰)

مثلاً در عهد جلال الدین اکبر شعر و ادب خیلی پیش رفت کرد همه کتاب های علم و ادب در فارسی نوشته شد و کتاب های متعدد سانسکریت به فارسی ترجمه شد. (۱۱)

در عصر او (جلال الدین اکبر) و پسرش نورالدین محمد جهانگیر و اورنگزیب عالمگیر پسر شاه جهان امپراتوری بزرگ هند زبان خانگی. زبان ادبی و زبان رسمی و دربار فارسی بود. شاهان، شهزادگان و امیران همه مشوق

و حامی عنصر ایرانی و غالباً خود شاعر و مدافع برتری فرهنگ ایران بودند و بی مبالغه زبان هنر ایرانی در دهلی و آگره و لاهور از اصفهان رونق بیشتر داشت.

راجه «تودرمل» وزیر دارائی جلال الدین محمد اکبر به کلیه مأموران دولت اعم از مسلمانان و هندو امر کرد خواندن و نوشتن فارسی بیاموزند و دانستن فارسی را شرط ورود به خدمات دولتی تعیین کرد، فارسی زبان محاوره طبقه تحصیل کرده و خواص و زبان محاکم قانونی دفاتر و اسناد مالیاتی و زبان رسمی دولت بود و مدرسین و وعاظ و مشایخ تصوف فقط از فارسی برای تعلیم و ارشاد استفاده می کردند. (۱۲)

شعرای سند در تمام انواع از شعرای ایران پیروی کردند و استعارات فارسی را جزو زبان خود قرار داده اند. شعرای سند نه تنها در زبان محلی خود مهارت داشتند بلکه حظ وافری از زبان فارسی هم می بردند. آثار شعرای سند این موضوع را روشن می سازند.

در پیروی از زبان فارسی داستان نویسی هم در سندی رائج شد، اولاً قصه های حاتم طای، لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، چهار درویش، امیر حمزه و گل بکاولی از فارسی به سندی ترجمه شد. ادبای سند سعی می کردند که نظم فارسی را به نظم سندی و نثر فارسی را در نثر سندی در آورند. بعداً وقتی که داستان های محلی در زبان سندی سروده شد. تمام منظومه های کلاسیکی و معروف در زبان فارسی نیز ترجمه شد مثنوی ناز و نیاز و سسی پنون از میر معصوم بهکری، عمر ماروی از محمد نعیم، گواه این حقیقت می باشد که نه فقط نظم و نثر بلکه صرف و نحو زبان سندی هم تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است. همچنین که در فارسی به اضافه «ان» در آخر جمع میسازند در سندی هم برای جمع «ان» را در آخر ملحق می کنند مثلاً از سجن (دوست) سجنان و زال (زن) زالان وغیره. زبان محلی سند اقلماً ۲۵ در صد واژه های فارسی را دارد. (۱۳)

تأثیر زبان و ادب فارسی و گسترش آن در کشور های مختلف جهان بویژه کشور های شبه قاره از جمله هند و پاکستان و بنگله دیش و سری لنکا و نپال و سوی دیگر افغانستان و کشور های آسیای میانه و قفقاز از جمله تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، آذربایجان، ارمنستان و کشور ترکیه، قیرغیزستان و آثاری که به زبان فارسی در این کشور های جهان

تألیف شده به حدی بوده است که پس از سپری شدن چندین دهه از بازشناسی و معرفی این گنجینه های بسیار ارزشمند در زمینه های مختلف علوم و دانش بشری بویژه در گسترده ادبیات به قلم دانشمندان و محققان و صاحب نظران ایرانی و غیر ایرانی هنوز نمی توان به طور قطعی ابعاد این تأثیر و گسترش را مشخص کرد. (۱۴)

هر زبان مخلوط ابتدا در محاوره عامه و در کرانه های کوچه و بازار شکل می گیرد و سپس لفظ قلم و صرف زبان نظم و نثر می شود، زبان های فارسی دری و ترکی خاورمیانه و هندی نیز ازین قاعده مستثنی نیست. معروف ترین زبان شبه قاره که بعد از عربی و فارسی و ترکی وسیع ترین زبان اسلامی و لهجه های مشترک مسلمانان هند شمالی است زبان اردوست. تشکیل این زبان مخلوط از وقتی آغاز شد که حکومت ممالیک در دهلی مستقر گردید و هندوان در دولت اسلامی به خدمت درآمدند و به فارسی خوانی و فارسی نویسی و تنظیم اسناد اداری و تحریر نامه های دولتی به فارسی ناگزیر شدند.

زبان اردو شاخه ای از فارسی نیست همانطور که زبان دری نیز فرع عربی به شمار نمی آید اصل اردو «برج بهاشا» ست و از فروغ زبان شور سینی پاراکریت و زبان مردم دهلی و میرتهه و توابع بوده و واژه های فارسی دری در آن وارد شده است. این زبان مخلوط را ابتداء «ریخته یعنی درهم و آمیخته» می نامیدند. نام اردو یادگار اردوگاههای سلاطین گورکانی مغول است بخصوص در اردو گاه های شاهجهان (۱۰۷۶م) که سر بازان فارسی، ترک و هندی باهم زندگی می کردند و زبانشان درهم مخلوط شد آن را زبان «اردو معلی» نامیدند درین زبان کلمات فارسی به کثرت و بدون ضابطه به کار می رود.

در دوران سلطنت افغانان لودی در دهلی و آگره (۸۵۲ - ۹۳۲هـ) رونق زبان و ادبیات و هنر فارسی در هند به کمال رسید. سکندر لودی (۹۳۲هـ) اهتمام و عشق فراوان به زبان فارسی داشت. دربار او که بعد از زلزله ۹۱۸هـ به آگره منتقل شد مجمع علماء شعراء و صوفیان فارسی زبان بود، خود او شعر می گفت و گلرخی تخلص می کرد. در عهد او کتب فارسی بسیار تألیف شد که از جمله آنها فرهنگ سکندری است، سکندر معابد هندوان را ویران می کرد، به جای آنها مدرسه می ساخت و طلاب علوم را به نفقه خود به تحصیل می گماشت، زبان رسمی و دولتی و زبان

تعلیم در مدارس فارسی بود. موظفین حکومت را به خواندن و نوشتن فارسی وادار می کرد و خط نستعلیق از زمان او در هند رائج و برای نوشتن اردو به کار رفت. (۱۵)

شعر اردو زمانی نضج گرفت که شیوه نازک خیالی، پیچیده اندیشی معروف به سبک هندی محور غزل فارسی در هند بود از این رو غزل اردو تحت تأثیر سبک هندی واقع شد و اردو سرایان از غزل فارسی رائج در زبان خود پیروی کردند.

بهترین گواه این همبستگی ادبی سرود ملی جمهوری اسلامی پاکستان تصنیف ابوالاثر حفیظ جالندهری است که عالیترین نمونه اردوی معاصر و جذابترین ترانه وطنی پاکستان است. سراسر این سرود سه بندی به استثنای یک حرف اضافه «کا» در مصرع اول بند دوم فارسی است و نویسنده با نقل آن به این بحث حسن ختام می بخشد.

کشور حسین شاد باد	پاک سر زمین شاد باد
ارض پاکستان	تو نشان عزم عالی شان
مرکز یقین شاد باد	
قوت اخوت عوام	پاک سرزمین "کا" نظام
پاینده تابنده باد	قوم، ملک و سلطنت
شاد باد منزل مراد	
رهبر ترقی و کمال	پرچم ستاره و هلال
جان استقبال	ترجمان ماضی شان حال
سایه خدای ذوالجلال (۱۶)	

سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هـ) بر اثر حملات پیاپی خود به شبه قاره هند و پاکستان نواحی پاکستان غربی فعلی مانند پشاور (۲۹۳ هـ) و پنجاب را تصرف کرد و لاهور را مقر فرماندار کل متصرفات هندی دولت غزنوی قرارداد. بنابراین لاهور در مدت کوتاهی به واسطه اهمیت فوق العاده خود و بر اثر توجهات پادشاهان و فرمانداران ادب دوست و فرهنگ پرور غزنوی مانند سلطان محمود، سلطان مسعود، سلطان ابرهیم، بهرام شاه، خسرو ملک و امیر عضدوله شیر زاد، امیر سیف الدوله محمود، ابو نصر پاریسی و امثال

آنها بعد از "غزنه" بصورت بزرگترین مرکز ادب و فرهنگ فارسی در آمد و شعراء و فضلا چون ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری مؤلف کشف المحجوب و بسیاری از رجال ادبی دیگر را به جهان شعرو ادب عرضه کرد. ناگفته نماند که لاهور نخستین مرکز فرهنگ و تمدن و علوم و ادبیات ایران در شبه قاره هند و پاکستان بوده. این شهر تاریخی پاکستان فعلی بیش از دو قرن (۳۹۴ - ۶۰۲هـ) سابقه فرهنگ و ادبیات ایرانی داشته است. (۱۷)

ایرانیانی در تعداد کمتر از شعراء که به شبه قاره آمدند دانشمندان و هنرمندان بودند، اغلب از دانشمندان در علوم عقلی و نقلی فضیلت داشتند، چندی از آن به سمتهای قضاة و صدور منصوب شدند، بعضی ها دیران و مشیران پادشاهان شدند، بعضی ها دانش و هنر را به دیگران آموختند و اهالی این سرزمین را با علوم آشنا ساختند و کتب و رسائل تألیف کردند و مردم را از آن مستفید ساختند اسامی آنان به اینطور می باشد.

مصنف جواهرالعلوم همایونی محمد بن علی القاضی و مصنف جواهر نامه همایون محمد بن اشرف الحسینی استمدادی، فتح الله شیرازی دانشمند متبحر علوم عقلی و نقلی. ابوالقاسم گیلانی، محمد فاضل بدخشی، ملا شفیعا یزدی، نظام الدین سید احمد شیرازی، میر ابوالبقا (پزشک) یوسف بن محمد هروی، حکیم ابوالفتح گیلانی، مسیح الزمان کاشی، حکیم صدرا شیرازی، حکیم الممالک شهرت شیرازی، خواند میر، نظام الدین احمد هروی، عبدالباقی نهاوندی، محمد امین قزوینی، سلیمان قزوینی، ابو طالب تبریزی، رفیع الدین ابراهیم شیرازی، محمود بن عبدالله شیرازی، محمد امین مشهدی، میر علی تبریزی، میر سید علی خان تبریزی و سید علی هجویری تبریزی وغیره (۱۸)

صوفیان فارسی گو که بین توده مردم به سر می بردند و برای عامه سخن می گفتند، نخستین گویندگانی بودند که فارسی و هندی را به هم مخلوط کردند و آثار اولیه زبان اردو را به وجود آوردند. معروفترین این طبقه شاعر و موسیقی دان بزرگ هند امیر خسرو دهلوی بود. (۱۹)

نظامیان و بازرگانان عرب، اسلام را در قسمت محدودی از سند و مالا بار رائج کردند ولی نتوانستند تأثیر بنیادی در اجتماع و اقتصاد و زبان و زندگی هندیان به وجود آورند. اما از عهد غزنویان که مسلمانان فاتح ایرانی علوم و آداب اسلامی و فرهنگی و تمدن ایران را همراه به زبان فارسی به

پنجاب و سایر بلاد شبه قاره منتقل کردند، انقلابی بزرگ و فراگیر در کلیه شئون فرهنگی هند آغاز گردید ایرانیان به خواندن و آموختن زبان و علوم هند روی آوردند معروف ترین ایشان ابوریحان احمد بن محمد بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰هـ) مورخ و منجم بزرگ بود که همراه محمود به هند رفت و زبان سانسکریت را فراگرفت و کتاب الهند او تاکنون بزرگ ترین مأخذ شناسایی هند قدیم است. هندیان نیز به حکم ضرورت به آموختن فارسی روی آوردند، فارسی زبان رسمی دولتهای اسلامی بود. از برخورد افکار و زبان های فارسی و هندی سبک خاصی در ادب هنر پی ریزی شد که بعد ها به نام سبک هندی و ایرانی معروف گردید و از آشنائی مسلمانان با عرفان هندی تصوف اسلام به وجود آمد و در جنبه زبان فارسی زبان های مخلوط شبه قاره از جمله زبان اردو بیانگر افکار و احساسات هندیان شد. (۲۰)

تأثیر زبان و ادب فارسی و گسترش آن در کشور های مختلف جهان به ویژه کشور های شبه قاره از جمله هند و پاکستان و بنگله دیش و سری لنکا و نیپال و سوی دیگر افغانستان و کشور های آسیای میانه و قفقاز از جمله تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، آذربایجان و ارمنستان و کشور ترکیه، قرغیزستان و آثاری که به زبان فارسی در این کشور ها تألیف شده به حدی بوده است که پس از سپری شدن چندین دهه از بازشناسی و معرفی این گنجینه های بسیار ارزشمند در زمینه های مختلف علوم و دانش بشری به ویژه در گستره ادبیات به قلم دانشمندان و محققان و صاحب نظران ایرانی و غیر ایرانی هنوز نمی توان به طور قطعی ابعاد این تأثیر و گسترش را مشخص کرد.

زبان شیرین فارسی از زبان های عمده جهان است که گذشته از مزایای بی شمار ادبی و هنری رهگشای گسترش اسلام بوده است. طبق شواهد تاریخی، حتی در عهد هخامنشیان و ساسانیان زبان و ادبیات فارسی قدیم در خارج از مرز های کشور ایران نفوذ داشت. پس از ظهور اسلام سلسله هایی که در زمان خلافت بنی عباس در ایران تشکیل گردید موجب پیش رفت زبان شیرین فارسی شدند. این زبان که هیچ وقت از بین نرفت و عموم ایرانیان با لهجه های مختلف بدان تکلم کردند و سلطه عرب فقط باعث شد عده ای از لغات تازی داخل آن گردد و کتب علمی و ادبی به زبان عربی که مفهوم کلیه ملل اسلامی بود، به رشته تحریر در آید.

همین که طرف توجّه ملوک و امراء گردید نظماً و نثراً رونق افزای عالم ادبیات شد، به قسمتی که می توان گفت ادبیات فارسی یکی از زیبا ترین ادبیات عالم است و قرن‌هاست که نظر جهانیان را به طرف خود جلب کرده است. رودکی، دقیقی، فردوسی، عنصری، فرخی و بابا طاهر و دیگر شعرای ایرانی و غیر ایرانی از جمله مسعود سعد سلمان، عمر خیام، سعدی، حافظ و نظامی گنجوی، انوری، خاقانی، امیر خسرو، غالب و اقبال و غیره و همین طور نثرنگاران فارسی نقش پلی بین خاور و باختر را بازی کردند و باید شمرد. این ارتباط نشانگر پیوند هایی است که تاکسیلا پایتخت جمشید از راه زمینی و به سوی دیگر تا آسیای غربی و یونان گسترش یافت اهمیت این تغییر فرهنگی به طوریکه درک نشده است این تنها تغییر مذهبی در برداشت هند و آریاییها نبود، بلکه یک تحول اساسی در زمینه فعالیت اقتصادی بوده که موجب تنظیم اجتماعی و پیش رفت علمی شد و در نتیجه آن اولین دانشگاه تاکسیلا تأسیس شد.

زبان فارسی قوی ترین وسیله برای ترویج دین مبین اسلام و عامل تهذیب اذهان اکثر مردم جهان شرق بویژه ایران و ترکیه و آسیای مرکزی و افغانستان و پاکستان و هند و بنگله دیش بوده است. در مناطق شمالی و کوهستانی پاکستان فارسی را امروز نیز زبان دین اسلام قلمداد می کنند. (۲۱)

در اصل تأسیس پاکستان به عنوان یک تحول اجتماعی نیم قرن آخر رنگ تازه ای به شعر و ادب داده است شعر فارسی در پاکستان در هیچ دوره ای به اندازه این عصر از تنوع زمینه های فکری و زبانی و اسلوبی برخوردار نبوده است. شاعران و نویسندگان کشور های افغانستان، ترکیه و ازبکستان نیز به توسعه و پیشرفت زبان ادبیات فارسی خدمات ارزنده انجام داده اند.

ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات می نویسد :

علی شیرنویسی که شعر ترکی و فارسی می سرود در دیوان ترکی خود «نوائی» و در دیوان فارسی «فانی» تخلص می کرد در ۸۴۴هـ در هرات (افغانستان) به دنیا آمد. وی وزیر سلطان بایقرا بود یکی از شعرای نامی آن زمان بود در عظمت و شکوه ادبی شهرت هرات آنچنان کوشید که آن شهر همسنگ و همسان شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی گردید.

می خواهیم کمی صحبت از ترکمنستان هم بکنیم درینجا از سخنور متفکر ترکمن مخدوم قلی فراغی بیان کنیم. مخدوم قلی فراغی شاعر شهیر متفکر و عارف نامی ترکمن می باشد. وی در سال ۱۷۳۳م به دنیا آمد،

پدرش دولت محمد آزادی نام داشت و به ادبیات فارسی و تصوف اسلام خدمات ارزنده انجام داد.

بعد از استقلال ترکمنستان مردم آنجا با برادران ایرانی خود هر سال روز تولد شاعر و عارف نامی ترکمن را گرامی می دارند.

وضع فارسی را در قزاقستان می بینیم که در برقراری پیوستگی های فرهنگی با ایران و دیگر کشور های منطقه چه نقشی ایفا می کند. ملت قزاق قرنها فقط دارای ادبیات شفاهی بود، ادبیات کتبی قزاقها از دهه هفتم قرن نوزدهم میلادی شروع شد، در به وجود آمدن و گسترش آن گرچه سهم نویسندگان چون ابراهیم اولتین سارین، چاکن ولی خانف و دیگران زیاد است اما ادبیات کتبی قزاق با نام پایه گزار آن « ابای فونبایف » شاعر ملی و مفکر بزرگ قزاق همراه است وی از سن هشت سالگی دانش آموز مدرسه « امام احمد رضا » شد. پنج سال تحصیل درین مدرسه و آشنائی با علوم دینی و ادبیات شرق به ویژه ادبیات کلاسیک ایران و خواندن اشعار شاعران بزرگ فارسی زبان از جمله فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی و نظامی و دیگران بر قدرت بیان و تفکر او تأثیر زیادی گذاشت.

این پیوستگی فرهنگی که به وسیله زبان فارسی مرتبط گردیده است لاهور و تاجیکستان را نیز باهم در یک منطقه واحد فرهنگی می بندد. (۲۲)

شبه قاره و ایران سرزمینی وسیع به شمار می آید که با دیگر نقاط جهان از جهاتی تفاوت هایی دارد. این امر ناظر است به وجود عناصری خاص از نوع تاریخ، جغرافیا، زبان، مردم، آداب و رسوم و محصولات طبیعی و فرهنگی، در حال حاضر شبه قاره متعلق به نژاد های مختلفی است، اما نژاد اصلی این قوم آریائی است و این خود از وجوه مشترک این دو کشور پهناور یعنی هند و ایران محسوب می شود. (۲۳)

یادداشتها و منابع :

- ۱- دستور نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان تز دکتری دکتر شفقت جهان ختک، (۱۹۸۸م) دانشگاه تهران ایران، مقدمه ص ۳.
- ۲- مجله دانش فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی و پاکستان اسلام آباد، مقاله سید مرتضی موسوی شماره ۴۹ - ۴۸ (۱۳۷۶هـ ش) ۱۹۹۷م، صفحات ۸۷، ۸۸، ۸۹.
- ۳- همین مجله دانش، ص ۹۱، ۹۲.

- ۴ - از گذشته ادبی ایران، مروری بر نثر فارسی، سیری در شعر فارسی با نظری بر ادبیات معاصر، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران ایران، ص ۴۰۵، ۴۰۶.
- ۵ - «دانش» فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، مقاله سید مرتضی موسوی، شماره ۴۹-۴۸، ص ۸۰، ۸۱، ۱۹۹۷م.
- ۶ - مجله دانش شماره ۶۹-۶۸، ۲۰۰۲م (بهار و تابستان ۱۳۸۱ هـ.ش)، ص ۵، ۶ سخن دانش.
- ۷ - دانش شماره ۱۰ مقاله دکتر مهر نور محمد، تابستان ۱۳۶۶ هـ.ش، اسلام آباد، ص ۱۰۸.
- ۸ - مسائل زبان فارسی در هند، پاکستان و بنگلادیش مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی، ۱۹۸۶ ژوئن ۱۸-۱۴، ص ۳۲.
- ۹ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، جلد چهارم، دانشگاه پنجاب لاهور، ص ۴۲.
- ۱۰ - سومین سمینار مسائل زبان فارسی، ۱۹۸۶ ژوئن، ۱۸-۱۴، ص ۳۳.
- ۱۱ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، جلد چهارم، دانشگاه پنجاب لاهور، ص ۴۲، ۴۳.
- ۱۲ - مسائل زبان فارسی در هند، پاکستان و بنگلادیش، مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی، ۱۹۸۶ ژوئن ۱۸-۱۴، ص ۲۷.
- ۱۳ - پاکستان، تأثیر زبان فارسی در زبان سندی از مولانا عبدالواحد سندی، ص ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴.
- ۱۴ - مجله دانش، شماره ۷۵-۷۴، ۱۳۸۲ هـ.ش (۲۰۰۴م)، ص ۱۲۴.
- ۱۵ - مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادیش مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی، ۱۹۸۶، ۱۸-۱۶ ژوئن، ص ۲۸، ۲۹، ۳۲.
- ۱۶ - ایضاً، ص ۴۸.
- ۱۷ - تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگزیب (۹۳۲ هـ.ق)، نگارش دکتر آفتاب اصغر، ص ۲.
- ۱۸ - مجله دانش اسلام آباد شماره ۶۹-۶۸، ۲۰۰۲م، ص ۲۲۳ تا ۲۲۸.
- ۱۹ - مسائل زبان فارسی در هند، پاکستان و بنگلادیش مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی، ژوئن ۱۸-۱۶، ۱۹۸۶، ص ۲۸.
- ۲۰ - ایضاً ----- ص ۲۷.
- ۲۱ - مجله دانش اسلام آباد شماره ۷۵-۷۴ ژوئن ۲۰۰۴م، ص ۱۲۴، مقاله سید افسر علی شاه.
- ۲۲ - همین مجله، ص ۱۳۱ تا ۱۳۴.
- ۲۳ - سفینه، مجله سالیانه در زمینه زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی (شماره ۶)، ۲۰۰۸م، ص ۳، ۴، مقاله دکتر محمد مهدی ناصح.

مشترکات فرهنگی حوزه زبان و ادب فارسی

چکیده:

در سازندگی تمدن و فرهنگ یک ملت، نقش زبان را نمی توان انکار کرد. وقتی ما درباره زبان فارسی حرف می زنیم، این زبان نه تنها در شکل گیری و تزئین تمدن و فرهنگ ایرانی نقش مهمی ایفاء نموده است. بلکه فرهنگ و تمدن منطقه و ماورای آن را نیز، تحت تأثیر قراردادده است این زمانی بود که این امپراطوری از مصر و روم تا به دیوار بزرگ چین و از بنگاله تا به منطقه ماوراءالنهر امتداد داشته است. زبان فارسی نه تنها شیرین ترین زبان هاست بلکه بیانگر و در بردارنده همه گوشه های زندگی انسانی می باشد.

در این مقاله دور نمای زبان و ادب فارسی، و این که چه طور فرهنگ های منطقه را تحت تأثیر قراردادده، بحث و بررسی گردیده است.

مردم شبه قاره اعم از هندو و مسلمان بیشتر از نژاد آریائی اند و با ایرانیان از یک ریشه کهن انشعاب یافته اند، بهمین سبب جسماً و روحاً موارد تشابه بین آنان بسیار است. سبک و فکر و اندیشه ایشان واحد، خصائص و احساسات و عواطف فردی و اجتماعی آنان یگانه است و در عقاید و آداب قومی از ازمئه باستانی اشتراک عظیم دارند. در طول تاریخ سه هزار ساله خود هر دو ملت هم کاریهایی داشته اند و مخصوصاً در قرون وسطی، هنگامی که مسلمانان در تختگاه دهلی یک سلطنت ملی را بنیاد نهادند، بین ایران و هند رابطه ادبی و فرهنگی بسیار نزدیکی برقرار گردید که هر دو دارای یک دیانت و یک زبان بودند، جنگ و نزاع و خونریزی که خاصیت طبع بشری است، بین این دو همسایه کمتر اتفاق افتاد. تنها زمان کوتاهی در این اواخر یعنی از اوائل قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم

* - استادیار بخش فارسی، دانشگاه پیشاور.

است که دو ملت را از یکدیگر غافل ساخت. اکنون که بحمدالله موانع دوری و جدائی مفقود و مقتضیات نزدیکی و برادری موجود شده، جای آن است که ما، هر دو، بار دیگر یکدیگر را به درستی بشناسیم و به جبران ایام مفارقت و بیخبری، نزدیکی و مواصلت بیشتری حاصل سازیم «فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم».(۱)

شبهه قاره هند و پاکستان که کمی پس از آغاز حملات پیروزمندانه سلطان محمود غزنوی در اواخر قرن چهارم هجری و خاصه پس از استقرار سلطنت مستقل اسلامی در این سرزمین در اوائل قرن هفتم هجری توسط سلطان قطب الدین ایبک یکی از مراکز مهم ادبیات فارسی به شمار می‌رفت، در دوره اخلاف تیموریان ایران یعنی در دوره تیموریان شبه قاره هند و پاکستان به صورت بزرگترین مرکز دانشمندان، سخنوران و نویسندگان جهان فارسی در آمد.(۲)

همزمان با رشد و گسترش اسلام در شبه قاره هند و پاکستان زبان و ادبیات فارسی نیز وسیله ابلاغ فرهنگ اسلامی در منطقه بود و رو به رشد گذاشت تا بدانجا که امروز هزاران کتاب غنی و پربار فرهنگی، تاریخی، ادبی و مذهبی و غیره به این زبان در کتابخانه های مختلف منطقه موجود است.(۳)

زبان فارسی یکی از عناصر اصلی میراث فرهنگی کهن سال و گرانقدر و مشترک میان ایران و پاکستان است، این زبان قرن‌ها در این سرزمین رائج بوده و زبان رسمی این دیار بوده است و آثار گرانبهای ادبی و هنری بسیاری از این زبان به یادگار مانده است و امروز در کتابخانه‌های پاکستان هزاران هزار جلد کتاب خطی و چاپی به زبان فارسی وجود دارد که تعداد بی شماری از این نسخ خطی موجود در کتابخانه های پاکستان، تاکنون به زیور طبع آراسته نشده است و اینها نسخ خطی بسیار با ارزش است.

همچنین، بسیاری از لغت نامه‌ها مانند فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، فرهنگ آندراج و دیگر کتب لغت در شبه قاره به وسیله ادبای این دیار نوشته شده. همان طوریکه بسیاری از کتب دستور زبان فارسی را هم اهل فضل و دانش این سرزمین نوشته اند و شروح

مفصل و مختصری بردواوین شعرای فارسی زبان به قلم فضلالی شبه قاره در کتابخانه های پاکستان موجود است و در همه جای این کشور نوشته های فارسی دیده می شود و نزدیک به تمام کتابهای دینی و ادبی و عرفانی و اخلاقی شبه قاره در روزگاران پیش از تسلط انگلیسی ها، به زبان فارسی نوشته شده است و نیز شناخت افکار علامه اقبال جز با یادگرفتن فارسی، امکان ندارد زیرا بیشتر اشعار اقبال به زبان فارسی است. (۴)

اقبال خود نیز به زبان فارسی ارجح زیادی نهاده و در مثنوی «اسرار خودی» گفته است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است (۵)

به وسیله زبان فارسی اسلام به شبه قاره راه یافت و بعد ها پیشرفت اسلام به وسیله علماء و شعراء و عرفاء و نثر نویسندگان فارسی زبان صورت گرفت و اینان بودند که برای ترویج و تبلیغ اسلام از زبان فارسی استفاده کردند و پیام خود را به وسیله زبان فارسی به مردم رساندند. (۶)

از تاریخی که غزنویان پا به سرزمین هند نهادند تا انقراض خاندان بابری که حدود نه قرن می شود. قریب به سی خاندان سلطنتی اسلامی که اغلب فارسی زبان بودند و اکثر آنان ایرانی نژاد بودند در نواحی مختلف شمال و جنوب و شرق و غرب هند سلطنت کردند و همه آنها مشوق و مروج زبان فارسی بودند. هر جائیکه یکی از این خانواده ها تشکیل حکومت می داد طبعاً زبان فارسی هم در آنجا رواج و نفوذ پیدا می کرد و زبان رسمی دربار می شد و جمع کثیری از رجال و سرداران و شعراء و نویسندگان فارسی گرد آن مراکز جمع می آمدند. فی المثل همین لاهور کمی پس از ورود غزنویان قبه الاسلام و مجتمع علماء و فقهای ایرانی شد و شعریایی مانند ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در آن شهر اقامت نمودند و به سرودن شعر فارسی پرداختند. تاریخ هند مسلمان یا تاریخ پاکستان شاهد زنده ایست که سلاطین بزرگ اسلامی همچون قطب الدین ایبک و شمس الدین التتمش و غیاث الدین بلبن و فیروز شاه و علاءالدین خلجی و خاندان های تغلق و لودهی و ملوک دکن از قبیل بهمنی و عادل شاهی و نظام شاهی و عماد شاهی و قطب شاهی و غیرهم

تا چه حد برای استحکام مبانی حکومت اسلامی از همکاران و رجال سیف و قلم ایران استفاده کردند و تا چه پایه در نشر زبان فارسی کوشیدند. در حمله چنگیز و تیمور و سایر فتنه ها که در ایران روی می داد پناهگاه رجال علم و ادب، درگاه سلاطین مسلمان این سرزمین بود.

زبان فارسی در اوائل قرن دوازدهم میلادی وارد نواحی شمال باختری شبه قاره که امروز به نام پاکستان موسوم است، گردید یعنی هنگامی که سلطان محمود غزنوی به این نواحی هجوم آورد این سرزمین را باسلطنت وسیع غزنین ملحق گردانید و رفت و آمد بین اهالی شبه قاره و نواحی ایران زیاد تر گردید و مدتی نگذشت که بعضی از خانواده های ایرانی بدین نواحی شبه قاره آمدند و اقامت گزیدند، در نتیجه، روابط تمدنی بین مردم این دو سرزمین همسایه در شمال باختری شبه قاره رواج گرفت.

زبان فارسی در دوره طولانی حکومت سلاطین دهلی در تمام نواحی شبه قاره پیشرفت نموده بود ولی پیشرفت این زبان در آن عصر نسبت به دوره مابعد کم تر بوده است.

ترویج زبان مذکور در دوره حکومت تیموریه در شبه قاره به نقطه اوج خود رسید، نه فقط این که صدها نفر از شعراء و ادباء و مورخین و صاحبان علم و فضل از ایران مسافرت نموده، به سرزمین شبه قاره وارد گردیدند بلکه خود اهالی شبه قاره درین زبان مهارت به سزائی به هم رسانیدند و آثار ادبی آنان برای ما پاکستانی ها سرمایه بی مانندی است. چون زبان و ادبیات مردم همواره تحت تأثیر محیط آن زمان قرار می گیرد و محیط آن زمان شبه قاره از لحاظ زبان و ادبیات محیطی بوده است که زبان و ادبیات فارسی بر زبانها و ادبیات دیگر تفوق کاملی می داشته است. در نتیجه همین تأثیر محیط است که در قرن هیجدهم میلادی، اشعار شعرای اردو گوی شبه قاره دارای کلمات فراوان فارسی می باشد.

سلسله ورود کلمات زبان فارسی در زبان اردو طی قرن نوزدهم به منتهای خود رسیده و تأثیر زبان فارسی را در اشعار اردوی دوره اول میرزا اسد الله خان غالب دهلوی که به سبک اشعار فارسی شاعر معروف میرزا

عبدالقادر بیدل عظیم آبادی گفته است، میتوان دید. اینک ما چهار بیت از یک غزل میرزا غالب دهلوی را بعنوان نمونه به میان می آوریم.

در اشعار فوق عده تمام کلمات شصت است و از این شصت کلمه پنجاه و دو کلمه فارسی است، گوئی تناسب کلمات فارسی در این ابیات میرزا غالب قریب به هشتاد و هفت در صد می باشد.

بعد از انقراض حکومت سی صد و سی و یک ساله‌ی تیموریه و رفتن زمام امور حکومت شبه قاره بدست بیگانگان، زبان فارسی از پایه های رفیع خود افتاد و در نتیجه آن تأثیر آن در زبان اردو هم کاسته شد، باز هم در قرن بیستم زبان فارسی به قلم توانای اقبال شاعر شهیر پاکستان قوت گرفت و بهترین آثار اقبال در زبان فارسی می باشد. البته تأثیر زبان فارسی در اشعاری که علامه اقبال به زبان اردو سروده است، کمتر نیست. ما شعری چند از منظومه او که بعنوان «میرزا غالب» در آغاز قرن بیستم میلادی بزبان اردو سروده است به طور شاهد می آوریم :

نطق کو سو ناز هین تیرئ لب اعجاز پر

محو حیرت هـ ثریا رفعت پرواز پر

شاهد مضمون تصدق هـ ترئ انداز پر

خنده زن هـ غنچه گل صورت شیراز پر (۸)

چنانکه می دانیم زبان فارسی، همزمان با مسلمانان وارد شبه قاره گشت، به همین دلیل می توان قدمت و سابقه آن را در این سرزمین، حداقل هزار و صد سال تخمین زد اگر کمی صریح تر گفته شود، احیای زبان فارسی در ایران بعد از اسلام در دوره طاهریان (۲۵۹ - ۲۰۵هـ.ق)، و صفاریان (۲۹۰ - ۲۴۵هـ.ق) صورت پذیرفت و نخستین آثار منظوم از دوره یعقوب لیث (۲۵۶ - ۲۶۵هـ.ق) سراغ داریم. سومین دودمان که جانشین سلاطین نامبرده گردید، سامانیان (۳۸۹ - ۲۶۱هـ.ق) بودند که صفحاتی از پاکستان شامل قلمرو آنان بوده است.

نخستین سخنور فارسی شبه قاره که معاصر رودکی سمرقندی و اهل قزدار بلوچستان، رابعه بنت کعب، بانوی تحصیل کرده‌ای بود که شعرش باوصف گذشت یازده قرن زیبایی لغوی و معنوی خود را حفظ کرده است. (۹)

از آنجا که زبان فارسی در هند و روم و آسیای مرکزی زبان دین و تصوف و ادب و شعر و سیاست بود، بسیاری از طبقات را به تعلیم و تعلّم فارسی سرگرم می ساخت. (۱۰) و این سرگرمی در مورد حصول علم و فضل سبب گردید که مشترکاتی گونه گونی در ساحة فرهنگ و ادب به عمل آید، از این جهت چندین لغت نامه مشروح که هنوز هم از کتابهای مرجع در لغت فارسی است، تدوین شد که بیشتر آنها از آثار قرن دهم و یازدهم تا میانه سده دوازدهم و معدودی از قرنهای بعد است.

البته سهم اصلی و اساسی در این راه با مؤلفانی است که یا هندی بوده یا از ایران به هند رفته و در آن دیار به تألیف و تصنیف پرداخته اند، اینان بتدریج از دری سره یا به قول خود از «لغت فرس و پهلوی و دری» به سوی زبان گفتاری پارسی گویان در شعر و نثر متمایل شدند و کوشیدند دشواری های این زبان به ویژه مشکلات آثار شاعرانی مانند فردوسی و سعدی و انوری و نظامی و خاقانی و مانند آنان را بیان کنند و برخی از واژه های عربی و ترکی و پاره ای از ترکیبات و استعارات و کنایات را که در زبان ادیبان به کار می رفته است با آن لغت های (فرس و پهلوی و دری) بیامیزند، و حتی چنانکه صاحب فرهنگ جهانگیری کرد، از زبان زند و پازند و اوستا هم در این راه بهره بردارند و بدین ترتیب نام روزها و ماهها و آیینها و بسیاری از این گونه واژه ها را هم در لغتنامه ها می توان جست که نمونه کامل آن را نخست در فرهنگ جهانگیری و سپس در فرهنگ هایی که مأخذ اصلی شان همین لغتنامه بود، می بینیم.

در مقدمه بیشتر این لغتنامه ها که بتدریج اسم (فرهنگ) بر آنها گذارده شد بنا بر رسمی که از بلاد روم آغاز شده و در سرزمین هند به تکامل رسیده بود، خلاصه ای از بعضی مطالب مانند: تعریف زبان فارسی و دری و پهلوی و تاریخ آنها به اختصار، و نیز مباحثی از دستور زبان فارسی و قواعد املاء آمده است. (۱۱)

زبان فارسی و دوران های اوج و حضيض، رواج و انحطاط، شهرت و گمنامی آن در ایران و خارج از ایران از مسائلی است که باتحوّلات و زیر و بم های تاریخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اعتقادی این مرز و بوم پیوستگی دارد و توجه به آن در هر زمینه و هر

زمان «صحبت قند» است و همان به که مکرر گذرد» وقتی صحبت از «قند پارسی» است «که به بنگاله می‌رود».

موضوعاتی چون: «زبان اصیل فارسی»، «زبان فارسی رادریابیم»، «نجات زبان فارسی»، «ترویج زبان فارسی» و «آموزش زبان فارسی» همواره بحث‌های فراوانی را همراه با نگرانی‌ها و دلسوزی‌های عمیق برانگیخته و بایستی نیز بر انگیزد و به قول صائب:

یک عمر می‌توان سخن زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است
و چنانکه می‌دانیم زبان فارسی از جمله زبان‌های نادری است که
شیرازه محکمی برای نگاهبانی هویت و قومیت مردم این سرزمین بوده
و کمتر از نهاد‌های دیگر اجتماعی دستخوش تغییر و تطوّر قرار گرفته و
شاید فقط در فارسی باشد که مردم به راحتی نوشته‌های هزارسال پیش را
امروز می‌فهمند.

البته باید توجه داشت که در هر حال، زبان ابزاری اجتماعی و
فرهنگی است که همواره (هرچند هم با کندی) در برخورد و آمیزش
بافرهنگ‌های دیگر، تحول و تغییر می‌پذیرد و فقط زبان‌های مرده و
ادبیات مکتوب گذشتگان که تغییر نمی‌پذیرد و ثابت می‌ماند و به قول
حضرت مولوی:

قرنها بگذشت، این قرن نوی است ماه آن ماه است و آب آن آب نیست
شد مبدل آب این جو، چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار (۱۲)
کشور پاکستان به عنوان یک کشور مستقل و با هویت سیاسی و
جغرافیائی تعریف شده و مشخص، در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد، ولی از نظر
هویت فرهنگی، ملت پاکستان یک ملت پنجاه ساله (حال شصت و چهار
ساله) نیست، زیرا نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که
هویت و ماهیت یک قوم و ملت به مرزهای جغرافیائی و یا تعریف سیاسی
او، محدود نمی‌شود.

باهمین نگاه، حضور فرهنگ و ادب ایران در فرهنگ مردم مسلمان
این خطه، و جایگاه ادب مسلمانان شبه قاره یعنی ملت پاکستان فعلی. در

ایران، ریشه های بیش از هزار ساله دارد و به پنجاه سال اخیر، محدود نمی شود، و اسناد و قرائن و ادله ای که این حضور متقابل را اثبات می کند، بسیار فراتر از روابط رسمی فرهنگی است که در پنجاه سال گذشته وجود داشته است البته، تأسیس این کشور در ۱۹۴۷م، زمینه و بستر بسیار مناسبی را بری تقویت روابط همه جانبه دو ملت، و بخصوص روابط فرهنگی، فراهم ساخت و راه را برای استفاده متقابل در تجربیات و یافته های فرهنگی، هموار تر ساخت، اما همه آثاری که به زبان فارسی در مقوله های مختلف عرفان، تصوف، علوم دینی و غیر آن، در شبه قاره تألیف شده است و در واقع شناسنامه حقیقی ملت پاکستان را نشان می دهد، حاکی از جایگاه رفیع ایران در فرهنگ و ادب پاکستان است و نیز از آثار مهمی که از شبه قاره به ایران آمد و در فرهنگ و ادب ایران جای مهمی برای خود باز کرد، نقش پاکستان را در ادب و فرهنگ ایران نشان می دهد به عنوان نمونه، اگر «سبک هندی» به عنوان یکی از سبک ها و قالب های شعر فارسی، از جایگاه رفیعی برخوردار است، به معنی سیاسی و جغرافیائی «هند» تاویل نمی شود، بلکه نقش ادبا و شعرای مسلمان شبه قاره را در ادب ایران، نشان می دهد، همان ادبا و شعرائی که سازنده روح حقیقی ملت پاکستان امروزی بوده اند. (۱۳)

به عبارت دیگر شعرای فارسی گوی که از ایران به این دیار آمدند غالباً مناصب عالی یا لااقل عواید عمده حاصل کردند. به علاوه مستعدان هند هم تحت تأثیر ذوق و ارشاد آنها در شعر فارسی مخصوصاً در سبک هندی، قریحه فوق العاده نشان دادند در بین این گونه شاعران مهاجر یا مسافر که از ایران به هند آمدند، کسانی شهرت و حیثیت فوق العاده ای حاصل آوردند که از آن جمله، عرفی شیرازی، قدسی مشهدی، ظهوری ترشیزی، طالب آملی، کلیم کاشانی، صائب تبریزی و چند تن دیگر. از تذکره میخانه و مآثر رحیمی و خزانه عامره و مرآت الخیال که هم در این ایام در هند تألیف شد، کثرت شاعران فارسیگوی هند و روح فوق العاده شعر فارسی را در این دیار می توان دریافت. (۱۴)

از این تأثیرات روح پرور شعر فارسی مردم منطقه ما هم بی بهره نماندند و سهم قابل ملاحظه ای را از آن خود کردند.

بررسی تاریخ ادبی ملل و روابط فرهنگی ایشان با یک دیگر دلکش و مسرت انگیز است. همچنین روابط فرهنگی کشور پاکستان با خاک پاک ایران از دیر باز بر صحیفه روزگار ثبت است، خاصه استان ما که مرکز آن پیشاور می باشد از سایر قسمت‌های وطن عزیز ما بیشتر به زبان و ادب فارسی علاقه مند است. نفوذ زبان فارسی در این ناحیه طوری با رگ و پی اهالی درهم آمیخته است که زبان محلی شان بنام پشتو دارای کلمات و اصطلاحات زیادی بزبان فارسی می باشد و همچنین افعال و مصادر آن. در نتیجه مردم این نوار مرزی دارای دو زبان هستند که هم به فارسی تکلم می کنند و هم به پشتو. تأثیراتی که فرهنگ ایرانی بر مردم منطقه ما گذاشته است، بعد از گذشت زمان طولانی هنوز هم این تأثیرات بخوبی آشکار است، مثلاً مردم اسامی اصیل ایرانی را امروز هم دوست دارند و بچه های شان را با این اسامی نام گذاری می کنند چون جمشید خان، نوشیروان، افراسیاب، اسفندیار، مهر گل، نوروز خان، بهرام خان، دلآرام شاه، آفتاب گل، مهتابه، پروین، مه رو، مهوش، مهر انگیز، ماه جبین و حسن افروز و غیره همچنین شعراء و ادبای این منطقه از دیر باز معمول دارند که متون آثار شان در حالی که در زبان پشتو می باشد یک قسمت آنرا بزبان فارسی اختصاص دهند و این بخش در پایان آثار صورت می گیرد، چنانچه در دواوین خوشحال خان ختک شاعر شهیر پشتو و معزالله خان و مصری خان گگیانی و قاسم علی خان آفریدی و غیر آن (۱۵) بعنوان مثال چند تا شعر پشتو و فارسی معزالله خان مومند ارائه می دهیم که در آن تاجچه حدی از سعدی و حافظ پیروی کرده است:

بطور مثال شیخ سعدی می گوید:

چشمهای تنگ دنیا دار را یا قناعت پُر کند یا خاک گور

معزالله در پشتو گوید:

تنگ نظر به په نعمت کسی کله مورشی په دریاب کسی کندول تش وی د حباب

ترجمه:

کوتاه نظران هیچ‌گه در تنعم سیر نیست کاسهٔ حباب می ماند توی دریا بی آب
سعدی می گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی
دراین رابطه معزالله خان در پشتو می گوید:
رفیقان په آسایش کسی دیر پیدا شی مرد هغه چه په تنگسه کسی شی رفیق
ترجمه:

رفیقان خیلی پیدا می شوند در روز آسایش

مرد آن باشد که گیرد دست دوست در مشکلی
معزالله خان افغان مفهوم این بیت حافظ را که می گوید:
سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
به این صورت در آورده است:
بحر و بر پیمودم افغان نامد اندر دست من یافتم در سینهٔ خود دلبر دلخواه را
حافظ می گوید:

از خطا گفتم شبی زلف ترا مشک ختن میزند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز
معزالله این مفهوم را به این شکل بیان نموده است:
دلم زد تکیه بر مژگانش آخر غرق خون گردد

چون آن صیدی که بر پیکان زند هر لحظه پهلو را
حافظ در شعر خود الفاظ زلف و مشک ختن و خطا آورده است درین شکی
وجود ندارد که معزالله خان مومند از خواجه حافظ پیروی کرده و همان
اصطلاحات در شعر زیر بکار برده است معزالله می گوید:
عنبرین زلف ترا مشک ختا گر گفتم رفت در گفته خطا تاب مشو ای جانان
شعر پشتوی شاعر نامبرده:

حوک چه مشک خطا وایی ستا و ز لفو ته خطا که

ترجمه: هر که گوید خطایی میگوید به زلفان ترا مشک خطایی
ازاین بر می آید که فارسی گویان پشتو زبان تا چه حدی تحت تأثیر
شعرای ایرانی بوده اند بعنوان مثال ابیات زیر دال براین واقعیت هستند.

حافظ می گوید:

به سرکشی خود ای سرو جوئبار مناز که گر بدو رسی از شرم سر فرود آری

معزالله می گوید:

از بهر بندگی است بیک پا ستاده سرو آمد به گشت باغ چون سرو خرام ما

حافظ می گوید:

ندانم نوحه قمری بطرف جوئباران چیست

مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی

معزالله می گوید:

اگر در هجر سرو قامتش قمری نمی سوزد

چرا دارد ببر این خرقة خاکستری رنگی

حافظ می گوید:

درین باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سرحافظ

نشیند بر لب جوئی و سروی درکنار آرد

معزالله می گوید:

خیال قامتش را زان سبب در دیده جا کردم

که این سرو است می باید نشاندن بر لب جویش

حافظ می گوید:

صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند این است حریف ای دل تا باد نپیمائی

معزالله می گوید:

صبا تا دید رفتار تو افتاد آنچنان از پا که می آید بدوش پرتو مهتاب در گلشن

حافظ می گوید:

سلطان من خدارا زلفت شکست ما را تا کی کند سیاهی چندین دراز دستی

معزالله می گوید:

نیست طاقت از صبوری با دل بی صبر ما تاب کمتر ده ازین پس زلف دلآویز را

حافظ می گوید:

میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس

زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد

معزالله می گوید:

دل ز نور هدایت گر آگهی داری چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد (۱۶)

عامل مهمی در رابطه فرهنگی بین ایران و پاکستان خدمات ارزنده مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان می باشد. موجب خوشحالی و شادمانی است که مرکز تحقیقات فارسی در مدت سی و نه سال توانسته است خدماتی شایسته و بایسته به دو ملت ایران و پاکستان بنماید و وابستگی های فرهنگی و ادبی و هنری و تاریخی هر دو کشور را مستحکم کند و استوار نگاه دارد. کتابهایی که تاکنون چاپ و نشر شده بیشتر آنها به زبان فارسی است بدان جهت بیشتر فارسی زبانان و فارسی دانان از آن بهره مند می شوند. اهمیت کار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مدت خدمت فرهنگی سی و نه سال خود همواره این بوده است که به میراث مشترک مکتوب توجه خاص مبذول دارد. نسخه های خطی را گردآوری، آنها را حفاظت و فهرس گوناگون برای آنها تهیه کند و با کتابخانه های دیگر در سر تا سر پاکستان ارتباط برقرار نماید. امروز کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دارای یکی از غنی ترین سرمایه های میراث مشترک مکتوب همین نسخه های خطی موجود و کتاب های چاپی قدیم موجود در قفسه های آن است. (۱۷)

فارسی یقیناً روح فرهنگ ما پاکستانیهاست. این پیوند زبان و فرهنگ میان دو ملت آنقدر عمیق و قدیم است که از یک دیگر جدا کردنی نیست، بلکه ضرورت دارد در استحکام آن نیز جدیت بیشتری به عمل آید. زبان فارسی ارزش اخلاقی و حسن زیبا پسندی و باریک اندیشی ما را همواره جلا بخشیده است. ادبیات غنی و عرفان وسیع و عمیق ایران صلاحیتهای معنوی و فکری ما را توانایی و اعتبار داده است. شعر فارسی همیشه موجب نشاط روح و علو فکر بوده و تخیلات ما را شکل داده است. فارسی دارای آداب سنت و فرهنگ ماست و هیچ ملت زنده ای از هویت خود غافل نمی ماند. گرچه امروزه نیازهای علمی و ارتباطات بین الملل دامنه ادب محدود کرده است، لکن ما فارسی را تنها

یک وسیله تفتن ادبی نمی دانیم، این زبان گنجینه ای گرانبها از عرفان، اخلاق و فلسفه و تفکر است و جدایی از آن به معنای دوری ما از اصل و فرهنگ خود مان است. (۱۸) در شبه قاره همیشه تحول و ارتقای زبان فارسی تحت تأثیر ذوق خود ما قرار گرفته و نفوذ زبان فارسی در زبانهای محلی ما مانند پنجابی، سندهی، پشتو، بلوچی، کشمیری و براهوی، ادبا و شعرای ما را بر آن داشته است که زبان فارسی را برای تسکین ذوق خود در قالبهای محلی بیندازد و با اختلاط محاورات و اصطلاحات دامنه این زبان و ادب را گسترش دهند.

امروز در زبانهای مختلف پاکستان لغاتی به کثرت به نظر می‌خورند که باوجودی که فارسی اند ولی خود ایرانی با معانی و مفهوم آنها آشنا نیست: مثلاً لغت «برشگال» که حتی ملک الشعراء بهار آن را لغت هندی دانسته است، یا دسته سپاه هیچ ایرانی «رساله» نمی گوید و لفظ «سالگره» که علی اصغر حکمت آن را لغت شبه قاره دانسته است. همین طور کلماتی چون خوشدامن، رواداری، جاگیردار، غسل خانه، برآمده، سفیدپوش، و آبنای وغیره لغاتی هستند که در ایران رایج نیستند ولی بوی فارسی خالص می دهند (۱۹)

به قول آقای عبدالشکور احسن:

«امروز وقتی ما در ایران زبان فارسی را در نظر می‌گیریم، این حقیقت بر ما آشکار می‌شود که ما به نسبت ایرانیان به زبان فارسی بیشتر نزدیک و قرین هستیم چنانکه اهل ایران بیشتر به جای لغات فارسی کلمات عربی را بکار می‌برند، حال آنکه ما چه در زبانهای محلی از کلمات و الفاظ اصیل فارسی استفاده می‌کنیم مثلاً در ایران عموماً به جای بیمار مریض، به جای گفتگو صحبت، به جای کامیاب موفق، به جای روشنی نور، به جای بت مجسمه، به جای سرشام غروب، به جای درخواست تقاضا، به جای دوباره مجدداً، به جای باشنده ساکن، به جای براه راست مستقیماً استعمال می‌شود. (۲۰)

در اهمیت زبان فارسی در پاکستان همین بس است که سرود ملی ما به زبان فارسی نوشته شده است. نکته جالبی است ما در ایران بودیم دختر ما در ایران به دنیا آمده بود دو ساله بود نمی توانست فارسی حرف بزند، اما ما سرود ملی مان به او یاد داده بودیم. در خانه ما بچه های ایرانی جمع بودند، پرسیدند آیا فارسی بلد است، ما گفتیم، خیر بعد از چند دقیقه دختر ما دست به سرودن سرود ملی کشور مان، پاکستان زد :

«پاک سرزمین شاد باد کشور حسین شاد باد

تو نشان عزم عالیشان . . . ارض پاکستان

بچه های ایرانی متوجه شدند، گفتند، شما می گفتی که ایشان فارسی بلد نیست، ایشان که دارد بزبان فارسی می سراید همان موقع ما متوجه شدیم که سرود ملی ما کاملاً بزبان فارسی است ازین بر می آید که زبان فارسی تا چه حدی در فرهنگ ما رسوخ دارد. استاد ایرانی آقای دکتر احمد علی پناهی این حقیقت را چنین ذکر می کند:

زبان اردو غیر از قواعد دستوری آن در سایر جهات شبیه به فارسی است و لغات علمی و ادبی آن همه فارسی است و از لحاظ قوانین شعری و عروضی از زبان فارسی تبعیت می کند. امثال و حکم و تعبیرات لطیف و استعارات و کنایات فارسی در زبان اردو مورد استعمال است و هر شاعر و نویسنده اردو ناگزیر است که فارسی بداند و زبان اردو نیز ناقل بسیاری از کلمات هندی و حتی لغات خارجی اروپائی به زبان فارسی شده و ازین راه خدمتی به زبان فارسی کرده، به عبارت دیگر زبان اردو فرزند خلف فرهنگ و زبان فارسی است (۲۱)

یادداشتها و مأخذ:

۱. سرزمین هند نگارش علی اصغر حکمت ص د، ه از دیباچه کتاب،

انتشارات دانشگاه تهران،

۲. تاریخ نویسی در هند و پاکستان (تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ زیب، ۹۳۲ - ۱۱۱۸ هـ ق)، نگارش دکتر آفتاب اصغر، سر آغاز ص ۱، خانه فرهنگ ج ایران لاهور پاکستان، سال چاپ ۱۹۸۵.
۳. همان مأخذ (پیشگفتار ص اول)
۴. زبان فارسی در پاکستان و راه گسترش آن، نوشته محمد علوی مقدم، ص ۲۲، کیهان فرهنگی، تهران، سال پنجم، اسفند ماه ۶۷.
۵. کلیات اقبال، اسرار خودی، ص ۱۱.
۶. زبان فارسی در پاکستان و راه گسترش آن، نوشته محمد علوی مقدم، ص ۲۲، کیهان فرهنگی، تهران، سال پنجم، اسفند ماه ۶۷.
۷. فارسی سرمایه فرهنگی ما از دکتر ک. بی نسیم، ص ۱۵۵، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی خرداد ۱۳۶۵، مرکز نشر دانشگاهی تهران.
۸. نفوذ زبان فارسی در زبان اردو از دکتر غلام سرور، مجموعه مقالات بنام پاکستان، صفحات ۲۱۵ - ۲۱۹، فیروز سنز کراچی، بی تا
۹. سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی از سید مرتضی موسوی، ص ۷۴، دانش ۷۹ - ۷۸، فصلنامه مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.
۱۰. فرهنگ نویسی در شبه قاره هند از دکتر اسماعیل حاکمی ص ۱۱۸، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی خرداد ۱۳۶۵، مرکز نشر دانشگاهی تهران.
۱۱. همان مأخذ ص ۱۱۸.
۱۲. زبان فارسی در هندوستان بروایت ابن بطوطه از دکتر محمود روح الامینی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی خرداد ۱۳۶۵، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
۱۳. دانش ۴۹ - ۴۸ فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، بهار و تابستان، ۱۳۷۶، ص ۶، ۷، سخن دانش.

۱۴. از گذشته ادبی ایران مروری بر نثر فارسی، سیری در شعر فارسی بانظری بر ادبیات معاصر نگارش دکتر عبدالحسین زرین کوب، بخش ۳، ص ۴۰۶، انتشارات بین المللی الهدی، تهران.
۱۵. سید گل بمناسبت یاد بود جشن دو هزار ساله بنیان گذاری سلطنت ایران، ص ۳، چاپ خانه نثار آرت، خیابان چیمبر لین، لاهور، ۱۲ اکتبر ۱۹۷۱ م.
۱۶. پایان نامه درجه دکتری سید مقصود احمد، بخش فارسی، دانشگاه پیشاور، سال ۲۰۰۷ م، ۳۷ تا ۴۰.
۱۷. خدمات انتشاراتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از دکتر محمد حسین تسییحی، دانش شماره، ۷۴ - ۷۵، فصلنامه مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، پائیز و زمستان، ۱۳۸۲.
۱۸. فارسی سرمایه فرهنگی ما از دکتر ک. بی نسیم، ص ۱۵۸، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی، خرداد ۱۳۶۵، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
۱۹. همان مأخذ، ص.
۲۰. همان مأخذ، ص ۹۸.
۲۱. همان مأخذ، ص ۹۸.

نگاهی به زندگینامه و آثار نه نفر همکار ماندگار فصلنامه دانش

اشاره:

شورای علمی فصلنامه علمی پژوهشی دانش در حدود نه ماه پیش موقعی که نشر یکصدمین شماره فصلنامه را به عنوان «ویژه نامه» برنامه ریزی می کرد، از طریق مجله - و در برخی از موارد مستقیماً - از نویسندگان فعلی جهت تدوین و تهیه مطالب پیرامون موضوعات مشخصی نظیر: ۱ - اولین های شبه قاره در ادب فارسی، ۲ - مشترکات فرهنگی کشورهای حوزه زبان فارسی ۳ - یادی از نه نفر از نویسندگان اسبق که از کشورهای مختلف سالها بامجله همکاری علمی داشته و اینک در گذشته اند، برای تهیه مقاله دعوت به عمل آورد. انتظار آن بود که همدوره ای، همکاران آموزشی، آشنایان فارسی نویس آنان پیشقدم گشته و مطالبی اختصاصی تدوین و در اختیار مجله گذارند. هشت قرن پیش سعدی وقتیکه گفته بود:

نام نیک رفتگان ضایع مکن
تا بماند نام نیکت برقرار
کسانی که بقید حیات هستند وظایفی نسبت به درگذشتگان بعهده دارند. یکی از آن وظایف ترویج کارهای نیکوکارانه شان است تا نیکی و نیکوکاری از جامعه رخت برنندد. از آنجا که تا هنگام بسته شدن صفحات هنوز روال ارسال مقالات جریان داشت، دانش برای جلوگیری از تأخیر بنا را بر آن گذاشت که آنچه می رسد را به شماره های آتی خود واگذارد.
مقاله زیر که به بخش سوم فراخوان اختصاص یافته است نگاهی فراگیر به همه نه شخصیتی دارد که سال های طولانی نامشان در صدر مقالات دانش درخشیده است.

۱- دکتر محمد ریاض (۱۹۳۵ - ۱۹۹۴م) (۱)

دکتر محمد ریاض در دهکده ای در حومه شهرک بیلاقی مری واقع در شمال اسلام آباد متولد گردید. تحصیلات کارشناسی ارشد را در دانشگاه کراچی و دوره دکتری را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با گذراندن پایان نامه درباره شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی داشته است. دکتر ریاض نخست امر تدریس را در دانشکده های خصوصی و دولتی کراچی و اسلام آباد برای چند سال ادامه داد تا اینکه در دانشگاه آزاد علامه اقبال برای مدیریت گروه اقبالشناسی در ۱۹۸۰م منصوب گردید. از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶هـ.ش در دانشگاه تهران به تدریس اردو و پاکستان شناسی مأموریت داشت. او یکی از پُرکارترین استادان فارسی بود که چندین کتاب به فارسی و اردو و همچنین صدها مقاله چاپ و منتشر ساخت. برخی از آثار او بدین قرار است:

- ۱- تدوین و تحشیة کلیات فارسی شبلی نعمانی، اسلام آباد، ۱۹۷۶م.
- ۲- اقبال و دیگر شعرای فارسی زبان (تذکر از هفتاد سخنور با نظر های اقبال) به فارسی اسلام آباد، به اردو لاهور، ۱۹۷۷م.
- ۳- کشف الایات اقبال، اسلام آباد، ۱۹۷۷م (با همکاری دکتر صدیق شبلی)
- ۴- احوال و آثار میر سید علی همدانی، اسلام آباد، ۱۹۸۵م.
- ۵- کتابشناسی اقبال (فارسی) ایضاً، ۱۹۸۶م.
- ۶- یادداشتهای پراکنده علامه اقبال (ترجمه فارسی) ایضاً، ۱۹۸۹م.
- ۷- تدوین و تصحیح کلیات فارسی اقبال (باهمکاری دو استاد دیگر) لاهور، ۱۹۹۰م.

غیر از کتابهای متعددی که به فارسی و اردو از وی، در حین حیات منتشر گردید، صدها مقاله به فارسی، اردو و انگلیسی در مجله های پاکستان و ایران از وی چاپ گردیده است. در قرن بیست و یکم که امکانات تایپ کامپیوتری، ایمیل، و لوح فشرده در اختیار نویسندگان قرار دارد، در حال حاضر برخی از نویسندگان یک مقاله که تهیه می نمایند ماهها و سالها منتظر می مانند تا چاپ بشود و از تهیه مقاله دیگری ابا می کنند. از این که در دهه های هفتاد و هشتاد قرن بیستم میلادی مدیریت ماهنامه های فارسی زبان هلال کراچی و پاکستان مصور اسلام آباد بعهدۀ اینجانب بود، در هر زمان حد اقل ۳ الی ۶ مقاله در موضوعات متنوع علمی ادبی نوشته دکتر محمد ریاض در

پرونده های مجله موجود می بود، و بهمین سبب تقریباً در هر شماره از نوشته های او انتخاب و نشر می گردید. تعداد مجموع مقاله های منتشر شده او بالغ بر چهار صد تخمین گردیده است.

۲- دکتر کلثوم فاطمه سید (م ۲۰۰۱ م) (۲)

دانشیار پیشین گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، وی زاده بخش گجرات پاکستان، دارای دانشنامه کارشناسی ارشد فارسی از دانشگاه پنجاب و دکترای ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بوده است. موضوع پایان نامه اش «تحقیق در الهی نامه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری» است که برانمایی استاد دکتر مهدی محقق در ۱۳۵۳ش تدوین و فارغ التحصیل گردید. سال بعد به عنوان مربی به گروه فارسی موسسه ملی زبانهای نوین وقت وابسته به دانشگاه قائداعظم پیوست. در سال ۲۰۰۳م پایان نامه اش توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر گردید. چند ماه پس از درگذشت وی، کتابخانه شخصی توسط شوهرش دکتر سراج الدین سید به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اهداء گردید که به طور جداگانه به عنوان «گنجینه دکتر کلثوم و دکتر سراج» نگهداری و مورد استفاده مراجعان است.

۳- دکتر محمد ظفر خان (م ۲۰۰۵ م) (۳)

آقای دکتر محمد ظفر خان در اواسط دهه ۱۹۵۰م پس از اخذ کارشناسی ارشد به ادب فارسی در دانشکده دولتی جهنگ مشغول تدریس گردید. پس از چند سال از همان دانشگاه با تهیه پایان نامه در موضوع فارسی سرایان کشمیر در دوره بابریان نائل به تکمیل دوره دکتری گردید. یکی از ویژگیهای دکتر محمد ظفر خان طی شصت سال اخیر در پاکستان اینست که او در زمان خودش تنها کسی بود که بدون این که به ایران سفری کرده باشد تمام عمر به فارسی نویسی پرداخت. بدون مراجعه به آمار دقیق می توان متذکر گشت که در مجله های فارسی زبان پاکستان هلال کراچی، پاکستان مصور اسلام آباد، دانش اسلام آباد تا ۲۰۰۵م، بیش از دیگران مقالات علمی، ادبی و فرهنگی از وی منتشر می گردیده است. در شماره ۶۱

۶۰ - مجله دانش در بخش پاسخ به نامه ها در ضمن نشر نامه دکتر ظفر خان ما فهرستی از مقالات فارسی ۸۸ گانه اش و در شماره ۸۰ مجله در ضمن نکوداشت وی بقیه فهرست مقالات منتشر شده او چاپ کرده بودیم. غیر از ادبیات کلاسیک فارسی او به ادب معاصر ایران نیز دلبستگی از خود نشان می داد و مقاله هایی متعدد در این موضوع از وی چاپ گردیده است. موضوعات متعدد و متنوع مورد علاقه و پژوهش او بوده، اما در دهه اول نویسندگی فارسی سرایان کشمیر و در چهارمین و آخرین دهه زندگی و نویسندگی او « غالب شناسی » بیش از همه مورد توجه وی بوده است.

۴ - دکتر محمد کلیم سهسرامی (م ۲۰۰۶م) (۴)

استاد فارسی و اردو دانشگاه راجشاهی بنگلادش در ۱۹۳۰م در سهسرام (هند کنونی) متولد گردید. هنگام تجزیه شبه قاره به دو کشور و استقلال پاکستان اعضای خانواده او به داکا (پاکستان شرقی وقت) منتقل گردیدند. او تحصیلات کارشناسی ارشد در زبان و ادب اردو و فارسی را از دانشگاه داکا بتکمیل رسانید. او در حین تحصیل هم جهت امرار معاش در یک اداره دولتی خدمت می کرد. آنگاه برای دوسال در دانشکده دولتی راجشاهی و سپس به دانشگاه راجشاهی پیوست. با بورس تحصیلی در ۱۹۶۵م به تهران رفت و پس از پنج سال با تهیه پایان نامه به موضوع « فرق تصوف اسلامی و نفوذ و تأثیر آن در بنگال (تا قرن دهم هجری) » براهنمایی استاد دکتر حسن مینوچهر به اخذ دانشنامه دکتری ادب فارسی نائل آمد. در حدود ده اثر منتشر شده از دکتر سهسرامی بجا مانده که هشت اثر به اردو و دو اثر به فارسی تألیف شده. موضوع آثار فارسی « خدمتگزاران فارسی در بنگلادش (از قرن ۱۳ تا ۲۰ میلادی) و نقش آذر (مجموعه مقالات فارسی) می باشد. دکتر کلیم سهسرامی سالها استادی و ریاست گروه زبانهای دانشگاه راجشاهی را بعهده داشت. وی در سال ۱۹۹۵م به افتخار بازنشستگی نائل آمد. وی در سمینارهای متعدد بین المللی در ایران، پاکستان و هند با ارایه مقاله حضور داشته است. اغلب همکاری او با فصلنامه دانش در دهه اول نشر آن بوده است.

۵- آقای دکتر سید جعفر شهیدی (م ۲۰۰۷م) (۵)

آقای دکتر شهیدی زاده بُروجرد، و در عنفوان جوانی تحصیل کرده حوزه علمی نجف اشرف بود. پس از مراجعت به ایران نخست همکاری با موسسه لغت نامه دهخدا آغاز کرد. سپس دوره کارشناسی دانشکده معقول و منقول وقت را تکمیل کرد. پس از چندی دوره کارشناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران را پایان رسانید. در دهه ۱۳۳۰ شمسی غیر از تدریس در دبیرستان های تهران و فهرست نویسی در کتابخانه دانشکده ادبیات، دوره دکترای ادبیات فارسی دانشگاه را دنبال می کرد. در تابستان ۱۳۴۱ش پایان نامه اش رابه موضوع «نقد شروح دیوان انوری» براهنمایی استاد دکتر محمد معین به تکمیل رسانید. و این قلم در جلسه دفاعیه اش حضور داشت. آنگاه او به تدریس در دانشگاه دعوت شد. پایداری و پشت کار آقای دکتر شهیدی بحدی بود که در حدود نیم قرن در مسئولیتهای لغتنامه دهخدا در حین حیات آقای دکتر معین و بعد تا پایان حیات خود ابقاء نمود.

آقای دکتر شهیدی یکی از استادان کثیر الاثار قرن چهاردهم هجری شمسی محسوب می شود. در زمینه اسلام شناسی، تاریخ و ادب برخی از آثار استاد را اسم می بریم:

الف: اسلام شناسی

- ۱- تاریخ تحلیلی اسلام
- ۲- در راه خانه خدا
- ۳- زندگانی حضرت فاطمه زهرا(س)
- ۴- قیام امام حسین (ع)
- ۵- چراغ روشن در دنیای تاریک
- ۶- زندگانی علی بن الحسین (ع)
- ۷- آشنایی با زندگانی امام صادق (ع)
- ۸- نهج البلاغه (ترجمه)
- ۹- ابوذر غفاری نخستین انقلابی اسلام
- ۱۰- مهدویت در اسلام

ب: تاریخ

- ۱۱ - جنایات تاریخ (سه مجلد)
- ۱۲ - انقلاب بزرگ اثر دکتر طه حسین (ترجمه)

ج: ادب و موضوعات گونه گون

- ۱۳ - شرح لغات و مشکلات دیوان انوری
 - ۱۴ - شرح مثنوی معنوی (دنباله کار ۳ جلدی استاد فروزانفر)
 - ۱۵ - تصحیح دره نادره اثر میرزا مهدی خان استرآبادی
 - ۱۶ - تصحیح براهین العجم اثر محمد تقی سپهر
 - ۱۷ - ستایش و سوگ امام هشتم در شعر فارسی
 - ۱۸ - در دیار آشنایان
 - ۱۹ - از دیروز تا امروز (مجموعه مقالات)
 - ۲۰ - شیر زن کربلا (ترجمه)
- دکتر سید جعفر شهیدی جهت شرکت در سمینارها و همایشهای بین المللی چندین مسافرت به کشورهای خاور و باختر کرد که منشاء اثر عمیق بوده از جمله به چین، مصر، هند، پاکستان و عراق را باید نام برد.
- در ضمن ۶۵ سال تدریس استاد شهیدی غیر از هزاران شاگرد ایرانی صدها نفر دانشجوی غیر ایرانی را طوری علاقه مند به ادب فارسی و متون آن کرده اند که در دهها کشورهای جهان اغلب دانش آموختگان ایشان هم اکنون مسئولیت ترویج زبان و ادب فارسی را بعهده دارند. دکتر شهیدی در تاریخ ۲۳ دیماه ۱۳۸۶ ش برحمت ایزدی پیوست.

۶- پرفسور دکتر نذیر احمد (م ۲۰۰۸ م) (۶)

تاریخ تولد ایشان ۳ ژانویه ۱۹۱۵م و در محل دهکده ای در بخش گوندا، استان اترپردیش (هند) بدنیا آمد. تحصیلات کارشناسی ارشد و دکتری را در رشته زبان و ادب فارسی در دانشگاه لکهنو داشت. در ۱۹۵۰م در دانشگاه لکهنو مربی گروه فارسی گردید و به او در ۱۹۵۰ به فارسی و در ۱۹۵۶ به اردو دانشنامه های فوق دکتری از همان دانشگاه اعطاء گردید. در ۱۹۵۸ در همین رشته با سمت دانشیار به دانشگاه علیگر پیوست. ایشان دو

سال و اندی بعد به استادی و ریاست گروه فارسی انتخاب و جمعاً ۱۷ سال در این سمت خدمت کردند. سپس در انستیتو غالب دهلی نو به پستهای دبیر، نایب رئیس و رئیس منشاء خدماتی بود. از آثار علمی چاپ شده او برخی بدین قرار می باشند:

- ۱ - مکاتیب سنایی ۱۹۶۲ در علیگره، در کابل و تهران چاپهای بعدی منتشر شده است.
- ۲ - دیوان سراجی سگزی خراسانی، ۱۹۷۲، علیگره.
- ۳ - نقد قاطع برهان از غالب دهلوی، ۱۹۸۵، دهلی.
- ۴ - دیوان عمید لویکی، ۱۹۸۵، لاهور.
- ۵ - دیوان حافظ بر مبنای نسخه ۸۲۴ هـ گورکھپور و نسخ دیگر، تاکنون هفت دفعه چاپ شده.
- ۶ - فرهنگ قواس، تألیف فخر الدین مبارک شاه قواس غزنوی، ۱۹۷۴م.
- ۷ - دستور الافاضل، تألیف حاجب خیرات دهلی - ۱۹۷۴، تهران.
- ۸ - فرهنگ زبان گویا و جهان پویا تألیف بدر ابراهیم در دو جلد، پتنا.
- ۹ - لسان الشعرا: فرهنگ فارسی دوره فیروز شاه تعلق ۱۹۹۵م، دهلی نو.
- ۱۰ - قند پارسی: مجموعه ۱۸ مقاله فارسی گردآورده دکتر سید حسن عباس، تهران، جلد اول ۱۹۹۵م، سپس جلد دوم هم موقوفات محمود افشار یزدی در تهران چاپ کرده است.
- ۱۱ - کتاب نورس تألیف ابراهیم عادل شاه ثانی سلطان بیجاپور به اردوی قدیم دکنی ۱۹۵۵م. ترجمه کامل همین کتاب در سالهای بعد به زبانهای انگلیسی، هندی و کنری هم منتشر شده.
- ۱۲ - ۱۸ هفت مجموعه مقاله های اردو میان ۱۹۵۴ تا ۲۰۰۲م در لکهنو، علیگره، ملتان و دهلی نو چاپ و منتشر شده.
- ۱۹ - مجموعه مقالات انگلیسی دکتر نذیر احمد به کوشش دکتر شریف حسین قاسمی در ۲۰۰۵م در دهلی منتشر گردیده است.
- ۲۰ - دیوان مهندس لاهوری اخیراً در دست چاپ و ۲۱ - ترجمه انگلیسی «اعجاز خسروی» اثر منثور امیر خسرو دهلوی که با همکاری برخی از دانشمندان در دست بود، امکان دارد در ایالات متحده آمریکا به چاپ رسد.

دو دختر استاد فقید هم اکنون در دانشگاه های هند در زمینه زبان و ادب فارسی مشغول تدریس هستند با اسامی دکتر ماریه بلقیس صاحب «پرفسور نذیر احمد در نظر دانشمندان» ۲۰۰۲ و دکتر ریحانه خاتون صاحب «کارنامه نذیر» ۱۹۹۵ م.

آقای دکتر نذیر احمد، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۸ م در سن ۹۳ سالگی در علی گره به لقاء الله شتافت. مرحوم دکتر نذیر احمد در زمینه های آموزش و تدریس، احیای متون بویژه تدوین و چاپ لغت‌های معتبر و تراجم ادب عالیه سهمی درخور تمجید داشته اند. مضافاً بر این صدها مقاله به زبانهای اردو، فارسی و انگلیسی از ایشان باقیست که در حین حیات در نه مجلد چاپ و منتشر گردیده بود.

۷- دکتر گل حسن لغاری (م ۲۰۰۸ م) (۷)

در سال ۱۹۳۸ م متولد گردید. تحصیلات مقدماتی و عالی را تا سطح دوره دکتری در سند گذراند و در سال ۱۹۷۰ م به دریافت درجه دکتری نائل آمد. در کادر کالج های دولتی به تدریس فارسی اشتغال داشت و با سمت ریاست دانشکده دولتی تندو جام در سال ۱۹۹۸ م به افتخار بازنشستگی نائل آمد. مقالات متعدد وی به زبان های فارسی، اردو و سندهی منتشر گردیده است. او در چندین سمینار علمی شرکت نموده است. وی در تألیف کتابهای ادبی و درسی نیز علاقه ویژه داشت از جمله شرح تقابل شعر شاه عبداللطیف بهتایی با ابیات سلطان باهو با انجام ترجمه تألیف کرد، که در کویته و حیدرآباد سند از حلیه طبع آراسته گردیده. او در تاریخ ۷ نوامبر ۲۰۰۸ به لقاء الله شتافت.

۸- دکتر آقا یمین خان لاهوری (م ۲۰۰۸ م) (۸)

دکتر آقا یمین خان تحصیلات عالی تا دوره دکتری زبان و ادب فارسی را در دهه ۱۹۶۰ م از دانشگاه پنجاب بتکمیل رسانید. او سالها در دانشکده دولتی لاهور مربی و معلم زبان و ادبیات فارسی بود و مدتی نیز ریاست گروه فارسی را بعهده داشت. موضوع پایان نامه او تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان به راهنمایی

استاد دکتر محمد باقر بوده که در ۱۹۷۱م چاپ و منتشر نیز گردیده است. دکتر آقا یمین خان از دهه های قبل در ماهنامه های فارسی زبان هلال و پاکستان مصور و در فصلنامه دانش مقاله هایی جهت نشر ارائه می داد. به اقبال شناسی و فکر و فلسفه اقبال علاقه مندی فوق العاده داشت. در حین حیات مسافرتهایی که به اسلام آباد می کرد، وقت خود را طوری تنظیم می کرد که جهت دیدار با هیات مدیره فصلنامه دانش سری به مرکز بزند، روانش شاد.

۹- دکتر شمس الدین احمد (م ۲۰۰۸م) (۹)

او سالها استاد و رئیس گروه فارسی دانشگاه کشمیر سری نگر بود. پس از تکمیل تحصیلات کارشناسی ارشد به عنوان مربی به گروه فارسی دانشگاه کشمیر پیوست. او در اوائل دهه ۱۹۶۰ بامبورس تحصیلی به دانشگاه تهران رفت. با تهیه پایان نامه با عنوان « دیوان و شرح احوال و سبک مشتاق کشمیری » نایل به اخذ مدرک دکترای ادبیات شد. در چهار دهه اخیر غیر از مسئولیتهای تدریس دانشگاهی به امور پژوهش و تألیف آثاری متعدد پرداخت. یکی از مهم ترین پژوهش ادبی وی درباره احوال و آثار سید علی همدانی به زبان اردوست. بنظر پرفسور حمید نسیم رفیع آبادی از کتابهایی که تاکنون راجع به شاه همدان به فارسی، اردو و انگلیسی بسک نگارش درآمده، اثر دکتر شمس الدین جامع ترین و دقیق ترین تلقی می گردد. از سایر تألیفات او بوستان ادب، بهار ادب (انتخاب از نثر کلاسیک فارسی) ارمغان هند، حدیث نو را باید نام برد. برای تدوین کتاب پژوهشی درموضوع سید علی همدانی دکتر شمس الدین از کشورهای آسیای میانه و روسیه وقت دیداری بعمل آورد تا به منابع دست اول دسترسی پیدا کند و از شهرهایی که پنج قرن پیش مورد بازدید همدانی قرار گرفته بود، دیدن کند. طی نیم قرن اخیر خدمات دکتر شمس الدین در ترویج زبان فارسی در کشمیر در خور ستایش بوده است. دکتر شمس الدین در تاریخ دوم ژوئیه ۲۰۰۸م بدورد حیات گفت.

نتیجه گیری:

آنچه که در صفحات پیشین از نه نفر همکار ماندگار فصلنامه متذکر گردیده ایم شمه ای از احوال و آثار ایشان است و طبعاً نمی تواند جایگزین

نه مقاله جداگانه به قلم صاحب نظران واجد شرایط بشود. ولی متأسفیم که ماده گرایبی دوره معاصر و عقده هایی که افراد را شکنجه می دهد، اجازه نمی دهد که حتی درباره درگذشتگان بیغرضانه و بیطرفانه ابراز نظر نمایند. نیاز مبرم داریم که در نسلهای سه گانه که معمولاً در هر دوره دست اندرکار می باشند، افرادی بوجود بیایند که به الگوی شخصیت‌های از دست رفته در کشورهای خود در ترویج زبان و ادب فارسی صادقانه خدماتی انجام بدهند.

یادداشتها و مراجع

- ۱ - فارسی نویسان و فارسی سرایان معاصر پاکستان، سید مرتضی موسوی، فصلنامه دانش شماره پیاپی ۹۶، ص ۱۸۳.
- ۲ - یادداشتهای نگارنده .
- ۳ - برای تفصیل بیشتر ن.ک شماره پیاپی ۶۱ - ۶۰ (بخش پاسخ به نامه ها) و شماره ۸۰ (بخش راهیان ابدیت).
- ۴ - خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، دکتر کلیم سهرامی، صص ۴۲۷ - ۴۲۹ (تلخیص).
- ۵ - فصلنامه دانش شماره ۹۱، صص ۲۳۹ - ۲۴۰، شماره ۹۳ صص ۲۴۵ - ۲۴۸ و یادداشتهای نگارنده.
- ۶ - فصلنامه دانش، شماره پیاپی ۹۴، صص ۲۴۱ - ۲۴۲.
- ۷ - فصلنامه دانش، شماره پیاپی ۹۶، ص ۱۹۱.
- ۸ - تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، دکتر یمین خان لاهوری، ۱۹۷۱ و یادداشتهای نگارنده .
- ۹ - سالنامه گروه فارسی دانشگاه کشمیر ۲۰۰۹ - ۲۰۰۸م شماره پیاپی ۲۶، متن خطابه پرفسور حمید نسیم رفیع آبادی در مراسم نکوداشت دکتر شمس الدین احمد در دانشگاه کشمیر سرینگر، صص ۹۲ - ۱۰۰.

ماده تاریخ سه نفر از گذشتگان فصلنامه

۱ - ماده تاریخ وفات دکتر محمد ریاض خان

محمد ریاض از جهان شد روان
برفت از میان و دلم شد غمان
به آثار او روز و شب جان فشان
همه عمر او جلوۀ عارفان
به کشمیر و نوکوت روح روان
همدان و کولاب او نوحه خوان
همه خاندانش ز خُرد و کلان
به خاکسپیه خفت و از ما نهان
مقالات تحقیقی جاودان
حرف جُمَل گشته تاریخ خوان:
ستاینده بود و ادب را نشان

به تاریخ شمسی بود راز دان
مسیحا زده نغمه یی گل فشان
بود رحمت و مغفرت بر زبان
جدا شد از او رفت سوی جنان

محمد ریاض آن ادیب زمان
سخندان و ایران شناس بزرگ
دل و جان او سوی اقبال بود
ره و رسم سید علی کار او
طریق فتوّت از او جلوه گر
خراسان و ختلان و ایران زمین
غمین و شکسته دل و اشکبار
دریغا دریغا محمد ریاض
نوشت او کتب در فنون ادب
چو رفت از جهان ادب آن ادیب
«محمد ریاض عالم قدس او»

« ۱۴۱۵ هـ ق »

« به درگاه والا محمد ریاض »

« ۱۴۱۵ هـ ق »

« گلستان رنگین محمد ریاض »

« ۱۹۹۴ م »

دُعا و نیایش بر آن مرد نیک
«رها» هم نشین بود و همراه او

۲- ماده تاریخ وفات دکتر کلثوم فاطمه سید

گلستان غمگسار و دل گدازان
که استادش شده در خاک پنهان
دریغا گوی استاد سخندان
شدم افسرده گل رفت از گلستان
برآمد از جهان علم و عرفان
منم پژمرده و نالان و گریان
ز رویش نور حق چون ماه تابان
همه از مرگ او خاموش و حیران
زبان و جان او گویای قرآن
بین آن فروه و حیدر گل افشان
غمین و دل شکسته اشک ریزان
حروف ابجد آمد قصه خوانان
«فروغ انجم» ما گشت پنهان
(۱۳۸۰ هـ ش)

به هجری، روشنی رفت از دل و جان

به زیرخاک تیره گل به دامان

همین تاریخ فوتش گشته برهان

به حمد و قل هو الله بسته ایمان

«رها» خواند دعا و حمد و قرآن

خزان شد گلشن و باغ بهاران
زبان فارسی رنجیده دل شد
همه یاران فارسی دل شکسته
دلم سوزد، دوچشمم پُر ز اشک است
خروش و ناله و افغان و زاری
کجا رفته همان کلثوم دانا
همیشه گفت و گویش عشق الله
جهان علم و دین روشن از او بود
برفت آن بلبل باغ محبت
دو فرزندش مثال گل شکوفان
«سراج دین» که آمده همسر او
چو از تاریخ فوت او بجویی
چو آن تاریخ شمسی در دل آمد

«مهدب سیده کلثوم» تاریخ

«۱۴۲۲ هـ ق»

بود «بگذشت» دگر تاریخ هجری

«۲۰۰۱ م»

«غریق رحمت بی حد» کلثوم

«۲۰۰۱ م»

دعا و مغفرت بر گور او باد

خدا رحمت کند او را همیشه

۴ - ماده تاریخ در گذشت دکتر گل حسن لغاری بلوچ

آن که در لطف و صفا چون مهربانان بود و رفت
آن که در شعر و سخن فارسی زبانان بود و رفت
بارها با او سخن گفتم به شوق فارسی
شعر و نثر فارسی را گل به دامن بود و رفت
یاد او در وادی مهران هماره زنده است
گل حسن مرد ادب گوهر فشانان بود و رفت
آن که در جام محبت تندو جام عاشقی
روز و شب گوینده فارسی زبانان بود و رفت
من شدم غمگین و گریان از برای گل حسن
چون که او شیرین زبان سند و مهران بود و رفت
عشق فارسی در سویدای دلش هوهو کنان
آه و افسوس چون ادیب خوشه چینان بود و رفت
در طریق فارسی کوششگر و همراه ما
رونق شعر و سخن در باغ و بوستان بود و رفت
نام نیکش بر زبان دل زده نقش وفا
با لب خندان هماره نغمه خوانان بود و رفت
هم نشین و همراهش بودم به تندو جام عشق
گفت و گویش روشنی بخش دل و جان بود و رفت
گل حسن نسبت لغاری بود و همراهش بلوچ
یکه تاز عاشقی، شیخ بلوچان بود و رفت
او نوشت آثار فارسی - انگلیسی روز و شب
درس و تدریس ادب خورشید تابان بود و رفت
خاندانش جمله غمگین و شکسته دل شدند
او بزرگ خاندان بود از بزرگان بود و رفت
وادی مهران غمین و دل شکسته مردمان

عالم و دانا و بینا پیر خوبان بود و رفت
ای خدای مهربان فارسی زبانان عاشقند
گل حسن درعشق فارسی ناز نازان بود و رفت
گوهر «دانش» هماره با زبان دل بسفت
گوییا «دانش» ورا از مهر ایران بود و رفت
رحمت و غفران حق بادا بر آن مرد بزرگ
حمد و قل خوانید بر او، عاشق به قرآن بود و رفت
هم نشین پنج تن آل عبا در جنت است
آری آری گل حسن را نور ایمان بود و رفت
چون برفت آن مرد نیک از این جهان بود و باش
در حروف جُمَل او تاریخ گویان بود و رفت
فوت او تاریخ میلادی چنین آمد به دست
«گل حسن زر بخش خالق» جان جانان بود و رفت
«۲۰۰۸ م»
هم به هجری آمده تاریخ فوت آن بزرگ
«گل حسن خورشید لامع» گوهر افشان بود و رفت
«۱۴۲۹ هـ ق»
هم به خورشیدی برفت آن مرد دانا از جهان
«گل حسن آستان بهشت» از ملک مهران بود و رفت
«۱۳۸۷ هـ ش»
هم به زودی می روم این بنده اندر پیش او
مهربان و با وفا و یار جانان بود و رفت
من «رها» خدمتگزار عاشقان فارسی
عشق فارسی گل حسن را سرفرازان بود و رفت

اندیشه و اندیشمندان (۲)

به عالمی که همین عمر و زید جلوه گر است
خیال بیدل ما نیز گاه گاه کنید

میرزا عبدالقادر بیدل از دید گاه منتقدان ایرانی

اشاره:

میرزا بیدل یکی از سه نماینده برجسته سبک هندی محسوب می شود. تذکره نویسان شبه قاره و ایران در دو قرن اخیر نظراتی مثبت و منفی درباره سبک شعر و افکار وی ابراز داشته اند. اما توجهی بیشتر به نقد و نظر ملک الشعرا بهار، دکتر صفا، علی دشتی، دکتر جلال متینی، آقای حسن حسینی و آقای دکتر شفیعی کدکنی مشخص می نماید که شعر بیدل در محافل سخن سنج علمی ایران اغلب مورد تمجید قرار می گیرد.

جز خرده چه گیرد به لب بسته بیدل
نامحرم خاصیت شیرین سخنیها

میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳) از جمله سه نماینده بزرگ سبک هندی محسوب می شود که دو تن دیگر از آنها همانا ناصر علی و غنی کاشمیری بوده اند. از میان ایشان بیدل ازین حیث دارای ارزش و اهمیت زیادتری است که اندیشه های گوناگون خود را بشیوه مخصوص بخود بیان کرده است که گاهی آنرا «بهار طرز تازه» نام نهاده است:

بی جگر خوردن بهار طرز نتوان تازه کرد

و گاه آنرا طرز نازک لقب داده است :

غنچه شو بوی گل طرز کلام نازک است

تا آن درجه که به عقیده منتقدان ایرانی بستگی دارد، سراج الدین علی خان آرزو در تذکره معروف خود «مجمع النفاث» بطور مجمل آورده است :

* - استاد بازنشسته، دانشگاه لکهنو - هند.

«مردم ولایت و کاسه لیسان آنها که از اهل هنداند در کلام این بزرگوار سخنها دارند و فقیر در صحت تصرف صاحب قُدرتان هیچ سخن ندارد بلکه قایل است». (۱)

اما ابراهیم خلیل بیانات آرزو را مورد انتقاد قرار داده می نویسد:

«اکثر اشعارش بعلت خلایقی تراکیب غریب و اختراع محاوره، مطعون فصحاء عجم است. لیکن این معنی طالبان او سراج الدین علی خان آرزو قبول نه داشته اند. بجهت صحت آن تکلف تأویل کشیده اند و انصاف آنست که این مست باده وحدت، درد و صاف را بهم آمیخته است». (۲)

همچنین خوشگو در تذکره خود «سفینه خوشگو» و علی قلی خان واله داغستانی در تذکره خود «ریاض الشعرا» همین دیدگاه ایرانیان را تکرار کرده اند. و بویژه ترکیبهای ایجاد کرده بیدل را مورد انتقاد شدید قرار داده اند ولی نام آنان نه برده اند. حزین لاهیجی (۱۱۰۳ تا ۱۱۸۰) نخستین شاعر و نویسنده ایست که بگفته محمد حسین آزاد نظم ناصر علی و نثر بیدل را مورد انتقاد قرار داده می نویسد:

«نظم ناصر علی و نثر بیدل به فهم نمی آید و اگر مراجعت ایران دست دهد برای ریشخند بزم احباب ره آوردی بهتر ازین نیست». (۳)

این گفته حزین را باوصف تلاشهای زیاد نتوانستم در تذکره اش پیدا کنم ولی آزاد از کسانی بود که می توان برگرفته اش اعتماد کرد. بعلاوه، حزین آثار دیگری هم دارد که تعداد آن به گفته محمد رضا ساجد به عربی ۸۳ اثر و در فارسی ۱۴۴ اثر دارد. (۴)

لذا امکان آن دارد که در یکی از آثار این گفته اش آمده باشد. ازاین گذشته در همین تذکره حزین، او بسیاری از گویندگان و نویسندگان هندی را هدف انتقاد شدید قرار داده می نویسد.

«اکثر بسبب عدم بضاعت و فقدان مناسبت باین صناعت لائق اعتنا والتفات و قابل ذکر و سمع نیستند». (۵)

لذا می توان باور کرد که حزین نثر و نظم بیدل هر دو را هدف انتقاد قرار داده باشد. نقدیکه حزین درباره بیدل آغاز نموده بود شاعران و نویسندگان و منتقدان ایرانی بعدی آن را ادامه دادند و نه تنها بیدل بلکه همه شاعران سبک هندی را مثل صائب و دیگران را مورد تمسخر قرار دادند چنان که دکتر سید علی محمد سجادی در یکی از گفتارهای خود تحت عنوان «بیدل در دیار بیدلان» می نویسد:

«ابراهامی تیره اغراض از طرفی و پرده های بی خبری از طرف دیگر آفتاب حقیقت صائب و هم سبکان او و روشنی آنان را چندان از نظر مردم پوشیده و مستور داشته بود. این پرده پوشی و در واقع بی انصافی و غرض ورزی از زمان حکومت زندیه به دست معدودی از شعرای آن عصر مانند آذر و مشتاق و هاتف امثالهم بوجود آمد و بالاخص نوشته و حکمیت جاهلانه یا مغرضانه مرحوم آذر بیگدلی در تذکره معروف و مشهور او موسوم به آتشکده درباره صائب موجب شد که نه تنها نام وی در عداد شعرای مهمل سرا و بی ارزش معدود و موصوف گردد بلکه نیمی از پیکر شعر و ادب این کشور نیز در زیر توده های انبوه و سنگین بی خبری و فراموشی پنهان و مستتر بماند» (۶).

ملک الشعراء بهار شاعر و نویسنده و منتقد توانای دیگر می نویسند: «همین حالت (فضل فروشی) را در شعر هندی می بینیم و بجز صائب که گاهی از واقعات سخن می گوید باقی شعرا خصوصاً متأخرین از قبیل بیدل و غنی قصد شان آوردن عباراتی است که باصنعت و مضمون جور بیاید نه به مقصودی که دارند و غالباً مقصود نه داشته اند» (۷).

استاد دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن درباره بیدل می نویسند: «وی از خیالبندان چیره دست و در ایراد مضامین باریک مصر بود و همین امر مایه آوردن تعبیرها و ترکیبهای خاص مبتنی برخیالات و توهّمات شاعرانه و ابهام و گاه سستی و بی مایگی در سخنان اوست» (۸). ولی در تاریخ ادبیات ایران جلد ششم که بعداً بچاپ رسیده، درباره بیدل می نویسند:

«هر چه درباره او بگویند و بخواهند این حقیقت را نمی توان انکار کرد که در موج خیالات او گاه صافی ها و پاکیزگی هائیت که نادیده گرفتن آنها نوعی از بی انصافیست» (۹).

علی دشتی نویسنده و منتقد دیگر در «نگاهی به صائب» می نویسند: «بیدل شاعریست پرمایه و پُر محصول ... اما اشعار او عموماً پیچیده و دشوار است. به واسطه همین دشواری دیوان بیدل در ایران رواج و اشتهاری نیافته است ورنه شاعریست لبریز از تخیلات و سرشار از تشبیهات و استعاره های تازه و غریب. دشواری کار بیدل کثرت استعاره، توسّل به مجاز، به کار بستن تشبیهات غریب و دور از ذهن عامه است. ولی این همه

نمایشگر فکر دقیق و تصورات گریزان و پیچیده اوست. بعضی از شاعران ما اسیر و گرفتار اندیشه و تصورات خویشند و در گردابی فرو افتاده اند و پیوسته دست و پا می زنند. این دست و پا زدن‌ها به شکل شعر در می آید و هزاران دیوان بیدل را فراهم می کند. پس از مولوی میان سرایندهگان صوفیه کسی به شور و شیدائی بیدل نیست. وسعت دایره تخیل، و قدرت تصور از ارکان مهم شعر است اما روشنی بیان و سهولت انتقال دادن معنی به دیگری نیز رکن دیگر شعر است. شیوه سخن بیدل از موهبت اولین بهره فراوانی ندارد» (۱۰).

منتقد معاصر دیگری دکتر شفیع کدکنی در گفتاری که تحت عنوان «بیدل دهلوی» در مجله هنر و مردم شماره ۱۹۷۵ چاپ شده است، می نویسد:

«بیدل و شعر او با یک نگاه کلی، درس عبرت‌ست برای گویندگان جوانی که آگاهانه می کوشند سخنان خود را به گونه ای ادا کنند که هیچ کس از آن سر در نیاورد و می پندارند که ابهام، آن هم ابهام دروغین و آگاهانه می تواند شعر های ایشان را پایدار و جاودانه کند و در کنار آثار گویندگان بزرگ زبان فارسی برای نسلهای آینده محفوظ نگاه دارد» (۱۱).

حبیب یغمائی، سردبیر مجله یغما غزلی از بیدل را که یکی از شیفتگان بیدل بدو ارسال داشته بود، چاپ کرده می نویسد:

«تأسف دارم که معنی دقیق آن را در نمی یابم»

این غزل بقرار زیر است:

کو جنون تا عقده هوش از سر ما وا کند

وهم هستی را سپند آتش سودا کند (۱۲)

آقای دکتر جلال متینی، سردبیر مجله «ایران شناسی» می نویسد:

«در ایران به ندرت کسی، حتی از اهل شعر و ادب با او آشنایی دارد. در سالهای اخیر در ایران، برای معرفی بیدل و سبک اشعارش کوششهای محدودی به عمل آمده است که از آن جمله است انتشار کتاب «شاعر آینه ها، بررسی سبک هندی و شعر بیدل» تألیف استاد محمد رضا شفیع کدکنی. ولی ما ایرانیان به طور کلی به شعر بیدل رغبتی نداریم، در درجه اول به علت کثرت کار برد استعارات دور از ذهن و نیز نازک خیالی های فوق العاده شاعر» (۱۳).

این بود عقاید منتقدان ایرانی دربارهٔ بیدل که در عقب نمای آن، شاعر و منتقد معاصر آقای حسن حسینی مرحوم می نویسند :

«تا پیش از انقلاب از ساز نقادان معاصر ادب، بیشتر نغمهٔ مخالفت با شعر و اسلوب بیدل به گوش می رسید، در این دوره هر جا خواسته اند سبک هندی و اوج ابتذال آن را به دیگران گوشزد کنند، به طعن و تعریض نامی از بیدل به میان آورده اند. فی الواقع در این دوره، منتقدان ادبی ما، نوازندهٔ نئی هستند که مرحومان براون و شبلی نعمانی در تصنیف و تنظیم آن پیشقدم بوده اند.» (۱۴)

وضع کنونی شعر بیدل در ایران :

دربارهٔ وضع کنونی شعر بیدل، آقای حسن حسینی می نویسند :

«پس از پیروزی انقلاب، طرح شعر بیدل، اندک اندک صورت جدی تر بخود می گیرد. بی شک در این میدان، علی معلم اولین شاعری است که نام بیدل را در میان جوانان شاعر این دوره برسر زبان ها می اندازد.

معلم شاعری است که خود خصوصاً در مثنوی های نوآیند بیشترین تأثیر را از زبان و خیال پیچیده بیدل گرفته است و از آنجا که شعر معلم با آن طنطنه حماسی به طرق گوناگون بر شعر اکثر شاعران پس از انقلاب تأثیر گذاشته است، پس به یک معنی معلم، واسطه تأثیر غیر مستقیم بیدل بر شعر پس از انقلاب است.

درمیان شاعران جوان این دوره، یوسف علی میرشکاک، نخستین شاعری است که به تبع شیفتگی و علاقه ای که به معلم دارد، شیفتهٔ میرزا عبدالقادر بیدل و شعر سحر آمیز او می شود و هم اوست که در سالهای ۶۰-۵۹ مقالاتی پیرامون شعر بیدل در ضمیمهٔ فرهنگی روزنامه جمهوری اسلامی، می نویسد و سپس به پایمردی استاد مهرداد اوستا به نسخهٔ غزلیات بیدل (چاپ وزارت معارف سابق افغانستان) دست می یابد و با پی گیری و سخت کوشی جنونی خود، غزلیات بیدل را در دو جلد به طریق افسانه به چاپ می رساند. به این طریق اولین گام جدی و مؤثر برای آشنایی اهل ادب و دستداران شعر فارسی با شعر بیدل دهلوی برداشته می شود.

بعد از چاپ غزلیات بیدل و مطالعه کامل آن، توسط راقم این سطور در چندین جلسه از جلسات هفتگی شعر در «حوزه اندیشه و هنر اسلامی»

پیرامون سبک هندی و ویژگیهای شعر بیدل، صحبت می شود و حاصل این صحبتها به انضمام چند مقاله بهم پیوسته دیگر، خود کتابی می شود مستقل، پیرامون خصوصیات سبک هندی، شعر بیدل و تأثیر آن برشاخه ای از شعر معاصر فارسی که هم اینک این کتاب. با یکسال و نیم تأخیر چاپ، سرگرم سیر و سلوک مقدماتی است.

در زمستان ۱۳۶۶ گزیده غزلها و رباعیات بیدل، همراه با چند مقاله متفرقه به قلم استاد شفيعی کدکنی. که بحق از پیشگامان معرفی بیدل در ایران هستند تحت عنوان «شاعر آینه ها» منتشر و با استقبال طبقه دانشگاهی و علاقه مند به ادبیات فارسی مواجه گردید.» (۱۵)

یکی دیگر از منتقدان ایرانی سید علی محمد سجادی درباره بیدل می نویسند: «در ایران امروز بیدل شناسی و بیدل گرایی خود مکتب تازه درمیان

اهل ادب و هم چنین شاعران جوان و پژوهندگان دانشجو به حساب می آید و آنچه بیشتر این امر را رونق بخشیده است ویژگیهای ابهام و ابهام و ایجاز، اندیشه ژرف سخن سنجی و سخن دانی شاعر از یک سو و تمایل شدید اهل ذوق بیاز شناسی شاعرانی چون بیدل از سوئی دیگر است.» (۱۶)

همچنین آقای شفيعی کدکنی پس از سیزده سال در گفتاری که بصورت کتاب مستقل بعنوان شاعر آئینه ها چاپ رسیده، می نویسند:

«سکوت و ناسپاسی و حق ناشناسی ما ایرانیان در برابر عظمت و نبوغ شعری او، به هیچ وجه، از اهمیت حقیقی مقام او در تاریخ ادبیات و زبان ملل آسیای میانه و آسیای غربی نمی کاهد و نمی تواند حضور آشکار او را در حافظه جمعی این اقوام پرده پوشی کند.» (۱۷)

پاسخ بیدل بهمه این منتقدان سخنانش بقرار زیر است :

بیدل در نسخه رموز اشعار عیبم نکنی به نکته های بیکار
هشدار که در نظم وجود انسان چون ناخن و پوست عضوی حس بسیار
پس از آن توسط غزلی در این زمینه اندیشه های خود را هرچه
روشن تر اظهار می دهد :

مگو این نسخه طور معنی یکدست کم دارد
تو خارج نغمه ساز سخن صد زیر و بم دارد
ادب هر جا معین کرده نزل خدمت پیران
رعایت کردگان رغبت اطفال هم دارد

خم ابرو، شکست زلف نیز آرائش است اینجا
نه تنها حسن قامت را برعنائی علم دارد
بچشم هوش اگر اسرار این آئینه دریابی
صفا و جوهر و زنگار چشمکها بهم دارد
نوشتم آنچه دل فرمود و خواندم آنچه پیش آمد
مرا بی اختیاری ها بخجلت متهم دارد(۱۸)
و در جای دیگر بمنتقدان خود خطاب می کند :

هیچ کس نیست زباندان خیالم بیدل
نغمه پرده دل از همه آهنگ جداست
یاران نرسیدند به داد سخن من
نظم چه فسون کرد که گوش همه کر شد

در این صورت نیاز به توجیه و تأویل بی سروپا نه داریم که بعضی از ارادتمندان بیدل برای رفع ایرادهایی که منتقدان برسختنانش آورده اند نوشته اند. مثلاً استاد خلیل الله خلیلی می نویسد:

«اگر بندی از اندیشه‌های ژرف وی زود بفهم نمی آید علت اصلی آنست که میرزا در یک قسمت از غزلیات خود آن مسائل عالی و مبهم را افاده نموده که ادراک آن بذات خود دشوار و از فهم هر کس بالا تراست».(۱۹)

آقای استاد صلاح الدین سلجوقی می نویسد:

«آری زبان عشق همیشه بمانند نغمه از پرده های کنایه و مجاز برمیآید و زبان عشق غیر از زبان علم و مخصوصاً علوم اجتماعی و بالاخص علم حقوق است که این علوم خیلی ها صریح و عاری از کنایه و مجاز میباشد. ولی اگر زبان عشق مخاطب خود را به آن سوی گردون و آن طرف دنیای وهم ظن سراغ می کند آنجا کلمات نیز بمانند عناصر که زیر بمباردمان کوره اتومی عشق اشعاعی شده اند، خاصیت و وزن نوعی خود را میبازند».(۲۰)

راستش را بگوئید بیدل مثل همه گویندگان بزرگ و خورد رطب و یابسی دارد. او سخنان خود را به دو دوره توزیع کرده است دوره نخستین از ده سالگی تا به سال ۱۰۸۳ هجری / ۱۶۷۲ میلادی، دوره دوم از ۱۰۸۴ هجری ۱۶۷۳ میلادی تا آخر حیات ۱۱۳۳ هجری / ۱۷۲۰ میلادی، چنانکه در عنصر دوم

به مناسبت درگذشت حضرت شاه قاسم هواللهی که در سال ۱۰۸۳ هجری واقع شد، پس از نوشتن تاریخ در گذشته اش می نویسد:

«این قدر از جمله فوائدیست که پیش از آشنائی طرز سخن، در ضمن بعضی احوال بی اختیار رو نمود، و بطریق ندرت و غرابت بی خواست چهره می کشود. با آن که ثمرات حدیقه معانی در این ایام رنگ پختگی بسته است و بناء کلام الحال به کرسی متانت نشسته، روزی نیست که صد آفتاب از افق اندیشه طلوع نماید و شب نه که هزار ماه از اوج فطرت به جلوه بر نیاید.» (۲۱)

ازین اقتباس بر می آید که آنچه قبل از سال ۱۰۸۳ هجری گفته است بیدل از مراحل گوناگون تجربیات گذشته است تا بسال ۱۰۸۳ به یک مرحله مشخص رسیده است و ازاین جا دوره کمال شعرش آغاز می شود که در آن به گفته خود در سخنان خود پختگی و استواری و متانت و رزانت حس می کند و سخنان دوره اول را «بی بضاعتان و افسردگان» و سخنان دوره دوم را «ماه داران گوهر کمال و تازه رویان چمن خیال» لقب داده است. و در آخر لسان الغیب حافظ شیرازی از زبان خود درباره او پیش گوئی کرده می گوید. دوستان عیب من بیدل حیران نکنید گوهری دارم و صاحب نظری می جویم

پانوشته ها و مآخذ:

- ۱ - مجمع النفایس خطی ص ۲۶.
- ۲ - خلاصه الکلام خطی ص ۸۴.
- ۳ - نگارستان فارس ص ۱۱۲.
- ۴ - نیادور جنوری ۱۹۹۲.
- ۵ - کلیات حزین نولکشور ص ۹۳۶.
- ۶ - پژوهش نامه دانشکده ادبیات و علوم اسلامی دوره جدید، ش ۳ و ۴.
- ۷ - سبک شناسی ج ۳ ص ۳۶۰.
- ۸ - گنج سخن ص.
- ۹ - تاریخ ادبیات ایران ج ۶ ص ۱۳۸۰.
- ۱۰ - نگاهی به صائب ص ۱۶، ۱۷، ۱۸.
- ۱۱ - هنر و مردم ش ۱۹۷۵.
- ۱۲ - یغما ش ۳۵۸.
- ۱۳ - ایران شناسی سال ۱۶، ش ۳.
- ۱۴ - کیهان فرهنگی سال ۵، ش ۵.
- ۱۵ - همان.
- ۱۶ - پژوهش نامه، دانشکده ادبیات.
- ۱۷ - شاعر آینه ها ص ۶۶، ۶۷، ۹۷.
- ۱۸ - دیپاچه کلیات بیدل مطبع صفدری، بمبی.
- ۱۹ - مقدمه بر کلیات بیدل مطبوعه کابل ج ۱
- ۲۰ - نقد بیدل ص ۲۴.
- ۲۱ - چهار عنصر ص

بازتاب نوروز و وصف بهار در شعر فارسی ایران و شبه قاره

اشاره:

نوروز و وصف بهار از موضوعات مورد توجه شاعران قصیده سرا و غزل گوی فارسی در قرن های متمادی در ایران و شبه قاره بوده است. در این گفتار مضامینی در ارتباط با نوروز، نوبهار، فصل بهار و نظایر آن از سخنوران هر دو سرزمین انتخاب و اقتباس شده است. نمونه های مندرج شامل ابیاتی از فردوسی، فرخی، منوچهری، سنایی، عطار، ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، ظهیر الدین بابر، امیر حسن دهلوی و حافظ شیرازی (از متقدمین) و محسن تتوی، صنعت شکاپوری، منور لاهوری، غلام محمد لغاری (از متاخرین) و ادیب پیشاوری، اصغر علی روحی، ظفر علی خان، رضا علی وحشت، عبدالمجید سالک، جگر کاظمی پیشاوری، علامه محمد اقبال و دهها سخنور دیگر معاصر شبه قاره می باشد. قطعه شعری از استاد سعید نفیسی که جنبه پند و اندرز دارد، نیز به عنوان حسن ختام آورده شده است.

جشن نوروز و یا عید نورز یا جشن فروردین یا جشن بهار بزرگترین جشن ملی ایرانیان است که از نخستین روز فروردین آغاز می شود. در دوره باستانی فرمانروایان در مراسمی هدایایی از امراء و اشراف دریافت می نمودند. در دوره اسلامی خلفای اموی برای افزودن درآمد خود هدایای نوروز را از نو معمول داشتند..... که پنج تا ده میلیون درم بالغ می شد (۱) اما اندکی بعد این رسم نیز از طرف عمر بن عبدالعزیز به عنوان گران آمدن اهداء تحف بر مردم منسوخ گردید (۲) ولی در تمام این مدت ایرانیان جشن نوروز برپا می داشتند استادان شعر و ادب در هزار و صد سال اخیر دلبستگی زیادی به موضوع نوروز از خود نشان داده اند.

سپاهی که نوروز گرد آورید همه نیست کردش ز ناگه شجام

دقیقی طوسی

ما شاد و به سبزه کرده آهنگ عماره مروزی	نوروز و گل و نیبذ خون رنگ
به نزدیک او موبد نیکخت فردوسی	به نوروز چون بر نشستنی به تخت
کامگارا کارگیتی تازه از سرگیر باز منوچهری	آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز
به عیوق مانده لاله طری را ناصر خسرو	ندیدی به نوروز گشته به صحرا
در صحن چمن روی دل افروز خوش است خیام	بر چهره گل نسیم نوروز خوش است
ای همه روزه چو نوروز دلفروز پدر سوزنی	روز نوروز همی گفتم بامن باشی
شبش موج باد و روز نوروز نظامی گنجوی	جمالش باد دایم مجلس افروز
عاملان طبع جان بر میزبان افشاندند خاقانی	تا که شد نوروز سلطان فلک را میزبان
هر گیاهی که به نوروز نجبند حطب است (۳) سعدی	آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار

فردوسی در شاهنامه اندر پادشاهی جمشید گوید:

سر سال نو هر مز فرودین	بر آسوده از رنج تن دل ز کین
بزرگان شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین روز فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار (۴)

از همین داستان که بیرونی آن را نیز نقل کرده (۵)

نیک بر می آید که نوروز را بمعنی « روز نو و تازه » یعنی روزی که سال نو یدان آغاز می گردد می دانستند (۶) علاقه فردوسی به ایران و شیون ایرانی به احدی پوشیده نیست. روز وصیت دارا به اسکندر از زبان او گوید: کجا مادرش روشک نام کرد جهان را بدو شاد و پدram کرد نیازی به فرزند من سرزنش نه بیغاره از مردم بدکنش (۷) و بعد از چند بیت علاوه می کند
نگهدار این فر و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده

گوینده بزرگوار همه جا در مقایسهٔ مزدیسنا بارادیان دیگر کفهٔ آن سنگین تر نمایش می دهد (۸)
عنصری در شعر خود به موضوعات مربوط به نوروز کراراً پرداخته است.

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود تاز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود (۹)
نوروز بزرگ آمد آرایش عالم میراث به نزدیک ملوک عجم از هم (۱۰)
دفتر نوروز بندد بوستان کردار شب تاکواکب نقطهٔ اوراق آن دفتر شود (۱۱)
جشن نوروزی در شعر فرخی نیز تلالو می کند:
از این فرخنده فروردین و خرم جشن نوروزی

نصیب خسرو عادل سعادت باد و پیروزی

عشق نو یار نو و نوروز و سر سال فرخنده کناد ایزد بر میرمن این حال (۱۲)
انعکاس نوروز در شعر سنایی غزنوی
باد فرخندت نوروز و رجب اندر عز باد چنین دی هزرت مه نوروز و رجب (۱۳)
رفت با نو کلید اندر کف نوروز داد رفت خواجه ده بدست زیرک جیپال ماند (۱۴)
عطار نیشابوری از مضامین نوروزی استفادهٔ سرشار می نماید:
دل عطار چون گل نوروز تازگی می دهد ز شبنم عشق (۱۵)
جهان از باد نوروزی جوان شد زهی زیبا که این ساعت جهان شد (۱۶)
چون پی یار شد چنان سوزی شب و روزش چو عید نوروز است (۱۷)
ای بلبل خوش نوا به نوروز آهنگ حجاز گیر و اهواز (۱۸)
ناصر خسرو قبادیانی گرایش ویژه به نوروز در شعر خود نشان (۱۹)
می دهد:

از پس خویشت بدواند همی که سوی نوروز و گهی زی خزان (۲۰)
شصت بار آمده نوروز مرا مهمان جز همان نیست اگر ششصد بار آید
در همین موضوع مسعود سعد سلمان چنین می سراید:

همایون باد نوروزت که برگیتی همایون شد از آن فرخنده دیدار و همایون طلعت غرا (۲۱)
نوروز بدیع آمد با فتح و ظفر همره بنگر که چه خوب آمد بادی مه فروردین (۲۳)
روز نوروز و ماه فروردین آمدند ای عجب ز خلد برین (۲۴)
موضوع «نوروز» از قرنهای متمادی در ایران زمین و شبه قاره مورد توجه محافل ادبی و دوایر فرمانروایی بوده است. شاید معروف ترین بیت

دربارهٔ نوروز در شبه قاره سرودهٔ ظهیر الدین بابر بنیانگذار سلطنت تیموریان
شبه قاره است :

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوش است

بابر به عیش گُوش که عالم دوباره نیست !

اما فردوسی در شاهنامه با ارتباط به پادشاهی جمشید می گوید:

سر سال نو هرمز فرودین	بر آسوده از رنج تن ، دل زکین
بزرگان به شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین رُوز فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار(۲۵)

نوروز در دوره های مختلف با عنوان آغاز سال نو، تحویل سال ،
آغاز فصل بهار، گرایش اجتماعی به جشن و پهن کردن سفرهٔ نوروزی
شناخته می شد بنابراین بازتاب گسترهٔ آن را در شعر فارسی ملاحظه می نمایم.
سالی نوروز و عید قربان مقارن گردید. امیر حسن دهلوی (م ۷۳۷
هـ ق) در دوبیت آن را این گونه تبیین نموده است :

نوروز رسید یاد می دار	گل پرده درید یاد می دار
قربان کردی دل حسن را	ای غیرت عید یاد می دار

اما نوروز و فصل بهار و وصفش به طور متنوعی در شعر و ادب
فارسی به چشم می خورد. حافظ در مطلع غزل در اوج تمجید بهار آن را
«توبه شکن» قلمداد کرده است:

به عزم تو به سحر گفتم استخاره کنم بهار تو به شکن می رسد چه چاره کنم (۲۶)
همچنین در شبه قاره در هزار سال اخیر فارسیگویان این آب و خاک
به نوروز و بهار در شعر خود توجهاتی داشته اند .

ابوالفرج رونی (م ۴۹۲ هـ ق) گفته است(۲۷) :

جشن فرخندهٔ فروردین است روز بازار گل و نسرين است

مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ هـ ق) که در حبسیه سرایی معروف همگان

است ، همین مضمون لطیف را چه قدر قشنگ به جامهٔ شعر درآورده :
روز نوروز و ماه فروردین آمدند ای عجب ز خُلد برین(۲۸)

محسن تتوی (م ۱۱۶۳ هـ. ق) در وصف بهار حتی راه اغراق را

پیموده می گوید:

ذکر شراب واجب و فکر خُمار فرض
کردم ادا به ناله یکی از هزار فرض (۲۹)

آمد بهار، سیرِ گُل و گلعداز فرض
از شکر نو بهار به گلشن چو عندلیب

محمد عارف صنعت شکارپوری (م ۱۲۶۶ هـ. ق) در غزلی چنین می سراید:

گل ها ز باغ عشرت چیدن چه خوشتر است (۳۰)

در نو بهار باده کشیدن چه خوشتر است

منور لاهوری (م ۱۲۷۹ هـ ق) که در زمان حکومت سیکها سمت

استانداری لاهور را به عهده داشت و در عین حال دانشمند ، طیب و مسلط
به فارسی و عربی بود ، چنین سروده است:

عمر چون می گذرد نیک بر آور نامی (۳۱)

ساقیا فصل بهار است بیاور جامی

غلام محمد خان لغاری (م ۱۲۷۹ هـ ق) برای چنین مضمون ، این گونه

سروده است :

بلبل نواست و نغمه نو و گلعداز نو (۳۲)

ساقی نو است و باغ نواست و بهار نو

ادیب پیشاوری (م ۱۳۴۹ هـ. ق) که در سن سی سالگی از پشاور به تهران

منتقل و تا پایان عمر در همان جا می زیست ، در موضوع بهار چنین سروده
است :

به هر کجا که دمد گل هزار دستان باش

بهار آمده همواره در گلستان باش

به چشم خلق چو گل تازه روی و خندان باش (۳۳)

چو غنچه خونِ جگر می خور از درون لیکن

مولانا اصغر علی روحی (م ۱۹۵۴م) که سالها اُستاد گروه آموزشی عربی و

علوم دینی در دانشکده اسلامیة لاهور بود ، شاعر نام آور و از دوستان مولوی
محمد شفیع و علامه اقبال به شمار می رفت ، قصیده بهاریه غرایی با این
مطلع دارد:

مُشک افشان شد نسیم اندر فضای لاله زار (۳۴)

خیمه زد بر دامن گُھسار ابر نوبهار

شاعر ذولسان **مولانا ظفر علی خان** (م ۱۹۵۶م) در پیروی از رودکی چنین سروده است :

ساقیا برخیز و می در جام کن
باد نوروژی وزید اندر چمن
مسلم از خواب گران بیدار شد
باش تا برقی درخشد از حجاز
رودکی چنگ است و کلکم زخمه اش
فصل گل در بوستان آید همی
نغمه اش عنبرفشان آید همی
انقلاب اندر میان آید همی
غیرت حق در میان آید همی
یاد یار مهربان آید همی (۳۵)

رضا علی وحشت (م ۱۹۵۶م) قصیده یی به صنف مسدس سروده که یک بند آن چنین است :

باد بهاران وزید جلوه نما شد چمن
راحت نظاره شد رنگ گل و یاسمن
خانه بدوشان شوق خوش چمنی ساختند
لاله ز یک سو دمید در طرف نسترن
یا سخن آرا شود وحشت شیرین سخن
وز سخن آرزو انجمنی ساختند (۳۶)

مولانا عبدالمجید سالک (م ۱۹۵۹م) مدیر مجله های اردو زبان « فانوس خیال»، « تهذیب نسوان» و «پهول» و سپس روزنامه های « زمیندار» و «انقلاب» فارسی سرای خوش قریحه نیز بوده، چه زیبا سروده است :

فصل گل آمد و گلزار همان است که بود
غمزه نرگس بیمار همان است که بود (۳۷)

جگر کاظمی پشاورى (م ۱۹۷۲م) در قصیده بهاریه می گوید :

دی رفت و گل دمید چو از خاور آفتاب
بهر نظام موسم گل در چمن نگر
یعنی زده به برج حمل لنگر آفتاب
ز اوراق گل گشوده ز سر دفتر آفتاب (۳۸)

پرفسور غلام محیی الدین خلوت استاد فارسی و اردو در دانشکده های دولتی که در عین حال فارسی سرای خوش ذوقی به شمار می رفت، چنین سروده:

فروغ حسن به آیینۀ بهار خوش است
به بین چسان به تماشای حسن تو به چمن
به پای دشت نوردان عشق خار خوش است
گشاده نرگس تر چشم انتظار خوش است (۳۹)

شیر حسن خان جوش (م ۱۹۸۲م) در قطعه شعر با عنوان شعله رقصان

چنین می سراید:

نوای بریبت و باد مراد و ابر نوروزی شب دیر مغان، صبح بهاران، نغمه بستان (۴۰)

منظور حسین ماهر القادری (م ۱۹۷۶م) که یکی از نعت سرایان معروف

قرن چهاردهم هجری در شبه قاره به شمار می رفت وی شاعر ذولسان بود

و در قطعه شعری با عنوان « منظر بهار » چنین سروده است:

صلصل و دُرّاج و بُلْبُل فوج فوج رنگ و بوی و رقص و نغمه موج
در هوای شاخساران نغمگی بر گل و سرو و صنوبر تازگی
کُنْج صحن باغ، چون محراب کاخ غنچه‌های نوشکفته شاخ شاخ
برگ و گل بر صنعت خالق گواه می‌سراید اشهدُ آن لاله اله (۴۱)

علامه محمد اقبال (م ۱۹۳۸م) شعر هدف آمیزی دارد، از آن چند بیت

ملاحظه شود:

فصل بهار اینچنین، بانگ هزار اینچنین چهره گشا، غزل سرا، باده بیار اینچنین
باد بهار را بگو، پی به خیال من بَرَد وادی و دشت را دهد نقش و نگار اینچنین
زاده باغ و راغ را از نفسم طراوتی در چمن تو زیستم با گل و خار اینچنین (۴۲)

آقای صادق (م ۱۹۷۷م) فارسی سرای نامدار کویته در قطعه شعر با عنوان

« دو ملت نجیب » چه تشبیب جالبی آورده :

بهار عطر پیرهن اگر ندیده ای ، نگر لطافت گل و سمن اگر ندیده ای ، نگر
گشاده چشم نسترن، اگر ندیده ای ، نگر گهر فشان دمن دمن اگر ندیده ای ، نگر
طرب فزا چمن چمن اگر ندیده ای نگر (۴۳)

استاد خلیل الله خلیلی دانشمند و سخنور افغانی (م ۱۴۰۷ هـ. ق) که پس

از اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی منحلّه ، تاحین حیات در اسلام آباد

می زیست ، چند بیت در مورد بهار که در همان ایام سروده :

وطن آمد بهار اما نبینم گل به دامانت نیاید نغمه شادی ز مرغان غزل خوانت

به جای موج خون می جوشد از انهار خندانت به جای لاله رُوید داغ از طرف بیابانت

استاد خلیلی در مطلع شعر دیگر چنین می گوید:
بهار امسال می آید به چشم ما سراپا خون
زمین خون، آسمان خون، اختران خون، کوه و صحرا خون (۴۴)

عطاء الله شاه بخاری متخلص به **ندیم** (م ۱۹۶۲م) غیر از صحنۀ خطابت
در شعر سرایی هم دست داشت . می گوید :

هزار صبح بهار از نگاه می چکدش جنون ز پیچش زلف سیاه می چکدش
چمن چمن گل و نسرين ز عکس رخ ریزد سبد سبد گل خندان ز راه می چکدش

در شعر دیگر در مقطع چنین آورده :
باغ و بهار ماندیم یعنی که جنت النعیم
روی خوش است و خوی خوش ، بوی خوش و گلوی خوش (۴۵)

صوفی غلام مصطفی تبسم (م ۱۹۷۸م) استاد شهیر فارسی و شاعر سه زبانه
در وصف « رامسر » همیشه بهار ، چنین می سراید:

ستارگان فلک را همین طرف نظر است چه جلوه هاست که در کوهسار را مسر است
بهر نگاه ترا ذوق تازه‌ای باشد که هر بهار که این جا رسد، بهار تر است (۴۶)

دکتر اسلام انصاری فارسیگوی ساکن ملتان چنین می سراید :

ساقیا بین موسم گل تا به گلشن می رسد یعنی هنگام شراب شوق خوردن می رسد
هان وهان بلبل بصحن گلستان هوشیار باش غنچه مست شبانش تا شکفتن می رسد (۴۷)
در آخر بطور حُسن ختام از قطعۀ شعر استاد سعید نفیسی فیض می جوئیم :

ای آنکه بگذری ز سرخاک رفتگان این چند روزه عمر ندانی چسان گذشت
یک روز در بهار گذشت و کنار گل روز دگر به ماتم گل در خزان گذشت
بر بند چشم از بد و نیک جهانیان تا چشم برگشایی بینی جهان گذشت (۴۸)

منابع و مراجع:

- ۱- تمدن اسلامی، جرجی زیدان ج ۲، ص ۲۲.
- ۲- بلوغ الارب، ج ۱، ص ۳۸۷.
- ۳- لغتنامه، علی اکبر دهخدا، شماره مسلسل ۱۳۴ صص ۸۷۳ - ۸۷۴، تهران ۱۳۴۶ ش.
- ۴- شاهنامه بخت ج ۱، صص ۲۵ - ۲۶.
- ۵- آثار الباقیه، ص ۲۱۶.
- ۶- فرهنگ فارسی معین ج چهارم، ص ۴۸۴۲.
- ۷- مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات فارسی، تألیف دکتر محمد معین از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۷۱.
- ۸- همان، همانجا.
- ۹- دیوان عنصری، ص ۱۷.
- ۱۰- همان، ص ۱۸.
- ۱۱- همان، ص ۱۷.
- ۱۲- دیوان فرخی، ص ۴۲۶.
- ۱۳- همان، ص ۲۱۷.
- ۱۴- دیوان سنایی، ص ۷۱.
- ۱۵- همان، ص ۱۴۷.
- ۱۶- دیوان عطار، ص ۳۳۶.
- ۱۷- همان، همانجا.
- ۱۸- همان، ص ۱۳۴.
- ۱۹- همان، ص ۸۴.
- ۲۰- دیوان ناصر خسرو، ص ۳۶۰.
- ۲۱- همان، ص ۱۶۴.
- ۲۲- دیوان مسعود سعد، ص ۲۳.
- ۲۳- همان، ص ۴۳۶.
- ۲۴- همان، ص ۴۶۶.
- ۲۵- شاهنامه بخت ج (ص ۲۵ - ۲۶ نقل از فرهنگ فارسی معین، تهران ۱۳۷۵ ج ۴، ص ۴۸۴۲.
- ۲۶- دیوان حافظ با ترجمه قاضی سجاد حسین، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، لاهور، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۹۰.
- ۲۷- فصلنامه دانش شماره ۲۴ - ۲۵ نقل از مقاله دکتر تسبیحی، ص ۱۱۴.

- ۲۸ - فصلنامه دانش شماره ۲۴ - ۲۵ نقل از مقاله دکتر تسییحی ، ص ۱۱۴.
- ۲۹ - گنجینه ادب پاک ، دکتر سرفراز ظفر، اسلام آباد ۲۰۰۰م.
- ۳۰ - دیوان صنعت به تصحیح و مقدمه لطف الله بدوی نقل از کتاب پیشین، ص ۱۵۶.
- ۳۱ - دیوان منور ، بکوشش پرفسور عبداللطیف، لاهور، ۱۳۹۳ هـ، نقل از کتاب پیشین، ص ۱۷۱.
- ۳۲ - دیوان غلام محمد لغاری بکوشش دکتر نبی بخش بلوچ، سندی ادبی بود، کراچی ۱۹۵۹ ، ص ۸۴ نقل از ماخذ قبلی، ص ۱۸۲.
- ۳۳ - دیوان ادیب پیشاوری ، ص ۵۳ نقل از ماخذ قبلی، ص ۲۲۴.
- ۳۴ - فارسیگویان پاکستان، ص ۲۶۷ .
- ۳۵ - ماخذ پیشین، ص ۲۷۲.
- ۳۶ - فارسیگویان پاکستان، ص ۲۸۰
- ۳۷ - ماخذ پیشین، ص ۳۱۰.
- ۳۸ - ماخذ پیشین، ص ۳۹۲.
- ۳۹ - ماخذ پیشین، ص ۴۴۴.
- ۴۰ - ماخذ پیشین، ص ۴۷۹.
- ۴۱ - فارسیگویان پاکستان ، ص ۵۱۳.
- ۴۲ - کلیات فارسی اقبال ، ص ۲۵۴.
- ۴۳ - مجله هلال ج ۷ ش ۱ (پیاپی ۲۹) مهر ۱۳۳۸ ش / سپتامبر ۱۹۵۹ م ، ص ۴۳.
- ۴۴ - مجله پاکستان مصور، مرداد ۱۳۶۶، مقاله آقای دکتر تسییحی ، ص ۳.
- ۴۵ - مجله پاکستان مصور ج ۹ شماره ۱ و ۲ مقاله دکتر سبط حسن رضوی ، صص ۳۰ - ۳۱.
- ۴۶ - مجله هلال ج ۴ ، شماره ۱ ، اردیبهشت ۱۳۳۵ ش، ص ۱۸.
- ۴۷ - مجله هلال ج ۵ ش ۲ ، مرداد ۱۳۳۶ ش ، ص ۵۳.
- ۴۸ - همان ج ۵ ش ۲ ، مرداد ۱۳۳۵ ش ، ص ۳۲.

بازتاب فرهنگ ایران زمین در شعر علامه اقبال

اشاره:

سرزمین ایران، سرزمین فرهنگ و هنر است و در هر زمان این ملت غیور برای حفظ فرهنگ و هنرش از هیچ گونه فداکاری دریغ نکرده است. به همین علت امروز هم ایران کشوری است که دارای فرهنگ و هنرو ادبیات پُرافتخار است. بگفته ی فردوسی که «هنر نزد ایرانیان است و بس». ما می بینیم که نه فقط ادبیات زبان فارسی و زبانهای دیگر شبه قاره، از ایران و ادبیاتش اثر گرفته بلکه تحت تاثیر فرهنگ ایرانی از شخصیت ها و اماکن ایران نیز استفاده کرده است. در شعر اقبال هم این نکته بکثرت ملاحظه می شود.

بگفته ی آقای عبدالرفیع حقیقت، توجه و علاقه ی علامه اقبال لاهوری به ایران و ایرانی یا بهتر بگوییم به فرهنگ ایرانی و متفکران ایرانی و اینکه زبان فارسی را به منظور بیان احساسات ژرف دینی و سیاسی و فرهنگی و ملی خود انتخاب کرده است؛ درخور مطالعه عمیق و دقیق و دارای کمال اهمیت می باشد. علاوه بر اینها، وی دو کتاب شعر خود را یکی به نام «زبور عجم» و دیگری بنام «گلشن راز» شیخ محمود شبستری عارف مشهور ایرانی زیسته، در قرن هفتم و هشتم هجری، نام گذاری نموده، در آنها از افکار عارفانه و حکیمانه ی ایرانیان به تفصیل سخن رانده است.» (۱)

« اقبال ایران را ندیده بود ولی همواره آرزو داشت که به این کشور مسافرت کند و با ایرانیان هوشمند و علاقه مند، به فرهنگ و ادبیات ملاقات نماید ... غزل معروف (پیام اقبال) که به عنوان جوانان ایرانی سروده است، مهمترین و عالی ترین مدرک دل بستگی و علاقه ی عمیق علامه اقبال لاهوری به ایران و ایرانی است.» (۲)

بدنیست اگر اینجا آن بیت شیرین او را، که دلیل دور اندیشی او و یک گونه پیش گویی درباره ی رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) هم است، بیاوریم که می گوید:

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
 دیده ام از روزن دیوار زندان شما(۳)
 اقبال در قطعه ای شعرش به عنوان ”جمعیت اقوام مشرق“ همه ی
 امیدواری را به ژنو شدن تهران وابسته می کند و می گوید:

پانی بهی مسخر ه هوا بهی ه مسخر
 کیا هو جو نگاه فلک پیر بدل جائ
 دیکها ه ملوکیت افرنگ ن جو خواب
 ممکن ه که اس خواب کی تعبیر بدل جائ
 طهران هو گر عالم مشرق کا جنیوا
 شاید کره ی ارض کی تقدیر بدل جائ (۴)

ترجمه :

کرد افرنگی مسخر آب را هم باد را
 لیک باشد گردش چشم فلک بی اعتبار
 خواب استعمار خود دیده است چشم باختر
 نیک خواهد بود تعبیرش خلاف انتظار
 گر شود تهران جنیوا از برای اهل شرق
 بو که تغییری کند تقدیر شوم روزگار (۵)

اقبال احساسات روحانی اش را، که وابستگی به ایرانی دارد. و باوجود ندیدن شهرهای ایران، علاقه ی خودش را با آن بیان می کند و در ”آسرار خودی“ می گوید:

شاعری زین مثنوی مقصود نیست
 بت پرستی بت گری مقصود نیست
 هندی یم از پارسی بیگانه ام
 ماه نو باشم تهی پیمانہ ام
 حُسنِ انداز بیان از من مجو
 خوانسار و اصفهان از من مجو
 گرچه هندی در عذوبت شکر است
 طرز گفتار دری شیرین تر است

فکر من از جلوه اش محصور گشت
خامه ی من شاخ نخل طور گشت
پارسی از رفعت اندیشه ام
در خورد با فکرت اندیشه ام
خُرده بر مینا مگیر ای هوشمند
دل به ذوق خرده ی مینا ببند (۶)

اقبال با این عشق و علاقه ی که به فارس و فارسی داشت، افتخار می کرد و خودش را آخرین کسی که به فارسی این گونه علاقه مند باشد؛ تصور میکرد، که واقعیت هم دارد او می گوید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی
برهمن زاده ای رمزآشنای روم و تبریز است (۷)

یا این بیت اردو که می گوید:

یون داد سخن مجهـ کو دیت هین عراق و فارس
یه کافر هندی هـ ب تیغ و سنان خونریز (۸)

ترجمه: اهل عراق و فارس به من داد سخن می دهند/ که این کافر هندی بی تیغ و سنان، خونریز است.

در اشعار اقبال ذکر شخصیات با عظمت ایران را بکثرت می بینیم. که امر طبیعی است. یعنی باید اثر آنها در شعر این متفکرین شرق زمین دیده می شد یعنی مولوی که پیر اقبال است و همه جا او را به عنوان «پیر رومی» معرفی کرده است همین طور عطار و سنایی و حافظ و جامی را هم ذکر کرده.

کشته انداز ملا جامی یم نظم و نثر او علاج خامیم (۹)

اقبال از اثر فارسی به هیچ وجه انکار نمی کند، بلکه اعتراف می کند که:

اقبال در مثنوی «مسافر» زیر عنوان ”سفر به غزنی و زیارت مزار حکیم سنایی“ در قصیده اش بیت های بسیاری را آورده است ولی اینجا یک چند را بطور نمونه ملاحظه می فرمایید.

آه غزنی آن حریم علم و فن
مرغزار شیرمردان کهن
خفته در خاکش حکیم غزنوی
آن حکیم غیب، آن صاحب مقام

ترک جوش رومی از ذکرش تمام
 من ز پیدا، او ز پنهان در سرور
 هر دو را سرمایه از ذوق حضور
 هر دو را از حکمت قرآن سبق
 او ز حق گوید من از مردان حق
 در فضای مرقد او سوختم
 تا متاع ناله ی اندوختم (۱۰)

از اقبال درباره ی عارف نامی و شاعر بزرگ و صاحب آثار منشور و منظوم عرفانی، شیخ فرید الدین عطار هم بیت های دلکش و پُر معنی در دست داریم. که می گوید:

جب عشق سکها تا ه آداب خود آگاهی
 کهلت هین غلامون پر اسرار شهنشاهی
 عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو
 کچه هاتنه نهین آتا بی آه سحر گاهی (۱۱)

ترجمه: وقتی عشق آداب خود آگاهی را یاد می دهد/ آن وقت بر غلامها هم اسرار شهنشاهی افشا می شوند/ عطار باشد رومی و رازی یا غزالی/ بدون آه سحر گاهی هیچ به دست نمی آید.

و در بیت دیگر می گوید:

زره گشت و آفتاب انبار کرد خرمن از صد رومی و عطار کرد (۱۲)

در بیت های اقبال از شخصیت های بزرگ عرفانی و ادبی ایران اسم برده شده است. که از یک جانب افشا کننده ی آرمانهای دل اقبال اند و از جانب دیگر بر عظمت آنها دلالت می کند.

اقبال مردی بود که همیشه از اهل ریا و ملای درباری دوری می جست و عشق و علاقه اش با رسول خدا و اصحاب او اهل بیت و اولیا الله بود. در بیت های او از اولیای سرزمین پر معنی ایران هم ذکر آمده است. مثل که در این بیت می بینیم.

اسی کشمکش مین گزرین میری زندگی کی راتین

کبهی سوز و ساز رومی کبهی پیچ و تاب رازی (۱۳)

ترجمه: شبهای زندگی ام در همین کشمکش بسر شد/ گاهی سوز و ساز رومی گاهی پیچ و تاب رازی.

در این بیت اقبال آرزوی بزرگش را؛ که مسلمان دوباره به طرف همان عظمت و شکوه واقعی دیرینه اش باید برگردد، بیان کرده و می گوید:

عجب نهین که مسلمان کو پهر عطا کر دین
شکوه سنجر و فقر جنید و بسطامی (۱۴)

ترجمه: عجب نیست که دوباره به مسلمان عطا شود / شکوه سنجر و فقر جنید و بسطامی.

از عارف نامی ایران که در قرن چهارم با صدای ” انا الحق “ یک غلغله ی را برپا کرد و مثل همیشه ملاحای درباری و مفتیان فتوی فروش نتوانستند او را تحمّل و درک کنند، بالاخر به دار کشیدند. اقبال ستایش کرده است و به لحن دیگری می شنویم که می گوید:

منصور کو هوا لب گویا پیام موت
اب کیا کسی ک عشق کا دعوا کری کوئی (۱۵)

ترجمه: برای منصور لب گویایی، پیام مرگ گشت / دیگر چگونه کسی دعوای عشق خواهد کرد.

اقبال درباره ی منصور بیت هایی را سروده است که این جا بطور نمونه از آنها چند را ذکر می کنیم. او در جاوید نامه زیر عنوان ” فلک مشتری “ همراه با ارواح دیگر شخصیتها، با روح منصور هم ملاقات داشته است. که در ” نوای حلاج “ می گوید:

ز خاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست
تجلی دگری درخور تقاضا نیست
نظر بخویش چنان بسته ام که جلوه ی دوست
جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست
به مُلک جم ندهم مصرعۀ نظیری را
” کسی که کشته نشد از قبیلۀ ما نیست “
اگر چه عقل فسون پیشه لشکری انگیخت
تو دل گرفته نباشی که عقل تنها نیست (۱۶)

و در جای دیگر وقتی ” زنده رود “ یعنی اقبال مشکلش را با ارواح بزرگ در میان می گذارد و می گوید:

از مقام مومنان دوری چرا؟
یعنی از فردوس مهجوری چرا؟ (۱۷)

در جوابش از زبان حلاج، یک بحث طولانی را می آورد که فقط به چند بیت اکتفا می کنیم.

مرد آزادی که داند خوب و زشت
می ننگجد روح او اندر بهشت
جنت ملا می و حور و غلام
جنت آزادگان سیر دوام
جنت ملا خور و خواب و سرود
جنت عاشق تماشای وجود
حشر ملا شق قبر و بانگ صور
عشق شور انگیز خود صبح نشور (۱۸)

و این گونه، این سلسله ی پرستش و پاسخ بین زنده رود و حلاج ادامه دارد. بعد از تکرار بسیار منصور می گوید:

با مقامی در نمی سازیم و بس
ما سراپا ذوق پروازیم و بس
هر زمان دیدن تپیدن کار ماست
بی پرو بالی پریدن کار ماست (۱۹)

و جای دیگر درباره ی منصور در تایید نعره ی انا الحق او آورده است که:

بجام نو کهن می از سبو ریز
فروغ خویش را بر کاخ و کو ریز
اگر خواهی ثمر از شاخ منصور
به دل لا غالب الا الله فرو ریز (۲۰)

ابوعلی سینا یکی از حکما و فیلسوفان جهان که باعث افتخار سرزمین ایران گشته است و اقبال درباره ی فلسفه ی او نظر هم داده است. او در اشعارش نیز از ابوعلی سینا ذکر کرده با این که عظمت و مقام او را می ستاید در راه عشق او را نیز ناچار و کم مایه می یابد.

یعنی اقبال بوعلی را در برابر مولوی چنین بیان می کند:

بوعلی اندر غبار ناقه گم
دست رومی پرده ی محمل گرفت
این فروتر رفت تا گوهر رسید

آن به گردابی چو خس منزل گرفت (۲۱)

و در مثنوی "مسافر" از روح حکیم سنایی، درباره ی ابو علی سینا می گوید:

دین مجو اندر کتب ای بی خبر
علم و حکمت از کتب، دین از نظر
بو علی داننده ی آب و گل است
بی خبر از خستگی های دل است (۲۲)

وقتی ذکر شخصیت‌های نامی ایران زمین، می آید، با ذکر مبارک اهل عرفان و علم و دانش و همچنین پادشاهان ایرانی نیز بر می خوریم، که نشان دهنده ی باخبر بودن ایشان از عظمت و بزرگی ایران بزرگ است و علاقه مندی با این سرزمین را به اثبات می رساند.

اشعار ایشان شاهد است که درهر موضوع از جوان مردی و عظمت و همت، سخن رانده است. در این مبحث نیز همین نکته ها را می توانیم ملاحظه کنیم. و جالب این که هم پادشاهان قبل از اسلام و هم بعد از اسلام را ذکر کرده شده و سعی کرده که درس عبرت به ما بدهد.

"جام جم" که یکی از معروف ترین و پرکار ترین نماد شعری در شعر فارسی و اشعار دیگر زبانهای خاور زمین است حتی اهل عرفان و سلوک، دل عارف و سالک را جام جم گفته اند. اقبال از این کلمه به گونه ها و مفاهیم مختلف استفاده کرده است اینجا نگاهی به بیت های ایشان خواهیم انداخت. اقبال اگرچه تاج و تخت جمشید را برای همه علامت عبرت معرفی کرده است، ولی از عظمت او نیز سخن گفته است.

ایسی کوئی دنیا نهین افلاک ک نیچ
بی معرکه هاتھ آء جهان تخت جم وکی (۲۳)

ترجمه: هیچ دنیای زیر افلاک نیست / که بی معرکه، تخت جم و کی بدست آورده شود.

یا در بیت زیر، که دوباره اشاره ی به همت و جوان مردی جمشید است.

روشن ه جام جمشید اب تک
شاهی نهین ه ب شیشه بازی (۲۴)

ترجمه: جام جمشید امروز هم روشن است / زیرا شاهی بدون شیشه بازی ممکن نیست.

یا این بیت، که اقبال درد دلی را که برای عجم از خود رفته دارد از خدا
عظمت از دست رفته اش را در او می خواهد.

بیار آن دولت بیدار و آن جام جهان بین را

عجم را داده ای هنگامه ی بزم جمی دیگر (۲۵)

اقبال نکته ی عبرت آمیز و پند و اندرز را نیز در آن عظمت و بزرگی
پادشاهی جمشید می بیند، و بر حال او، اظهار تاسف می کند: که در جامش
کل جهان را ملاحظه می کرد ولی از حقیقت خود بی خبر ماند. یعنی سخن بر
می گردد بطرف همان جام جهان بین عارفانه ی که هر انسان به عنوان دل در
سینه دارد.

اگر دیکها ه اس ن ساریه عالم کو تو کیا دیکها

نظر آئی نه کچه اپنی حقیقت جام سه جم کو (۲۶)

ترجمه: اگرچه او تمام دنیا را دید، ولی چه دید؟ / که جم، در جامش
حقیقت خود را نتوانست ببیند.

و بعد از این که به نکته ای اصل می رسد، می گوید:

چون مقام عبده محکم شود

کاسه ی دریوزه جام جم شود (۲۷)

یا این که ،

زره ام مهر منیر آن من است

صد سحر اندر گریبان من است

خاک من روشن تر از جام جم است

محرم از نازادهای عالم است (۲۸)

اقبال به زبان اردو می گوید:

کرم تیرا که ب جوهر نهین مین

غلام طغرل و سنجر نهین مین

جهان بینی میری فطرت ه لیکن

کسی جمشید کا ساغر نهین مین (۲۹)

ترجمه: کرم تو است که بی جوهر نیستم / غلام طغرل و سنجر نیستم /
اگرچه جهان بینی دسرشتم است / ولی جام هیچ جمشیدی نیستم.
و این بیت، تفکر و خودی اقبال را، روشتر می سازد.

شعله آبی که اصلش زمزم است

گر گدا باشد پرستار جم است (۳۰)

نزد اقبال خود شناسی و خود آگاهی مقامی است بلند تر از جم، و بینا تر از جام او.

با توانایی صداقت توأم است
گر خود آگاهی همین جام جم است (۳۱)
اقبال عشق را از تخت جم بهتر می داند و بهایی را که اهل عقل برای او
در نظر دارند، نزد او هیچ است، او میگوید:

گرچه متاع عشق را، عقل بهای کم نهد
من ندهم به تخت جم، آه جگر گداز را (۳۲)
آن فقر که بی تیغی صدکشور دل گیرد
از شوکت دارار به، از فر فریدون به (۳۳)
عظمت و بلندی فقر و درویشی را اقبال این چنین نموده است و با ذکر
پادشاهان ایرانی که می گوید:

چون به کمال می رسد فقر دلیل خسروی است
مسند کیقباد را در ته بوریا طلب (۳۴)
در بیت دیگر چه نکته ی زیبای را افشا کرده است، که تمیز دهنده ی
پادشاهی واقعی و غیر واقعی است.

قطره ی آب وضوی قنبری
در بها برتر ز خون قیصری (۳۵)
موضوع دیگری که در ادبیات فارسی و زبانهایی که ادیبانشان از فارسی اثر
گرفته است، به کثرت مورد استفاده گشته، موضوع عشق شیرین و فرهاد است
که بعنوانات مختلف بوجود آمده و شاهکار «خسرو شیرین» نظامی هم بیانگر
همین عشق است که در پیروی او شعرای زیادی این قصه را منظوم کرده است.
ولی در اشعار پراکنده، شاید هیچ دیوانی نباشد که خالی از این موضوع باشد.
بیشتر شعرا بجای خسرو شیرین از فرهاد و شیرین سخن بمیان آورده و در
مجموع، خسرو پرویز بعنوان یک رقیب و شخص خود خواه معرفی گردیده
است و فرهاد یک عاشق واقعی و صادق.

اقبال این نکته را با بسیار زیبایی و معنویت بیان نموده. در نظر او فرهاد
بالا تر از شیرین است، فرهادی را که او می شناسد، مقام عشق و صداقت او،
روان هوس پرست پرویز را مجروح و مهجور می سازد. او گفته است:

فرهاد کی خارا شکنی زنده ه اب تک
 باقی نهین دنیا مین ملوکیت پرویز (۳۶)
 ترجمه: خارا شکنی فرهاد هنوز هم زنده است/ ولی ملوکیت پرویز در دنیا
 باقی نمانده است.

بیت دیگر اردوی او مبین فلسفه یک واقعیت ابدی است. او می گوید:
 خرید سکت هین دنیا مین عشرت پرویز
 خدا کی دین ه سرمایه غم فرهاد (۳۷)
 ترجمه: در دنیا عشرت پرویزی را می توان خرید/ ولی سرمایه غم فرهاد به
 بخشندگی خدا مربوط است.

در این بیت فارسی اقبال هم همین فلسفه را می بینیم.
 شعله ها از مرده خاکستر گشاد
 کوهکن را پایه‌ی پرویز داد (۳۸)

زیبایی شیرین نیز برای شعرا یک نماد حسن واقعی و معیار است. یا مقیاس
 است برای سنجیدن حُسن معشوق، از اقبال داریم. که

حُسن شیرین عذر درد کوهکن
 نافه ای عذر صد آهوی ختن (۳۹)

یا این بیت اردو که در واقعیت به حُسن ازلی اشاره دارد. ولی با کمک
 عشق شیرین و کوهکن سخن را قوت میدهد.

وهی اک حُسن ه لیکن نظر آتا ه هر شئی مین
 یه شیرین بهی ه گویا بیستون بهی، کوهکن بهی ه (۴۰)

ترجمه: همان یک حُسن است که در هر چیز جلوه می کند/ این هم شیرین
 است هم بیستون و هم کوهکن.

پرویز اگرچه یک پادشاه بود و شاعری مثل اقبال پادشاهان را مدح نمی
 کند. ولی چون او کسی بود، حق جو و حق گو، هر جا که نکته ی مثبتی را می
 دیدند بر می چید، چون در پرویز یک چهره ی مثبتی را هم می بیند که تا حدی
 او را در صف عشاق جا می دهد، به همین علت گاهی نکته های مثبت را هم
 درباره ی او می بینیم.

ولی در این بیت اشاره ی بیشتر به بی وفایی دنیا است. که دوباره یک نوع
 اظهار برائت از دلبستگی دنیا است. که اقبال او را به این صورت نشان زد می کند.

زمام کار اگر مزدور ک هاتهن مین هو پهر کیا
طریق کوهکن مین بهی وهی حیل هین پرویزی (۴۱)
ترجمه: زمام کار اگر در دست کارگر هم باشد هیچ/ در طریق کوهکن نیز
همان حیل های پرویزی دیده می شود.
بیت دیگری هم در این مورد، با استفاده ی مفهوم جداگانه از این نابغه
نقل می کنیم، که با اشاره به همان پادشاه ایرانی مطلب را می رساند. و می
گوید:

فقر بخشی با شکوه خسرو پرویز بخش
یا عطا فرما خرد با فطرت روح الامین (۴۲)
اگر این فقر همراه شکوه پادشاهی نباشد، بی دوام و بی وقعت خواهد بود
که از دستی به دستی دیگر می رود. و با رفتن این همه عظمت، آن کسی که
سر پُرغورش به فلک می رسد، زمین بوس می شود.
یک نکته ی دیگری را نیز در این مورد، در بیت این شاعر می بینیم و او
است عشق؛ که گاهی از مقام عشق شیرین و فرهاد هم بالاتر پرواز می کند.
اقبال می گوید:

تیشه اگر به سنگ زد این چه مقام گفتگو است
عشق بدوش می کشد این همه کهسار را (۴۳)
در تعبیر عشق و عاشقی، عرفا و شعرا، پادشاهان و ملک و اقلیم را هیچ می
دانند. وقتی از این سرمایه ی اصلی انسان و مایه ی واقعی حیات، سخن در میان
می آورند، با دلیل و برهان و عاطفه و احساس آنها را بیچاره تر نشان می دهند
و این حقیقت را روشن می کنند، که

به ملازمان سلطان خبری دهم ز رازی
که جهان توان گرفتن به نوای دلگدازی
به متاع خود چه نازی که به شهر دردمندان
دل غزنوی نه ارزد به تبسم ایازی (۴۴)
داستان محمود و ایاز هم در شعر شرق جایگاه مهمی دارد و همه جا می
بینیم که ارزش و جایگاه ایاز در برابر محمود، بلند تر و بیشتر است. اقبال هم
به همین نکته اشاره داشت -

از نمادهای ایرانی که به عنوان شخصیتها مقامات و ... در اشعار این شاعر به مقدار وافر می بینیم یکی ”کوه قاف“ است که از شاهنامه ی فردوسی تا ”عقل سرخ“ سهروردی، تصویر کشی شده است.

در مثنوی مسافر اقبال هم در یک بیت از کوه قاف سخن آمده است که می گوید:

این پری از شیشه ی اسلاف ماست
باز صیدش کن که او از قاف ماست (۴۵)

حافظ شیراز ترکان شیراز را توصیف چه کرد، که غلغله در عشاق عالم افتاد. همه شروع کردند به تعریف و توصیف زیبایی ترکان. لذا چطور می شود که شاعری مثل اقبال به این موضوع لب کشایی نکند. از ترک، کلمه ی دیگری ”ترکتازی“ نیز بوجود آمد، که بر می گردد به غارت گری مغول و تیموریان. ولی در شعر رنگ دیگر گرفت. ترکتازی معشوق بر شهر دل عاشق. یعنی خال زیبا رویان و چشمان سیاه ترکان، شب خون می زنند، بر دلهای ساده و شفاف.

این ربودن دل از دست ترکان در ابیات اقبال هم به چشم می خورد و به همان روش سنتی که در ابیات دیگر شعرای فارسی می بینیم. او میگوید:

بغارت می بری سرمایه تسبیح خوانان را
به شبخون دل زناریان ترکانه می آیی (۴۶)

و در غزلی از پیام مشرق بیتی را از اقبال می خوانیم، که در او نیز همین شبیخونی ترکانه ذکر شده است او می گوید:

این کیست که بر دلها آورده شبیخونی
صد شهر تمنا را یغما زده ترکانه (۴۷)

اگرچه بیان ترک و ترکتازی این شاعر به همان سبک سنتی است، ولی اینجا بحث ما موضوعات ایرانی در شعر ایشان، و نکات قابل مقایسه را نشان زد کردن است.

با این همه نکاتی که از ایران و ایرانپرستی ذکر کردیم، اگر یک نکته ای را، یک نمادی را که اصل شعر فارسی و ایران است ذکر نکنیم بحث ناتمام خواهد ماند. و آن است ”مغ“ و ”مغان“ و ”مغ بچه“ که درد دل همه رندان میخانه ی اهل صفا را می دانند.

اقبال که خودش یکی از رندان میخانه ی شعر فارسی بود، چطور می شد از این فرصت خوب استفاده نکند. لذا می گوید:

دی مغبچه ی با من اسرار محبت گفت
اشکی که فرو خوردی از باده ی گلگون به
آن فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد
از شوکت دارا به از فر فریدون به
در دیر مغان آیی مضمون بلند آور
درخانقه ی صوفی افسانه و افسون به
در جوی روان ما بی منت طوفانی
یک موج اگر خیزد آن موج ز جیحون به (۴۸)

و در بیت دیگر می گوید:

در بتخانه زدم مغ بچیگانم گفتند
آتشی در حرم افروز و تپیدن آموز (۴۹)

همچنین در اشعار اقبال، ذکر زرتشت و مانی و مزدک، بایزید و شعرای فارسی نیز آمده است.

یادداشتها:

- ۱- ایران از دیدگاه اقبال، ص ۶۳
- ۲- اقبال شرق، ص ۶
- ۳- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۵۴
- ۴- همان (اردو)، ص ۶۵۹
- ۵- ضرب کلیم (ترجمه: یزدانی)، ص ۱۴۱
- ۶- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۰ تا ۱۱
- ۷- همان، همان، ص ۱۱۹
- ۸- همان (اردو)، ص ۳۶۴
- ۹- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۷
- ۱۰- کلیات اقبال (فارسی)، صص ۴۲۱-۴۲۲
- ۱۱- همان (اردو)، ص ۳۸۵
- ۱۲- همان (فارسی)، ص ۱۰
- ۱۳- کلیات اقبال (اردو)، ص ۳۵۴
- ۱۴- همان، همان، ص ۲۲
- ۱۵- کلیات اقبال (اردو)، ص ۱۲۸
- ۱۶- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۳۳۵
- ۱۷- همان، همان، ص ۳۳۶
- ۱۸- همان، همان، ص ۳۳۷
- ۱۹- همان، همان، ص ۳۴۴
- ۲۰- همان، همان، ص ۴۵۷
- ۲۱- کلیات اقبال (فارسی)، ص
- ۲۲- همان، همان، ص ۴۲۳

- | | |
|--------------------------|---------------------------------|
| ۲۴ - همان، همان، ص ۳۹۷ | ۲۳ - کلیات اقبال (اردو)، ص ۶۳۹ |
| ۲۶ - همان (اردو) ص ۱۰۲ | ۲۵ - همان (فارسی)، ص ۱۲۸ |
| ۲۸ - همان، همان، ص ۵ | ۲۷ - همان (فارسی)، ص ۶۲ |
| ۳۰ - همان (فارسی)، ص ۷ | ۲۹ - کلیات اقبال (اردو) ص ۴۱۱ |
| | ۳۱ - همان، همان، ص ۳۶ |
| | ۳۲ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۲۴۵ |
| ۳۴ - همان، همان، ص ۱۵۱ | ۳۳ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۲۲ |
| ۳۶ - همان، ص ۶۶۰ | ۳۵ - همان، همان، ص ۱۰۹ |
| ۳۸ - همان (فارسی)، ص ۷۱ | ۳۷ - همان، همان، ص ۳۹۶ |
| ۴۰ - همان (اردو)، ص ۱۰۳ | ۳۹ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۱ |
| ۴۲ - همان (فارسی)، ص ۱۲۳ | ۴۱ - کلیات اقبال (اردو)، ص ۱۲۳ |
| | ۴۳ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۳۱ |
| | ۴۴ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۳۴۶ |
| | ۴۵ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۴۳۰ |
| ۴۷ - همان، همان، ص ۲۵۱ | ۴۶ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۲۵۴ |
| ۴۹ - همان، همان، ص ۲۴۸ | ۴۸ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۲۴ |

کتابنامه:

- ۱: اقبال شناسی، تألیف: حسن شادروان، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۱، تهران.
- ۲: تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو، دکتر محمد صدیق خان شبلی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد. ۱۳۷۱.
- ۳: ضرب کلیم: علامه محمد اقبال، ترجمه: دکتر خواجه عبد الحمید یزدانی، اقبال اکادمی، لاهور.
- ۴: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری: بامقدمه: احمد سروش، انتشارات سنایی، تهران چاپ هفتم ۱۳۷۶.
- ۵: کلیات اقبال (اردو)، علامه محمد اقبال، اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، بزم اقبال، لاهور. اشاعت دوم ۱۹۹۴.



عرفای مجانین (بررسی ابعاد عرفانی شخصیت دیوانه در مصیبت نامه عطار)

چکیده:

یکی از شخصیت های محوری در آثار عرفانی، شخصیت دیوانه یا مجنون است که تحت عنوان «عقلای مجانین» از آنان یاد می شود. عطار به عنوان شاعری که مدافع مقام عرفانی دیوانگان می باشد؛ از شخصیت دیوانه در آثار خود سودها برده است و به خصوص در مثنوی «مصیبت نامه» فراوان از حکایاتی یاد کرده است که حول محور شخصیت دیوانه سامان یافته اند. این مقاله بر آن است که با ردّ نظریه ی «عقلای مجانین» مقام دیوانگان را دست کم در مثنوی «مصیبت نامه» به گونه ای اثبات کند که در زمره ی سالکان طریق حق قرار دارند و جنون آنان از سر معرفت به حق می باشد و تنها تفاوت میان دیوانگان و کاملان در ظرفیت رسیدن به کمال و وصال با حق در مقام «فنا فی الله» است. عطار با برجسته ساختن سایر صفات سالکان، در وجود دیوانگان بر دو صفت بی عقلی و بیدلی تأکید می ورزد که مقامات سی و هشتم و سی و نهم طریقت در مصیبت نامه اند و سالک جز با رسیدن به آن دو مقام، به مقام جان و فنا از آن نخواهد رسید. در این مقاله سعی می شود با تحلیل کارکردهای گوناگون شخصیت دیوانه در مثنوی عطار و دفاع مداوم عطار از مقام عاشقی دیوانه، اثبات کند که دیوانه نه در مقام عاقل که برتر از آن در مقام رهرو راه کمال، برترین مقام پس از مردان کامل را داراست. کلیدواژه: کاملان، دیوانگان، ظرفیت کمال، صفات، مصیبت نامه، عطار.

* - استاد دانشگاه تهران .

** - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه:

دیوانه (مجنون) به عنوان یکی از شخصیت های اساسی در آثار عرفانی، نقش های چند جانبه ای را در فرآیندهای سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و... ایفا می کند و از آنجا که دیوانه در مسند منتقدی سرسخت، زبانی مؤثر می طلبد؛ شاعران و نویسندگان چنین تازیانه ای را به دست وی داده و در بیان اعتقادات خویش از آنان سودها جسته اند؛ اعتقاداتی که بیان آن از زبان هوشیاران، بادافره اخروی و دنیوی به همراه خواهد داشت و البته در مقاله ی حاضر، نمایانگر و بیانگر آموزه های معرفتی ای خواهد بود که تجاوز از شرع محسوب می شود و ادبا با مدد جستن از روایت مشهوری که قلم مجازات را از دیوانه برداشته می داند؛ بی پروا از هر آنچه دل تنگشان می خواهد سخن می گویند.

در طول تاریخ ادب فارسی، دیوانه (مجنون) کارکرد های مختلفی داشته است. گاه در لباس طنز، مایه ی سرگرمی، گاه در لباس حکمت، مایه ی تنبّه و گاه در لباس معرفت، وسیله ای برای آموزش آموزه های عرفانی بوده است. از میان شاعرانی که بیش از سایرین، دیوانگان را در طریقت عارفان مورد توجه قرار داده است؛ عطار نیشابوری مقامی شامخ دارد که به قول ابوالقاسم جلیلی «اگر عطار را شاعر دیوانگان بنامیم چنانکه خاقانی شاعر صبح نامیده می شود، سخن به گزاف نگفته ایم.» (دیوانگان عطار: ۲) «بدون شک در ادب فارسی، به ویژه در شعر هیچ سخنوری به اندازه ی عطار در قلمروی وسیع به شخصیت دیوانگان توجه نداشته و به این گروه اجتماعی، که در همه ی روزگاران اسباب سخره و مضحک ی خاص و عام بوده اند، شاخصیت نداده است. در مثنوی های سنایی نشانی از دیوانگان یافت نمی شود. خاقانی به این گروه روی خوش نشان نداده است. در قطعات انوری، تنها دیوانه در یک حکایت، آن هم نه چنان عمیق ظاهر می شود. مولانا جلال الدین در مثنوی، با وجود تنوع تمثیلات، تنها به ذکر چند داستان از دیوانگان بسنده کرده است. حال آنکه عطار در مثنوی عرفانی «مصیبت نامه» قریب هشتاد تمثیل و حکایت به دیوانگان اختصاص داده» (همان)

نکته ای که در این مقاله مورد توجه قرار دارد، نظریه ی معروفی است که اول بار توسط عرب ها با عنوان «عقلاء المجانین» مطرح گشت و قریب به اتفاق تمامی محققان و پژوهشگران، در پی مطابقت این نظریه با

دیوانگان ادب فارسی برآمدند که تنها جنبه ای از ابعاد شخصیت دیوانه را در آثار عرفانی می نمایند. نام هایی چون فرزانه، حکیم، عاقل و... نشان از نادیده گرفتن ابعاد معرفتی شخصیت دیوانه در متون عرفانی است. البته در این میان، برخی نیز به فرا عقلی بودن دیوانه اشارتی کرده اند. فریدون سگوند مرتبه ی دیوانه را ورای عقل دانسته و پیام دیوانه ی عطار را از عالم جان می داند، به گوش مردمانی که در بند عقل معاش گرفتار آمده اند. (حکمت دیوانگان عطار: ۱) اما هیچ مقاله ی مستقلی در باره ی دیوانگان نگاشته نشده است که به جنبه های معرفتی وجود دیوانه بپردازد و او را در صف سالکان طریقت و راهروان راه کمال مورد بررسی قرار دهد؛ از این رو در این مقاله سعی می شود که بر پایه ی مصیبت نامه، جنبه ها و کارکردهای عرفانی دیوانه نمایانده شود؛ که البته سایر کارکردهای انتقادی و اخلاقی او را نیز شامل می شود.

بررسی جنبه های عرفانی شخصیت دیوانه در مصیبت نامه :

عطار در طول مثنوی عرفانی مصیبت نامه که بیان سلوک جوینده ی حقیقت است، و در پرتو حکایاتی که شخصیت دیوانه در آن ها جلوه ی پر رنگی دارد؛ نگاه متعالی ای به دیوانگان دارد و شیوه ی سخن آنان را عاشقانه خوانده و معتقد است که جز دردمند حق را یارای فهم سخنان پر معنی آنان نیست. از آنجا که عطار در مصیبت نامه از زبان پیران و کاملان و سایر شخصیت های اثرش برای تعلیم آموزه های عرفانی مدد می جوید؛ کمال صفاتی را که سالک برای رسیدن به کمال مطلق باید به آن ها متحلی گردد، در وجود دیوانگان جلوه گر می داند و به شیوه های گوناگون در پی اثبات این امر است که دیوانه در همان مسیری گام برمی دارد که کاملان؛ زیرا جنون دیوانه از حق است و با آنچه مردم می انگارند تفاوت دارد. استفاده ی عطار از دیوانگان در مثنوی مصیبت نامه، محدود به بیان سخنان حکیمانه نیست. از باریک بینی به دور است که تفکرات عطار را از حد واقعی آن فرو آورده و دیوانگان را عقلای مجانبین بخوانیم. اگر عطار قصد بیان سخنان عاقلان و فرزندگان را می داشت، کتابی دیگر مجال بیان آن بود؛ زیرا عطار در اثر عرفانی خویش نه در نفی عقل بسیار سخن رانده است؛ بلکه در تبیین عالمی ورای عقل بسیار جهد کرده است و نه

دیوانگان را در ظاهر مجنونان و در باطن عاقلان؛ که در ظاهر و باطن مجنونان به حق نمایانده است و این امر جز با مطالعه‌ی کل مصیبت نامه و ربط حکایات و مقالات آغاز و انجام کتاب به دست نمی‌آید؛ از این رو شایسته است که دیوانگان را لا اقل در اثر حاضر، «عرفای مجانین» بنامیم.

دیوانگان را خصایصی است که مردم جهان از قدیم تا امروز شاهد آند و برجسته‌ترین و به یاد ماندنی‌ترین آن، دنبال کردن کودکان، دیوانگان را با چوب و سنگ است. نکته‌ی مهم اینجاست که چون دیوانگان از این چوب و سنگ غرق خون می‌گشتند، آخ هم نمی‌گفتند و همواره نگاهشان خیره بود و معصومیتی عمیق در چشمانشان دیده می‌شد. گویی تشنگی، گرسنگی، سرما و گرما در آن‌ها بی‌اثر بود و حتی جانشان نیز برای آنان قدری نداشت و همه‌ی این خصایل، صفاتی است که سالک جز در مقام فقر و فنای حقیقی به آنها نخواهد رسید. شیوه‌ی عطار در نمایاندن صفاتی که سالک باید بدانها متحلی گردد؛ در آینه‌ی دیوانگان به روشنی نمایانده شده است و اگر برای دیوانگان مقامی فراتر از عقل و منطق قائل نشویم، از طریقه‌ی عرفان عطار به دور افتاده‌ایم؛ زیرا عطار اصل دیوانه و عاشق را یکی می‌داند و از آنجاکه صفات نهفته در وجود دیوانگان، به علت دوری از عقل و بیدلی است و عطار نیز در پی یافتن مصادیقی روشن از صفاتی است که سالک در طریقت عالم معنا باید به معرفت آنها برسد؛ این صفات را در وجود دیوانگان جلوه می‌دهد و این امر، نشانگر اوج تدبیر و معرفت عطار در بیان آموزه‌های عرفانی اوست.

انواع مصادیقی که تبیین‌کننده‌ی ابعاد عرفانی شخصیت دیوانگان در مصیبت نامه است:

کاملان و دیوانگان در ظرفیت وصول به کمال :

پیش از بیان هر سخنی، باید به اثبات این امر پرداخت که سالکان طریقت در عرفان عطار دو دسته‌اند؛ کاملان و دیوانگان که این دو در یک مسیر و برای رسیدن به یک مقصد حرکت می‌کنند و دیوانگان پس از کاملان و اصلان، برترین مقام را در مصیبت نامه و به مثابه‌ی آن در عرفان عطار دارا هستند. دلیلی که از گفتار عطار می‌توان اثبات کرد، ظرفیت سالک برای رسیدن به کمال است. در مقالت بیست و دوم، آن‌گاه که سالک از نزد نبات به پیش پیر می‌رود، پیر، تعبیر جالبی در باب آنان

که قدم در راه کمال می نهند دارد. پیر، اشجار و گیاهان کوچک و بزرگ را به ذات انسان ها شبیه می داند و می گوید، آن درختان که بزرگند، همان ذات انسان های برترند که به کمال می رسند و آن درختان و گیاهان که کوچکند، ذات انسان های بیدل و مجنونند. عطار دیوانه و کامل را راهرو یک راه می داند؛ اما انسان های کامل با برخورداری از ظرفیت لازم برای رسیدن به کمال، از عهده ی کشیدن بار درد عشق خداوند بر می آیند و در مقام فنای فی الله در حقیقت حق محو می شوند؛ در حالی که برخی در این راه ظرفیت لازم برای تکامل معنوی را دارا نیستند و با وجود به کمال رساندن بسیاری از خصائل کاملان در خویش، به جنون رسیده، خود اذعان می دارند که جنونشان از سوی خداوند است و آن را پایانی نیست؛ از این رو عطار، طالبان حق را ناگزیر از قرار گرفتن در دو دسته می خواند: کمال یا دیوانگی:

پیر گفتش «هست اشجار و نبات	از صغار و از کبارش مثل ذات
عاقل و کامل کبارش آمدند	بیدل و مجنون صغارش آمدند
هر که جان را محرم دلخواه یافت	چون شجر سرسبزی این راه یافت
یا کمالی یافت بر درگاه او	یا نه شد دیوانه دل در راه او

(۴۰۹۱-۴۰۹۴)

در حکایت چهار از مقالات سی و سوم که در نکوداشت بندگی است، عطار بر عدم رسیدن دیوانه به حریم وصال تأکید می کند و این نکته را که فرق میان کامل و مجنون در میزان ظرفیت آنان در راه کمال است، مؤکدتر می نماید و از زبان دیوانه ای که خود را سگ دربان حق می خواند، دیوانه را راهبرنده به درون خانه ندانسته و بر درگاه بودن او را نشان بندگی دیوانه ی سرمست از عشق می داند:

گرچه چون سگ نیست ره سوی ویم خوشدل، چون هم سگ کوی ویم (۵۷۹۶)

زبان گستاخ وار دیوانگان

گستاخانه سخن گفتن دیوانگان با خداوند نشان خلوص دیوانه

مهم ترین نکته ای که در باب دیوانگان مصیبت نامه به چشم می خورد، گستاخانه سخن گفتن آنان با خداوند است. هلموت ریتز تعبیر «آزادی بیان» (دریای جان: ۱۵۹) را برای دیوانگان عطار به کار می برد که البته تا

حدودی بیانگر کیفیت سخن دیوانگان است؛ اما آن‌ها بیش از آنکه آزادانه سخن گویند، گستاخانه حرف می‌زنند و از نیروی عقل معاش و منطق زبانی دورند؛ لاجرم بی‌پرده با خداوند سخن می‌گویند. گاه آنچه انسان‌ها در دل مخفی می‌دارند و از سر خوف و حرمت به زبان نمی‌آورند، در زبان تند و ساده‌ی دیوانگان دیده می‌شود و این امر نهایت خلوص آنان را در ذهن و دل و زبانشان می‌رساند که در ظاهر و باطن یکرنگند و تنها خداوند است که برای آنان اصالت دارد. آنان تنها از خداوند طلب دارند و جز او را نمی‌خواهند و نمی‌بینند. هر چه می‌کنند برای خدا و هر چه می‌خواهند از خداست. نکته‌ی دیگری که در این رابطه قابل ذکر است، فاصله‌ی نزدیک دیوانگان با خداست. آنان هیچ حجابی از خویش تا خدا نمی‌بینند. همه‌ی حجاب‌هایی که سالک در راه طلب باید کنار بزند را نیز کنار زده‌اند و پا از عقل بیرون نهاده‌اند؛ اگرچه فراتر از آن نرفته‌اند که این کار کاملان است. بیقرار و سرگشته‌اند، جز خدا نمی‌بینند و نمی‌خواهند؛ لاجرم درویشند و در این درویشی و سرگشتگی پایدارند. مجنون در مصیبت‌نامه در صفاتی که سالک باید به آنها رسد، پیوسته و صادق است؛ اما این ستایش غیرمستقیم از مقام دیوانگان که در واقع ستایش صفات وجودی آنان است، دلیل کامل دانستن آنان بر اعتقاد عطار نیست. عطار از زبان پیر، به سالکی که از نزد نبات در مقاتل بیست و دوم بازگشته است می‌گوید که هر که از خداوندش دیوانه گردد، هر چه بخواهد می‌تواند بگوید. جالب است که عطار هر دیوانه‌ای را مدّ نظر ندارد و نمی‌ستاید؛ بلکه دیوانگان از خدا مورد نظر اویند و این نکته‌ی مهمی است که با در نظر نگرفتن آن، آموزه‌های عرفانی عطار نادیده گرفته می‌شود. عطار، در معنی سخن بی‌پروای دیوانه که آن را از سر عشقی می‌داند که منجر به چنین دیوانگی گشته است، در حکایت اول از مقاتل بیست و دوم، از حرکت سپاه سلطان محمود برای جنگ می‌گوید که دیوانه‌ای در میان سپاه عظیم او از گوشه‌ای بیرون می‌آید و چون آن عالم پرپیل و سپاه را می‌بیند، روی بر آسمان می‌کند و به خداوند خطاب می‌کند که شاهی را از محمود بیاموز. چون محمود او را برحذر می‌دارد، می‌گوید که تو شاهی و با شاهان می‌جنگی نه با گدا؛ اما خداوند تو را که شاهی رها کرده و با چون من‌گدایی در آویخته و شگفت است که شاهی چون تو را رها کرده و روز و شب با من‌گدا می‌کوشد. نکته‌ای که ورای مجوز بی

پروا سخن گفتن دیوانه، نه به علت بی عقلی او وجود دارد، این است که چون عطار در آغاز این مقالت اصل مجنون و کامل را یکی دانسته و دیوانه را به علت ظرفیت وجودی کمتر از کامل، مجنونی خوانده که تا ابد سرگشته و پریشان است؛ دیوانه در پایان حکایت با طعنه و تفاخر، شاه را از جوار حق دور می داند و از عشق حق به خود سخن می گوید. اگرچه در ظاهر از پرداختن خدا با خویش شکوه می کند؛ اما در پس این سخن تند، تفاخری است که دیوانه از سر توجه خداوند به خود دارد؛ چه این نظر لطف باشد و چه قهر:

هر که او دیوانه شد از دلنواز هر چه دل می خواستش می گفت باز (۴۰۹۵)
در حکایت دوم از این مقالت، سخن از خواجه ای است که مجنون و بی قوت و قوت گشت و زبان به گستاخی گشود که ای خدا اگر من جای تو بودم، بهتر از این که با من می کنی، می کردم و لحظه ای اندوهگینت نمی داشتم. در پس این سخن که عطار آن را در سرآغاز حکایت بیان می کند و می گوید که آنان که از درد دل بیقرار می گردند، دل از پروردگار می پردازند؛ وحدتی نهفته است که در آن فرق میان بنده و حق از میان برخواهد خاست. از آنجا که مسلماً حکایات عطار، ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با موضوع هر مقالت دارند، از سر هیچ حکایتی در مصیبت نامه، نمی توان بدون دریافت های عرفانی در پس آموزه های اخلاقی گذشت:

چون شود از درد دلشان بیقرار دل پردازند، خوش، از کردگار (۴۱۱۰)
در مقالت بیست و هفتم نیز، چون سالک از نزد جن باز می گردد؛ پیر، عمل جن را نشانی از جنون می خواند و سخنش را به دیوانگان ختم می کند و می گوید که هر که را بویی از جنون رسد، بی پا و سر و آشفته گردد و لاجرم سخنش از سر سودایی باشد و چون مرد در مقام دیوانگی، گستاخانه سخن گوید، از او خواهند پذیرفت:

هر که را بوی جنون آید پدید	همچو گویی سرنگون آید پدید
هر که او شوریده چون دریا بود	هر چه گوید از سر سودا بود
چون به گستاخی رود زایشان سخن	مرد چون دیوانه باشد رد مکن

(۴۷۹۹-۴۸۰۱)

در حکایت پنج از این مقالات، بیدلی در حال زاری، خداوند را مورد خطاب قرار داده و می گوید که آنچه تو در هر نفس با من کرده ای، آخر از دلت برخواهد آمد و من تو را بر آنکه عزم جان مرا داری، حلال نخواهم کرد. در حکایت ششم نیز دیوانه ای به خداوند می گوید که اگر دل تو از کار و بارت نگرفت، دل من از آن گرفته؛ پس چرا دلت از آنچه می کنی سیر نمی شود. در حکایت هفتم، کسی به دیوانه ای که با دو دست برف می خورد به طعنه می گوید که الحق چیز شیرینی می خوری. دیوانه در پاسخ می گوید که چه کنم، گرسنه ام. چون مرد می گوید که برف گرسنگی را کم نمی کند، دیوانه پاسخ می دهد که این سخن به خدا گو که به من می گوید گرسنگی ات را بی نان برطرف خواهد کرد. کدام دیوانه چنین سخنی بر زبان می راند که خداوند می گوید. در حکایت هشتم از این مقالات، دیوانه ای در پاسخ دیوانه ی دیگری که از خدا قرصی نان می خواهد و می گوید که من بی چیزم و این بی چیزی کار خداست؛ می گوید که من خدا را در وقت قحطی که غزها حمله کرده بودند و مرده همه جا را فرا گرفته بود، آزمودم و او از سر بی نیازی یک قرص نان به کسی نداد. در حکایت نهم نیز، چون کسی از دیوانه ای می پرسد که خدا را به حقیقت می شناسی، پاسخ می دهد که چگونه او را شناسم که به خاطر او آواره گشته ام و او مرا از شهر و خویشانم دور کرده و روز شب دامن مرا به دست گرفته است.

- روایی سخن گستاخ وار عاشق و دیوانه، نه عاقل

و به همین دلیل است که عطار کار آدمی را آنگاه که از وادی عقل فرا رود، آسان تر می خواند و چون دیوانه، در وادی بی عقلی، خطا گوید و به گستاخی سخن گوید، از او بپذیرند:

هر که را در عقل نقصان اوفتد کار او فی الجمله آسان اوفتد
لاجرم دیوانه را گرچه خطاست هر چه می گوید به گستاخی رواست
عطار، شیوه ی دیوانگان را در لحن گفتار و مضمون سخن می پسندد و معتقد است چون دیوانه از خداوند در جنون گشته و همواره دل و جانش، شکر و شکایتش و ناز و عتابش با او است، خداوند یک سخن گستاخ وار او را در ازای بسی طاعت قبول می کند و چنانکه پیش تر بیان شد، عطار مرد راه عشق و کاملان را با مجنون بر سر یک اصل می داند؛ لاجرم معتقد

است که این سخن گستاخانه، گاه از سر جنون دیوانگان است و گاه از سر مستی شور عشق. برای نمونه، عطار در پایان حکایت سوم از مقالت بیست و هفتم که راجع به اجابت نگشتن دعای دیوانه ای است که روز عید از خدا لباس و نان می خواهد، تأکید می کند که چنین سخن گفتنی از عاقلان پذیرفته نیست؛ اما از دیوانه و عاشق رواست که دیوانگان از سر خوشی بر زبان آرند و عاشقان از سر گرمی و سوز عشق:

عاقلی گر گوید این شیوه سخن	هم به شرعش حد زن و هم زجر کن
این سخن گر عاقلی گوید خطاست	لیکن از دیوانه و عاشق رواست
این سخن دیوانگان را خوش بود	عاشقان را گرمی و آتش بود

(۴۸۳۳-۴۸۳۵)

عطار در نمودن زبان گستاخانه ی عاشقان خدا که نه از سر جنون و سودایی بلکه از سر سوز عشق است؛ در حکایت چهارم از مقالت بیست و هفتم، می گوید که چون موسی عاشق، کلّ وجودش غرقه ی عشق بود، لوح تورات را بر زمین زد و شکست و ریش هارون را محکم به دست گرفت؛ خداوند برای هیچ یک از اعمالش او را بازخواست نکرد؛ چون همه از سر عشق حق بر او عارض گشت. عطار، پس از بیان این حکایت، با لحنی هشدار دهنده می گوید که این حکایت را برای آن آوردم تا بدانی که آنچه از عاشق رواست از دیگران خطاست و بسا یک سخن گستاخانه ی عاشق از طاعت بسیار دیگران برتر آید. از آنجا که پس از این سخن، عطار در حکایات بعدی، از ملامت دیوانگان بر خدا سخن می گوید، می توان چنین نتیجه گرفت که عطار، سخن عاشق و دیوانه، هر دو را از سر عشق به حق می داند، عشقی که در برخی تولید جنون می کند و برخی را در مسیر کمال پیش می راند و به مقصد می رساند:

تا بدانی کانچه عاشق را رواست	گر کسی دیگر روا دارد خطاست
که بود کان یک سخن گستاخ وار	از بسی طاعت فزون آید بکار

(۴۸۳۹-۴۸۴۰)

- بی پروا سخن گفتن در مقام بیدلی و دیوانگی و اجابت دعا

گاه، عطار از بندگان خاصی سخن می گوید که در مقام دیوانگی، سخنانی گستاخانه به زبان می رانند و از خدا چیزی می طلبند؛ چون گوشه

نشین حکایت پنجم از مقالت بیست و دوم که همواره در مقام قناعت و توکل به سر می برد و عطار، او را به دلیل فرمان برداری از خداوند، صاحب مقام گستاخی با خدا می خواند و این سخن، صریحاً، علت بی پروایی دیوانگان را موجه می کند. مرد عزلت نشین نیز آنگاه که با خداوند در عتاب می شود، از خویشتن بیخود است و حال دیوانگان را دارد و از آنجا که همواره در راه طاعت حق بوده است، این حق را برای خود محفوظ دارد که هر گونه که می خواهد با خدا سخن گوید و جالب است که خداوند نیز از او می پذیرد:

چون نمی پیچد هیچ از راه حق بود گستاخیش با درگاه حق (۴۱۴۶)
چون در این حکایت، مرد را دو مهمان می رسد و مرد از انتظار مهمانان و بی چیزی خویش شرمسار می شود؛ ناگهان چون دیوانگان سر به آسمان برمی دارد و با خداوند عتاب می کند که چون هیچ ندارم، چرا مرا مهمان می فرستی؛ حال اگر مرا روزی فرستی از جنگ من می رهی و اگر نه همه ی قنديل های مسجد را می شکنم و بی درنگ غلامی از غیب خوانی بر ای او می نهد. عطار، مرد عزلت نشین را در این سخن «چون دیوانه» و «مرد دل برخاسته» می خواند و آنگاه که دو میهمان از گفتار مرد در شگفت می شوند و می پرسند که از این گستاخی نمی ترسی. عزلت نشین پاسخ می دهد که تا دندان به خدا ننمایی و تهدیدش نکنی، هیچ سودی ندارد:

گفت «دندان بدو باید نمود تا که نمایی ندارد هیچ سود (۴۱۵۹)
در حکایت ده از مقالت بیست و هفتم نیز، اعرابی شوریده ای حلقه‌ی در کعبه را به چنگ گرفته و می گوید که ای خدا، کودکانم گرسنه اند و عریان. من از مردمان شرم دارم، تو نداری. چون مردم سخن اعرابی را می شنوند، بر او نهیب می زنند تا خاموش گردد. چون قوم از طواف باز می گردند، اعرابی را با دستاری قصب و جامه ای خز می بینند و چون از او می پرسند که چه کسی آن ها را به تو داده، پاسخ می دهد که من خدا را بهتر از شما می شناسم، چون چنین گفتم، حاجتم را روا کرد:

چون من آن گفتم مرا این داد او
وین فرو بسته درم بگشاد او
آنچه گفتم بود آن ساعت روا
زانکه به دانم من او را از شما
(۴۷۷۱-۴۷۷۲)

– شکر دیوانه از خداوند به زبان بی پروایی

آنگاه که دیوانگان شاکر خداوند هستند نیز، سخن از سر ناپروایی می زنند و فرقی میان خویش تا خدا نمی بینند و آنقدر با خدا احساس نزدیکی می کنند که جانب حرمت را نگه نمی دارند و این لحن صریح دیوانگان را عطار دوست می دارد. در حکایت یازده از این مقالت، مجنون با ولع غذا می خورد و پیوسته شکر می کرد و می گفت که ای جان و تن همه از تو، پیوسته از آسمان طعام فرو فرست تا من نیز پیوسته شکر کنم. در حکایت یازده از مقالت بیست و هفتم نیز، مجنون که تا به حال نمازی نخوانده بود، شروع به خواندن نماز می کند. چون سالی به او طعنه می زند که گویی امروز از خدا خشنودی که اینچنین در طاعتش گرمی، دیوانه پاسخ می دهد که چون خداوند مرا امروز سیر ساخت، من نیز برای او نماز می گزارم و بعد خطاب به خداوند می گوید که ای خدا تو همیشه آن کن که در حق مردمان می کنی، تا من نیز چون مردمان عمل کنم و نماز گزارم:

کار گو چو مردمان کن هر زمان تا کنم من نیز همچون مردمان (۴۸۷۸)
همانگونه که بیان شد، عطار، لحن دیوانگان را دوست دارد و ابیاتی که پس از حکایت ذکر شده می آورد، مؤید این امر است. عطار، شیوه ی سخن دیوانگان را طریقی عاشقانه می خواند؛ اگرچه برخی به انکار آن بکوشند. عطار در اثبات سخنش دلیل شرعی می آورد؛ چرا که در شرع، دیوانه از تکلیف و عقوبت آزاد است و شرع بر سخن دیوانه ایراد نمی گیرد. زبان دیوانه، تیغی برنده و گیرا است که عطار از آن بهره های عارفانه می گیرد و بر قامت باطن طریقت، لباس دیوانگان را می پوشد. مسلماً نباید از ظاهر سخنان دیوانگان، بر بیهوده گویی آنان حکم کرد و آن که چون عطار نگاهی عاشقانه داشته باشد، می تواند عمق سخنان عطار را در زبان دیوانگان فهم کند و آن را با سفر سالک و اصل آدمی تطبیق دهد:

عشق می بارد از این شیوه سخن	خواه تو انکار کن خواهی مکن
شرع چون دیوانه را آزاد کرد	تو به انکارش نیاری یاد کرد

(۴۸۷۹-۴۸۸۰)

بی عقلی دیوانه مجوز گستاخی و روایی سخن او در کوی عشق

در حکایت اول از مقالات بیست و هفتم، لیلی به مجنون می گوید که تا می توانی با عقل و خرد بیگانه باش؛ زیرا مادام که تو چون عاقلان به سوی من آیی بسیار زخم می خوری و چون در شمار دیوانگان باشی، کسی با تو کاری نخواهد داشت. توصیه ی لیلی بر بی عقلی مجنون در طریقت عشق، به واسطه ی رهایی مجنون از آسیب دیدن و ملامت مردمان است و اشارتی است بر آنکه در طریقت و در کوی عاشقی، عاشق در نهایت سرگشتگی خویش، حدیث بیدلان باید آغاز کند که متاع عقل در کوی عشق به کار نیاید و مایه ی زیان گردد. اگرچه بی عقلی سالک از ابتدای کتاب مورد تأکید عطار قرار گرفته است؛ اما در مقالات نبات و جن و عقل، ضمن سرگردانی و بیدلی سالک در مقام بی خبری از آدمیان و توجه نکردن به غیر؛ به طور برجسته تری مطرح می شود و عطار، عاقل آمدن سالک در کوی طریقت را نه تنها بند پای سالک برای صعود به مقامات بالاتر، بلکه آن را مایه ی خسران سالک می داند.

در حکایت دوم این مقاله نیز زاهدی، مجنونی گستاخ گو را از گستاخی بر حذر می دارد و مجنون پاسخ می دهد که چون خداوند دیوانگی را برای من خواست، پس هر چه دیوانه گوید؛ اگرچه سخنی خطا از منظر خلق، روا باشد:

گفت «چون ایزد مرا دیوانه خواست هرچه آن دیوانه گوید آن رواست
گر سخن های خطا باشد مرا چون نیم عاقل روا باشد مرا

(۴۸۰۹-۴۸۱۰)

خوف دیوانه از سر معرفت به خدا

در مقاله سی و هشتم که در باب عقل است و پیش تر مورد بررسی قرار گرفت، دو حکایت در ستایش بی عقلی دیوانگان آمده است. یکی دیوانه ی حکایت چهارم از این مقاله است که چون عاقلی او را غمگین و بیقرار می بیند، از او می پرسد که چرا غمگینی و دیوانه می گوید که من از خداوند چنین غم زده و بی پا و سرم؛ زیرا از او می ترسم و اگر کسی به حقیقت، خدا را ببیند، از او خواهد ترسید. چون خلق از سر بی معرفتی از خدا نمی ترسند و حق، گرگی در میان رمه ی آنان رها می کند و شبان از آن غمگین می گردد؛ چه جای شگفتی است که من از او ترسم و غمگین

نگردم از اینکه خدایی که مرا امروز چنین شوریده دین ساخته، فردا با من چه خواهد کرد. عطار، ماتم و نوحه ی دیوانه را زیبا می خواند و در این حکایت به چند نکته نظر دارد. اول خوف دیوانه است از سر معرفت به حق. دوم ماتم دیوانه است بر این دنیایی که عاقبت نیک و بد آدمی از آن خواهد بود و خلق هر چه کنند، همان را در قیامت خواهند دید؛ لاجرم موجه است اگر کسی از سرخوف بر آن نوحه کند و سوم بلا یایی است که خداوند از سر انداز و هشدار بر مردمان نازل می کند تا خدایی را که از یاد برده اند، به یاد آورند و در مقام خوف حق، صاحب راز گردند:

خیر و شر چون جمله زینجا می رود نوحه دیبانه زیبا می رود (۶۶۲۳)

عطار در حکایت پنجم از مقالات سی و هشتم، از خوف مجنونی سخن می گوید که در شبی بارانی، میان رعد و برق، با دلی پرترس از بیابانی در حال گذر و هاتفی آواز میدهد که مترس زیرا خدا با تو است؛ در حالی که مجنون پاسخ می دهد، همه ی ترس من از این است که او با من است؛ لاجرم تا زنده ام هر چه که بخواهد، انجام می دهم و دست از او نمی دارم تا عاقبت دلش بر من بسوزد. معرفت مجنون این حکایت، چون حکایت پیشین خوفی را در دل دیوانه پدید می آورد که او را به طاعت حق و توجه کامل به سوی او می کشاند و تمام همّت دیوانه را در زندگی، تسلیم در برابر حق و کسب رضای او قرار می دهد:

ای عجب دیوانه نیز از بیم او	می کند، چون عاقلان، تسلیم او
بیم او چون دل شکافی می کند	عقل را از عقل صافی می کند
تا ز هیبت عقل مجنون می رود	وز جنون خویش در خون می رود

(۶۶۳۰-۶۶۳۲)

راجع به معرفت دیوانه در مقام بی عقلی و توجه کامل به حق و خوفی که همواره دیوانگان را از خداوند است، اگر چه به گستاخی نیز با او سخن گویند؛ در حکایت نه از مقالات بیست و هفتم آمده است که کسی از دیوانه ای می پرسد که حق را به حقیقت می شناسد؟ دیوانه پاسخ می دهد، چگونه شناسم کسی را که مرا آواره کرده و دل از من برده است. من او را بهتر از هر کسی می شناسم که روز و شب دست از من بر نمی دارد. عطار در این حکایت، بر معرفت دیوانه و شناخت حقیقی او از حق تأکید می کند و دیوانه را از آنجا که شب و روز در کار حق و حق، شب و روز

با اوست، عارف به حق می خواند. در پایان حکایت دهم نیز که اعرابی از خداوند می خواهد تا بی چیزی او را درمان کند و خلق گستاخی او را ملامت می کنند؛ اعرابی پاسخ می دهد که من او را بهتر از شما می شناسم. آنچه گفتم بود آن ساعت روا زانکه به دانم من او را از شما (۴۸۷۲)

– عنایت خاص خداوند بر دیوانگان

در حکایت هفت از مقالات سی و سوم، عطار در باب عنایت خاص خداوند بر دیوانه، از میان عابد و عاشق و دیوانه سخن می گوید. در این حکایت، عابدی از موسی که مقصد به کوه طور دارد می خواهد که برایش از خدا بخواهد چون او تکلیفش را به جای آورد؛ خداوند به او رحمت کند و عاشق از موسی می خواهد که از خدا بپرسد دوستش دارد یا نه. خداوند به عابد، رحمت و به عاشق، محبت خویش را می دهد. اما چون دیوانه از موسی می خواهد به خدا بگوید که روز شادی او شب شده پس خدا را ترک کرده و خدا نیز او را ترک کند؛ موسی این سخن گستاخانه را با خدا نمی گوید؛ اما خدا از موسی می خواهد تا به دیوانه بگوید اگر او ما را ترک کند ما او را ترک نمی کنیم. مقام دیوانه در مصیبت نامه آن چنان برتر می باشد که صاحب عنایت خاص خداوند است؛ عنایتی که او را برتر از مقام عابد و عاشق می کند. آن چه که در طول مصیبت نامه چنین مقامی را برای دیوانه رقم می زند، بیدلی دیوانه و جز حق هیچ ندیدن و مقام فقری است که سالک باید بدان ها برسد و آلا زایل بودن عقل دیوانه، دلیل ارزش مقام او نیست و عطار از خصایل دیوانه، تأویلات عرفانی ای می کند که خاص مقام کاملان است و اگر دیوانه را رسد که با خداوند ناز و عتاب کند، به دلیل آن است که دیوانه هیچ از نزد خود ندارد و جز خدا را نمی بیند و از سخن عطار پیداست که آن بوی معرفت به مشام دیوانگان مصیبت نامه رسیده است. جای بسی شگفتی است که اغلب می گویند عطار آن چه را که نمی تواند بگوید از زبان بی پروای دیوانه می گوید؛ چرا که عقل از آنان برخاسته و خلق حرف دیوانه را به هیچ می گیرد؛ در حالی که دیوانه در مصیبت نامه، نه در نقش سخن گوی محض عطار که خود دارای مقامی است برتر و همواره عطار مفاهیم بلند عرفانی را از وجود آنان بیرون می کشد و آن چه سالک در فکرت خویش باید بدان برسد، در ظاهر دیوانه متجلی می کند. سخن عطار آن نیست که سالک عاقبت دیوانه باید

گردد تا به کمال برسد؛ چون هیچ گاه دیوانه در مصیبت نامه به کمال نمی رسد و عطار همواره خصایل برجسته ی دیوانه را مورد نکته سنجی و توجه قرار می دهد و پیش از شروع حکایت هفت از مقالات سی و سوم اینگونه می گوید:

هر که را بویی رسد از سوی او هر دو عالم چیست خاک کوی او
گر از او راهی بود سوی تو باز تو از این دولت توانی کرد ناز
گر تو را آن راه گردد آشکار هر چه تو گویی بود آن عین کار

(۵۸۱۵-۵۸۱۷)

همچنین در حکایت هشتم از همین مقاله که چون لقمان از عشق حق بیخود گشت بر چوبی سوار شد و خواست به جنگ خدا رود؛ در راه ترکی به چوب او را زد و چون غرقه در خون بازگشت، گفت چون خدا را یارای من نبود، ترکی را با خود همراه کرد. کدام عاقل را رسد که چنین سخن گوید و باز خداوند به نظر محبت او را مورد عنایت قرار دهد. هدف عطار نیز جز این نیست که به خواننده القا کند که اگر همه کار آدمی برای خدا باشد و در عشق حق خویشتن را در میانه نبیند، هرچه گوید و کند به درگاه حق مقبول است:

قصه ی دیوانگان آزادگی است جمله گستاخی و کارافتادگی است
آن چه فارغ می بگوید بیدلی کی تواند گفت هرگز عاقلی؟

(۵۸۳۹-۵۸۴۰)

-گرو ستاندن دیوانه و عنایت خداوند بر او در بر آوردن حاجتش-

عطار در حکایت چهار از مقاله بیست و دوم، از دیوانه ی گرسنه ای می گوید که چون نان طلب می کرد، او را به خدا حواله می دادند تا آنکه فرش مسجدی را برداشت و چون قصد رفتن کرد، کسی او را دید و تنبیهش کرد و فرش را از او پس گرفت. چون دیوانه حکایتش را برای آن مرد باز گفت، مرد، نان و جامه ای آورد تا به دیوانه دهد؛ اما دید که دیوانه با جامه ای بر تن پیش می آید. چون پرسید از کجا آوردی، دیوانه پاسخ داد که از خدا؛ زیرا تا از او گرو نستاندم نه از نان خبری بود نه از جامه. مرد به دیوانه گفت که هم تو را اقبال و هم دولت است. مسلماً عطار این دو را در دو معنی متفاوت به کار برده است، اولی به معنای شانس و دومی

عنایتی است که عطار همواره در مصیبت نامه آن را مایه ی یاری سالک می خواند و دولت واقعی را که همان دولت دین است، در آن می بیند. در اینجا با توجه به عنایتی که خداوند به دیوانه کرده و توضیح استاد شفیع در تعلیقات مصیبت نامه در باب کسب و عطا،^۶ دولت، عنایت الهی است که دیوانه را بی سعی و تلاش صاحب نعمت کرده است؛ اگرچه دیوانه، گرو ستاندن خود را دلیل این نعمت می داند و معتقد است که یک دولت خدا بر اثر صد محنت است:

در نمی گیرد، خوشی با او بسی	تا گرو بر می نگیرد زو کسی
بی گرو کار تو کی گیرد نوا	جامه و نان بی گرو ندهد تو را
ور گرو می برنگیری، تن زند	آتش در جان و در خرمن زند

(۴۱۴۱-۴۱۴۳)

اگر در پی دریافت های عرفانی از این حکایت و رسیدن به هدف حقیقی عطار از چنان گفتارهای سطح گونه ای باشیم؛ اینگونه می توان نتیجه گرفت که تا آدمی در طریق طلب حق به نکوکاری برنخیزد و در راه رسیدن به وصال حقیقت او زیر و زبر نگردد، عنایت الهی دستگیر او نمی شود. درست است که عطار در مصیبت نامه، در پی اثبات این امر است که اگرچه جهد سالک در برابر عنایت خداوند هیچ است؛ اما تا جهدی در کار نباشد، عنایتی نیز در کار نخواهد بود؛ چنانکه عطار از زبان دیوانه می گوید که تا محنت ها نکشی، دولتی در کار نخواهد بود. بنابراین راهرو راه حق تا تلخی مصایب طلب را نچشد، حقیقت را درک نخواهد کرد.

- محنت بیدلان (دیوانگان) برای رسیدن به عنایت حق

عطار پیش از آغاز حکایت نهم از این مقالت، سخن از محنت کشیدن در راه مقصود می آورد و به خون گشتن در راه او برای آنکه طالب، قدر نعمت حق را بداند. از این رو، بندگان خاص خویش را در مکافات و بلاها قرار می دهد، آنگاه نعمتی به آنها می دهد تا به معرفت آنچه که حق می دهد، پی برند و معبود را بیش بشناسند. عطار در حکایت نهم از این مقالت، از مجنونی برهنه پا و سر و گرسنه در سرما می گوید که از خدا می خواهد که یا ژنده کفشی به او دهد، یا دلش را به او پس دهد؛ که دل دیوانگان نزد خداست و به همین دلیل آنان را بیدل می خوانند. مقام

بیدلی مرحله ای است که سالک در انتهای سیر خویش، پیش از رسیدن به جان باید از سر آن بگذرد و دیوانه وار به مقام نیستی نایل گردد. عطار، همواره برای آنکه خواننده در معنی دیوانگان مصیبت نامه به بیراهه نرود، عاشق و دیوانه را در کنار هم می آورد و بر دلیل دیوانگی آنان که از برای حق است تأکید می کند؛ چون مجنون حکایتی که بیان شد و دلش را از خداوند طلب کرد؛ چرا که دیوانگان عطار، دل در گرو خداوند نهاده؛ لاجرم عنایت حق را یافته اند؛ چون اولین حکایت از مقاتل بیست و دوم، که عطار خود از زبان دیوانه چنین عنایتی را یادآور شده است و می گوید که تا سالک دل در گرو حق ننهد، به آن دولتی که عاشقان راه او راست، دست نخواهد یافت:

چون تو را با حق نیفتد هیچ کار	تو چه دانی قیمت این روزگار
چون به خون، صد ره بگرداند تو را	آنگهی یک دم برنخاند تو را
صد رهت مرده کند پس زنده ای	تا تو را نانی دهد یا ژنده ای

(۴۱۸۴-۴۱۸۶)

عطار، در لزوم محنت و رنج دیوانگان برای رسیدن به عنایت حق و نان و جامه ای یافتن، در حکایت ده از این مقاتل، از دیوانه ی دل برخاسته ای می گوید که چون از بهر نانی زار می گریست، کسی به او گفت که خداوندی که این آسمان را بی ستون خلق کرد، روزی تو را هم می تواند دهد. مجنون پاسخ داد که کاش برای محکمی آسمان، صد ستون بنا می کرد، اما مرا در رنج بی نانی قرار نمی داد، من اکنون نان می خواهم، با آسمان بی ستون چه کار دارم.

- بی واسطگی میان دیوانگان و خداوند

عطار در حکایت دوازدهم از مقاتل بیست و دوم، از زاهدی می گوید که بر سر راه شوریده ای قرار می گیرد و به او می گوید که خداوند به تو سلام رساند. شوریده در پاسخ زاهد، او را فضول می خواند و می گوید که تو ذره ای به خداوند معرفت نداری؛ زیرا خداوند برای کار و بارش نیازی به واسطه و وکیل ندارد و تو اکنون در میانه حجابی بیش نیستی، پس زودتر برو. عطار معتقد است که دیوانگان، بی حجاب و واسطه و مستقیماً خداوند را می بینند و چون به غیر حق نیاز و توجهی ندارند، جز از حق نمی گویند و نمی شنوند. این امر مهم ترین مشخصه مورد توجه

عطار است که دیوانگان مصیبت نامه جز حق را نمی خواهند و همواره از مردم کناره می گیرند و در گوشه ها و ویرانه ها با خداوند خویش خلوت دارند. آنان را نه خوف از دست دادن مال و جاه است و نه امید به دست آوردن آن و چون هیچ جز جان عاریتی که به قول حافظ، دوست به آنان سپرده ندارند، نمونه ی عاشقی بی پروا هستند که هر لحظه آماده ی ترک جان و جهانند:

واسطه این قوم را برخاسته ست قول ایشان، لاجرم، بس راستست
چون نمی بیند غیری جز مجاز جمله زر شنوند و زو گویند باز
(۴۲۰۱-۴۲۰۲)

- حیرت دیوانه از دنیاپرستی مردم

نکته ی مهمی که در رابطه با خوف و عقل وجود دارد، این است که عطار در اولین مقالت، از خوف جبرئیل سخن می گوید و پیر، سالک را به معرفت خوف خداوند توصیه می کند. یکی از دلایلی که بی اختیار سالک بر او عارض می گردد، بی عقلی او در برابر خوف خداوند است. چون سالک عظمت حق را چنان که هست می بیند، در خوفی سرگشته و حیران می گردد که عقل را درک آن بزرگی ثقیل می آید، لاجرم، سالک در عالم بیخودی و بی عقلی سرگردان می شود. گاهی سرگشتگی مجنون فقط از خوف عظمت حق نیست، از خلق عالم است که همواره در تب و تاب طلب دنیا می آیند و می روند و چون دیوانه ای روشن دل، آن همه غلغله را می بیند؛ جز حیرت از آن همه خلقی که فریادشان نه از سر معرفت که از نادانی است، بر او افزوده نمی گردد؛ چون مجنون حکایت ششم از این مقالت که چون گاه گاهی از صحرا سوی شهر می آمد و صدهزاران خلق را در آمد و شد می دید، از خلق سیر گشته و باز به سوی صحرا باز می گشت و از سر حیرت می گفت که وای وای. معمولاً کناره گیری دیوانگان حق از خلاق، به علت مشغولیت مدام انسان ها در امور دنیوی و شور و هیاهویی چون دبه ی پر باد، اما تو خالی است. همچنین مجنون حکایت، متعجب است که چرا با وجود این همه انسان، خداوند باز هم آدم خلق می کند و شاید بی ربط نباشد اگر بگوئیم که سرگشتگی و حیرت دیوانه از سر کثرتی است که وحدت را نمی پویند و در کار و بار خویش گم شده و در پی حقیقت و معرفت نیستند. عطار، فریاد و شور و ماتم دیوانگان را برای آنان که ذره ای از آتش عشق در وجودشان ره یافته، خوش می خواند و

معتقد است که تنها عاشق است که دیوانه را در می یابد و حال او را می فهمد؛ پس انکارش نمی کند؛ که کار دیوانگان و عاشقان هر دو دل دادگی است و آنان در عشق کارافتاده گشته و هر دو بیدل افتاده اند؛ لاجرم جهان به دیده ی جانیشان، خواب و سرابی بیش نیست و هیاهوی عالم برای آنان جز دَبّه پرباد نه:

هر که زین یک ذره آتش باشدش	نوحه ی دیوانگان خوش باشدش
زانکه کار جمله شان دل دادگی ست	سرنگونساری و کارافتادگی ست
هر چه می بینند خوابی بیش نیست	خلق عالیشان سرابی بیش نیست
عالمی پرشور و فریاد آمده	جمله همچون دَبّه پرباد آمده

(۶۶۴۰-۶۶۴۳)

- ناز و عتاب طنز آلود دیوانه با خداوند در بر آورده نشدن حاجت

اگرچه معمولاً دیوانه در مصیبت نامه اجابۀ الدعوه است، اما آنگاه که حاجت روا نمی شود، با لحنی ملامت بار و طنز آلود با خداوند سخن می گوید. البته در بخش «سخن گستاخانه ی دیوانه با خداوند» نیز، چنین لحنی دیده می شود. عطار در حکایت سوم از مقاتل بیست و هفتم، از دیوانه ای می گوید که چون همه ی مردم شهر را در روز عید، آراسته می بیند؛ به ویرانه ای می رود و در دعا از خداوند لباس و نان طلب می کند و چون بسیار می گیرد و خداوند حاجتش را نمی دهد، می گوید که پس دستاری به من ده اگر کفش و لباس نمی دهی. در این لحظه کسی که عطار او را مدبر می خواند، از بالای بام، ژنده دستارش را به سوی دیوانه پرتاب می کند. چون مجنون از آن خشمگین می گردد، دستار را می پیچد و بی درنگ سوی بام پرتاب می کند و می گوید که چگونه من دیوانه این را بر سر نهم، آن را به جبرئیل ده تا بر سر نهد. در حکایت سیزدهم از این مقاتل نیز، دیوانه ای بی چیز که به قول عطار، مرگ بهتر از زندگی برای او بود، روانه ی نیشابور گشت تا از عمید شهر چیزی بیابد. چون به صحرائی پر از گاو می رسد و می پرسد که از آن کیست، پاسخش می دهند که عمید شهر. همچنان از صاحب صحرائی اسب و صحرائی گوسفند و ترکان زیباروی و غلامان می پرسد و پاسخ می دهندش که عمید شهر صاحب آنها است؛ تا آنکه به قصری با ایوان های بلند می رسد و باز آن را از آن عمید می یابد. مرد مجنون چون دارایی او و نداری خود را می بیند،

آتشی در دلش افتاده و از روی خشم ژنده دستارش را درآورده به سوی آسمان پرتاب می کند و می گوید که آن را نیز بگیر و به عمیدت ده. چون همه چیز از آن اوست، این ژنده در برم روا نیست. در پس این حکایت، مخصوصاً در سخن آخر دیوانه، برخاستن کامل از سر جهان و ظواهر آن دیده می شود. خداوند ذره ای از حجاب هستی و تعلقات دنیوی را برای سالک و عاشق خود روا نمی داند و آن را براندازه ی صاحبان قدرت می دارد که مردان طریقت را دارایی برتر و والاتری از اموال دنیوی در پیش است؛ لاجرم تا ذره ای از ملک دنیا با سالک باشد، او را به درگاه حقیقت راهی نیست. به قول ابراهیمی دینانی در سخنانی که شفاهاً بیان می کرده اند: «در عالم عرفان باید زبان اشارت را فهمید و از ابرو به معنای اشارت های ابرو پی برد.» در مصیبت نامه ی عطار نیز با عالمی اشارت سرو کار داریم و در پس حکایات او اشارتی است به فقر مطلق و آن لحظه که سالک در مقام بی چیزی کامل، از هستی جان و جهان به مقام فنا می رسد، عطار در مورد دیوانگان، همچون عاشقان، تعصب دارد؛ تعصبی عاشقانه و از روی معرفت، نه کورکورانه. در واقع، او خلق را از احمق انگاشتن دیوانگان حق، ملامت می کند و از عشق دیوانگان دفاع می کند و شیوه ی سخنشان را عاشقانه می خواند و معتقد است که ناز و عتاب این قوم بر زهد عالمی زاهد برتری دارد و آنان در حریم قرب حق، اینگونه در ناز و عتابند. عطار، همانگونه که در چند جای دیگر نیز، بر یک اصل بودن دیوانه و عاشق راه کمال، تأکید می کند، دیوانگان را صاحب راز می خواند و ناز و عتابشان را از سر نزدیکی آنان به حق می داند و خود بارها تأکید می کند که این دیوانگان، از عشق خداوند در جنون گشته اند و نه آن دیوانه اند که مردم انگارند. چه عطار در نگاهی عام همه ی دیوانگان شهر را مجنون حق بخواند و چه آنان را به دو طبقه تقسیم کند، مهم آن است که آنان را چون مردان راه کمال، عاشق حق می خواند؛ اما با شکلی دیگر و در ظرفیتی کوچکتر:

اهل سودا را، که هستند اهل راز هست با او گه عتاب و گاه ناز
ناز ایشان ذره ای در قرب حق بر جهانی زاهدی دارد سبق

(۴۸۹۳-۴۸۹۴)

عطار در حکایت چهاردهم از این مقالت، از تنگدستی بیدلی می گوید که به مسجدی رفته و از خدا می خواهد تا بی درد سر، او را صد دینار

عطا کند. چون بسیار ناله می کند و سودی ندارد، از سر خشم و عتاب می گوید که اگر دینارم نمی دهی پس این مسجد بر سرم افکن و در حال، سقف مسجد شروع به خاک ریزی می کند و دیوانه می گوید که یارب هر که از تو زر می خواهد، بام مسجد بر سرش خراب می کنی؛ در اجابت این شتاب می کنی و در اجابت آن نه؛ پس اگر مرا بکشی بر تو غرامتی نیست.

- تفاوت میان ابلهان و دیوانگان

آخرین حکایت از مقالات بیست و هفتم، راجع به روستایی به قول عطار گاو ریش و احمق است که با دو بیت پایانی حکایت چهاردهم به این حکایت متصل می شود و آوردنش نیز خالی از لطف نیست:

نیست چون بی روستایی هیچ عید عید این دیوانگان دارد مزید
زانکه چون دیوانگان وقت بیان روستایی درآمد در میان

(۴۹۳۴-۴۹۳۵)

در این حکایت، چون وبای گاو در روستا شایع می گردد، روستایی یکی از دو گاو را می فروشد و به جایش خر می خرد. چون ده روز از معامله می گذرد، وبای خر در ده پدیدار می شود و مرد ابله می گوید که خداوندا تو گاو را از خر باز نمی شناسی. شاید عطار با آوردن این حکایت، قصد دارد دیوانگان را از طبقه ی احمقان جدا کند تا خواننده نیانگارد که هر ساده لوح و شیرین عقلی در زمره ی دیوانگان کتاب او قرار می گیرد و این امر از صفت گاوری و ابله‌ی که برای مرد روستایی می آورد، کاملاً آشکار است.

در حکایت هشت از مقالات بیست و دوم نیز، چون پادشاهی قصد درمان دیوانگی شبلی را می کند، شبلی می گوید که دیوانگی او به دارو درمان نمی شود، زیرا درد او از جنس دیوانگی هایی که خلق می پندارند نیست:

کاین نه زان دیوانگی ست ای نیک مرد کان به دارو به شود، گرم مگرد
هر کجا دردی بود درمان پذیر آن نباشد درد کان باشد ز خیر

(۴۱۸۱-۴۱۸۲)

- آرزوی فنای دیوانه

در حکایت سوم از مقالات بیست و دوم، سخن از دیوانه ای است که در مناجات با خدای خویش می گوید که من هیچ از تو نمی خواهم جز

آنکه وجود من که دردمند است را بگیری؛ زیرا از وجود خود خسته شده ام. در تمام حکایاتی که در این مقاله و مقاله بیست و هفتم در باب دیوانگان آمده است، یا سخن دیوانه شکوه و ملامت از خداوند بوده است، یا بیان سخنانی گستاخ وار تا برآورده شدن حاجت آنان. حتی در حکایت دوم از مقاله بیست و دوم نیز که خواهی ای مجنون، آرزو می کند تا خدا باشد، به طور غیرمستقیم از اندوهی که خداوند بر او فرود آورده شکوه می کند؛ اما لحن سخن دیوانه ی حکایت سوم از این مقاله بیشتر به عاشقان شبیه است تا دیوانگان. شاید این امر به این دلیل است که دیوانه ی این حکایت در اضطرار افتاده و از درماندگی بسیار، از جانش سیر گشته است؛ همان مقامی که عاشق باید بدان برسد. لحن دیوانه ی این حکایت، مؤدبانه تر از حکایات دیگر است و او صریحاً از خداوند می خواهد تا جانش را بگیرد. نکته ای که در اینجا قابل ذکر است، ربط آرزوی مرگ دیوانه با مقام فنا است. دیوانه ی حکایت صریحاً آرزوی مرگ نمی کند، بلکه از خدا می خواهد تا جان او را بستاند و این جان ستاندن لزوماً به معنای مرگ نیست؛ که اگر چنین باشد، عمل دیوانه در این حکایت قابل ستایش نیست. در سرآغاز حکایت، عطار می گوید که بیدلان چو گرم رو در کار و در راه عشق گردند، از وجود خویش بیزار می شوند. بنابراین می توان به این نتیجه رسید که نگاه عطار در اینجا، به رسیدن سالک در نهایت بیدلی و گرم روی دیوانه وار به مقام فنا است و آنگاه که سالک در طریقت خویش به خصایل دیوانه متصف گردد، عاقبت به بیقدری جان خویش پی برده و جز فنا را نمی طلبد:

بیدلان چون گرم در کار آمدند / از وجود خویش بیزار آمدند (۴۱۱۷)

عطار پس از بیان حکایت پنج از مقاله بیست و دوم، در دعای عزلت نشینی که برای مهمانانش از خدا روزی می خواست و خداوند دعایش را اجابت کرد؛ عاشقان خدا را از هر نقصی مبرا می خواند و معتقد است که چون شوریدگان حق، در راه خداوند از هر چه که هست پاک گشته و پاک در طریقت او گام بردارند، به قرب کامل می رسند. پس لازم است که داعیان عشق حق، چون شوریده ی حکایت ششم از این مقاله، در گل و لای و رنج های راه حق، بی پا و سر گردند و خویشان خویش را از میانه بردارند. شوریده ی این حکایت که عطار او را نازنین می خواند، در هوایی سرد از راهی پر گل، در حال گذر است و کسی به او می گوید

که برای چنین راه پرگلی، کفشی مهیا کن. مجنون پاسخ می دهد که چگونه برای پایش کفشی طلب کند که او را نه سری است و نه پایی:

عاشقانش پاک از نقص آمدند چون درختان جمله در رقص آمدند
پاک همچون شاخ در گل می شوند لاجرم در قرب کامل می شدند
(۴۱۶۰-۴۱۶۱)

- خوشی دیوانه و برخاستن از سر سود و زیان

یکی از خصایل دیوانه که عطار در حکایت هشت از مقالات چهارم بیان می کند، خوشی دیوانه است. دیوانه آن می کند که خوش دارد و عطار از این حکایت، به طلب خوشی آدمی در زندگی اشارت می کند. اگر آدمی به معرفت حقیقت جویی پی برد، خواهد دانست که خوشی انسان حقیقی جز طلب سر الهی نیست. از این رو، عطار از شیشه شکستن دیوانه ای در بغداد می گوید که چون دکانی پر از شیشه می بیند، ده سنگ به دست گرفته و در زمانی همه را می شکند و چون صدای درهم فرو ریختن و شکستن شیشه ها را می شنود، می خندد. چون کسی دیوانه را ملامت می کند که چرا سود مرد را به زمانی از بین بردی و او را درویش کردی، پاسخ می دهد که من دیوانه ام و از طراق طراق شیشه خوشم می آید؛ لاجرم آن می کنم که خوشش دارم و مرا با سود و زیان کاری نیست. سالک چون در پی خوشی واقعی، دردمند عشق می گردد و عقبات را یکی پشت سر هم طی می کند، آنگاه که در مقام فقر و بیدلی، دیوانه وار به درگاه قرب پیش رانده می شود، بود و نبود و سود و زیان، همه برایش یکسان می نماید. عطار نیز در این حکایت، در پی تأیید برکنار بودن مرد بیدل از دنیا و هستی و نیستی آن است و دیوانه در این میان رمز سالکی است که در مقام بیدلی، نه او را حزنی است و نه اندوهی که «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (یونس: ۶۲)

گرچه خوش خوش نیننی هر چه هست خوش خوشی، در ناخوشی افتی به شست
گر شود همچون زمین پست آسمان تو خوشی خود طلب کن از میان
(۲۱۵۶-۲۱۵۷)

بیدلی، خصلت دیوانه و عاشق طریق حق

خصوصیت برجسته ی دیوانگان، بی عقلی و در مقام بالاتر، بیدلی آنان است. سالک چون از همه وادی بگذرد و با قدم بی عقلی پیش رود، به مرحله ای خواهد رسید که از سر دل نیز عبور باید کند؛ زیرا تا سالک را بیدلی کامل دست ندهد، به دولت جان نخواهد رسید. به همین دلیل، عطار از بیدلی دیوانگان اشارتی به مقام بیدلی در راه طریقت تا رسیدن به حقیقت می کند و در حکایت هفت از مقالات بیست و دوم، از شوریده دل دیوانه ای می گوید که منزل در ویرانه ای دارد و همواره در حال گریستن است. چون سالیلی از او می پرسد که چه کسی مرده که اینچنین می گریی، پاسخ می دهد که دلم مرد و از پیش من رفت؛ زیرا اندوه خدا را داشت و او را طاقت دوری او نبود، پس از این جهان در جوار خداوند رفت و من در تنهایی و بیدلی چنین سرگردان و متحیرم و می خواهم خود نیز بدانجا روم؛ اما این راه، راهی بس مشکل است که چون از این جهان وا رهم، از گریه و سوز نیز خلاص خواهم شد. زاری سالک، مدام که به حریم قرب حق نرسیده است، ادامه خواهد داشت؛ اما آنگاه که در مقام بیدلی از راه پرخطر سلوک به مقام فنا رسد، حیرت، زاری، درد و همه ی صفات و خصایلی که کسب کرده است، در حق محو خواهد شد:

تا که در شخص تو می ماند دلت هرگز آن دولت نیاید حاصلت
چون به جای دل رسی بیدل مدام گردد این دولت تو را حاصل تمام

(۴۱۶۵-۴۱۶۶)

در حکایتی که ذکر شد، مرد دیوانه آرزوی وصال دارد؛ در حالی که عطار، انتظار وصال برای او را ندارد و چشم به دنبال طریقت سالکی است که عطار او را دیوانه نمی خواند؛ اما برای او بیدلی ای چون دیوانگان را می خواهد که از سر جان و جهان برخاسته اند. در حکایت دوم از مقالات بیست و هفتم، چون مرد دیوانه، بی عقلی خود را سبب خستگی خویش می خواند و می گوید که مقام بیدلی گامی است برای نزدیک شدن به قرب حق، پس برای هیچ عاقلی مقام بیدلی حاصل نمی گردد. چون سالک قدم در عالم بی عقلی نهد و چون دیوانگان، در جنون بی عقلی فرو رود، می تواند پا بر دل گذارد و از آن فراتر رود؛ از این رو، بی عقلی کامل سبب بیدلی سالک خواهد گشت. و مقام بی عقلی دست نخواهد داد مگر در دوری از حساب و کتاب های دنیای مادی که لازمه اش عقل حسابگر

است و لازمه‌ی عالم معنا در مرحله‌ی اول، با قدم دل پیش رفتن و در گام بعدی از آن فارغ شدن:

هیچ عاقل را نباشد یارگی کو پردازد دلی یکبارگی
با جنون از بهر آن درساختم تا دلم، یکبارگی پرداختم
(۴۸۱۱-۴۸۱۲)

عطار در آغاز مقالت سی و نهم که در باب دل است، سالک را شاید به علاقه‌ی مایکون بیدل می‌خواند؛ البته ممکن است بیدلی در این بیت، از آنجا که در کنار فغان برداشته، آمده است، بیشتر به معنای شوریده بودن باشد تا بیدلی در معنای بدون دل بودن سالک؛ زیرا سالک در این مقام به بیدل بودن می‌رسد:

سالک بیدل فغان برداشته پیش دل شد، دل ز جان برداشته (۶۶۹۶)

- سخره‌ی دیوانگان دنیاطلبی پادشاهان را

عطار در مقالت هفتم و در حکایات متعدد، در پی نمودن چهره‌ی دنیا دوستانه و دین‌گريزانه‌ی پادشاهان است و همواره دیوانگان و پیران مصیبت‌نامه در حال انتقاد از عدم معرفت و توجه پادشاهان به مردم و سخره‌ی آنانند؛ چون به سخره گرفتن بهلول، پادشاه را در حکایت چهارم از این مقالت که چون بهلول برای درمان یبوست خویش از شاه دنیه خواست، شاه از سر امتحان امر کرد تا شلغم به جای دنیه به او دهند و بهلول در مقام بیدلی نکته سنج گفت که تا تو پادشاه شدی از قهرت حلاوت غذا و چربی این دنیه از بین رفت؛ لاجرم باید ازین شهر رفت:

عدل کن در ملک چو فرزندگان تا نگردي سخره‌ی دیوانگان (۲۰۱۷)

عطار، در باب به سخره گرفتن دیوانگان پادشاهان را در حکایت پنجم از این مقالت، از طعام دادن پادشاه بر بهلول می‌گوید و دادن بهلول آن طعام را به سگ. چون کسی به او می‌گوید که حرمت نگهدار و طعام چنان شاهی را به سگ مده، او را به خاموشی می‌خواند و می‌گوید که اگر سگ بداند که طعام از آن پادشاه است، نخواهد خورد. در حکایت ششم نیز، سخن از حرام بودن مال سنجر است و دلیلی بر نخوردن بهلول،

طعام پادشاه را در حکایت پیشین. چون سنجر از زاهربن طاهر می خواهد تا پندش دهد، زاهر می گوید که در مقام شبانی، گرگی مکن و به خلق ستم روا مدار که خون ها بریزی و خانه ها ویران کنی تا لقمه ای به حرام خوری؛ که پادشاهان هر چه دارند از خوشه چینی کوی درویشان است و در حقیقت گدایان واقعی پادشاهانند. در این معنی، عطار حکایت زیبای هفتم را در این مقالت نقل می کند که چون پیرزنی در روز بار عام سیمی سیاه می یابد و با خود قصد می کند تا به کسی دهد که از همه محتاج تر است، آن را به پادشاه می دهد و در پاسخ خشم پادشاه می گوید که هیچ بازار و مسجدی نیست که از برای تو سیم نخواهند و پادشاهی تو از گدایی خانه های مردم است. در حکایت شش از مقالت بیست و چهارم نیز، چون دیوانه ای را کودکان با سنگ دنبال می کنند، به قصر امید پناه می برد و می بیند که چند تن مشغول پراندن مگس از روی شاهند. چون شاه، دیوانه را در آنجایگاه می بیند، فریاد می زند که چرا او اینجاست. دیوانه در پاسخ به زبان تمسخر و طعنه می گوید که در پناه تو آمدم تا از دست کودکانم نجاتم دهی؛ اما تو خود از من عاجزتری. پس به واقع، تو اسیری، نه امیر، و محکومی نه حاکم. عطار در این حکایت، علاوه بر درنظر داشتن تمسخر دیوانه بر دنیاداری شاهان، به ناتوانی واقعی شاهان و توانایی ظاهری آنان نظر دارد و به آدمی هشدار می دهد که آنانی را که به یاری می طلبی خود محتاجند و بی نیاز واقعی جز خداوند نیست. عطار مکنت شاهانه را به هیچ می گیرد که کس چون آنان ادعای بی نیازی ندارند و سخن آنان در حکایات مصیبت نامه که همواره فقیران و دیوانگان را به طلب حاجتی از خویش و می دارند، مؤید این ادعای بی نیازی و نیازمندی واقعی آنان است:

آنکه صد تیمار دارش نیست بس چون تواند داشتن تیمار کس؟ (۴۴۷۲)

در حکایت دوم از مقالت پانزدهم، چون مجنونی که در ویرانه ای سکنی داشت، از محمود که سپاهش از آن راه می گذشت، پرسید که این

همه پیل و سپاه و گیر و دار برای چه کاریست، محمود پاسخ می دهد که برای خوردن گرده ای نان در هر روز است. مرد مجنون به زبان سخره که مخصوص دیوانگان مصیبت نامه است، می گوید که من نیز هر روز قرصی نان به خوشی می خورم؛ اما این همه خدم و حشم و کار و بار ندارم. در حکایت ده از مقالات هفتم، اوج نگاه ملامت بار و منتقدانه ی عطار را نسبت به شاهان، از زبان برنده ی دیوانگان می تواند دید که چون بهلول در بر هارون و برتخت او می نشیند، از چوب و سنگ خیل شاه خونین می شود و با زبانی نیش دار می گوید که چون من لحظه ای در این جایگه نشستم و قفاها خوردم، پس وای بر تو که عمری در این جایگه نشسته ای؛ که بند بندت را خواهند شکست.

- مقام بی عقلی کامل سالک پس از مقالات دیوانگان

عطار در آغاز برخی مقالات، سالک را به صفتی می خواند که می باید در مقالات پیشین به معرفت آن رسیده باشد. بنابراین چون در مقالات بیست و دوم سخن از دیوانگی و بی عقلی کامل در برابر حق است، عطار در آغاز مقالات بیست و دوم که در باب عقل است، سالک را بی عقل و هوش می خواند. درست است که سالک در آغاز کتاب، به سیر و سلوک با قدم دل و جان نه با قدم عقل توصیه شده است، اما گویی تا این مقالات، سالک کاملاً از عقل کناره نگرفته است؛ چنانکه جنبه ی حسابگرانه بودن و چون و چرای سالک را در مقالات پیشین می بینیم. گویی عطار پس از بیان مقالات دیوانگان که بیدلی سالک نشانی از جنون آنان است؛ سالک را واصل به مقام کامل بی عقلی می خواند. علاوه بر این که مقالات وحوش خود مصداق کامل بی عقلی است:

سالک آمد نه درو عقل و نه هوش وحشی آسا تنگدل پیش وحوش (۴۲۰۸)

نتیجه گیری:

کارکردهای دیوانه در مصیبت نامه، به طور غالب عرفانی است و آنگاه که حکایتی بیانگر آموزه ای اخلاقی می باشد، در پس آن، معنایی عرفانی نهفته است؛ از این رو عنوان «عرفای مجانین» بر دیوانگان عطار لااقل در مثنوی مصیبت نامه، شایسته تر است به جای «عقلای مجانین» یا هر عنوانی که بخواهد دیوانه را در محدوده ی عقلانی بسنجد. تأکید عطار بر یک اصل دانستن دیوانه و عاشق و نمایاندن صفاتی چون فقر، حیرت، اخلاص و ... در وجود دیوانگان، دیوانه را آینه ی حق و صفاتی می کند که سالک جز با رسیدن به آن صفات به تکامل معنوی نخواهد رسید و در این میان، فرق میان دیوانه و عارف واصل، در ظرفیتی است که عارف را به سراپرده ی وصل می کشاند؛ اما دیوانه به دلیل نداشتن چنان ظرفیتی، همواره در سرگشتگی خواهد ماند. عطار در میان انسان های طالب حق، برترین مقام را از آن کاملان و سپس، از آن دیوانگانی می داند که هیچ کس و هیچ چیز جز خدا برای آنان اصالت ندارد و دیدگان آنان جز حق را نمی بیند.

منابع:

- جلیل پور، ابوالقاسم، «دیوانگان عطار؛ فرزندگان اعصار»، نشریه گیلان ما، شماره ۲۱.
- ریتز، هلموت، ترجمه عباس زریاب خویی، دریای جان، انتشارات الهدی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- سگوند، فریدون، «حکمت دیوانگان از نگاه عطار»، نشریه اعتماد، شماره ۱۰/۲/۸۵
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر سخن، ۱۳۸۶.
- قرآن، ترجمه رشیدالدین فضل اله میبیدی، نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۸.

ویژگی های هنری در غزل حافظ شیرازی

چکیده:

حافظ شیرازی که شاعر نامور ادبیات فارسی است. فکر بغایت عالی را باهنری عالی آمیخته است. او بسیاری از صنعت های شعری را بکار برده تا غزل هایش را آراسته و پیراسته سازد. درین مقاله چند ویژگی هنری غزل حافظ شیرازی، نشان داده شده است. مانند: ردالمطلع، طرد و عکس، ردالقافیه، ردالعجز الی الصدر، ردالصدر الی العجز، چند نوع تجنیس، مراعات النظیر، لف و نشر، صنعت تضاد، تلمیح، اعنات، ذوقافیتین، ملمع و تضمین و غیرهم.

در دنیای ادب، غزل حافظ شیرازی مقام مهمی دارد. زیرا وقتی ما به غزل او نگاه کنیم از بسیاری از ویژگی های فکری و هنری برخوردار می شویم. همه خوبی های هنری را به یک مقاله گنجاندن آسان نیست البته چند تا خوبی های هنری را برای شما توضیح بدهم مانند:

ردالمطلع:

در اصناف سخن مانند قصیده و غزل شعر اول را مطلع و آخرین شعر را مقطع می نامند، البته وقتی شاعر مصرع اول یا دوم را در مقطع تکرار می کند که بر حسن کلام بیفزاید و سخن دارای حسن ختام گردد. آن را صنعت ردالمطلع می نامند(۱) حافظ این صنعت بدیع را در غزل خود بکار برد. مانند:

مطلع:

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر زار و بیمارِ غم راحت جانی به من آر(۲)

مقطع:

دلَم از دست بشدوش چو حافظ می خواند ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر(۳)

مثال دیگر از حافظ ببینید:

مطلع:

عاشق یارم مرا با کفر و یا ایمان چه کار / تشنه دردم مرا با وصل و با هجران چه کار (۴)

مقطع:

حافظا اگر عاشق و مستی دگر ره بازگویی / عاشق یارم مرا با کفرو با ایمان چه کار (۵)

طرد و عکس:

استاد جلال الدین همایی در فنون بلاغت و صناعت ادبی نوشته است که: "طرد و عکس که آن را تبدیل و عکس تنها نیز می گویند یکی از صنایع لفظی بدیع است؛ بدین قرار که مصراع اول را با تقدیم و تأخیر کلمات در مصراع دوم تکرار کنند" (۶) وقتی ما کلام حافظ را نگاه کنیم مثالهایی به این زمینه بیابیم - مانند:

دلبَر جانان من برد دل و جان من	دلبَر جانان من برد دل و جان من
از لب جانان من زنده شود جان من	از لب جانان من زنده شود جان من
خاک سر کوی دوست روضه رضوان من	روضه رضوان من خاک سر کوی دوست
واله و شیدای تست این دل حیران من	این دل حیران من واله و شیدای تست
مصر ملاح تراسست یوسف کنعان من	یوسف کنعان من مصر ملاح تراسست
قامت دلجوی تست سرو گلستان من	سرو گلستان من قامت دلجوی تست
نقد کمال غیاث حافظ خوشخوان من (۷)	حافظ خوش خوان من نقد کمال غیاث

ردالقافیه:

در صنعت بدیع ردالقافیه آنست که قافیه مصراع اول مطلع قصیده یا غزل را در آخر بیت دوم تکرار کنند به طوری که حسن کلام باشد (۸)، در کلام حافظ بسیاری اشعار است که حافظ این صنعت را بکار برده است چند تا مثال از حافظ ببینید:

مطلع:

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده / خرقة تر دامن و سجاده شراب آلوده (۹)

بیت دوم:

آمد افسوس کنان مغبجه باده فروش / گفت بیدار شو، ای رهرو خواب آلوده (۱۰)

مثال دیگر نیز از حافظ ببینید:

مطلع:

بلبل اندر ناله و گل خنده خوش می زند چون نسوزد دل که دلبر در وی آتش می زند (۱۱)

بیت دوم:

ناخوشی ها دیده ام ز آن زاهد پشمینه پوش من غلام مطربم کا بریشم خوش می زند (۱۲)

مطلع:

دل من بدور رویت زچمن فراغ دارد که چو سروپایی بندست و چولاله داغ دارد (۱۳)

بیت دوم:

سر ما فرو نیاید به کمان ابرویی کس که درون گوش گیران ز جهان فراغ دارد (۱۴)

رد العجز الی الصدر:

این بر شش قسم است قسم اول چنان باشد که شاعر در اول مصراع صدر سخنی گوید که در آخر مصراع عجز تکرار کند. (۱۵) حافظ اشعار به این ویژه هم سروده است مانند:

احتیاج من بوصل خویشتن دانسته دوستانرا دستگیری کن بوقت احتیاج (۱۶)

صلاح و توبه و تقوی ز ما مجو زاهد ز رند و عاشق و مجنون کسی نجست صلاح (۱۷)

ردالصدر علی العجز:

چون کلمه یی که در آخر بیت آمده است در اول بیت بعد تکرار شده باشد آنرا صنعت ردالصدر علی العجز می گویند (۱۸) اشعار از اینگونه از حافظ شیرازی می یابیم مثلاً

چگونه دعوی وصلت کنم بجان که شده است تنم وکیل قضا و دلم همان ضمان فراق (۱۹)

فراق و هجر که آورد در جهان یارب که روی هجر سیه باد و خانمان فراق (۲۰)

مثالی دیگر از اشعار حافظ شیرازی ببینید:

در صحن بوستان قدح باده نوش کن کآیات خوشدلی برسید از زبان گل (۲۱)

گل در چمن رسید مشو ایمن از فراق یار و شراب خواه و سرا بوستان گل (۲۲)

تجنیس مکرر:

که آن را جناس مزدوج و مردد نیز گویند: آن است که دو رکن جناس را در آخر سجعهای نثر یا در آخر ابیات، پهلوی هم می آورده باشند (۲۳) از اشعار حافظ این است:

دردمندی من سوخته زار و نزار ظاهراً حاجت تقریر و بیان این همه نیست (۲۴)

مثال دیگر از شعر حافظ ازین قبیل ببینید:

ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار ببر اندوه دل و مژده دلداریار (۲۵)

جناس زاید:

آن است که یکی از کلمات متجانس را حرفی بر دیگری زیادت باشد و آن حرف زایدگاه در اول کلمه است (۲۶)، مثالی از حافظ ببینید:

چو دست در سر زلفش زخم به تاب رود و آشتی طلبم با سر عتاب رود (۲۷)
و گاه آن زیادت در وسط کلمه باشد، (۲۸) مثالی از دیوان حافظ ببینید:

مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد ولی چه سود که سر رشته در رضی تو نیست (۲۹)
آن کس که بدست جام دارد سلطانی جم مدام دارد (۳۰)
و گاه آن زیادت در آخر کلمه است (۳۱) در شعر حافظ مثال های این

قسم هم موجود است مانند:

بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چه کنم زلف سنبلیله چه کشم عارض سوسن چه کشم (۳۲)

تجنیس مصحف، خط:

که آن را جناس خطی یا تصحیف هم می گویند، آن است که ارکان جناس در کتابت یکی و در تلفظ و نقطه گذاری مختلف باشند (۳۳) مانند:

پیش از اینت پیش ازین غمخواری عشاق بود مهر وری تو با ما شهره آفاق بود (۳۴)
یاد باد آن صحبت شبها که بازلف توام بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود (۳۵)
ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم (۳۶)

تجنیس مضارع و لاحق:

آن است که دو رکن جناس در حرف اول یا وسط مختلف باشند (۳۷)، مثلاً حافظ می گوید:

دیربست که دلداری پیمای نفرستاد ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد (۳۸)
مثال دیگر از حافظ ببینید:

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و چه در نظر آید (۳۹)

تجنیس مرکب:

آن است یکی از دو رکن جناس، بسیط یا در حکم بسیط و دیگری مرکب باشد (۴۰)، نظیری از غزل حافظ ببینید:

چراغ روی ترا شمع گشت پروانه مرا ز عشق تو از حال خویش پروانه (۴۱)
در مصرع اول کلمه پروانه است و در مصرع دوم کلمه پروا، نه است یعنی پروا، نیست - ولی شکل کلمات خواننده را در اشتباه می اندازد.

تجنیس لفظی:

آن است که کلمات متجانس در تلفظ یکی، در کتابت مختلف باشند (۴۲)، نظیری از شعر حافظ ببینید:

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آید هد هد خوشخبر از طرف سبا باز آید (۴۳)

تجنیس تام:

آن است که الفاظ متجانس در گفتن و نوشتن یعنی حروف و حرکات یکی و فقط در معنی مختلف باشند، مانند کلمه تیر در فارسی، و عین در عربی که به معانی مختلف استعمال می شود (۴۴)، امثال به این قبیل ببینید از شعر حافظ که می گوید:

کی بود در زمانه وفا جام می بیار تا من حکایت جم و کاؤس و کی کنم (۴۵)
سراین شعر کی در مصراع اول حرف استفهام است و کی در مصراع دوم اسم بادشاه است که کیخسرو می نامند.

مراعات نظیر:

آن است که در سخن اموری را بیاورند که در معنی بایکدیگر متناسب باشند، خواه تناسب آنها، از جهت همجنس بودن باشد، مانند گل و لاله، ریحان و ارغوان، آفتاب و ماه و ستاره و کیوان و بهرام، لب و چشم و دهن، گریبان و دامن و امثال آن، خواه تناسب آنها از جهت مشابهت یا تضمن و ملازمت باشد، مانند: شمع و پروانه، تیر و کمان، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، دهن و غنچه، چشم و نرگس، قد و سرو، حلقه و بی سرو پا و امثال آن: (۴۶) حالا مثالی از شعر حافظ ببینید که خیلی زیاد اند:

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معاملات صبحدم نخواهد ماند (۴۷)
مثال دیگری از حافظ ببینید:

نرگس همه شیوه های مستی از چشم خوست به وام دارد (۴۸)
شعر دیگر از غزل حافظ ببینید که این صنعت دارد:

به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت (۴۹)

لف و نشر:

در اصطلاح فن بدیع آن است که ابتدا چند چیز را در کلام بیاورند آنگاه چند امر دیگر از قبیل صفات یا افعال بیاورند که هر کدام از آنها به یکی از آن چیزها که در اول گفته اند، راجع و مربوط باشد اما تعیین نکنند

که کدام یک از آن امور به کدام یک از آن اشیاء بر می گردد، بلکه آن را به فهم و ذوق شنونده باز گذارند. کلماتی را که در اوّل آورده اند لف و اموری را که به آنها برمی گردد نشر می گویند (۵۰). مثال لف و نشر از شعر حافظ ببینید:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود	کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد (۵۱)
ز آسمان همت پیاموز و تواضع از زمین	مردمی از مهر جوی و نور مهر از ماه گیر (۵۲)
پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی	بی شمع عارض تو دلم را بود گداز (۵۳)
از وصل تو شسته رقیبان ز طمع دست	چون گشت مرا کام دل از لعل تو حاصل (۵۴)
چنین است بلبل چو من اکنون در قفس	با این لسان عذب که خامش چو سوسنم (۵۵)

صنعت تضاد:

متناقض الفاظ را متضاد گویند چنانکه سپید و سیاه، دراز و کوتاه و غیر آنها (۵۶). حالا نگاه کنید به شعر حافظ که این صنعت دارد، مانند می گوید که:

هر کس که نباشدش سر هجر	از حلقه وصل تو برون باد (۵۷)
مثال دیگری تضاد از شعر حافظ ببینید:	
بالا بلند عشوه گر سرو ناز من	کوتاه کرد قصه زهد دراز من (۵۸)
مرد خدا که زاهد تقوی طلب بود	خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش (۵۹)

تلمیح:

در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند (۶۰). چنانکه حافظ می گوید:

یارب این آتش که در جان من است	سرد کن ز انسان که کردی بر خلیل (۶۱)
اینکه پیرانه سرم صحبت یوسف بناخت	اجر صبریست که در کلبه احزان کردم (۶۲)
یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور	کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور (۶۳)

اعنات:

که آنرا لزوم مالا یلزم و التزام نیز می گویند: آن است که شاعر یا نویسنده، به قصد آرایش کلام یا هنر نمایی، آوردن حرفی، یا کلمه بی را ملتزم شود که در اصل لازم نباشد. چنانکه مثلاً کلمه گلشن را به التزام حرف ش با روشن، جوشن قافیه کنند، و حال آنکه آنرا با گلخن، مسکن، تن و امثال آن نیز می توان قافیه کرد.

مثالی از حافظ شیرازی ببینید که می گوید:

دوش با من گفت پنهان راز دانی تیز هوش کز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش
تا نگردی آشنا زین پرده بوئی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام نی گرت زخمی رسد آئی چو چنگ اندر خروش (۶۵)
و همچنان شاعر یا نویسنده خود را مقید کند که لفظ مایل را با
التزام دو حرف الف و یا، با امثال شمایل، حمایل، متمایل قافیه سازد و حال
آنکه رعایت این حروف واجب نیست، و اگر آن را با الفاط دل، گل، حاصل
هم قافیه سازند، صحیح است (۶۶). مثال از حافظ شیرازی این است:

هر نکته که گفتم در وصف آن شمائل هر کاو شنید گفتا لله در قائل
تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول جانم بسوخت آخر در کسب این فضائل
گفتم که کی ببخشی بر جان نا توانم گفت آن زمان که نبود جان درمیانه حائل (۶۷)

ذوقافیتین:

این صنعت چنان باشد که شاعر در بیتی یا بیشتر دو قافیه آرد
(۶۸) حافظ شیرازی این صنعت را هم بکار برده است. مانند:

ز شوق چشمه نوشت چه قطره ها که فشاندم ز لعل روح فزایت چه عشوه ها که خریدم
ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که گشادی ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم (۶۹)
نسیم صبح سعادت بدان، نشان که تو دانی خبر به کوی فلان بر بدان، زبان که تو دانی
من این دو حرف نوشتم چنانکه غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
امید در کمر زرکشت چگونه نه بندم دقیقه ایست نگارا دران میان که تو دانی (۷۰)

ملمع:

این صنعت چنان باشد که شاعر مصرعی به عربی گوید و مصرعی به
پارسی (۷۱) ملمع را تلمیع نیز می گویند. غزل حافظ پر است از این صنعت
مانند:

حضورى گر همى خواهى از او غایب مشو حافظ متى ما تلق من تهوى دع الدنيا و اهملها (۷۲)
سليمى منذ حلت بالعراق الاقى من نواها ما الاقى (۷۳)
دروم خون شد از نا دیدن دوست الا تعا لا تام الفراق (۷۴)

تضمین:

این صنعت چنان باشد که شاعر از شعر دیگران مصرعی یا بیتی یا بیشتر با شعر خود ترتیب دهد (۷۵) و حافظ هم ازین استفاده کرده است مثلاً:
 «الا یایها الساقی ادر کاسا و ناولها» که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها (۷۶)
 این مصرع از حافظ تضمین شده است در حالی که این مصرع مال شاعری قبل از حافظ است. (۷۷)

«صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد» دل دیوانه ما را به نو درکار می آورد (۷۸)
 مصرع اول این شعر مال عراقی است (۷۹) که حافظ تضمین کرده است.

به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می باش

«که نیستی است سر انجام هر کمال که هست» (۸۰)

مصرع دوم این شعر مال سعدی است (۸۱) که حافظ استفاده کرده است.
 نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
 مجو درست عهد از جهان سست نهاد «که این عجزه عروس هزار داماد است» (۸۲)
 در این دو بیت بالا مصراع مال اوحدی مراغه ای است. (۸۳)
 «حال دل با تو گفتنم هوس است» خبر دل شنفتنم هوس است (۸۴)
 این مصراع با اختلاف «غم» به جای «حال» از عماد فقیه کرمانی است. (۸۵)

یادداشتها:

- ۱ - همائی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی جلد اول، تهران، ۱۳۵۴ ش، ص ۷۲.
- ۲ - حافظ شیرازی، دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به تصحیح و توضیح، سید علی محمد رفیعی، تهران، ۱۳۷۲ ش، ص ۳۸۲.
- ۳ - حافظ شیرازی، دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، پروگریسو بکس، لاهور، ۱۹۶۹م، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
- ۴ - همائی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۷۳.
- ۵ - حافظ شیرازی، دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، پروگریسو بکس، لاهور، ۱۹۶۹م، ص ۳۴۵.
- ۶ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۳۷.

- ۷ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۳۴۵.
- ۸ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۷۲.
- ۹ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۵۵۷.
- ۱۰ - همان
- ۱۱ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۳۶۶.
- ۱۲ - همان
- ۱۳ - همان، ص ۱۵۰.
- ۱۴ - همان.
- ۱۵ - شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی، حقایق الحدائق، به تصحیح، سید محمد کاظم امام تهران، ۱۳۴۱، ص ۲۳.
- ۱۶ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۱۰۷.
- ۱۷ - همان.
- ۱۸ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۷۰.
- ۱۹ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۲۷۲.
- ۲۰ - همان
- ۲۱ - همان، ص ۲۸۲.
- ۲۲ - همان.
- ۲۳ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۵۸.
- ۲۴ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۶۷.
- ۲۵ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۳۸۳.
- ۲۶ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۵۱.
- ۲۷ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۳۵۵.
- ۲۸ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۵۲.
- ۲۹ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۶۷.
- ۳۰ - همان، ص ۱۱۳.
- ۳۱ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۵۱.

- ۳۲ - حافظ شیرازی، دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۷۹م، ص ۳۸۸.
- ۳۳ - فنون بلاغت و صناعت ادبی، جلد اول، ص ۵۶.
- ۳۴ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۱۳۱.
- ۳۵ - همان.
- ۳۶ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، ص ۳۸۶.
- ۳۷ - فنون بلاغت و صناعت ادبی، جلد اول، ص ۵۶.
- ۳۸ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۱۵۱.
- ۳۹ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۳۶۷.
- ۴۰ - فنون بلاغت و صناعت ادبی، جلد اول، ص ۵۳.
- ۴۱ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۳۶۳.
- ۴۲ - فنون بلاغت و صناعت ادبی، جلد اول، ص ۵۷.
- ۴۳ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، ص ۲۷۰.
- ۴۴ - فنون بلاغت و صناعت ادبی، جلد اول، ص ۴۹.
- ۴۵ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۲۹۷.
- ۴۶ - فنون بلاغت و صناعت ادبی، جلد دوم، ص ۲۵۷.
- ۴۷ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۱۶۶.
- ۴۸ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۲۵۱.
- ۴۹ - همان، ص ۱۴۵.
- ۵۰ - فنون بلاغت و صناعت ادبی، جلد دوم، ص ۲۶۹.
- ۵۱ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، ص ۲۵۲.
- ۵۲ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۲۳۴.
- ۵۳ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۳۹۵.
- ۵۴ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۲۸۴.
- ۵۵ - همان، ص ۲۹۷.
- ۵۶ - حقایق الحدائق، تهران، ص ۲۷.
- ۵۷ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۲۳۸.
- ۵۸ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۳۳۹.

- ۵۹ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، ص ۳۲۹.
- ۶۰ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد دوّم، ص ۳۲۸
- ۶۱ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، ص ۳۶۸.
- ۶۲ - دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، ص ۳۱۲.
- ۶۳ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، ص ۳۰۵.
- ۶۴ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اوّل، ص ۷۴.
- ۶۵ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، صص، ۳۵۰ - ۳۵۱.
- ۶۶ - فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اوّل، ص ۷۴.
- ۶۷ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۴۴۱.
- ۶۸ - حقایق الحدائق، تهران، ص ۷۸.
- ۶۹ - دیوان حافظ، مترجم، عبادالله اختر، ص ۳۹۸.
- ۷۰ - همان، صص ۵۶۲ - ۵۶۳.
- ۷۱ - حقایق الحدائق، تهران، ص ۸۹.
- ۷۲ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۱۲۷.
- ۷۳ - همان، ص ۵۹۸.
- ۷۴ - همان، ص، همان.
- ۷۵ - حقایق الحدائق، تهران، ص ۱۰۱.
- ۷۶ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، ص ۱۲۷.
- ۷۷ - همان، ص، همان.
- ۷۸ - همان، ص ۲۸۹.
- ۷۹ - همان، ص، همان.
- ۸۰ - همان، ص ۱۴۸.
- ۸۱ - همان، ص، همان.
- ۸۲ - همان، ص ۱۶۵.
- ۸۳ - همان، ص، همان.
- ۸۴ - همان، ص ۱۷۳.
- ۸۵ - همان، ص، همان.

کتابنامه:

۱. اردو دائرة المعارف اسلامیه، دانشگاه پنجاب، لاهور.
۲. تفهیمی، ساجد الله، دکتر، فرهنگ اصطلاحات ادبی، اسلام آباد، ۱۳۷۵ ش.
۳. حافظ شیرازی، دیوان حافظ، مترجمه، عبادالله اختر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۷۹م.
۴. حافظ شیرازی، دیوان حافظ، مترجمه، قاضی سجاد حسین، پروگریسو بکس، لاهور، ۱۹۶۹م.
۵. حافظ شیرازی، دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به تصحیح و توضیح، سید علی محمد رفیعی، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۶. روحی، اصغر علی، دبیر عجم، لاهور، ۱۹۴۶م.
۷. شاد، محمد پادشاه، فرهنگ جامع فارسی (آندراج) تهران، ۱۳۶۳ش.
۸. شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی، به تصحیح و باحواشی و یادداشتهای، سید محمد کاظم امام، حقایق الحدایق، تهران، ۱۳۴۱ش
۹. شمس الدین، حدایق البلاغه، کانپور، ۱۸۴۲.
۱۰. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، ۱۳۶۵ش.
۱۱. کیا، زهرای خانلری، دکتر، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۴۸ش.
۱۲. معین، محمد، دکتر، فرهنگ معین، تهران، ۱۳۶۳ش.
۱۳. همائی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، دو جلد، تهران، ۱۳۵۴ش.

تحلیل تطبیقی آثار کلامی رابعه قزدارى و پروین اعتصامی

چکیده:

نفوذ زبان فارسی در شبه قاره را می توان به سربازان ایرانی که در سال ۷۱۱م. (۱۰۱ هجری قمری) همراه با محمد بن قاسم سرزمین سند را فتح کردند، نسبت داد که متعاقب آن فارسی به سرعت در این خطه رو به گسترش نهاد ولی اولین شاعر سخندان این زبان در قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) طلوع کرد. این شاعر زنی به نام « رابعه قزدارى » است که سخن او در لطافت و اشتمال برمغانی دل انگیز و فصاحت و حسن تأثیر معروفست.

از سوی دیگر در تاریخ ادبیات نوین ایران، پروین اعتصامی، معروفترین زن شاعره است که نام و کلام او بر آسمان زبان و ادبیات فارسی همچون ستاره می درخشد. شعر او سرشار از سادگی، عطوفت زنانه و مادرانه، صراحت، جرات و بی تکلفی است.

با آنکه فاصله زمانی درازی در میان عصر حیات این دو شاعره بزرگ سرزمین پهناور شعر و ادب پارسی وجود دارد با اینحال نه تنها در بیان احساسات زنانه بلکه در خردمندی و تکریم دانش و تفکر، نكوهش دنیا، آینده نگری، مسائل زنان، عفت لسان و روانی کلام و مسائل دیگر نقاط مشترک زیادی دارند. مقاله حاضر هم گونی های آثاری را که توسط این دو خلق شده است، مورد بحث قرار داده است.

ورود اسلام به شبه قاره هند و پاکستان با فتح سرزمین سند به دست محمد ابن قاسم در سال ۷۱۱م آغاز گردید و تا سه قرن به سلطه و حاکمیت اعراب ادامه یافت. نفوذ و رونق زبان فارسی از آنجا که تعداد کثیری از سپاهیان فاتح، ایرانی بودند، به سرعت رو به فزونی گذاشت و بدین سبب بخش هایی از مناطق غربی پاکستان امروزی پذیرای تسلط و تکلم زبان پارسی گشتند^(۱) اما قابل ذکر است که زبان و ادب پارسی در پاکستان از شهر خضدار در منطقه بلوچستان تیلور و گسترش یافت و دیگر نقاط شبه قاره هند و پاکستان تا اقصی نقاط پاکستان شرقی بنگال را درنوردید. شهر خضدار به اسامی و اشکال گوناگونی در طول تاریخ ذکر گردیده که از آن میان قضدار، قزدار، قصدار و خضدار مهمترین و معروفترین آنان می باشد. مهمترین نکته در این میان آن است که زاینده گی ادب پارسی را در این شهر یک زن به نام رابعه بنت کعب در قرن چهارم هجری بعهده دارد^(۲). دکتر ذبیح الله صفا در جلد اول "تاریخ ادبیات در ایران" پیرامون رابعه و کلام وی می نویسد: "رابعه بنت کعب قزدار بلخی از شاعران مشهور قرن چهارم هجریست که سخن او در لطافت و اشتمال بر معانی دل انگیز و فصاحت و حسن تأثیر معروفست." عوفی نیز در همین رابطه می نویسد: "او فارس (سوار) هر دو میدان و والی هر دو بیان بود، برنظم تازی قادر و در شعر پارسی بغایت ماهر."^(۳)

از سوی دیگر، در تاریخ ادبیات نوین و معاصر ایران، پروین اعتصامی معروفترین زن شاعره است که در سال ۱۲۸۵ شمسی در شهر تبریز متولد و در دامن خانواده هنرمند و پدر گرامی اش یوسف اعتصامی که خود در عهد خود ادیب و مترجم شناخته شده ای بود، پرورش یافت و در همین شهر و تحت نظارت پدر، ادبیات فارسی و عربی را تحصیل نمود. حضور در تهران و تحصیل در مدرسه امریکایی ها در این شهر و تحولات سیاسی- اجتماعی جامعه ایران که مقارن با جنبش مشروطه بود در پرورش و بلوغ فطری پروین نقش بسزایی داشت. او در سنین جوانی چشم از دنیا فروبست، با اینحال نام و کلام او در آسمان زبان و ادبیات فارسی همچون ستاره

هم‌نامش پروین می درخشد. شعر او سر شاراز سادگی، عطوفت زنانه و مادرانه صراحت، جرأت و بی تکلفی است.

هر چند صد ها سال فاصلهٔ زمانی در میان عصر حیات این دو شاعرهٔ بزرگ سرزمین پهناور شعر و ادب پارسی وجود دارد با اینحال در زندگی و کلام هر دو وجوه مشترک بسیاری را می توان یافت. هر چند علت تفاوت زمان و نحوهٔ ادب و تحصیل، زمینه‌هایی تفاوت در طرز تفکر و اندیشه نیز وجود دارد. منظور از نحوهٔ زندگی در اینجا مراد آن است که، پدر رابعه فرمانروای منطقهٔ بلخ، بست و قندهار بود، بنابراین رابعه از دریچهٔ فرزند یک فرمانروا به محیط اطراف خود نگریسته و با زندگی روزمرهٔ عامهٔ مردم بیگانه بوده. در مقابل، با اینکه پدر پروین یک شخصیت ادبی و صاحب علم و دانش بوده، پروین با تلخی و واقعیت‌های ملموس زندگی مردم بخوبی آشنا بوده و کسب تحصیلات علوم و زبان‌های خارجی مطالعات گسترده با جریان‌ات اجتماعی و ادبی غرب و شرق آشنایی پیدا کرده بوده. این است که در شعر پروین، رنگ و احساس زندگی تودهٔ جامعه بخوبی حس می شود.

از طرف دیگر اولین وجه مشترک این دو شاعرهٔ ادیب، شخصیت سرپرست و پدر آنهاست. هر چند معروف است در پشت سر هر مرد موفق، وجود یک زن متجلی است اما نباید این حقیقت را کتمان نمود که کامیابی و موفقیت یک زن زمانی، میسر و ممکن می گردد که همسر یا سرپرست او با او همراه و همیار باشد. این است که در کامیابی و موفقیت این دوزن، اهتمام پدران‌شان در تعلیم و تربیت و توجه خاص آنها به پرورش فکری و روحی فرزندان‌شان نقش بسزایی داشته است.

فکر و اندیشه:

شعر هر دو شاعرهٔ پارسی گوی از لحاظ فکر و معنا بسیار پخته و متین می‌باشد. اندیشه و تفکر کسب علم و تجربه توانسته از هر دوزن، شاعره ای چیره دست و متفکر خلق نماید که اشعاری پُرمایه و بی پیرایه سرود و در گسترهٔ حیات بشری و زوایای مختلف اجتماعی، اخلاقی زندگی انسانی را در برگرفته و تحت تاثیر قرار بدهند. بطور مثال رابعه می گوید:

هر آینه نه دروغست آنچه گفت حکیم
 فمن تکبر یوما فبعد عز ذل
 بدرالدین یغمایی به همین گونه در توصیف اشعار پروین می گوید:
 در مطالعه دیوان هر چه پیش تر می‌رفتم و بیش تر می‌خواندم، استعجاب من
 به تعجب مبدل می شد که چگونه امروزه در این قحط الرجال فضل و ادب،
 یک چنین "ملکه النساء الشواعر" در مرکز ایران ظهور کرده و به سرودن چنین
 شعری در درجه اول از فصاحت و سلاست و متانت که لفظاً و معنأ و
 مضموناً و فکراً با بهترین قصاید اساتید مخصوصاً ناصر خسرو دم برابری
 می‌زند(۴). در همین زمینه پروین چنین زیبا می سُراید:
 پاکی آموز به چشم و دل خود گر خواهی که سراپای وجود تو مطهر گردد(۵)

پند و نصیحت :

هر شاعر مردمی در اثر و یا آثار خود بخش عمده ای را در تشریح
 شرایط اجتماعی عصر خود و فراز و پستی های آن اختصاص داده و با
 رهنمودها و نصایح خود، انسان عصر و جامعه خود را به خود آگاهی و
 نجات و پیراستن جامعه از بدی ها هدایت می‌نماید. رابعه قزداري هر چند در
 خانواده ای رشد و نمو یافت که کمتر با مسائل اجتماعی خاص آن جوامع
 در اصکاک و تماس بود، با این وجود به دلیل روح حساس و بیدار آن
 شاعره بزرگ غیر غم دوری از جریانهای اجتماعی، تلخی ها و نقاط ضعف و
 قوت آنرا بخوبی احساس می کرد و تلاش داشت تا با بیان حقایق و
 رهنمودهای متعالی و روشن خود. مردم را از فرو افتادن در گرداب خطا ها و
 گمراهی ها نجات بخشد و مسیر صحیح و روشن را به آنها بنماید. در بیت
 زیر، وی در اوج شیرینی بیان و زیبایی، تلخی پوشیده در شعر را بخوبی
 می‌توان یافت که :

بروی نیکو تکیه مکن که تا یکچند بسنبل اندر پنهان کنند نجم زحل
 در همین موضوع، پروین این سرآمد مردم عصر خود چنین شیوا بیان
 می دارد که:

مشو چو وقت، که یک لحظه پایدار نماند مشو چو دهر، که یک عهد پایدار نکرد
برو ز مورچه آموز بردباری و سعی که کار کردو شکایت ز روزگار نکرد(۶)

عشق:

محوری ترین موضوع با اهمیت در بیان و کلام رابعه "عشق و محبت" است. برای یک جوان وجودش باعشق پیوند خورده و بارگ و پی او عجین گشته است، چه این عشق حقیقی باشد و چه مجازی، هر چند که فرید الدین عطار عشق مطرح در آثار رابعه را عشقی حقیقی می خواند که:

عشق او باز اندر آوردم به بند کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریای کرانه نا پدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

او می گوید من اسیر عشق محبوب خود گشته ام، هر تلاشی برای رهایی از کمند عشق او بی فرجام و بی حاصل است. عشق همچون اقیانوسی است که ساحل و کرانه ای ندارد، ای هوشمند چگونه می توان در این بحر شناوری کرد؟ باید که فنا و غرقه در آن شد. رابعه این اصل را پذیرفته که در راه عشق، هر چه از دوست رسد نیکوست و بر همین بناء می گوید:

زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند
رابعه خطاب به محبوب خود می گوید برای آنکه تو نیز به درد عشق گرفتار شوی باشد که به هجر و فراق درافتی تا درک از درد عاشق داشته باشی:

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین دلی نا مهربان چون خویستن
تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
تا به هجر اندر بیچی و بدانی قدر من

در صحنهٔ عشق پروین بگونه ای دیگر می اندیشد. زندگی او از چنین هجر و فراق عاشقانه خالی است. او عشق و روحش را به انسانیت معطوف کرده و قلبش مواج از عطوفت و عشق به انسان، طبقات فرودست جامعه، بزرگان علم و ادب یتیمان و مظلومان است. او در اوج عظمت، نالهٔ بیوه زنی محروم، اشک چشم کودکی یتیم، چنان قلب مهربانش را بدرد می آورد که بی تاب می شود و به ظالمان و مسیبان آن مصائب می تازد. احساسات پاک مادرانه اش به جوش می آید و تازیانه شعر و کلام را بر اندام گناهکاران بسختی فرو می آورد. غلامحسین یوسفی در اثر خود "چشمهٔ روشن" در همین زمینه می نویسد:

"برخی معاصران، خاصه آشنایان با ادبیات مغرب زمین و شعر امروز، وقتی انعکاس کششهای جسمانی و تبهای عشق و رنگ زنانهٔ آنرا در شعر پروین نمی یابند در نظر شان نا منتظر می نماید. گویی هر زن شاعره نا گزیر باید درون مایهٔ شعرش از این گونه باشد و حال آنکه بسیار مردان سخنور نیز بوده اند و هستند که در این زمینه ها سخن نگفته اند. علاوه بر این مقتضیات عصر و محیط پرورش پروین و عفاف و حفاظ آن و منش و خصلت سراینده، که خاص خود اوست، نیز مورد توجه می باشد" (۷)

با اینحال، پروین عاشقانه ترین شعرش با حفظ کمال و عفاف در اوج زیبایی است و هنر، هر چند که اینگونه بیان احساسات در کل دیوانش انگشت شمار و معدود است:

ای خوشامستانه سر در پای دلبر داشتن	دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن
نزد شاهین محبت بی پرو بال آمدن	پیش باز عشق، آئین کبوتر داشتن (۸)

مضامین قرآنی:

در گذشته رسم بر آن بوده که شعرا برای به عیان گذاشتن فضیلت و تجر خود در علوم بویژه علوم قرآنی و صرف و نحو از مضامین و موضوعات و حتی بطور مستقیم از آیات قرآنی در اشعار خود بهره می جسته اند و کلام

خود را بدان زینت می بخشیدند. رابعه در سروده ای با استفاده از موضوع مورد بحث خداوند در سوره انفال در مورد راهبان و نصاری چنین می گوید:

فشان از سوسن و گل، سیم و زر باد زهی بادی که رحمت باد، برباد
بداد از نقش آذر صد نشان آب نمود از سحرمانی صد اثر، باد (۹)

پروین اعتصامی با آنکه عمده دوران تحصیل خود را به روش متجددان و زیر سرپرستی مدارس امریکایی ها در تهران سپری کرد اما تربیت و تعلیم مربی و پدر بزرگوارش در آثارش مشهود است که وی بشدت به اعتقادات مذهبی پایبند بوده :

ای خوش! از تن کوچ کردن، خانه در جان داشتن
روی مانند پری از خلق پنهان داشتن
هم چو عیسی بی پرو بی بال بر گردون شدن
هم چو ابراهیم در آتش، گلستان داشتن

امید:

زندگی و ادامه حیات بشری به امید است زیرا در سایه شوم ناامیدی امید به بقاء و ادامه زندگی به پایان خواهد رسید. بلند همتی و امید در رابعه به وسعت گیتی است تا جائیکه حتی ستم روا شده از سوی محبوب را نیز به چشم امید می نگرد:

ستمگر گشته معشوقم همه زین قبول دارم
که هرگز سود نکند کس به معشوقِ ستمگر بر

و پروین در شوره زار زندگی زیبا ترین لاله های امید را می پروراند
که:

از خاک تیره، لاله برون کردن دشوار نیست ابر گهرزا را (۱۰)

بهاریه:

در کلام رابعه تشبیهات زیبایی برای بهار و گل و بلبل سروده شده که در نوع خود زیبا و بی نظیر است. در شعر زیر رابعه در توصیف بهار، ارژنگ مانی را به نظر آورده است:

ز بس گل که در باغ، مأوی گرفت چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
در همین زمینه چه باشکوه و باظرافت و زیبایی پروین در
وصف "توروز" و "بهار" نظمی بلند می سراید که:

سپده دم، نسیمی روح پرور وزید و کرد گیتی را معنبر
تو پنداری، زفرور دین و خرداد به باغ و راغ، بُد پیغام آور (۱۱)

ترکیبات و اصطلاحات عربی:

چاشنی نمودن ترکیبات و لغات عربی از وجوه مشترک در کلام رابعه پروین است تا جائیکه وجود و فور ترکیبات عربی در اشعار رابعه سبب شده تا به وی "زین العرب" اطلاق گردد. او به جهت تسلط به زبان عربی به روانی و سهولت از این زبان بهره جسته است. رابعه می گوید:

هر آینه نه دروغست آنچه گفت حکیم فمن تکبر یوماً فبعد عزذل
و پروین می گوید:

تو را فرقان، دبیرستان اخلاق و معالی شد

چرا چون طفلِ کودن زین دبیرستان گریزانی (۱۲)

تلمیحات:

بهره گیری و استعمال از تلمیحات حاکی از وسعت اطلاعات و استادی شاعر است. در این میدان نیز این دو شاعره از کسی پس نمانده و چه بسا در مقایسه با بسیاری شعرا، بیش افتاده. رابعه در بیان شخصیت حیدر کرار می گوید:

بقهر از من فگندی دل بیک دیدار و مهرویان

چنان چون حیدر کرار در آن حصن خیبر بر

و پروین درباره شاهان اساطیری ایران چنین شیرین سخن می گوید:

ماه چون شب شود، از جای به جایی حیران

پی کیخسرو و دارا و اسکندر همی گردد (۱۳)

علم نجوم:

بامرور برکلام و بیان هر دو شاعره این احساس بدست می آید که آن دو به علم نجوم علاقه وافری داشتند. در آثار پروین مثالهای متعددی می توان یافت چون:

گاه سلخ و غره بشمر ویم و گاهی روز و شب

کاش می کردیم عمر رفته را روزی شمار (۱۴)

و رابعه که اندکی از قصاید او در دسترس مانده است مثالی دارد

اینچنین:

بروی نیکو تکیه مکن که تا یکچند بسنبل اندر پنهان کنند نجم زحل

مختصر می توان گفت باآنکه فاصله زمانی بین رابعه و پروین بسیار

طولانی است امانه تنها در بیان احساسات زنانه بلکه در خردمندی و تکریم

دانش و تفکر، نکوهش دنیا، آینده گری، مسائل زنان، عفت لسان و روانی

کلام و مسائل دیگر نقاط مشترک دارند بلکه از شعرای بسیاری فراتر و عمیق

تر بوده اند.

پانوشته ها:

۱) آفتاب اصغر، «تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان» خانه فرهنگ ج.ا.ایران،

لاهور، ۱۳۲۴ش، ص ۵.

۲) «مقالات احسن» بکوشش آفتاب اصغر و معین نظامی، بخش فارسی، دانشگاه

پنجاب، لاهور ۱۹۹۹م، ص ۳۲۱.

۳) صفا، ذبیح الله «تاریخ ادبیات در ایران» انتشارات فردوس ۱۳۷۱ش، ص ۴۴۹.

- ۴) مقدمه دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۱۸.
- ۵) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۳۷۱.
- ۶) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۹۶.
- ۷) یوسفی، غلامحسین "چشمه روشن" انتشارات علمی ۱۳۷۹ش، ص ۴۱۵.
- ۸) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۲۳.
- ۹) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۲۳.
- ۱۰) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۲۳.
- ۱۱) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۲۳.
- ۱۲) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۲۳.
- ۱۳) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۳۶۷.
- ۱۴) دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۵۸۰.

کتابنامه :

۱. آفتاب اصغر "تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان" خانه فرهنگ ج.ا.ا ایران، لاهور ۱۳۴۲ش.
۲. صفا، ذبیح الله "تاریخ ادبیات در ایران" انتشارات فردوس ۱۳۷۱ش.
۳. "مقالات احسن" بکوشش آفتاب اصغر و معین نظامی، بخش فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۹۹م.
۴. مقدمه دیوان پروین اعتصامی بکوشش بدرالدین یغمایی، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۱ش.
۵. یوسفی، غلامحسین "چشمه روشن" انتشارات علمی ۱۳۷۹ش.

ترکیب های باهم آیی (هم آیند) در زبان فارسی و برخی زبان های شبه قاره

هر آنجا که خوشتر بود مرز توست
که پیش شه هندوان ارز توست (فردوسی)

چکیده:

در این مقاله با توجه به گستره تداول زبان فارسی در قلمرو خارج از مرزهای ایران، موضوع مخاطبان زبان فارسی و فراگیران غیربومی و مسائل آموزش زبان و نیز ترجمه مطرح می شود. عموماً یکی از ابزارهای کمک آموزشی در فرآیند آموزش زبان و ترجمه، بهره گیری از فرهنگ (واژه نامه) است. ترکیب های تثبیت شده نظیر «باهم آیی ها» در هر زبانی دارای معادل هایی در دیگر زبان هاست. در آموزش و ترجمه، واژه نامه چنین ترکیب هایی در یافتن آنها موثر است. واژه نامه ای که در این مقاله به آن پرداخته می شود نوعی فرهنگ آموزشی با عنوان فرهنگ باهم آیی و پیشنهاد تدوین آن است.

کلیدواژه: آموزش، فارسی، اردو، هندی، ترجمه، باهم آیی، فرهنگ باهم آیی، غیر فارسی زبان

* * *

مقدمه :

در بحث سیاستگذاری و برنامه ریزی زبان فارسی سه قلمرو مشخص شده است (حبیبی ۱۳۸۵، ۵۹-۶۰):

الف. قلمرو زبان فارسی به عنوان زبان رسمی ایران و یا رسمی و نیمه رسمی کشورهای دیگر مانند افغانستان، تاجیکستان و بخشی از ازبکستان.

ب. قلمرو شبه قاره و برخی از کشورها مانند جمهوری آذربایجان و ترکیه که به لحاظ تاریخی در آنجا رواج داشته و در مقام زبان دوم و سوم بوده است.

* - عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه دانشنامه شبه قاره.

ج. قلمرو جهانی زبان فارسی در دیگر کشورها که در آنها گروهی از نظر تاریخی یا تمدنی و فرهنگی با آن آشنا هستند. (همانجا)

سومین طبقه، مخاطبان فعلی زبان فارسی در کشورهای شبه قاره را نیز شامل می‌شود زیرا این زبان هنوز پل ارتباطی عصر حاضر با روزگاری است که فارسی جایگاه زبان رسمی را داشت و از آنجایی که بخش عظیمی از ذخائر ادبی و گنجینه کلاسیک در آن خطه در کتابخانه‌ها به امانت سپرده شده است، خود می‌تواند انگیزه و موضوع پژوهش در مطالعات محققان ایرانی و محققان سرزمین شبه قاره باشد.

موضوعی که در این نگاشته به آن پرداخته می‌شود مسئله توجه به زبان فارسی و برخی زبان‌های شبه قاره نظیر اردو و هندی در حوزه آموزش و ترجمه است. هر زبانی روند طبیعی تحول، تغییر و تثبیت را پشت سر می‌گذارد و، امروزه، درزمینه آموزش و ترجمه، ابزاری نظیر واژه‌نامه‌ها (فرهنگ لغت)، با توجه به این تحولات، به کار می‌آیند؛ یکی از انواع این آثار کمک آموزشی فرهنگ یا واژه‌نامه ترکیب‌های باهم‌آیی است که برای اجرای تحقیقات مشترک پیشنهاد می‌شود.

۲. ترکیب‌های باهم‌آیی (هم‌آیند)

با هم‌آیی عبارت است از هم‌نشینی متداول واژه‌های بسیط در کنار یکدیگر که در قالب ترکیب دو جزئی یا سه جزئی قرار می‌گیرند.

در فرهنگ باهم‌آیی آکسفورد^۱ (p, vii – viii) با هم‌آیی روشی برای ترکیب کلمات در تولید گفتار و نوشتار طبیعی تعریف شده است. مثلاً عبارت‌های انگلیسی *strong wind* و *heavy rain* طبیعی‌اند، ولی با جا به جا کردن صفت در این عبارات، آنچه حاصل می‌شود طبیعی نیست و اگر در این ترکیبات عناصری دیگر جانشین شود در روانی و خوش آهنگی آن اختلال ایجاد می‌کند. مثالی از این ترکیبات در زبان فارسی نظیر «بارش شدید» و در اردو «شدید بارش» یا «تیز بارش» است. خوش‌آوایی عبارت‌هایی که صورت ثابت دارند، حاصل هم‌نشینی عناصر مانوس کنار یکدیگر است.

^۱ - Oxford Collocations (dictionary for students of English)

در هر زبانی اسم‌ها بر روی یک پیوستار با هم‌نشین‌های خود ترکیب می‌شوند و این ترکیب‌ها از صورت‌های آزاد شروع می‌شوند تا به موارد متداول می‌رسند و در همهٔ زبان‌ها این نوع ترکیب‌ها به جز آن دسته که در دورترین حد این سپیوستارند با هم‌آیی نامیده می‌شوند.

۳. ترکیب های باهم آیی در زبان فارسی

باهم‌آیی را می‌توان نوعی همگانی در زبان تلقی کرد. این عبارات از هم‌نشینی متداول واژه‌های بسیط در کنار یکدیگر حاصل می‌شوند و شامل ارکان پایه و هم‌آیند هستند نظیر ترکیب‌های فعلی سوگند خوردن، قسم خوردن، انتظارکشیدن، آه کشیدن و ترکیب‌های غیرفعلی نظیر واحد اجباری، واحد اختیاری، دندان مصنوعی، دندان شیری. تکرار این ترکیب‌ها در گذر زمان صورتی رایج و متداول به آنها می‌دهد و گاهی آنها را به ترکیب‌های کلیشه‌ای تبدیل کند. تولید و کاربرد این ترکیب‌ها برای اهل زبان (سخنگویان بومی) امری بدیهی است، اما، در شناسایی این موارد برای غیرفارسی‌زبانان فرهنگ لغت، ابزار کمک آموزشی مناسبی به نظر می‌آید. تاکنون این ترکیب‌ها مانند مدخل‌های قاموسی (واژگانی) در فرهنگ‌ها یا (واژه‌نامه) های فارسی درج نشده‌اند. (پناهی ۱۳۸۱، ۲۰۶-۲۰۸)

برخی از ترکیب‌ها به دلیل کمی بسامد و کاربرد در زبان روزمره از زبان حذف می‌شوند، شماری دیگر نیز که بسامد بالا دارند، مسیر تثبیت و تداول را طی می‌کنند. این ترکیب‌ها به دو دستهٔ فعلی و غیرفعلی قابل تقسیم‌اند. در تشخیص عبارت‌های فعلی، معیارهای دیرمقدم (۱۳۷۶: ص ۴۳) استاندارد‌های مناسبی است. ملاک‌های وی رهنمودی در یافتن افعال مرکب (گروه فعلی) است. در ترکیب‌های غیرفعلی، عموماً حضور کسرهٔ اضافه محسوس است و در مواردی عامل تمایزدهنده از گروه‌های فعلی است مانند اسب سواری در مقایسه با اسب سواری. از خصوصیات دیگر آنها، غیرفعلی بودن هر دو جزء ترکیب است؛ اسم، قید، صفت یا حرف اضافه بخشی از این ترکیب‌ها هستند. (← پناهی، همانجا)

۴. ترکیب های باهم آیی در آموزش زبان فارسی

زبان‌شناسی کاربردی، در جوامع گوناگون از جمله کشور ایران، در مطالعات مسائل زبانی جایگاه ویژه و گسترده‌ای را به خود اختصاص داده

است، دستاوردهای این حوزه با به کارگیری نظریه‌های کارآمد در فرهنگ‌نگاری و آموزش و یادگیری زبان خارجی و ترجمه آشکار می‌شود. نگارنده، در اینجابه نتیجه آماری پژوهش میدانی درباره آشنایی با ترکیب‌های هم آیند که از پاسخ ۳۰ نفر دانشجوی غیر ایرانی دانشگاه تهران در سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در سال ۱۳۷۹ به دست آورده، اشاره می‌کند (پناهی، ۱۳۷۹، ۸۳-۱۰۴).

جدول ۲- میانگین پاسخ‌های صحیح سه مقطع درباره باهم‌آیی‌ها

غیر فعلی	فعلی	نوع باهم‌آیی	سه مقطع
٪۶۰	٪۶۶	کارشناسی ارشد، کارشناسی	دکتری،

در پرسشنامه ای که میان دانشجویان توزیع شد، دو نوع ترکیب پر بسامد فعلی مانند «به سزای اعمال خود رسیدن»، «وقت گرفتن»، «اتوکشیدن»، «باختن به»، «بردن از» و ترکیب‌های غیر فعلی نظیر «اتفاق آراء»؛ «آرامش خاطر»؛ «اثر ادبی»، «اثر انگشت» مورد سوال بود که بدون استفاده از مواد کمک آموزشی از قبیل فرهنگ لغت پاسخ داده شد. میانگین مجموعه پاسخ‌های صحیح که با کمک جدول فراوانی استخراج شد در هر سه مقطع در مورد باهم‌آیی‌های فعلی ٪۶۶ و غیرفعلی ٪۶۰ بود. (همان، ۱۰۱)

به لحاظ کمی، و با توجه به عامل ضریب اطمینان در بررسی‌های آماری آزمون زبانی مذکور، پاسخ‌ها رضایت بخش نبود و این می‌توانست نتیجه نا آشنایی غیر فارسی‌زبانان با ترکیب‌های فعلی و غیر فعلی فارسی و چگونگی کاربرد و پردازش آنها در گونه گفتاری و نوشتاری باشد.

۵. ترکیب‌های باهم‌آیی و ترجمه

طبق نظر نیومارک (1988:114) «هنگامی که مترجم در زبان مبدا به باهم‌آیی‌های قابل قبول بر می‌خورد می‌باید در زبان مقصد معادل موجود را بیابد.» وی معتقد است که باهم‌آیی‌ها اساساً ساختاری زنجیری یا افقی دارند و در نتیجه شامل کلماتی متعلق به یک حوزه معنایی یا تضاد معنایی اند. در انواعی که او برای باهم‌آیی‌ها می‌شمرد، برخی به شرح زیر است: فعل به

اضافه اسم مثل pay attention؛ حرف تعریف به اضافه صفت و اسم مانند a tall man؛ اسم های جمع و اسامی شمارش نظیر bunch of keys. از نظر نیومارک به لحاظ سبکی و معنایی کلیشه ها زیر گروهی از باهم آبی ها هستند و ممکن است مترجمی یک ترکیب باهم آبی را که کمتر متداول است، کلیشه تلقی کند. مترجم باید نسبت به باهم آبی ها آگاه باشد و باید بداند که در صورت رعایت آن در زبان مبدا باید در زبان مقصد معادل آن را بیاورد.

۶. ترکیب های باهم آبی در ترجمه آثار به فارسی و زبان های شبه قاره

درباره جایگاه ترجمه در تبادل فرهنگ و دانش میان جوامع بشری از جمله ایران و شبه قاره اخترراهی (۱۳۵۶) در کتاب خود که به موضوع ترجمه متون فارسی به زبان های شبه قاره اختصاص دارد، به مسئله ترجمه متون فارسی به زبان های پنجگانه اردو، پشتو، پنجابی، سندھی و براهویی پرداخته است.

بررسی محققان نشان می دهد که کمتر متن مهم و معروف فارسی بوده که در شبه قاره ترجمه نشده باشد. برخی از متن های فارسی چند بار به زبان های این سرزمین برگردانده شد نظیر کشف المحجوب هجویری ۱۵ بار، گلستان سعدی ۲۹ بار، رباعیات خیام و مثنوی معنوی هر یک ۱۸ بار سروده های حافظ ۲۲ بار. یکی از ترجمه های دیوان حافظ به زبان پنجابی در فاصله سال های ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۱ هشت بار چاپ شده است.

زبان فارسی نه تنها فرهنگ ایران را به این سرزمین منتقل ساخته، بلکه در دوره ای تاریخی زبان انتقال بسیاری از متون سنسکریت، ترکی، فرانسه، به ویژه عربی در سرزمین شبه قاره بوده است. عناوین برخی از متون سنسکریت به شرح زیر است: پنجه تتره که برزوی طبیب آن را به زبان پهلوی (فارسی میانه) ترجمه کرده و آثاری نظیر مهابهارات؛ رماین؛ سنگهاسن بتیسی؛ بهگوت گیتا؛ اوم نامه .

از ترجمه های امروزی اردو به فارسی تاریخ ادبیات فارسی ترجمه پاکستان مین فارسی ادب ظهورالدین احمد اثر شاهد چوهدری قابل ذکر است. در زمینه ترجمه های امروزی دکتر محمود عالم از دانشگاه جواهر لعل نهرو، به بررسی برخی تفاوت های کاربردی زبان ها اشاره می کند و می گوید چرا زبان انگلیسی دو واژه actor و actress دارد و فارسی فقط واژه هنرپیشه

را دارد که جنسیت در آن مشخص نیست. و در صورت افزودن واژه های جداگانه جنسیت مشخص می شود. یا دو واژه میز و جدول با یک واژه واحد table مشخص می شود. او به این نظر اعتقاد دارد که ترجمه باید تا آنجا که ممکن است تحت اللفظی و تا آنجا که لازم است آزاد باشد. وی مسئله واحد ترجمه را نیز مطرح می کند. مثلاً واژه newspaper را کاغذ اخبار ترجمه نمی کنیم مثال ساده فوق بیانگر این مطلب است که واحد ترجمه ماهیت مکانیکی ندارد بلکه شناور و پویاست. و از بافتی به بافت دیگر تغییر می کند. ترجمه عبارات و جملات نیز همواره مجموع جبری واژه های آن نیست.

ترجمه ارتباطی^۱ و ترجمه معنایی^۲ نشان می دهد که میان پیام و معنی تفاوت است. در ترجمه ارتباطی اصل خواننده است و در ترجمه معنایی به نویسنده توجه بیشتری می شود. (محمود عالم، ۵۶-۵۹) و ترکیب های باهم آیی از آن دست واحدهای شناور و پویاست که از بافتی به بافت دیگر تغییر می کند. برخی از ترکیب های باهم آیی در زبان اردو و معادل های آن در فارسی به شرح زیر است:

باغ باغ هونا = به شدت مسرور و شادمان گشتن to be delighted

انضباط اوقات = جدول زمانی time table

آواز بهاری = صدای دورگه a hoarse voice

باقی حساب = تراز مالی Balance of an account

انگشت شهادت = انگشت اشاره

خوشگوار تعلقات = روابط حسنه، روابط خوب

خبر خوب = خبر خوب

خیرات خانه = موسسه خیریه

خیراتی شفاخانه = بیمارستان خیریه

خیراتی انجمن = انجمن خیریه

داروغه آبکاری = بازرسی گمرک

ذیلی مضامین = موضوعات فرعی

راست پیدایش = تولید مستقیم

رخصت استحقاقی = مرخصی استحقاقی

رخصت بلا تنخواه = مرخصی بدون حقوق

3. communicative translation

4. Semantic translation

رسوم عدالت = هزینه دادگاه ، مخارج دادگاه
مشخص ملزم = مجرم

۷. نتیجه گیری

در تقویت توانایی تشخیص غیر بومیان برای انتخاب گزینه های مناسب در هم نشینی واژه ها تالیف واژه نامه های باهم آیی ضروری است و اگر این نوع آثار در اختیار فراگیران غیر بومی و مترجمان قرار گیرد ، میزان پاسخ های صحیح و نیز آشنایی بیشتر آنان با عبارت های متداول هر دو زبان بیشتر خواهد شد و می تواند تاثیر قابل ملاحظه ای در یادگیری عبارات طبیعی و صحیح و انتخاب مناسب باشد. زیرا فراگیران زبان دوم در ارتباطات زبانی ، اغلب به زبان مادری تکیه می کنند .

با توجه به گسترش چاپ فرهنگ های ترکیب های باهم آیی ، در زبان های انگلیسی ، ژاپنی و روسی تالیف این فرهنگ ها برای جوامع فارسی ، هندی و اردو زبان واز نوع دوزبانه آن در حوزه ترجمه ضرورت می یابد.

به منظور ارائه ساختاری از چنین فرهنگ هایی می توان از طرح مصطفی عاصی (۱۳۷۳ ، ص ۲۷۵ - ۲۸۰) برای تدوین فرهنگ ترکیب های باهم آیی بهره برد. نظریه مورد استفاده می تواند نظرگاه بنسون و هاوسمن (۱۹۸۹) باشد که اساس آن تقسیم اجزای باهم آیی به دو بخش پایه و هم آیند است. مثلا ، در ترکیب های فعلی ، بخش پایه جزء فعلی و در ترکیب غیر فعلی اسم ، صفت ، قید ، حرف اضافه بخش پایه است که با توجه به فحوای کلام می تواند متغیر باشد. گردآورندگان واژه نامه را گروهی مرکب از افراد متخصص در حوزه فرهنگ نگاری و متخصصان زبان و ادبیات فارسی ، زبان شناسی و مترجمان زبان های فارسی ، هندی و اردو تشکیل می دهند. روش گردآوری داده ، با بهره گیری از متون پیوسته (متون کلاسیک) و پیکره های زبانی فارسی ، اردو یا هندی خواهد بود و فایده آن کمک به مترجمان و نیز فراگیران فارسی ، هندی و اردو به فراگیران آنهاست. طرحی درباره همین ترکیب ها در زبان فارسی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در دست اجرا است. چاپ آثاری از این دست در قالب واژه نامه

دو زبانه ترکیب های هم آیند فارسی ، اردو و هندی می تواند نویدی برای رونق در حوزه ترجمه و نیز آموزش زبان باشد.

منابع :

- پناهی، ثریا (۱۳۷۹)، فرآیند باهم آیی در زبان فارسی و نقش ترکیبات باهم آیند در آموزش فارسی به غیرفارسی زبانان (پایان نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
- پناهی، ثریا، (۱۳۸۱)، فرآیند باهم آیی و ترکیبات با هم آیند در زبان فارسی، نامه فرهنگستان، دوره پنجم، شماره ۱۹، ص ۱۹۹ - ۲۱۱.
- چوهدری، شاهد، فرهنگ واژه های فارسی در زبان اردو، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- حبیبی، حسن (۱۳۸۵)، یک گام فراتر در برخی از حوزه های سیاست علمی کشور، تهران، انتشارات اطلاعات.
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبان شناسی، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، ص ۲-۴۶.
- راهی، اختر، ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان، اسلام آباد ۱۳۵۶ ش.
- صدری افشار، غلامحسین، نسرين و نسترن حکمی (۱۳۶۹)، فرهنگ زبان فارسی امروز، چاپ اول، ویرایش سوم، تهران، مؤسسه نشر کلمه.
- عاصی، مصطفی (۱۳۶۸)، طرحی برای تهیه فرهنگ های تخصصی با کمک کامپیوتر، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان شناسی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ص ۲۶۹ - ۲۸۵.
- محمود عالم، "مسائل ترجمه در زبان و ادب فارسی"، بیاض، انجمن فارسی دهلی، سال ۱۱، شماره ۱۰، ۱۹۹۱م.
- Benson, M, et. Al. (1986). The BBI Combinatory Dictionary of English, Amsterdam : John Benjamins;
- Brown, D.F. (1974). "Advanced Vocabulary Teaching: The Problem of Collocation." REL Journal, No. 5, 1-11.
- Newmark, Peter (1988), Approaches to the Translation, Newyork : Prentice Hall
- Oxford Collocations (dictionary for students of English), Oxford, 2002.

ادب امروز ایران

داستان کوتاه کد خدا

جلب موافقت مادر داماد مشکل بود. او تنها یک پسر داشت و می‌خواست در مراسم عروسی او، همه آرزوهایش را برآورده ببیند. گرچه در میهمانی بله برون در خانه عروس، غیر از پدر و مادر و دو برادر عروس و خواهر او، تعدادی از اقوام بسیار نزدیک عروس را هم دعوت کرده بودند. اما در مجموع، جلسه گفتگو، جلسه بزرگی نبود، چون از طرف داماد هم غیر از پدر و مادرش و دو خواهر و یک برادر داماد، تنها پنج نفر دیگر از نزدیکانش دعوت داشتند. طبیعی بود که عمه داماد هم که به او کدخدا می‌گفتند، در این جلسه حضور داشته باشد. اگر با خود عروس و داماد حساب می‌کردی، باز هم افراد حاضر در این میهمانی، خیلی نمی‌شدند.

قبلاً داماد و عروس باهم به تفاهم رسیده بودند و داماد و خانواده اش هم به طور رسمی برای خواستگاری به خانه عروس رفته بودند و پاسخ خانواده عروس، مثبت اعلام شده بود. حالا نوبت قول و قرارهای بعدی بود. دو خانواده شب عروسی را هم تعیین کرده بودند. همه چیز که به اختیار آنها نبود، به پیدا کردن سالن و خالی بودن آن برای شبی که می‌خواستند هم بستگی داشت. قرارداد سالن را بسته بودند تا بدانند که بقیه حرفها و قرارها باید به گونه ای تنظیم شود که امکان برگزاری مراسم عروسی در شبی که قرارداد سالن را بسته اند، فراهم شود. برنامه خرید لباس، دوخت لباس جدید، خرید لوازم سفره عقد، پیش بینی آرایشگاه، دعوت عاقد رسمی و بقیه موارد، چیزی نبود که نتوان آنها را تا آن شب فراهم کرد.

گرچه مادر عروس هم دلش می‌خواست سنگ تمام بگذارد، اما پدر عروس بیشتر احساسش این بود که این یک تکلیف الهی است که نسبت به دخترش انجام می‌دهد و دین خود را به فرزندش ادا می‌کند. به همین علت سخت گیری نمی‌کرد و با قرارهایی که در جلسه گذاشته می‌شد، صدای کف زدن میهمانان در اتاق میهمانی خانه عروس می‌پیچید. در تمام این موارد، پدر عروس هم در کف زدن با جمع همراهی می‌کرد.

صدای زنگ تلفن همراه حاج محسن، پدر عروس، او را دقایقی از جلسه خارج کرد. وقتی که او برگشت، گرچه در میان جمع نشست، اما نشاط قبلی را نداشت. از آن به بعد مادر عروس از اینکه در دو - سه مورد از توافقات جدید، شوهرش اظهار نظر نمی کند، تعجب کرد. او که در کنار همسرش نشسته بود، دید که او نه تنها کف نمی زند، بلکه تو گویی در میان این جمع حضور ندارد. با تعجب از شوهرش پرسید: « حاج محسن، کجایی؟! گویی حاج محسن صدای خانمش را نشنید. جوابی نداد. مریم خانم بار دیگر گفت: « با توأم . کجایی؟ حاجی؟ » همسرش گفت: « چیزی نیست. » اصرار مریم خانم بر اینکه بفهمد چه اتفاقی افتاده، ادامه پیدا کرد و پرسید: اگر چیزی شده، بگو!

حاج محسن گفت: مریم شنیدی تلفنم زنگ زد؟

- آره، کی بود؟
 - بچه های تفحص بودند.
 - راستی؟! خبر تازه ای داشتند؟
 - آره، آهسته تر صحبت کن.
 - حتماً، از داداش حسنت خبری داشتند؟
 - آره مریم، خیلی خوشحالم کردند. اما خوشحالی من باخوشحالی این جلسه قابل جمع نیست. از جنس دیگری است.
 - نمی خواهی بگذاری این جلسه تمام بشود، بعداً صحبت کنیم؟
 - نه مریم نمی شود. باید همین جا مطرح کنم.
 - چی چی را مطرح کنی؟ فکر نمی کنی قضیه به هم بخورد؟
- حاج محسن که شاهد نگاههای دیگر حاضران به گفتگوهای در گوشی او و خانمش بود، گفت: « عزیزان لطفاً یک لحظه توجه کنید. » او قبلاً از شروع به سخن، بر خلاف روند جلسه، از میهمانان خواست که صلواتی بر محمد و آل محمد بفرستند. فضای جلسه با ذکر صلوات رنگ و بوی جدیدی گرفت. ادامه داد: « همین الآن با تلفن همراه به من خبر دادند که بچه های تفحص جنازه داداش حسنم را که بیش از بیست سال مفقود بود، پیدا کرده اند. ما از زمان شهادت او در منطقه حاجی عمران در عملیات والفجر ۲ از او بی خبر بودیم. بارها به روشهای مختلف سعی داشتیم از

شهادت یا اسارتش باخبر شویم، اما همواره بی نتیجه بوده و ظاهراً دیروز در تفحصهای جدید، جنازه اش پیدا و شناسایی شده است و خوشبختانه پلاکش سالم بوده...» او صحبت می کرد و حاضران در جلسه مبهوت بودند. برق از سر آنان پریده بود. خنده ها از لبها رفته و قیافه هایشان جدی و تا حدی گرفته بود. زبان حال جلسه این بود که این چه وقت خبر دادن است! میهمانانی که برای تعیین برنامه های عروسی دور هم جمع شده اند، چه ربطی به پیکر شهید مفقود الاثر دارند؟! حرف از عروسی را چه ربطی به تشییع جنازه؟! اما صحبت های حاج محسن آن قدر جدی و صریح بود که بر فضای جلسه سنگینی می کرد و برای لحظاتی بهت و حیرت بر جلسه حاکم بود و طبعاً سکوت و انتظار. گویی یکباره پیچ تنظیم صدای جلسه بسته شد و شلوغی و نشاط و گفتگوهای شادمانه، فرونشست. لحظاتی بعد آهسته و به تدریج پیچ پیچ ها و گفتگوهای در گوشی دو جانبه و سه جانبه آغاز شد و خلاصه پدر داماد دیوار سکوت و سخنان در گوشی را شکست و گفت: «اولاً یک صلوات دیگر بفرستید.» بار دیگر صلوات بر محمد و آل محمد، عطر گل محمدی را در جلسه پراکند. او سپس گفت: «همه شما می دانید که حاج محسن بزرگ تر همه ما هستند و احترامشان واجب ما باید نظر ایشان را بپرسیم و بفهمیم که تکلیفمان چیست؟

شهین خانم - عمه داماد - گفت: ان شاءالله حاج آقا اجازه می دهند که عروسی برگزار شود و حتی یک روز هم...

پدر داماد، از خواهرش خواست که ادامه ندهد و گفت: اجازه بده بینیم نتیجه صحبتها چه می شود؟

عمه داماد گفت: ماها سنی آزمان گذشته و سرد و گرم روزگار را چشیده ایم و می دانیم چه کار کنیم.

پدر داماد گفت: عجله نکنید. اجازه بدهید نظر حاج محسن را بپرسیم. نظر پدر عروس برای ما مهم است.

شهین خانم گفت: حاج داداش، ما مخلص همه شهدا هم هستیم. مگر پسر عموی خودم هم شهید نشده، ولی این فرق می کند. این شهید، شهید تازه نیست. در واقع تقریباً بیست سال پیش شهید و در منطقه دفن شده. حالا فقط استخوانهای او را آورده اند.

پدر عروس پرسید: منظورتان این است که عروسی را سر وقتش
برگزار کنیم!؟

عمه خانم پرسید: یعنی شما مخالفید!؟

پدر عروس گفت: من همه شما را که اینجا جمع شده اید، قبول
دارم. خودتان نظر بدهید.

مادر داماد گفت: اگر لازم می دانید که عروسی را به عقب بیندازیم،
ما حرفی نداریم.

این حرف مادر داماد، شهین خانم، کدخدای خانواده داماد، را از
کوره به در آورد و عصبی کرد و با صدای بلند گفت: «خانم چه می گویی؟
پدرمان در آمده تا سالن خالی پیدا کردیم، کارت دعوتها را هم برای همان
شب چاپ کرده ایم. همه چیز را برای همین تاریخ معین بر نامه ریزی کرده
ایم. چی چی را بیندازیم عقب تر؟! مگر به همین سادگیهاست؟! به تدریج
شهین خانم عصبی تر می شد و بلند تر حرف می زد. او بازهم با چهره ای
برافروخته گفت: «تأخیر بی تأخیر! پدرمان در آمده تا همه چیز را جور کرده
ایم. اصلاً بینم مگر می خواهید برای این شهید تشییع جنازه بگیرید؟! بهتر
نیست که استخوانهای پیدا شده این شهید را بی سرو صدا دفن کنید. اصلاً
چه فرقی می کند که این چهار تا استخوان را حالا تشییع و دفن کنید یا یک
ماه دیگر؟! اینها که بیست سال عملاً دفن شده بودند!» این کدخدای خانواده
داماد بود که سخن می گفت و سخن می گفت و جلسه در سکوت بود و با
او همراهی نمی کرد.

بار دیگر دور سخن به دست پدر داماد افتاد. او احترام زیادی برای
حاج محسن قائل بود. بحثها ادامه پیدا کرد و نظریات افراد به سمت تأخیر
در مراسم عروسی پیش می رفت. قرار شد ک با قرار بر تأخیر مراسم
عروسی، فعلاً جلسه تعطیل شود. افراد با رخوت و سستی از جای خود
برخاستند و نشاط و کف زدنهای اول جلسه، جای خود را به سکوت و
اندوه داده بود. این فقط عمه خانم بود که حاضر نشده بود ساکت شود. او
مواضع خود را بر حق می دانست و هنوز هم تکرار می کرد که چه می شد
این چهار تا استخوان را یکی - دو ماه دیگر تشییع کنید و حالا اصلاً
صدایش را در نیاورید. اما دیگر کسی برای سخنان او حساب باز نمی کرد و

جلسه به نتیجه رسیده بود. نتیجه ، عقب انداختن عروسی بود. تأخیر تا اطلاع ثانوی!

مجلس میهمانی از هم پاشید و افراد راهی خانه های خود شدند و در خانه عروس غیر از اعضای اصلی خانواده، کسی باقی نماند. آن شب، شب تلخ و شیرینی بود. شب عجیبی بود. ملغمه ای بود از سور و سوگ و شادمانی و غم. اما هرچه بود، به سر آمد و پایان یافت.

« خدایا توبه! خدایا توبه! خدایا غلط کردم.» صدای گریه و زاری و توبه و استغفار یکی از حاضران در خانه داماد، بعضی از آنانی را هم که در خواب بودند، بیدار کرد. روشنایی ضعیف صبحگاهی نشان می داد که آفتاب زده است. شهین خانم گریه می کرد و استغفار می کرد. برادر ، سر خواهرش را در آغوش گرفت و سعی کرد که او را آرام کند.» چی شده؟ چرا گریه می کنی؟»

پاسخ او گریه و توبه و استغفار او بود که تکرار می شد. برادرش پرسید: چی شده ؟ اتفاقی افتاده؟

شهین خانم گفت : همین دم صبح خواب دیدم که در صحرائی هستم و قدم می زنم . پایم در باتلاق رفت. آمدم به عقب برگردم، تا میچ پاهایم در لجن فرو رفت. تا تصمیم بگیرم که به عقب برگردم تا زانو در باتلاق فرو رفته بودم. این بار هرچه تلاش کردم که خودم را نجات بدهم، بیشتر در باتلاق و لجن فرو رفتم و تا کمرم در آن فرو رفت. احساس خطر کردم و فکر کردم که دیگر کارم تمام است . چون تا تلاش کردم که از باتلاق بیرون بیایم، تا سینه در آن غرق شده بودم. بی اختیار فریاد زدم و کمک خواستم تا کسی مرا نجات بدهد. آقای خوش سیمایی دستش را دراز کرد و گفت: « دست مرا بگیر و بیرون بیا.» دستم که به دست او رسید، احساس آرامش کردم. او به تدریج مرا از باتلاق بیرون کشید و از مرگ حتمی نجاتم داد. پرسیدم : « شما کیستید؟» گفت : « من همان چهار تا استخوانم ؛ من شهید حاج حسن هستم.»

شعر

علی موسوی گرمارودی^۱

گل خدا

آن گل که هیچگاه نمیرد گل خداست
تنها، در این چمن، ز تو، این شاخه روی پاست
کانک تو را چو ابر سحر، گریه بی صداست
کاین بستر هماره فردای دیرپاست
فردا سخن، تو را دم آخر، خدا خداست
آندم که پای عمر ز رفتار نارساست
با موج موج مهر تو، این قطره، آشناست
اینک منم که آمده ام، خانه ات، کجاست؟
ای صبح آشنا مددی، دیده بر خطاست

ما می رویم چون گل و این بوستان به جاست
پیوند کن ز بوته دل، شاخه ای بر او
فریاد کن چو تندر و از تیرگی بنال
سر بر سریر خاک، دمی همچو گل بنه
گاهی سخن ز حق کن و نامش بیر بلب
ای آشنای جان و دلم، دست من بگیر
ما قطره پلشت و تو دریای رحمتی
گفتی که بازگرد، ز بیراهه بازگردا
شب، هول و راه، پر خطر و جهل و بی کسی

حسین اسرافیلی^۲

تابی نشان

زشت می آید مرا بی آسمان پرپر زدن
این نمی شاید تو را در آشیان پرپر زدن
بی هدف در گرد پیچ کاروان پرپر زدن
بال شوقم می دود تا بی نشان پرپر زدن
آشکارا پر گشودن، در نهان پرپر زدن
چون بهار رنگ با تیر خزان پرپر زدن

چون نفس در سینه تا کی بی امان پرپر زدن
یک نفس پرواز کن، دام اینقدر پاکیر نیست
شوق نشان حرم را زشت باشد چون غبار
نیست اینجا منزل ، بوی قفس دارد زمین
شعله بالان را نشان انتخاب است این سخن
در عدم پیچیده شولای بقا، فرجام ماست

۱ - علی موسوی گرمارودی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، ص ۳۷ - ۳۸ .

۲ - حسین اسرافیلی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، ص ۱۰ .

محمود شاهرخی^۱

ره آورد نور

شب بود و انتظار در خلوت حضور
در دامن افق ناگاه شد پدید
تا گوش او شنید پیغام آشنا
آورد ارمغان در کوله بار خویش
بر عاشقان آن خورشید بی غروب
مردی فراز کوه چشمش براه دور
یک پیک خوش خبر با آیه های نور
بر بال نور کرد زین خاکدان عبور
یک کهکشان امید یک آسمان سرور
فرخنده این طلوع فرخنده این ظهور

ضیاء الدین ترابی^۲

غزل حیرت

چه دیده ای که در آینه مانده ای حیران
کدام باد ترا برد، تا کجا رفتی
چه خواندی از ورق کهکشان بارانی
مگر نبود که بانگ تو در جهان افکند
چه شد بهار و کجا رفت لاله های چمن
هلا به خواب گران رفته ، خواب تا کی و چند
بخوان ، بلند بخوان، تا جهان به پا خیزد
دل ای پرنده ی گم گشته در شب توفان
که باز آمده ای خسته ، مات، سرگردان
که آمدی چو نفس باد آسمان گریان
غریب و ولوله ، چون موج در دل انسان
کدام باد خزان پژمرید باغ تو، هان
برآر بانگ و بزن زخمه بر رگ دل و جان
به بانگ های تو، آشفته موی و دست افشان

۱ - محمود شاهرخی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۱ .

۲ - ضیاء الدین ترابی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۹۸-۹۹ .

سعید یوسف نیا^۱

بی مدار

زورق رؤیای من، اندوه دریا را نداشت
آشنا بیگانه بود و دوستی معنا نداشت
باغبان هم وحشتی از مرگ شب بویها نداشت
از غرور لگه دار آسمان، پروا نداشت
شمع، امیدوی برای دیدن فردا نداشت
یا مداری داشت این مأیوس تنها یا نداشت

آسمان، پوشیده بود و در نگاهم جا نداشت
تا طلوع آشنایی راه می رفتم ، ولی
نور می بارید، اما چشمها پژمرده بود
ماه می ترسید، اما قلب بی بنیان او
در دل فانوس، سوزی از غم شبها نبود
مثل یک سیاره در عمق سیاه کهکشانشان

حمید رضا شکارسری^۲

غریبه

هیچ کس با من نبود اَلَّا خودم
در تمام راه گفتم با خودم
رد آن پیدای پنهان را خودم
«کیستی؟ مردی غریبه یا خودم؟»
هیچ کس نشناخت حتی خودم

یک نفس عمری دویدم تا خودم
« من اگر من نیستم، پس کیستم؟»
عاقبت در گنگ بُهتی یافتم
کاش می پرسیدم از آن ناشناس
آه ای من! ای منِ مرموز من!

۱- سعید یوسف نیا، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۸.

۲- حمید رضا شکارسری، گزیده اشعار حمید رضا شکارسری؛ ناشر نشر تکا؛ چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۵۶.

فارسیِ شبهِ قاره

لاهور مرکز ادبیات فارسی از عصر غزنویان تا دوره حاضر

چکیده:

از زمان غزنویان لاهور را می باید نخستین و عمده ترین مرکز فعالیت‌های فرهنگی و ادبی و محل تجمع شاعران و نویسندگان شمرد. و در دوره سلاطین ممالیک و مغول و تا آخرین روزهای استقلال شبه قاره در لاهور زبان فارسی همیشه زبان رسمی بوده است. بنابه پشتیبانی و تشویق پادشاهان و امراء از زبان و ادب فارسی، شاعران و نویسندگان از اقاصا نقاط جهان در لاهور گرد آمده به دربار آنها وابسته می شدند.

علاوه بر منازل امراء، مجالس شعر و سخن دیگری نیز در این شهر برپا می شد و آب خوشگوار و هوای فرحت افزایش دماغ شاعران شیرین زبان را طراوت می داد و آنها تالیفات ارزشمند تاریخی و شعری زیادی از خود به یادگار گذاشته اند. مسجد وزیر خان یکی از مراکز مهم ادبیات فارسی در لاهور بوده است. امروزه صدها کتابخانه دولتی و شخصی و موسسه علمی و ادبی لاهور منابع ارجمندی را از فرهنگ فارسی به مشتاقان عرضه می نمایند.

واژه های کلیدی: لاهور، از دوره غزنویان تا امروز، مرکز ادبیات فارسی، شاعران و نویسندگان لاهوری، مسجد وزیر خان.

تحقیق درباره زبان و ادبیات فارسی که در هزار سال گذشته در شهر لاهور انتشار دارد، خود کتاب بسیار قطوری می خواهد، شهر لاهور پس از شکست خوردن مسعود غزنوی در ۴۲۹هـ از سلاجقه و توجه جانشینان او به هندوستان و به خصوص از روزگار پادشاهی ابراهیم بن مسعود و نیمه دوم قرن پنجم اهمیت بسیار از حیث ادبی یافت و در قرن ششم این شهر بالاستقلال پایتخت غزنویان شد و پس از انقراض سلسله غزنویان به دست شهاب الدین محمد بن سام غوری هم چنان مرکز حکومت بود تا این که در اوایل قرن هفتم شمس الدین ایلتمش دهلی را پایتخت قرارداد و با این همه لاهور اهمیت خود را محفوظ داشت و در دوره تیموریان یکی از مراکز عمده

* - عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بانوان، لاهور، پاکستان.

سیاست و فرهنگ به شمار آمد. خطهٔ لاهور در صد سال اخیر از یک عظمت و جلال و شهرت و کمال دیگر نیز برخوردار گردید زیرا یکی از مفاخر عصر، علامه محمد اقبال را به عالم شعر و ادب و فرهنگ جهان عرضه کرد. ما اینجا لاهور را به عنوان مرکز ادبیات فارسی از عصر غزنویان تا عصر حاضر زیر بحث می آوریم.

اوضاع ادبی لاهور در دورهٔ غزنویان (۴۰۵-۵۸۲ هـ/۱۰۱۴-۱۱۸۶ م)

یمین الدوله سلطان محمود غزنوی (د: ۴۲۱ هـ/۱۰۳۰ م) در نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری با تهاجمهای متعدد به دیار هند بر منطقه های وسیع سند و پنجاب غلبه یافت. (۱) و غزنویان متأخر پنجاب را مقر خود ساختند و در نتیجه لاهور که پایتخت آنها بود، به عنوان اولین مرکز بزرگ زبان و ادبیات فارسی از اعتبار خاصی برخوردار گردید. در دوران سلطنت سلطان مسعود (د: ۴۳۳ هـ/۱۰۴۱ م) و جانشینان او لاهور به "غزنین خرد" موسوم بود.

مسلمانان قرنهای پیش چندین بار به شبه قاره لشکرکشی کردند. محمد بن قاسم در سال ۹۲ هـ تعداد بیشتری از ناحیه های سند و ملتان را تحت تصرف خود آورد. بعداً هم بنیاد گزاران سلطنت در شبه قارهٔ پاکستان و هند به رواج دین اسلام و ادب و فرهنگ همت گماشتند. دورهٔ غزنویان را میتوان سر آغاز گسترش و رواج اسلام و ادب فارسی در لاهور دانست. زیرا این شهر مرکز حکومت آنان گشت و زود به مجمع شاعران فارسی گوی عالم تبدیل شده بود که از اقصا نقاط عالم به خصوص از ایران به این سرزمین آمدند.

یکی از وزرای دربار سلطان ابراهیم بن مسعود (د: ۴۹۲ هـ/۱۰۹۹ م) به نام ابونصر هبه الله فارسی خود صاحب ذوق بود و مردی دانش پرور: "خانقاه عمید در لوهور از خیرات اوست." (۲) که تعداد زیاد از شعرا و علمای فارسی را از بیرون شبه قاره به خود جلب کرد (۳)

و پس از آن سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم (د: ۵۰۸ هـ / ۱۱۱۴ م)، یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود (د: ۵۴۷ هـ / ۱۱۵۲ م) و فرمانروایان دیگر این دوره در لاهور این سنت عشق ورزی و علاقه به فنون و ادبیات را همچنان حفظ نمودند که دربار ایشان مشحون از دانشمندان، متخصصان، حکما و فلاسفه، عرفا، شعرا، مهندسان و منجمان برجستهٔ جهان بود لیکن در دورهٔ سلطان محمود غزنوی (د: ۴۲۱ هـ) حضور شاعران در دربار او فروغ و شکوه دیگری داشت.

و در ظرف دو بیست سال فرمانروائی غزنویان، لاهور یکی از مراکز مهم تمدن اسلامی و ایرانی گردید و حتی دو سلطان آخر یعنی خسرو شاه (۵۴۷ - ۵۵۵ هـ / ۱۱۵۲ - ۱۱۶۰ م) و خسرو ملک (۵۵۵ - ۵۸۳ هـ / ۱۱۶۰ - ۱۱۸۶ م) تحت نفوذ غوریان پایتخت خود را از غزنین به لاهور انتقال دادند. شاعران و نویسندگان زبان و ادب فارسی در دوره های ایشان از نقاط مختلف جهان در لاهور گرد آمده بودند. (۴)

خلاصه این که زبان فارسی در متصرفات غزنویان به سرعت گسترش می یابد و این توسعه و مقبولیت به حدی می رسد که شاعران و ادیبانی در این مناطق پا به عرصه وجود می گذارند که در شعر و شاعری صاحب مراتب بلند در ادب فارسی می گردند چون ابو عبدالله روزبه نکتی (نیمه اول قرن پنجم هجری) ابوالفرج رونی (د: ۴۹۷ هـ / ۱۱۰۴ م) و مسعود سعد سلمان (د: ۵۱۵ - ۱۱۲۱ م) که هر یک جایگاهی شایسته در تاریخ ادبیات فارسی دارند.

توجه طبقات مختلف به ویژه بزرگان علم و دانش و امرا و حکام در این نواحی به زبان فارسی به حدی بود که عده ای فراوان از شاعران و ادیبان ایرانی از مناطق مختلف ایران راهی این دیار گشته صاحب مال و جاه می گردند، مانند دوره غزنویان عنصری و فرخی و عسجدی و کسائی مروزی و دیگران به این نواحی آمده و در اشعار ایشان اشارات فراوان به سرزمین لاهور و هند است.

ابو عبدالله روز به نکتی لاهوری (د: ۵۱۰ هـ / ۱۱۱۵ م) را بدون تردید می توان گفت که نخستین سخنور و نماینده شعر فارسی در لاهور است. محمد عوفی در لباب الالباب از اشعار او قصیده و قطعه و بیتی درج کرده است (۵) که سبک خراسانی دارد.

بانی دبستان شعر فارسی در لاهور ابوالفرج رونی (۴۲۶ هـ - ۵۰۸ هـ) است که در قصیده، غزل، رباعی شهرت گرفته است و شاید بهترین رباعی گوی زبان فارسی در لاهور به شمار می آید و بعد از او تمام رباعی گویان فارسی از وی تقلید کرده اند. (۶)

بهترین نماینده شعر فارسی عصر غزنوی در لاهور مسعود سعد سلمان (۴۴۰ - ۵۱۵ هـ / ۱۰۴۸ - ۱۱۲۱ م) از جمله شاعرانی است که عمده حیات ادبی او در شبه قاره به ویژه در لاهور گذشته است اگرچه به چند واسطه

منشای او به همدان می‌رسد لیکن وی زادهٔ لاهور است. مسعود سعد مقام شامخ و استعداد و قریحهٔ بیمانندی در ادب فارسی داشته است و افزون بر آن صاحب تدبیر در امور کشوری هم بوده و همچنین بهره ای فراوان در لشکر آرای و رزم آزمایی داشته است. در دربار پادشاه درجات علمی و مقامات عملی می‌یابد و ممدوح شاعران عصر خویش قرار می‌گیرد. اما روزگار دشمن فضل است. حاسدان سعایت از او پیش پادشاه غزنوی برده او را راهی زندان می‌نمایند و مدت نوزده سال از بهترین ایام عمر خود را در زندانهای مختلف در قلعه های دهک و سو و نای و مرنج به سر می‌برد. گویا تقدیر چنان بوده است که مسعود با این رنج و غم، به انقلابی درونی و تحوّل فکری برسد و چون اکسیر، مس وجود او را تبدیل به طلا می‌کند، همین علت است که اشعار قبل و بعد از اسارت او را کاملاً از هم متمایز می‌کند. (۷)

مسعود فرزند سعد فرزند سلمان یکی از شاعران بزرگ کلاسیک شبه قاره و از استادان مسلم شعر فارسی است. مهمترین اشعار دیوانش "حبسیات" است که از ابتکارات مسعود است. و ابتکاری دیگر از مسعود صنف "شهر آشوب" است و دانشمندان زبان و ادبیات فارسی یک زبان شده اند که شهر آشوب را شاید هیچ کس پیش از مسعود سعد نسروده است. در این منظومه مسعود سعد کیفیات طبقات مختلف مردم و اصناف لاهور را در حوزهٔ جدّ مورد بررسی قرار داده است. و فعالیت های سایر اصناف و مردم جامعه معاصر خود را احتوای کند. یک روش نوین دیگر او مستزاد است علاوه بر این به حساب هر دوازده ماه، هفت روز هفته در شعر فارسی هم نوشته است یعنی می‌توان گفت که مسعود سعد در خطهٔ لاهور در ادب فارسی ابداع و تخلیق کرده و دیگران از وی تقلید کرده اند.

سعادت مسعود لاهوری (در حدود ۴۸۰هـ - ۵۴۷هـ / ۱۰۷۸ -

۱۱۵۲م) پسر مسعود سعد سلمان در عصر بهرام شاه غزنوی است. طبع شعر گوئی به ارث گرفته است. از ایباتی که از او در تذکره ها مانده است، معلوم می‌شود که اشعاری جالب و دلپذیر داشته است.

یوسف بن محمد الدربندی (در حدود ۵۲۵هـ تا ۵۸۲هـ / ۱۱۳۱ تا ۱۱۸۶م) یکی از سخنگویان زمان خسرو ملک بن خسرو شاه است. از لباب الالباب محمد عوفی احوال و اذکارش را توان دانست. کلام او بسیار ساده و بی آرایش و دور از تصنع و تکلف است. سبک شعر او مانند سبک مسعود سعد لاهوری است. (۸)

یکی از گویندگان و گوهر های درخشان فضل و هنر شهاب الدین محمد بن رشید لاهوری است که در زمان حکومت خسرو ملک در لاهور می زیسته و عوفی اشعار وی را به دلپذیری وصف کرده است.

ابوالمعالی نصر الله بن محمد عبدالحمید منشی در دستگاه غزنویان در زمان خسرو شاه و خسرو ملک شهرت یافته است. وی دوره های جوانی و پیری را حتماً در لاهور در دربار خسرو گذرانده است. متأسفانه آثار منظوم این شاعر خوش بیان به تاراج حوادث زمان رفته و امروز ما ابوالمعالی نصر الله را فقط از کلیله و دمنه بهرامشاهی او می شناسیم.

ضیاءالدین عبدالرافع بن ابی الفتح هروی از شاعران و فضلان معروف دربار خسرو ملک و یکی از گوهر های درخشان علم و ادب فارسی بوده است. او رساله خود به نام جلالیه را به خسرو ملک پادشاه لاهور تقدیم کرده است.

ابوبکر خسروی نیز یکی از شاعرانی بوده که بنا به گفته عوفی "در دولت خسرو ملک اقبال ها دید" و مدح این پادشاه کرده است. (۹)

دیگر شاعران این دوره حمید الدین مسعود شالی کوب، مظهرالدین محمد بن عبدالملک، ابو جعفر عمر بن اسحاق الواشی، مختاری غزنوی (د: ۵۴۹ هـ / ۱۱۵۴ م) و حسن غزنوی (د: ۵۵۶ هـ / ۱۱۶۱ م) اند.

در دوره غزنوی در مرکز شعر فارسی لاهور قالب های قصیده و رباعی پیشرفت زیادی کرده اصلاً شعر فارسی در لاهور زیر سرپرستی و ادب پروری سلاطین غزنوی به وجود آمده بود، بدین جهت قصیده گویی در شعر فارسی در لاهور به سرعت رواج گرفت و در برابر آن مثنوی هم پس نمانده. (۱۰)

اوضاع ادبی لاهور در دوره غوریان و غلامان (۵۸۲-۶۸۹ هـ / ۱۱۸۶-۱۲۸۹ م)

در سال ۵۵۸ هـ / ۱۱۶۳ م پسر علاءالدین حسین بن الحسین معروف به جهانسوز (د: ۵۵۶ هـ / ۱۱۶۱ م) سیف الدین دوران جنگ باترکان کشته شد. پسر عمش موسوم به غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام (حک: ۵۵۸ - ۵۹۹ هـ / ۱۱۶۳ - ۱۲۰۳ م) پایتخت غزنویان را در غزنه در سال ۹۶۵ هـ به تصرف آورد و به برادرش سلطان معز الدین ابوالمظفر محمد بن سام معروف به شهاب الدین که در تاریخ شبه قاره به محمد غوری معروف است، وا گذاشت. شهاب الدین محمد غوری (د: ۶۰۲ هـ / ۱۲۰۶ م) نه تنها بساط

سلطنت غزنویان را در لاهور در سال ۵۸۲ هـ / ۱۱۸۶ م برچید بلکه پريتوی راج چوهان (راجہ اجمير و دهلی) را در سال ۵۸۸ هـ به قتل رسانید و سراسر هند شمالی را به تصرف خویش درآورد. پس از فتح دهلی تمام ممالک مفتوحه را به قطب الدین (د: ۶۰۷ هـ / ۱۲۱۰ م) غلام خود سپرد و به غزنه رفت.

پس اولین تاجدار سلطنت غوریان در هند معزالدین شهاب الدین محمد غوری بود و سلطنتش از ناحیه لاهور فراتر رفته به طرف جنوب تاسند و به جانب شرق تا دهلی رسیده بود. او در سال ۶۰۲ هـ / ۱۲۰۶ م به دست اسماعیلیان به شهادت رسید.

قطب الدین ایبک غلام و سالار لشکر معزالدین شهاب الدین محمد غوری که شهرهای اجمیر، دهلی، بنارس، گوالیار و شهرهای آباد در میان گنگا و جمنا را در رکاب سلطان مزبور به تصرف در آورد. بعد از درگذشت سلطان محمد غوری او به تاریخ ۱۸ ذیقعد در سال ۶۰۲ هـ / ۲۷ ژوئن ۱۲۰۶ م در لاهور بر تخت سلطنت نشست و لقب "سلطان" از طرف غیاث الدین محمد غوری، که جانشین معزالدین شهاب الدین محمد غوری بود، گرفت و بدین ترتیب اولین سلطنت مستقل اسلامی در شبه قاره به وجود آمد. او در حین چوگان بازی در لاهور وفات یافت و مقبره او در این شهر در خیابان ایبک در کنار بازار انارکلی از جایگاه های مهم تاریخی محسوب می شود.

قطب الدین ایبک اولین سلسله سلاطین مسلمانان هند را به نام "سلاطین ممالیک" تأسیس نمود که مدت ۸۶ سال (۶۰۲ - ۶۸۹ هـ) حکومت داشتند شمس الدین التتمش (حک: ۶۰۷ - ۶۳۳ هـ / ۱۲۱۰ - ۱۲۳۶ م)، ناصر الدین محمود (حک: ۶۴۴ - ۶۶۴ هـ / ۱۲۴۶ - ۱۲۶۶ م)، سلطان غیاث الدین بلبن (حک: ۶۶۴ - ۶۸۶ هـ / ۱۲۶۶ - ۱۲۸۷ م)، سلطان کیقباد معزالدین (حک: ۶۸۶ - ۶۸۹ هـ / ۱۲۸۷ - ۱۲۹۰ م) از جمله پادشاهان صاحب اقتدار این سلسله بوده اند.

شاهان غوری و ممالیک و امرای ترک و تاجیک همه به زبان فارسی تکلم می کردند و پیوسته علما و فضلا و شاعران هم عصر خود را تشویق می کردند و آنان را به انواع انعام و اکرام می نواختند. فارسی زبان رسمی و دربار شاهان قرار گرفت.

تاریخ شاهد است که در اوایل عصر غوریان بسیاری از علما، ادبا و عرفای آن عصر از مناطق مختلف دنیا رو به شبه قاره نهادند و سلطان معزالدین شهاب الدین غوری آنها را مورد اکرام قرار داد چنانکه عبدالقادر بدائونی می نویسد:

”علما و فضلا و شعرا در زمان او (محمد غوری) بسیار تربیت یافتند از آن جمله فخر الدین رازی(رح) که لطایف غیاثی و کتب دیگر به نام برادر او سلطان غیاث الدین ابو الفتح تصنیف کرده در لشکر سلطان معزالدین محمد سام اقامت داشته هر هفته به وعظ قیام می نمود و سلطان در پای وعظ او رفته رقت بسیار می کرد.“ (۱۱)

اگرچه بعد از انقراض غزنویان غوریان پایتخت را دهلی قرار دادند و مرکز شعر فارسی لاهور از سرپرستی غوریان محروم ماند ولی سلسله شعر گوئی در لاهور هیچ وقت منقرض نگردید بلکه دو سخنور مثل سراج منهاج لاهوری (در حدود ۵۴۷ - ۶۱۷هـ) و عمر اسحاق الواشی لاهوری (در گذشته در حدود: ۶۱۷ هـ) در لاهور در همین دوره سخن سرایی می کردند. سراج منهاج پدر منهاج الدین بن سراج صاحب طبقات ناصری است و از جوزجان وارد هند شده و از جانب سلطان معزالدین شهاب الدین محمد غوری به منصب قاضی لشکر در شهر لاهور ساکن گشت. درباره احوال و اشعار سراج لاهوری اطلاعات زیادی در دست نیست بهتر از لباب الالباب عوفی کسی دیگر راجع به او چیزی نگفته چه دو رباعی در لباب الالباب از وی آورده است. (۱۲)

عمر اسحاق لاهوری شاعری است که در اوایل عصر غوریان در لاهور می زیسته است احوال و آثارش مثل سراج لاهوری در تذکره لباب الالباب به نظر ما رسیده است او عمر را به عنوان شاعر لاهور ذکر می کند ”از ائمه علماء لوهور به کمال دانش و بزرگی و فضل مشهور بود و اشعار او شعار بلاغت دارد.“ (۱۳)

عوفی از آثار او قصیده و غزل را در تذکره خود ذکر کرده است. لذا از این دو شاعر عصر غوریان باغ ادب فارسی لاهور سرسبز و شاداب بود. اهمیت این سلطنت تازه تأسیس شده از لحاظ سیاسی و ادبی و فرهنگی به مراتب بیشتر به نظر می رسد وقتی می بینیم که در سال ۶۱۶هـ حمله سفاکترین مرد تاریخ، چنگیز خاں (۵۶۳ - ۶۲۵هـ / ۱۱۶۷ - ۱۲۲۷م) به بلاد

ایران و ترکستان و افغانستان آغاز گردید که در نتیجه آن کلیه مراکز فرهنگی آن مناطق به آتش و خون کشیده شد. اگر این سلطنت در لاهور به وجود نیامده بود، سخنوران و نویسندگان ملجا و ماوانی نداشتند. جانشینان با فرهنگ سلطان قطب الدین ایبک مثل شمس الدین التمش و غیاث الدین بلبن فرهنگیان ایران و ماوراءالنهر و افغانستان را با آغوش باز پذیرفتند و بازار ادب و فرهنگ فارسی را بعد از غزنویان یکبار دیگر گرم ساختند.

مؤسس خانواده غلامان، سلطان قطب الدین ایبک (۱۴) تاریخ نویسی را نیز آغاز نمود. نگارش نخستین تاریخ فارسی شبه قاره تاج المآثر اثر تاج الدین حسن بن نظامی به دستور مؤسس تاریخ ساز و تاریخ دوست این خانواده در سال ۶۰۲هـ آغاز گردید. این تاریخ مهم ترین سرچشمه اطلاعات درباره سلطان قطب الدین و سلطان التمش است.

اگرچه سلطان قطب الدین ایبک بیشتر اوقات دوره کوتاه مدت (۶۰۲ - ۶۰۷ هـ) حکومت خود را صرف تثبیت سلطنت خود نمود ولی بازم از سرپرستی و پشتیبانی اصحاب ادب و دانش غافل نبود. او که از عنفوان شباب به واسطه بذل و بخشش فوق العاده خود معروف بود، پس از اینکه سلطان گردید جود و سخای او از حد گذشت برای اینکه کمترین بخشش او صد هزار روپیه بود. به همین جهت در میان عامه مردم به نام "لک بخش" یعنی بخشنده صد هزار روپیه معروف شد. (۱۵) در اینجا به اختصار تمام از سخنوران و نویسندگانی که در لاهور مورد الطاف و اکرام او بودند، سخن گفته می شود:

مولانا بهاءالدین اوشی: یکی از سخنوران و نویسندگان طراز اول دوره قطبی در لاهور بود. نخستین تذکره نویس فارسی محمد عوفی در لباب الالباب چیره دستی او را در نظم و نثر اعتراف نموده است. (۱۶)

جمال الدین محمد: یکی دیگر از شعرای دربار سلطان مزبور در لاهور بود. قاضی حمید الدین: در تذکره عوفی اسمش "القاضی الامام حمید الدین افتخار الافاضل علی بن عمر المحمودی" ثبت گردیده است و صاحب لباب الالباب او را "قدوة افاضل عصر و والی و متصرف بر ولایت نظم و نثر" قلمداد نموده است. (۱۷)

مبارکشاه معروف به فخر مدبر: یکی دیگر از نویسندگان و مورخان معروف این دوره بوده است که رساله ای بنام بحر الانساب در پیشگاه سلطان قطب الدین در لاهور تقدیم نمود. این رساله در حقیقت شجره نامه ای است

که از دوران مبارک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم گرفته تا عهد مؤلف شامل صدوسی و شش شجره است. مقدمه این کتاب برای کسب اطلاع درباره وقایع و حوادث پیش از جلوس سلطان قطب الدین ایبک بسیار گرانها است. فخر مدبر بیشتر اوقاتش را در لاهور و مولتان به سر برد و تادوره سلطان شمس الدین ایلتمش زنده بود. برای این که کتاب معروفش آداب الحرب والشجاعه را به نام او منسوب ساخته است. (۱۸)

امام رضی الدین حسن صغانی (ت: ۷۷۵ هـ): امام صغانی که جزو مفاخر علمی جهان اسلامی به شمار می رود، نیز متعلق به این دوره است. پدرش از صغان که یکی از نواحی ترمذ بود، مهاجرت نمود و در لاهور اقامت گزید و در همین شهر بود که امام صغانی چشم به جهان گشود. (۱۹)

کوتاه سخن این که سنن درخشان ادبی و فرهنگی و روایات تابان دانش دوستی و فرهنگ پروری را که مؤسس سلطنت لاهور سلطان قطب الدین ایبک در دوره پنج ساله خود پایه گذاری کرد، توسط سلطان ناصرالدین قباچه (حک: ۶۰۷ - ۶۲۵ هـ / ۱۲۱۰ - ۱۲۲۸ م) و سلطان شمس الدین ایلتمش (حک: ۶۰۷ - ۶۳۳ هـ / ۱۲۱۰ - ۱۲۳۵ م) و پسرش سلطان ناصرالدین محمود (حک: ۶۶۴ - ۶۶۶ هـ / ۱۲۶۶ - ۱۲۶۶ م) و سلطان غیاث الدین بلبن (حک: ۶۶۴ - ۶۸۶ هـ / ۱۲۶۶ - ۱۲۸۷ م) بعد از او نیز ادامه یافت. (۲۰)

اوضاع ادبی لاهور در دوره خلجیان و تغلقان (۶۸۹-۸۱۵هـ/۱۲۸۹-۱۴۱۲م)

خلجیان خاندان حکومتی در شبه قاره است که پس از سلاطین ممالیک به تخت رسید و دوره سلطنت آنان از ۶۸۹ - ۷۲۱ هـ / ۱۲۹۰ - ۱۳۲۱ م) است. پس از کشته شدن معزالدین کیقباد (در ۶۸۹ هـ / ۱۲۹۰ م) آخرین پادشاه سلاطین مملوک به دست امیران خود، جلال الدین فیروز شاه خلجی (حک: ۶۸۹ - ۶۹۵ هـ / ۱۲۹۰ - ۱۲۹۵ م) باچیره شدن بر امیران در ۶۸۹ هـ / ۱۲۹۰ م بر تخت دهلی نشست و خاندان سلطنتی خلجیان را بنا گذاشت. وی مرزهای حکومت اسلامی را گسترش داد و مناطق دکن، گجرات، دیو گیر، را به قلمرو خود شامل کرد. پس از کشته شدن جلال الدین خلجی علاءالدین محمد در سال ۶۹۵ هـ / ۱۲۹۵ م پادشاه دهلی شد. آخرین پادشاه خلجیان مبارک شاه قطب الدین (۷۱۶ - ۷۲۰ هـ / ۱۳۱۶ -

۱۳۲۰هـ) بود ناصر الدین خسروخان (۷۲۱هـ / ۱۳۲۱م) که غلام قطب الدین بود و مبارک شاه را قتل کرد و برتخت نشست. (۲۱)

بعد از انقراض سلطنت خلجی ها خاندان تغلق روی کارآمد (۲۲) غیاث الدین تغلق (حک: ۷۲۱ - ۷۲۵هـ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۴م) فتنه نو مسلم پادشاه خلجی ناصرالدین خسرو خاں (که در حقیقت پیرو مذهب هندو و دشمن دین اسلام بود) را ختم کرد و جان نودر اسلام دمید. خاندان تغلق از ۷۲۰ تا ۸۱۵هـ / ۱۳۲۰ هـ / ۱۴۱۲م بر شبه قاره حکومت کرد، این فرمانروائی به دست غیاث الدین تغلق شاه بنیاد گذاشته شد. غیاث الدین تغلق شاه شخصی با استعداد و کاردان بود. وی نه تنها امور کشورداری و نظم سلطنت را ترتیب داد بلکه سلطنت خود را از یورشهای داخلی و خارجی نیز محفوظ نگاهداشت سلاطین این دوره محمد تغلق (۷۲۵ - ۷۵۲هـ / ۱۳۲۴ - ۱۳۵۱م) فیروز شاه (۷۵۲ - ۷۹۰هـ / ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸م)، تغلق شاه (۷۹۰ - ۷۹۱هـ / ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹م) ابوبکرشاه (۷۹۱ - ۷۹۲هـ / ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹م)، محمد شاه (۷۹۲ - ۷۹۵هـ / ۱۳۸۹ - ۱۳۹۲م) نصرت شاه (۷۹۷ - ۸۰۲هـ / ۱۳۹۴ - ۱۳۹۹م)، محمود شاه (۸۰۲ - ۸۱۵هـ / ۱۳۹۹ - ۱۴۱۲م) دولت خان لودی (۸۱۵ - ۸۱۷هـ / ۱۴۱۲ - ۱۴۱۴م) اند.

همین سلطنت لاهور نخست توسط یکی از فرماندهی نظامی سلطان قطب الدین ایبک و بختیار خلجی تا بنگال و بهار و سپس توسط بزرگترین سلاطین خانواده خلجی علاءالدین خلجی تا اقصا نقاط هند جنوبی توسعه یافت و با وسعت سلطنت اسلامی در سراسر شبه قاره زبان فارسی در ناحیه‌های تازه تسخیر شده گسترش یافت.

در عهد خلجی ها و تغلق ها زبان فارسی پا به پای فرهنگ ایرانی تا دور ترین مناطق شبه قاره توسعه یافت. فیروز شاه تغلق خود به زبان فارسی شعر می سرود و ذوق نویسندگی هم داشت و یک اثر تاریخی به عنوان فتوحات فیروز شاهی به یادگار گذاشته است. (۲۳)

در دوران حکومت تغلقیه فارسی بین توده های مردم بسیار رواج پیدا کرد. ولی لاهور که پایتخت سلاطین نبود و نائب خلجیان و تغلقان درینجا حکومت می کردند همه نویسندگان و سخنوران معروف این دوره در دهلی جمع بودند اگرچه امیر خسرو شاعر نامدار زبان فارسی با دربار دهلی وابسته بود ولی گویا این شاعر نامدار چند بار به لاهور هم آمده بود. درمیان شعرای عهد خلجی نام دو تن از شاعران لاهور به ما رسیده است یعنی احمد

لاهوری و حمیدالدین اما پیرامون این دو شخصیت تاکنون پژوهشی انجام نشده است. (۲۴)

اوضاع ادبی لاهور در دوره سادات و لودیان (۸۱۷-۹۳۲هـ/ ۱۴۱۴-۱۵۲۶م)

خاندان‌هایی که بعد از خلجیان و تغلقان (۶۸۹-۸۱۷هـ) بر قسمت اعظم هندوستان فرمانروائی کرده اند، سادات خضر خان (۸۱۷-۸۲۴هـ / ۱۴۱۴-۱۴۲۱م) و مبارک شاه (۸۲۴-۸۳۷هـ / ۱۴۲۱-۱۴۳۴م) و غیره و لودیان اند. سلطنت خاندان سادات از سال (۸۱۷هـ / ۱۴۱۴م تا ۸۵۲هـ / ۱۴۴۸م) ادامه داشت و دولت خاندان لودیان از سال ۸۵۲هـ / ۱۴۴۸م تا ۹۳۲هـ / ۱۵۲۶م بود. (۲۵)

از زمان سلسله تغلق به بعد به علت هرج و مرج سیاسی و اغتشاشات داخلی کمتر کسی به شعر و ادب توجه نموده است و از عصر غوریان تأیید از ظهور تیموریان پایتخت شاهنشاهان مستقلاً دهلی بوده است لذا شعر فارسی در لاهور از سرپرستی آنان محروم ماند. به همین علت‌ها از وجود کسی از نویسندگان یا شاعران معروف سراغ نداریم که در این عهد زیسته باشد. از مطالعه کتب تاریخ و تذکره‌های مستند از عصر خلجیان تا لودیان هیچ اطلاعی درباره نویسندگان و ادیبان لاهور نمی‌یابیم.

اوضاع ادبی لاهور در دوره تیموریان هند (۹۳۲-۱۲۷۴هـ/ ۱۵۲۶-۱۸۵۸م)

امیر تیمور لنگ گورکانی سال ۸۰۱هـ / ۱۳۹۸م به شبه قاره هجوم آورد و پنجاب را گشود تا دهلی راه فاتحانه خود را ادامه داد و برای حکومت مغولان (تیموریان هند) در شبه قاره راهی جدید هموار ساخت و قوای سلاطین تغلق را به کلی نابود کرد. و چون در سال ۹۳۲هـ / ۱۵۲۶م نوۀ او ظهیرالدین بابر (۹۳۲-۹۳۷هـ / ۱۵۲۶-۱۵۳۰م) به شبه قاره تاخت. نیروهای سلطنت لودیان نتوانستند که در برابر او مقاومتی درخور بنمایند درین جنگ معروف "پانی پت" سلطان ابراهیم (۹۲۳-۹۳۲هـ / ۱۵۱۷-۱۵۲۶م)، آخرین سلطان لودی شکست خورد و به قتل رسید و از آن به بعد اساس سلطنت معروف تیموریان در شبه قاره نهاده شد. جانشینان معروف شاهنشاه بابر، نصیرالدین همایون (حک: ۹۳۷-۹۴۶هـ / ۱۵۳۰-۱۵۳۹م) و ۹۶۲-۹۶۳هـ / ۱۵۵۵-۱۵۵۶م)، و جلال‌الدین اکبر (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴هـ / ۱۵۵۶-۱۶۰۵م)، نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷هـ / ۱۶۰۵-۱۶۲۷م)، شهاب‌الدین شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸هـ / ۱۶۲۷-

۱۶۵۸م)، محی‌الدین اورنگ‌زب عالمگیر (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸هـ / ۱۶۵۸ - ۱۷۰۷م) و اخلاف دیگر آنان تا سال ۱۱۷۲هـ / ۱۷۵۹م لاهور را تحت سلطه خود قرار دادند.

در این زمان است که این شهر به عنوان پایتخت سوم سلطنت تیموریان به مقامی مهم تاریخی خود رسید. در این دوره سبک معماری ایرانی به کمال رسیده، زبان و ادبیات فارسی راهی تازه در پیش گرفت. لاهور در عهد تیموریان مرکز مهم زبان و ادبیات فارسی شد و علما و فضلا و شعرای ترکستان و ایران در این شهر گرد آمده سکنی گزیدند. این عهد به عنوان عهد زرین گسترش و توسعه زبان فارسی در شبه قاره محسوب می‌گردد. رفت و آمد دانشمندان و شاعران و بازرگانان و ادب پروری و علم دوستی پادشاهان و امراء و شاهزادگان تیموری باعث رواج روز افزون فارسی درین دیار گردید. ظهیر الدین محمد بابر که بنیانگذار سلسله تیموریان در هند واز دوستان زبان فارسی بود به زبان فارسی شعر هم می‌گفت و به زبان ترکی دیوان داشت و دخترش گلبدن بیگم همایون نامه را به فارسی نگاشت که از کتابهای مهم و جالب تاریخ شبه قاره محسوب می‌شود.

در دوره همایون شاه بنابر رفت و آمد صوفیان و شعرا و ادباء و حکیمان از سرزمین ایران به شبه قاره زبان فارسی به اوج رسید و نصیرالدین همایون مثل پدرش بابر پادشاه شاعر شیرین کلام بود و در همه انواع سخن مثل مثنوی و رباعی و غزل شعر سروده است.

آتش لاهوری (د: ۹۷۳هـ) سخنور معروف این عهد که به دربار همایون پادشاه منسلک بود ولی هیچ آثاری از او در دست نیست فقط ذکر او از تذکره‌ها و کتب تاریخ از جمله تذکره حسینی از میر حسین دوست سنبله‌ی و تذکره شمع انجمن و منتخب التواریخ به ما رسیده است. او همراه بابر در هندوستان آمد و همه عمرش را در لاهور به سربرد و در همانجا به خاک سپرده شد. (۲۶)

گسترش بیشتر علم و فضل و ادبیات فارسی در لاهور در زمان جلال‌الدین اکبر پادشاه (حک: ۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ م) صورت گرفت. باوجود این که او خود بی سواد بود، علاقه فوق العاده‌ای به شعر و ادب و سرپرستی ارباب علم و فضل و کمال نشان می‌داد. او از کتابهای فارسی اطلاعات وافتر داشت. شعر هم می‌گفت و از ظرایف معنوی و هنری آن هم آگاهی داشت.

وی نخستین پادشاهی بود که منصب "ملک الشعرایی" را در شبه قاره گشود. اکبر در حدود چهارده سال (۱۵۸۴ - ۱۵۹۸ م) در لاهور علم قدرت برافراشت و سلطنت کرد. ابو الفیض فیضی (د: ۱۰۰۰۴ هـ / ۱۵۹۵ م) مثنوی معروفش نل و دمن را در لاهور به شعر فارسی سرود و تفسیر غیر منقوط قرآن به نام سواطع الالهام را در سال ۱۰۰۲ هـ / ۱۵۹۳ م در لاهور نوشت. عرفی شیرازی در سال ۹۹۹ هـ / ۱۵۹۱ م در لاهور وفات یافت چندی بعد مشتمت استخوانش را به نجف اشرف رساندند.

در دوره اکبر پادشاه اکثر سخنوران شیرین مقال مانند ثنایی مشهدی (د: ۹۹۵ هـ)، شیخ مبارک و پسرانش ابوالفضل (د: ۱۰۱۱ هـ) و فیضی، نظام الدین احمد مؤلف طبقات اکبری، ملا شیرینی (د: ۹۹۴ هـ)، قاسم ارسلان (د: ۹۹۵ هـ)، لوائی لاهوری (۹۹۵ هـ)، تشبیهی لاهوری (در گذشته بعد از ۱۰۰۴ هـ) در لاهور اقامت گزیدند و به دربار اکبر پادشاه منسلک بودند (۲۷).
منتهی در آن عصر شهر لاهور در آب و تاب و شکوه و زیبایی خاصی بود و با تمام جمال به کمال رسیده بود و ساختمانهای باشکوه و مینارها و گنبدهای منقش بناشد. این شهر زیبا به محضر سخنوران فارسی گوی زیباتر شد.

نامهای سخنوران فارسی زبان که در عصر اکبر پادشاه در لاهور شهرت یافتند ازین قرار است:

- هاشم لاهوری (د: ۹۷۲ هـ)
- حمیدی لاهوری (در گذشته بعد از ۹۹۸ هـ)
- کاتبی لاهوری (د: ۱۰۰۰ هـ)
- محمود لاهوری (در گذشته بعد از ۱۰۰۸ هـ) (۲۸)
- وفایی لاهوری (در گذشته پیش از ۲۰۰۴ هـ)

پس از اکبر پسرش جهانگیر هم شعر و شاعری را تشویق می کرد. خود شاعر و مورخ بود و تزک جهانگیری را از خود به یادگار گذاشت. جهانگیر لاهور را دوست داشت که سکه ای بنام "لاهور" زد و رواج داد. ز نام شاه جهانگیر شاه اکبر پور همیشه باد ابر روی سکه لاهور (۲۹)

اگرچه پایتخت جهانگیر پادشاه آگره بود ولی بیشتر ایام خود را در همین شهر به سر می برد. و در شوق شکار در ناحیه لاهور یک شکار گاه بنام هرن مینار یعنی آهومنار بنا کرد. آرامگاه جهانگیر در همین شهر لاهور

است. همسرش نورجهان بیگم اواخر ایام خود را درین شهر بسر برد و آخر کار در سال ۱۰۵۵ هـ در نزد مزار جهانگیر در آغوش همین خاک لاهور آرامید. نور جهان هم در بذله سنجی و سخن گوئی و شعر فهمی دستی قوی داشت و در بدیهه گوئی مهارت. (۳۰)

اهمیت شهر لاهور در عصر جهانگیر بیشتر گردید و در قلعه لاهور ساختمانهای مجلل تأسیس شد و کاخهای امراء و وزرا و باغات سر سبز و شاداب هم به وجود آمد. در وصف این شهر نه تنها اهل لاهور شعر سرودند بلکه نویسندگان و سخنوران ایرانی آب و تاب لاهور را ستوده اند. طالب آملی (د: ۱۰۳۶ هـ) ملک الشعراى دربار جهانگیر در ابراز علاقه مندی خود نسبت به لاهور می گوید:

چه خوش حالم که بعد از مدت یک ساله مهجوری

خوش و خوشوقت او را دیدم و لاهور را دیدم (۳۱)

و این قصیده را در صفت لاهور سروده گوید :

خوشا لاهور و فیض آب لاهور

به طاعت میل شیخ و شاب لاهور (۳۲)

سخنوران و فارسی گویان لاهور در دوره جهانگیر ازین قراراند:

• حشمتی لاهوری (۹۳۸ هـ - ۱۰۱۸ هـ)

• شاه ابوالمعالی غربتی لاهوری (۹۶۰ هـ - ۱۰۲۴ هـ)

شاهجهان فرزند جهانگیر با این که بیشتر توجه خود را به هنرهای زیبا مبذول می داشت ولی هیچگاه از سرپرستی شعرا و ادباء غفلت نمی ورزید و سنتهای درخشان پیشروان خود را حفظ کرد و در میدان داد و دهش و اعطای صلوات و جوایز از اسلاف خود گوی سبقت را ربود چنانکه ادبیات فارسی و سایر هنرهای ایرانی بیشتر از پیش رونق گرفت. جان محمد قدسی مشهدی (د: ۱۰۵۴ هـ) وقتی که قصیده ای نغز در خدمت وی خواند، هفت مرتبه دهنش را از جواهر و مروارید پُر کرد. (۳۳) او در لاهور اقامت گزید و در همین شهر وفات یافت. امرای شاهجهانی مانند آصف خان و افضل خان و سعد الله خان و محمد امین میر جمله و علی مردان خان هم از مشوقان و مرئیان بزرگ شعرا و ادبا به شمار می روند. ابوطالب کلیم (د: ۱۰۶۱ هـ) ملک الشعراى دربار بود و مورد تفقد فراوان پادشاه قرار میگرفت.

شاهجهان در لاهور در سال ۱۰۰۰ هـ متولد شد و با این شهر دلبستگی تمام داشت و باغ شالیمار از آثار شاهکار آن دوره و نمایانگر

محبت او به این شهر است. در دوره شاهجهان لاهور اقامت گاه سفیران کشورهای خارجی بود مثلاً سفیران والی بلخ و توران و ایران و بصره در همین شهر زیبا اقامت داشته اند .

عصر شاهجهان شکوه و جلال زبان و هنرهای ایرانی در شبه قاره را به دنبال دارد هنرمعماری ایرانی و قراردادن کتیبه های فارسی در بناهای مختلف شبه قاره امری بود معمول.

برخی از سخنوران فارسی در لاهور در دوره شاهجهان عبارت بودند از ابوالبرکات منیر لاهوری (۱۰۱۹ - ۱۰۵۴ هـ) و ملا شاه بدخشی لاهوری (د: ۱۰۷۲ هـ) و چندربهان برهمن لاهوری (درگذشته پس از ۱۰۷۴ هـ) ظفر خان احسن (د: ۱۰۷۳ هـ)، میرزا محمد طاهر آشنا (د: ۱۰۸۱ هـ) لطف الله مهندس لاهوری (درگذشته پس از ۱۰۹۲ هـ)، رضوان لاهوری، عارف لاهوری ، عارف سیالکوتی و غیره (۳۴)

نظم و نثر در دوره شاه جهان در لاهور به نهایت کمال رسیده با نویسندگان شیرین مقال رونقی درخور تعظیم گرفته بود:

”علمای متبحر و فضیلتی دانشور و ارباب زهد و صلای و اهل وجد و حال و درویشان حق شناس و حقیقت اساس و صوفیان صافی نهاد و گوشه نشینان آزاد از هر قوم و طایفه رونق افزای این شهر فیض اساس اند و شعرای فصیح زبان، شیرین بیان، در هر گوشه و کنار هنگامه سخن را گرم داشته به نشای معنی سرخوش و سرگرم و جوانان فهمیده و نوخطان نو رسیده در مشق خط و سخنوری داد نزاکت و لطافت قلم و سلاست و روانی سخن می دهند“ (۳۵)

اورنگ زیب عالم گیر (۳۶) پادشاه صوفی منش نه تنها از طبع شاعری درخشانی برخوردار بوده بلکه اشعاری که سرشار از عشق عارفانه و در زمینه تصوف بود، مورد توجه پادشاه قرار می گرفت. مدحی که مملو از غلو و دروغ باشد، برایش پسندیده و دوست داشتنی نبود. فتاوی عالمگیری از و به ما رسیده است. شعرای معروف آن دوره عاقل خان رازی، معز فطرت موسوی، ناصر علی سرهندی (د: ۱۱۰۸ هـ) زیب النساء، ملا سعید مازندرانی، محمد افضل سرخوش (۱۰۵۰ - ۱۱۲۷ هـ) حکیم میتاچنابی، ملا جامی، بیخود لاهوری (د: ۱۰۸۴ هـ) و غیره (۳۷)

سخنوران فارسی در لاهور در دوره عالمگیر خواجه ثنایی، منعم خان، سیادت لاهوری، سلطان باهو، محمد اکرم غنیمت کنجاهی (د: ۱۱۱۰ هـ / ۱۶۹۵م) سلطان شادمان، بیغم بیراگی، محمد برخوردار، حیرت لاهوری، فائق لاهوری، فدائی لاهوری، قابل لاهوری، مقیمائی، سعید اعجاز ملتانی، سعید قریشی ملتانی، قاضی سیالکوٹی، غبار گجراتی وغیره بوده اند. (۳۸)

پس از مرگ اورنگزیب که در سال ۱۱۱۸ هـ اتفاق افتاد، جانشینانش به علت عیش طلبی و خوش گذرانی نتوانستند اوقات شان را به شعر و شاعری و حمایت از ادبیات فارسی صرف کنند باوجود این که این دوره طولانی صدو پنجاه سال ادامه داشت و هشت نفر از جانشینان اورنگ زیب به پادشاهی رسیده اند که نام های آنان محمد معظم شاه عالم بهادر شاه اول (حک: ۱۱۱۹ - ۱۱۲۴ هـ / ۱۷۰۸ - ۱۷۱۲م)، جهاندارشاه (حک: ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ هـ / ۱۷۱۲ - ۱۷۱۳م)، فرخ سیر (حک: ۱۱۲۵ - ۱۱۳۱ هـ / ۱۷۱۳ - ۱۷۱۹م) رفیع الدرجات (حک: ۱۱۳۱ هـ / ۱۷۱۹م)، نکوسیر (حک: ۱۱۳۱ هـ / ۱۷۱۹م)، رفیع الدوله (حک: ۱۱۳۱ هـ / ۱۷۱۹م)، محمد شاه (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ هـ / ۱۷۱۹ - ۱۷۴۸م) اند و آخرین سلطان مغول سراج الدین بهادر شاه ظفر بود. ولی از آنان فرخ سیر و وزیرش نظام الملک آصف جاه، بهادر شاه ظفر علم دوست و شاعر پرور بوده اند. (۳۹)

شعرا معروف این دوره در لاهور شاه فقیرالله آفرین لاهوری (د: ۱۱۵۴ هـ / ۱۷۴۱م)، نور العین واقف بتالوی (د: ۱۱۹۵ هـ / ۱۷۸۱م) شمس الدین فقیر، عبدالحکیم حاکم (د: ۱۱۸۲ هـ)، وجدان (د: ۱۱۶۰ هـ)، وغیره از اعتبار خاصی برخوردارند.

در دوره سلاطین تیموریان رسم شعر خوانی در لاهور شروع شد. بر منازل امرا بزم های شعروسخن برپا می شد ابوالفیض فیضی ذکر این بزم ها را در یک نامه می کند.

”دارالسلطنت لاهور محوط رجال و محیط آمال است و از کثرت فواکه حکم ولایت پیدا کرده ... دیگر درین شهر هنگامه شعر بسیار گرم است. طبایع را جلای دیگر است. فقیر (فیضی) خود ترک صحبت ها گرفته خلوت گزین است.“ (۴۰)

چندربهان برهمن در منشآت خود ذکر محیط ادبی لاهور می کند. از این مکتوب سه نسخه خطی پیدا شده است که ما به تصحیح آن کوشیده و در نام گذاری آن میان همت بر بسته ایم:

۱. نسخه گ = نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به نام چهار چمن، شماره ۵۶۸۷، مکتوبه روز یک شنبه ۹ ربیع الاول ۱۱۳۴ هـ
۲. نسخه شا = نسخه خطی منشآت برهمن چندربهان برهمن کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۶۵۸۵، مکتوبه ۱۱۷۲ هـ برگ ۶۷ ب تا ۷۹ الف.
۳. نسخه ه = نسخه خطی منشآت چندربهان برهمن کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۶۵۸۵، مکتوبه ۱۱۷۷ هـ، برگ ۸۱ تا ۱۰۳ ب. وی در این مکاتبات می گوید:

برادر گرامی اودی بهان نوشته برادر قاعده دان من! روزی در دارالسلطنه لاهور که آب خوشگوار و هوای فرحت افزایش (۱) یاد از روضه رضوان می دهد و در (۲) ایامی که نسیم بهار گرمی بخش هنگامه عندلیبان گلشن سخن بود، مجلس رنگین در منزل سیادت مرتبت (۳) میر عبدالکریم صورت انعقاد یافت. از اتفاقات حسنه آنکه (۴) طوطی شکرستان فصاحت و بلاغت ملامنیر (۵) و عزیزان دیگر مثل ملا جامی دهلوی (۶) و ملا ابوالقاسم (۷) و ابو سعید حافظ آبادی و ملا عبدالرحیم منشی (۸) و ملا جان محمد (۹) سیالکوتی که از شعرای روزگار و منشیان بلاغت آثار اند (۱)، هنگامه آرای بزم روحانی بودند و ارمغانی از ملک سخن به هدیه ارباب سخن (۲) می آوردند (۳) و از آغاز شام تا مطلع صبح نورانی یاران شیرین بیان به طراوت دماغ به صد زبان ناطق و گویا بودند و (۴) ملا ابو سعید که در نظم و نثر دستگاه تمام دارد (۵) قصیده از زادهای طبع بلند خود به میان (۶) آورد، چون تمام الفاظ آن قصیده بی نقط بود، این معنی خالی از اشکال (۷) نیست، میر مهربان قدردان (۸) لوازم قدردانی (۹) ظهور رسانیده (۱۰) آنچه شرایط (۱۱) اهلیت و مردمی است، به جا آورد. (ص ۴۲)

مسجد وزیر خان هم یکی از مراکز ادبیات فارسی در لاهور بوده است. چندربهان برهمن ذکر برگزار شدن مجالس ادبی درین مسجد می کند. و هم درباره بازار کتاب که در این جایگاه خیر برپا می شد، می نویسد:

”روز جمعه ارباب فضل و کمال و فصحای خوش بیان و شعرای شیرین زبان و طبقه طبقه مردم سخندان از اهل ایران و توران و هندوستان در بقعه خیر اساس یعنی مسجد وزیر خان که ضرب المثل بقاع روزگار است، مجتمع گشته، هنگامه سخن و سخندانی گرم می دارند.

و کتب بی شمار از عربی و فارسی و دیگر نسخ های معتبر از تواریخ و مثنوی و دواوین متقدمین و متأخرین و منشآت و فقرات و رقعات و قطعات و نوشتجات خوشنویسان روزگار و سایر آلات و ادوات مشق از هر قسم و هر جنس درین بقعة الخیر به معرض خرید و فروخت می آید چون آزادی مکتب نشینان مخصوص این روز است، از هر کوچه و هر گوشه و هر کوی جوانان نو رسیده بیاض در دست و گل بر سر به مقتضای عهد شباب خرامان به سیر کتاب می آیند و تا انقضای نصف النهار گرمی این هنگامه دیده رونق افزای ارباب بصیرت می باشد. (۴۱)

عبدالحکیم حاکم هم درباره شعر خوانی در مسجد وزیر خان می نویسد: ”مدت ها این فقیر (عبدالحکیم حاکم) به خدمت او (فقیر الله آفرین لاهوری) آمد و رفت داشته ام و در هفته دوبار به غریب خانه تشریف می آورد و صحبتها می شد که الحال از یاد آن (دارم که سابق) در صحن مسجد وزیر خان واقع لاهور جماعت شعرای معنی دان محفل آرا می شدند و ÷مشاعره در میان می آمد“ (۴۲)

اوضاع ادبی لاهور در دوره سیکها (۱۲۱۴-۱۲۶۵ هـ / ۱۷۹۹-۱۷۴۹ م) و انگلیسی ها (۱۲۶۵-۱۳۶۶ هـ / ۱۸۴۹-۱۹۴۷ م)

با درگذشت اورنگ زیب عالمگیر در سال ۱۱۱۸ هـ / ۱۷۰۷ م، دوره درخشان تاریخ ادبی خاتمه پذیرفته است. جانشینان او این قدر ضعیف و بی لیاقت بودند که نتوانستند سلطنت پهناور موروث خود را حفظ کنند و در نتیجه آن سیکها عصیان کرده کشور پنجاب را غارت کردند. جنگ های پیاپی نادر شاه افشار، احمد شاه درانی ابدالی، و شاه زمان سلطنت تیموریان را در پنجاب سخت زبون و ضعیف کرده تا به دست سیکها رسیده است. نویسندگان و شاعران این دوره عبارتند از:

فقیر نورالدین منور، فقیر عزیزالدین، امرناتھ اکبری، نظام الدین عشرت سیالکوتی، مفتی علی الدین بخت مل، غلام محی بوت— شاه، محمد نقی پیشاوری، سید احمد شاه بتالوی وغیره

قلمرو سیاسی مسلمانان پس از عزل آخرین پادشاه مغول یعنی سراج الدین بهادر شاه ظفر به سال ۱۸۵۷ م توسط بریتانیا رو به اضمحلال نهاد و تسلط انگلیسی بر تمام شبه قاره و لاهور سایه افکند. و ازین رو قوانین و مقررات انگلیسی ها دگرگونی های زیادی را در محیط سیاسی و فرهنگی شبه قاره از جمله در لاهور پدید آورد.

در دوران سلطه انگلیسیها، مقام زبان فارسی کاسته شده و زبان انگلیسی به جای زبان فارسی زبان رسمی گردید. حاکمان انگلیسی در سال ۱۸۶۴ دانشکده دولتی لاهور (گورنمنت کالج لاهور) را تأسیس کردند و برای زبان فارسی دپارتمان منظور نمودند که استادانی چون علمدار حسین به ریاست گروه رسیدند و در ترویج زبان فارسی کوشیدند و در سال ۱۸۷۰م در لاهور اورینتل کالج (دانشکده خاور شناسی) و دانشگاه پنجاب را در سال ۱۸۸۲م تأسیس کردند که آنجا زبان فارسی به عنوان یکی از مواد درسی تدریس می شد.

در دوره انگلیسی ها بازم در شهر لاهور بازار شعر فارسی رونق کافی داشت و شعرای لاهور از علاقه مندی خود به زبان و ادبیات فارسی دست برنداشته اند. بزرگترین و سرآمد شعر ای دوره سلطه انگلیسی علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۲۹۴ هـ / ۱۳۵۷ هـ / ۱۸۷۷ - ۱۹۳۸م) است کسی که می خواهد در زمینه شعر و ادب فارسی در لاهور بحث کند، نمی تواند بدون ذکر محمد اقبال سخنی بگوید. سراسر دوره شاعری اقبال در این شهر گذشته است و راستی لاهور می تواند به شهر های جهان بنزد که سالها اقبال را در دامان خود پرورده است. (۴۳) این مرد بزرگ در کودکی از سیالکوت به لاهور آمده تحصیلات خود را در این شهر پایان رسانده است.

او اسرار خودی و رموز بیخودی و زبور عجم و گلشن راز جدید و مسافر و پیام مشرق و جاوید نامه و پس چه باید کرد ای اقوام شرق و ارمغان حجاز را درین شهر سروده در همین جا انتشار داده است. آب و هوای لاهور و معاشرت با مردم لاهور اقبال را برای سرودن شعر آماده تر می کرد. مرقد او هم در این شهر است .

در دوره سیاه انگلیسیها نیز شعرا و نویسندگان بزرگ همچون محمد حسین آزاد، احمد بخش یکدل، گرامی جالندهری، مفتی غلام سرور (۱۲۴۴ - ۱۳۰۷ هـ)، رای بهادر کنهیا لال (د: ۱۸۸۸م) در صحنه ادب از شکوه و عزت خاصی برخوردار بودند.

استاد حافظ محمود شیرانی (د: ۱۹۴۶م) استاد دانشگاه پنجاب یکی از منتقدان و محققان معروف لاهور به شمار می رود. نقد و بررسی شعرالعجم شبلی نعمانی و چهار مقاله وی درباره فردوسی دارای اطلاعات مفید و نو

آور است. او در سکه شناسی هم مهارت تام یافت و نسخ خطی ارجدار هم در دست داشته که الآن در کتابخانه دانشگاه پنجاب در ذخیره شیرانی نگهداری می شود و دارای اهمیت بسزائی است.

برای حصول استقلال پاکستان مردم دلیر لاهور سرفروشی بیباکانه را به عمل آورده و با برادران مسلمانان نقاط دیگر شبه قاره همکاری و تعاون صمیمانه را ابراز داشته اند. قطعنامه پاکستان روز ۲۳ مارس ۱۹۴۰م در شهر لاهور مورد تصویب قرار گرفته و هم در این شهر منار یادگاری را در پارک اقبال بنا کرده اند.

اوضاع ادبی لاهور از استقلال پاکستان تا عصر حاضر (۱۹۴۷-۲۰۱۰م)

پس از استقلال پاکستان زبان فارسی در لاهور از اول دوره راهنمایی در مدارس و تاسطح دکتری در دانشگاه ها تدریس می شود و برخی استادان و دانشوران زبان فارسی شعر هم می سرایند.

بعد از استقلال پاکستان شمس مینائی (۱۸۷۶ - ۱۹۵۴م)، عبدالمجید سالک (۱۸۹۵ - ۱۹۵۹م) اصغر علی روحی لاهوری (د: ۱۹۵۴م)، صوفی غلام مصطفی تبسم (د: ۱۹۷۸م)، دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی (۱۹۰۷ - ۱۹۹۰م) سرایش شعر و ادب پروری و ادب دانی را وجهه همّت خود ساختند.

از آن پس ادب فارسی در لاهور همچنان رونق گرفت اگرچه زبان اردو جای زبان فارسی را گرفته لیکن زبان فارسی همچنان در اوج قدرت خود بود و قوه سخن سرائی در طبع سخنوران به ودیعت نهاده شده بود، شاعران به زبان فارسی شعر می گفتند و مقالات و مؤلفاتی که به فارسی تدوین کرده اند که برخی از آنها در شبه قاره یا ایران چاپ و منتشر شده است. و مثال آنان مانند ستارگانی بوده اند که گاه گاهی بر آسمان شعر و ادب فارسی می درخشیدند و قلوب مردم لاهور را منور می گردانیدند و می توان گفت که هنوز هم زبان فارسی، زبان دل و جان بسیاری از مردم لاهور است و شهر لاهور با همین زبان فارسی روابط مشترک فرهنگی و ادبی و اجتماعی و تاریخی و دینی و سیاسی خود را بین پاکستان و ایران برقرار نگاه داشته است. در این جا بدون حفظ تقدم و تاخر اسم این نویسندگان و سخنوران را می بریم.

شیخ محمد اکرام، دکتر غلام جیلانی برق، دکتر مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳ - ۱۹۶۳م)، دکتر سید عبدالله (۱۹۰۶ - ۱۹۸۳م)، دکتر محمد باقر (۱۹۱۰ - ۱۹۹۳م) دکتر ظهوالدین احمد (ت: ۱۹۱۴م)، دکتر سید محمد اکرم اکرام (ت: ۱۹۳۲م) دکتر محمد بشیر حسین (د: ۱۹۸۳م)، سید وزیرالحسن عابدی، دکتر عبدالشکور احسن (۱۹۱۶ - ۲۰۰۷م)، میرزا مقبول بیگ بدخشانی (۱۹۰۵ - ۱۹۹۳م)، دکتر آفتاب اصغر (ت: ۱۹۴۰م)، دکتر خالدہ آفتاب، دکتر محمد یمین خان لاهوری (۱۹۲۴ - ۲۰۰۶م)، دکتر خواجہ عبدالحمید یزدانی، دکتر انعام الحق کوثر (از دانشگاه پنجاب مدرک دکتری گرفت)، دکتر حامد خان حامد (د: ۱۹۸۴م)، مرزا منور (د: ۲۰۰۰)، دکتر ظہیر احمد صدیقی (ت: ۱۹۳۳م)، دکتر عبدالوحید قریشی (۱۹۲۵ - ۲۰۰۹م)، دکتر مظہر محمود شیرانی، دکتر معین نظامی، دکتر سلیم مظہر، دکتر محمد ناصر، دکتر نجم الرشید، دکتر خورشید الحسن رضوی، وغیرہ.

ادارہ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور، پنجابی ادبی اکادمی، مجلس ترقی ادب، اقبال اکادمی، بزم اقبال، مجلس تحقیق و تالیف فارسی دانشگاه دولتی لاهور، خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، مغربی پاکستان اردو اکادمی، کتابخانہ اوریتل کالج، کتابخانہ دانشگاه پنجاب، کتابخانہ دانشگاه جی سی لاهور، کتابخانہ عمومی پنجاب لاهور، کتابخانہ دیال سنگھ ترست، کتابخانہ قائداعظم، کتابخانہ موزہ لاهور، کتابخانہ علماء اکادمی مسجد شاهی لاهور، کتابخانہ دارالسلام در باغ جناح، کتابخانہ شہرداری لاهور شاہ محمد غوث بیرون دروازہ اکبری و کتابخانہ های شخصی مثل کتابخانہ های خلیل الرحمن داودی، دکتر وحید قریشی، پرفسور عبدالجبار شاکر، پرفسور افضل حق قرشی وغیرہ بہ گسترش زبان در لاهور همچنان مشغول اند.

با بررسی سهم نویسندگان و سخنوران فارسی در لاهور، بدون اغراق می توانیم بگوییم کہ علم و ادب فارسی در لاهور در زمینہ های شعر و ادب، تذکرہ نویسی، فرهنگ نویسی، اگر از لحاظ کمیت شاید بیشتر از خود فلات ایران نبوده باشد، کمتر نیز نبوده است.

برای حسن ختام باید اذعان داشت که لاهور مرکز بسیار مهم ادبیات و فرهنگ زبان فارسی است و می توانیم بگوییم که لاهور از آغاز تأسیس تا امروز پیوسته مشغول خدمات فرهنگی و ادبی بوده است.

یادداشت ها:

- ۱ - برای اطلاعات بیشتر درباره غزنویان رک: شیخ اکرام، آب کوثر، ص ۵۹ - ۷۱؛ فخرمدبر، آداب الحرب والشجاعه؛ دکتر نعیم الدین، هندوستان مین فارسی ادب؛ اقبال حسین، هندوستان ک قدیم فارسی شعراء.
- ۲ - محمد عوفی، لباب الالباب، مرتبه: محمد قزوینی، ص ۷۱ - ۷۳، و در حاشیه لباب الالباب در ذیل احوال ابو نصر فارسی نوشته که او مربی و ممدوح مسعود سعد سلمان بود (ص ۳۰۷ - ۳۰۸)
- ۳ - مقاله از محمد اسلم چندپال: محله شاه کاکو چشتی، مجله: دارالفرقان لاهور، اوت ۱۹۵۷م، ص ۸، مقاله: دکتر سید عبدالشکور قادری، پیوندهای مشترک زبانی ایران و شبه قاره، شامل: مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار، پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره، ج ۱، ص ۳۸۷.
- ۴ - دکتر ماریه بلقیس، مجموعه ابیات پراکنده فارسی در هند، ص ۷
- ۵ - محمد عوفی، لباب الالباب، بتصحیح محمد قزوینی، ص ۵۴۴ - ۵۴۵.
- ۶ - همان، ص ۷۲۸.
- ۷ - مقاله از دکتر سعید بزرگ بیگدلی: اوضاع ادبی لاهور در دوره غزنویان، فصلنامه: دانش، شماره ۶۴ - ۶۵، ۱۳۸۰ هـ ش، ص ۹۷ - ۹۹
- ۸ - محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۱۵۶ - ۱۵۸
- ۹ - همان، ص ۸۹۴ - ۸۹۸.
- ۱۰ - دکتر آغا یمین خان لاهوری، تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ص ۱۱۲.
- ۱۱ - عبدالقادر بداونی، منتخب التواریخ، ص ۳۵ - ۳۶؛ دکتر نعیم الدین، هندوستان مین فارسی ادب، ص ۵۰ - ۵۱
- ۱۲ - محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۳۳۴.
- ۱۳ - همان، ص ۳۳۴ - ۳۳۵.
- ۱۴ - درباره احوال سلطان قطب الدین ایبک رک: بداونی، منتخب التواریخ، جلد اول، ص ۳۷ - ۴۱.
- ۱۵ - محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۱۳ - ۱۴.

- ۱۶ - همان، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.
- ۱۷ - همان، ص ۱۳ - ۱۴.
- ۱۸ - صباح الدین عبدالرحمن، بزم مملوکیه، ص ۲۷ - ۲۹.
- ۱۹ - همان، ص ۲۹ - ۳۲، دکتر ظهورالدین احمد، سلاطین غوری، ص ۶۱ - ۶۲.
- ۲۰ - برای اطلاعات بیشتر درباره اوضاع سیاسی و ادبی و فرهنگی دوره غوریان و ممالیک در لاهور رک: محمد عوفی، لباب الالباب؛ حسن نظامی، تاج المآثر؛ منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری؛ محمد قاسم فرشته، تاریخ فرشته؛ عبدالقادر بداونی، منتخب التواریخ؛ نظام الدین احمد، طبقات اکبری؛ شیخ اکرام، آب کوثر؛ دکتر ظهورالدین احمد، سلاطین غوری.
- ۲۱ - شیخ اکرام، آب کوثر، ص ۱۳۹ - ۱۷۱.
- ۲۲ - همان، ص ۳۹۳ - ۴۵۳؛ نیزنک: فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق از دکتر شعیب اعظمی.
- ۲۳ - سلطان فیروز شاه، فتوحات فیروز شاهی، مرتبه شیخ عبدالرشید؛ آب کوثر، ص ۴۳۴.
- ۲۴ - دکتر ظهورالدین احمد، تاریخ ادب فارسی در پاکستان، جلد اول مترجم: دکتر شاهد چوهدری، ص ۱۳.
- ۲۵ - شیخ اکرام، آب کوثر، ص ۴۵۴ - ۴۶۰.
- ۲۶ - دکتر آغا یمین لاهوری، تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ص ۱۸۰.
- ۲۷ - ابوالفضل، آئین اکبری، ص ۲۳۵ - ۲۶۲؛ عبدالشکور احسن، مقالات احسن، مرتبه: دکتر آفتاب اصغر، دکتر معین نظامی، ص ۳۴۰ - ۳۴۹.
- ۲۸ - مولانا محمود لاهوری، مثنویات محمود، مرتبه: دکتر محمد بشیر حسین، ص هفت.
- Muhammad Latif, Lahore, Its History Architectural Remains and antiquities, P 416;
- مقاله از دکتر سید مهدی غروی: شعر پارسی بر سکه های شبه قاره، شامل: مجموعه سخنرانی های نخستین سمینار، پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره، جلد اول، ص ۱۳۰.
- ۳۰ - شیر علی خان لودی، تذکره مرآة الخیال، مرتبه: حمید حسنی، ص ۶۶
- ۳۱ - طالب آملی، کلیات طالب آملی، مرتبه: طاهری شهاب، ص ۷۰۸
- ۳۲ - همان، ص ۴۰
- ۳۳ - شیر علی خان لودی، تذکره مرآة الخیال، ص ۹۶

- ۳۴ - عبدالشکور احسن، مقالات احسن، ص ۳۵۷
- ۳۵ - چندر بهان برهمن، چهارچمن، ص ۸۷ - ۸۸
- ۳۶ - برای احوالش رک: دکتر نورالحسن انصاری، فارسی ادب بعهد اورنگ زیب
- ۳۷ - سید صباح الدین عبدالرحمن، بزم تیموریه، جلد سوم، ص ۱ - ۰۹
- ۳۸ - عبدالشکور احسن، مقالات احسن، ص ۷۵۳؛ دکتر ظهور الدین احمد، پاکستان مین فارسی ادب، جلد دوم، ص ۷
- ۳۹ - محمد فخرالدین حسین، رساله رشیکه مرآت الاشباه سلاطین آسما نجاه، ص ۵۲ - ۶۹؛ صباح الدین عبدالرحمن، بزم تیموریه، جلد سوم، ص ۹۱ - ۱۶۹.
- ۴۰ - فیضی، ابوالفیض، انشای فیضی، مرتبه: دکتر اے. دی، ارشد، ص ۱۹۶ - ۱۹۷؛ دکتر ظهور الدین احمد، نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ص ۱۴ - ۱۵.
- ۴۱ - چندر بهان برهمن، چهارچمن، مرتبه محمد رفیق، ص ۸۹
- ۴۲ - عبدالحکیم حاکم، تذکره مردم دیده، مرتبه: سید عبدالله، ص ۲۰.
- ۴۳ - متن سخنرانی استاد سعید نفیسی که در تالار دانشگاه لاهور ایراد گردید بعنوان: لاهور مرکز ادبیات فارسی، شامل در مجله: هلال، شماره ۸۲ - ژوئیہ - اوت ۱۹۶۸م، ص ۱۴۱.

منابع و مأخذ:

کتاب

الف: فارسی

- ابوالفضل، آئین اکبری، تصحیح سر سید احمد خان دهلی، ۱۲۷۲هـ
- بداؤنی، عبدالقادر بن ملوک شاه، منتخب التواریخ، به تصحیح مولوی احمد علی، با مقدمه و اضافات: توفیق هـ - سبحانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، جلد ۱، ۱۳۸۰ هـ، خ، جلد ۲، ۱۳۸۰هـ خ، جلد سوم ۱۳۷۹ هـ خ.
- چندر بهان برهمن، چهارچمن، مرتبه: محمد رفیق، پایان نامه کارشناسی ارشد، کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۰م.
- شیر علی خان لودی، تذکره مرآة الخیال، به اهتمام حمید حسنی، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۷.
- طالب آملی، کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، مرتبه: طاهری شهاب، انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۴۶ هـ ش.
- ظهور الدین احمد، دکتر، تاریخ ادب فارسی در پاکستان، جلد اول، مترجم: دکتر شاهد چوهدری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵ هـ ش.

لاهور مرکز ادبیات فارسی از عصر غزنویان تا دوره حاضر

- همان، نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۹۵م.
- عبدالحکیم حاکم، تذکره مردم دیدہ، مرتبه سید عبداللہ، انتشارات پنجابی اکادمی، لاهور، ۱۹۶۶م.
- عوفی، سدید الدین محمد، لباب الالباب، مرتبه: محمد قزوینی، کتابفروشی فخر رازی ۱۳۶۱ هـ خ.
- فخرالدین حسین، محمد، رساله رشیقہ مرآت الاشباہ سلاطین آسمانجاہ، مطبع سلطانی واقع ارک خاقانی (شاهجہان آباد)، ۱۸۵۲م.
- فخر مدیر، آداب الحرب والشجاعہ، تصحیح احمد سہیلی خوانساری، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، تہران، ۱۳۴۶ هـ خ.
- فیروز شاہ، سلطان، فتوحات فیروز شاہ مرتبه: شیخ عبدالرشید، بخش تاریخ، دانشگاه مسلم، علی گر، ۱۹۵۴م.
- ماریہ بلقیس، دکتر، مجموعہ ابیات پراگندہ فارسی در ہند تا سال دوازدهم میلادی، اسلامک و ندرس بیورو، کوچہ چیلان، دہلی نو، ۱۳۸۳ھ / ۲۰۰۴م.
- مجموعہ سخنرانی های نخستین سمینار، پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قارہ، جلد اول، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۳م.
- محمود لاهوری، مولانا، مثنویات محمود، مرتبه: دکتر محمد بشیر حسین، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۹م.
- یمین خان لاهوری، دکتر، تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، بمناسبت جشن دو ہزار و پانصد سالہ ایران، لاهور، ۱۹۷۱م.

ب: اردو

- اقبال حسین، ہندوستان ک قدیم فارسی شعراء، بہار اردو اکادمی، پتنہ ۱۹۸۵م.
- اکرام، شیخ، آب کوثر، ادارہ ثقافت اسلامیہ، لاهور، ۲۰۰۲م.
- شعیب اعظمی، دکتر، فارسی ادب بعہد سلاطین تغلق، اردو کمیٹی اترپردیش لکھنو ۱۹۸۴م.
- صباح الدین عبدالرحمن، بزم تیموریہ، اعظم گر، ۱۹۴۸م.
- همان، بزم مملوکیہ، اعظم گر، ۱۹۸۶م.

- ظہورالدین احمد، دکتور، سلاطین غوری، الفیصل ناشران و تاجران کتب، لاہور، ۲۰۰۹م۔
- عبدالشکور احسن، دکتور، پاکستانی ادب، ادارہ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاہور ۱۹۸۱م۔
- فیضی، ابوالفیض، انشای فیضی، مرتبہ: دکتور اے۔ دی۔ ارشد، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۶۷م۔
- نعیم الدین، دکتور، ہندوستان مین فارسی ادب (پیش از سلاطین دہلی)، دہلی نو، ۱۹۸۵م۔
- نورالحسن انصاری، دکتور، فارسی ادب بعہد اورنگ زیب، اندوپرشین سوسائٹی، دہلی ۱۹۶۹م۔

مجلہ ہا

فارسی :

- دانش، شماره ۶۵ - ۶۴ بہار و تابستان ۱۳۸۰، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔
- ہلال، شماره ممتاز، ۸۲ ادارہ مطبوعات پاکستان، کراچی، ژوئیہ - اوت ۱۹۶۸ م۔

اردو :

- درالفرقان لاہور، بیگم پورہ، لاہور، اگست ۱۹۵۷م۔

شعر فارسی امروز شبه قاره

نذر صابری^۱

نعت

ای هزاران آفتاب اندر بغل	ای فروغ مطلع صبح ازل
ای ز تو ادیان باطل در فضل	ای ز تو تازه گلستان خلیل
ای قضا بر گردن لات و هیل	ای سنان در سینۀ شرک و جمود
روزگارت لایزال و لم یزل	آفتاب تو نه داند مغربی
اُسوهٔ تو هست دستور العمل	آدمی را تا مقام کبریا
قدسیان را شد پر پرواز شل	هرکجا تو خیمهٔ همت زدی
تا سراپم نعت در رنگ غزل	در ضمیرم شعلهٔ سینا بریز

دکتر معین نظامی^۲

شعاع نُور

که پیک فرخ باد صبا به ما آمد	پیام وصل ازان دلربا به ما آمد
فروغِ حرفِ دل آشنا به ما آمد	به خشکسالِ کر و کور و گنگِ خاموشی
محمدِ عَرَبیِ رهنما به ما آمد	ز بُوستانِ الهی نسیمِ لطف وزید
شعاعِ نور ز غارِ حرا به ما آمد	اسیرِ تیرگیِ کفر و معصیت بودیم
بهارِ سبزِ پیامِ خدا به ما آمد	گیاهِ سوختهٔ دشتِ بی امان بودیم

۱ - سرایندهٔ ساکن اتک پنجاب.

۲ - استاد گروه فارسی دانشگاه پنجاب.

قصیده در مدح حضرت امام علی رضا (ع)

والی مشهد شهنشاه هُدا آمد پدید
 نور عین بادشاه هل اتی آمد پدید
 مرحبا صل علی صل علی آمد پدید
 ضامن و ثامن امام دوسرا آمد پدید
 ورثه دار تاجدار انما آمد پدید
 قبله دین کعبه ارض و سما آمد پدید
 هادی دین راز دار کبریا آمد پدید
 شمع عرفان جانشین مرتضی آمد پدید
 وارث خلق جناب مجتبی آمد پدید
 حامل صبر شهید کربلا آمد پدید
 جانشین حضرت زین العبا آمد پدید
 باقر علم نبی را دلربا آمد پدید
 جعفر صادق را دلبنده بر ملا آمد پدید
 یوسف موسی کاظم مرحبا آمد پدید
 بادشاه طوس ای صل علی آمد پدید
 حاکم مخلوق رب دوسرا آمد پدید
 آبیاری گلشن ارض و سما آمد پدید
 پرده دار خلق رب دوسرا آمد پدید
 رهبر دین خدا شاه عهد آمد پدید
 افتخار خاندان مصطفی آمد پدید
 رونق هفت آسمان نام خدا آمد پدید
 آفتاب آسمان اعتلا آمد پدید
 ناصر اسلام مالک خلد را آمد پدید
 «سیفی» مولای ما شاه دوسرا آمد پدید
 غمگسار ما ولی کبریا آمد پدید

رونق هر دو جهان نور خدا آمد پدید
 چشمه جود و سخا بحر عطا آمد پدید
 نائب ختم رسل ظل خدا آمد پدید
 نور چشم کاظم و نفس رسول کبریا
 یامین الله یامولی الرضا روحی فداک
 نونهال باغ حیدر رونق باغ جنان
 باعث تخلیق آدم جزو نور مصطفی
 قاطع کفر و ضلالت حامی دین نبی
 رونق گلزار دین بوی گل باغ رسول
 راضی امر رضا و تابع حکم خدا
 صابر و شاکر امیر رنج و غم پابند جور
 واقف علم الهی کاشف سر خفی
 مصحف ناطق فروغ شرع پاک مصطفی
 آفتاب دین و ایمان نور حق سرتاج حسن
 مالک ملک بقا سلطان روز محشری
 باعث ایجاد کل است ماسوا نفس رسول
 زیب عرش و کرسی و لوح و قلم شمس و قمر
 عالم علم لدنی واقف اسرار حق
 دستگیر بیسکان و بینویان جهان
 یوسف شیر خدا اسکندر خیر النسا
 زینت عالم شه فرخنده فرجان علی
 نوگل گلزار رفعت گوهر بهر شرف
 رهبر خضر طریقت شمع بزم ارتقا
 نی طمع در جنت و نه خوف دارد از سقر
 «سیفی» باشد فرض حب اهلیت هر یک گدا

۱ - سراینده ساکن تندو آغا حیدرآباد سند .

جاوید اقبال قزلباش^۱ پند و اندرز در شعر و ادب فارسی

از فیض پندهای گلستان روایتی
از چشمم اشک ریخت بکرده عنایتی
در عشق سروری که بکرده حمایتی
حرف صفا و عشق ز جام خجسته حال
رقص سرور و چشم تماشایی جمال
فردوسی که رفت به فردوس، خوش خصال
مائیم هنوز در خم یک کوچه خسته حال
دارد برای جان و خرد هرچه قیل و قال
در شعر فارسی همه آرایش و جمال
بخشند امام هرچه توانست به روح و جان
پند و نصایح هرچه که باشد درین جهان
چُن فارسی برای بشر باشه نیک فال

گویم ز شعر سعدی شیراز حکایتی
اشعار پر صفای ز نعت سنایی هم
اشک مودتی که بود به ز کل جهان
حافظ به ارمغان بیاورده هر کمال
جامی ز عشق آنچه بود در جهان داشت
آهنگ جنگ و چنگ و هنر داشته ز طوس
عطار گشت هفت شهر در زمین عشق
رومی به مثنوی به زکمال حکم بگفت
باغ و بهار و بلبل و زیبایی و کمال
عرفان ز شعر رهبر اسلامیان چکد
شعر و ادب ز فارسی آورد هر اندرز
«جاوید» دوست دار ادب ، باش با ادب

دکتر محمود احمد غازی^۲

نمانده

علم و هنر نمانده ، لطف و کرم نمانده
«این در عرب نمانده، آن در عجم نمانده»

ویرانه دل زکشت افرنگیان خراب تر
اندر دل مسلمان سوز حرم نمانده

ذوق رحیل را چون کردی بدر ز دلها
تاب سفر نمانده، شوق اضم نمانده

شاهین دل کجا رفت؟ روح وفا چرا مرد؟
در سینه دل نمی جوشد سوز دم نمانده

۱ - سرایندهٔ مقیم راولپندی .

۲ - استاد دانشکدهٔ حقوق و شریعه ، دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد.

اندر فضای پهنا پرواز و منزل تو
همراهیان شکسته پا، تاب دم نمانده

دنیای دل نداند این حسن رنگ و آوا
زیرا که اندرین عالم زیر و بم نمانده

گفتار مومنان محرم نیست زندگی را
در طور زندگانی طرز حرم نمانده

صدیق تاثیر^۱

باید زیستن

غم بود یا راحتی خوشحال باید زیستن
هان شرر سان بی پر و بی بال باید زیستن؛
تا کجا در بند ماه و سال باید زیستن
رنج و غم را بهر استقبال باید زیستن!
شاد یا ناشاد در هر حال باید زیستن
همچو نقش و صورت و تمثال باید زیستن!

در جهان با ثروت و اقبال باید زیستن
هرکه رفت از خویشتن او طالب پرواز نیست!
ای دریغاً نیست بیش از لمحہ ای هنگام زیست!
هیچ کس را جای ماندن نیست در مهمان سرا
من نه گوئم این سخن بل گفت استاد ازل
ماند فن «تائیر» باقی، مانی و بهزاد کو؟

۱ - سرایندهٔ مقیم شیخوپوره (پنجاب).

گزارش و پژوهش

شناسه ابو محمد بن احمد بن الحسين الجریری در کشف المحجوب

جُریری :

سید هجویری (متوفی ۴۸۱ هـ.ق) در کشف المحجوب ابو محمد بن احمد بن الحسين الجریری را (متوفی ۳۱۱ یا ۳۱۲ هـ.ق) « باسط علوم و واسط رسوم » دانسته و نوشته است که وی از صاحب سران جنید (متوفی ۲۹۷ هـ.ق) بود و با سهل بن عبدالله تستری (متوفی ۲۸۳ هـ.ق) همراه و همراز گشته بود. در عهد خود از همه اصناف علوم آگاهی داشت و فقیه زمانه خویش بود و او را در فقه، امام وقت می دانستند. از اصول فقه به نیکی خبر داشت و در تصوف ماهر روزگار بود. در طریقت تصوف تا بدانجایی رسیده بود که جنید از او خواست که به مریدان و شاگردان او، دانش و ادب بیاموزد و روش ریاضت به آنان یاد بدهد. بدین جهت بعد از درگذشت جنید جانشین او گردید و جنید او را در طریق عرفان و تصوف ولی عهد خود گردانید و او هم به جایگاه وی نشست (۱).

در طبقات الصوفیه نیز از وی این گونه یاد شده است: در طبقه ثانیه ابو محمد الجریری - رحمة الله علیه - نام وی احمد بن محمد بن الحسين است و به « حسین بن محمد » هم شهرت دارد. کنیت او « ابو محمد » است و کنیت پدرش « ابوالحسین » بوده است. از طرفی دیگر نوشته اند که نام وی « جریری عبد الله بن یحیی » بود.

اما از شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱ هـ.ق) نقل کرده اند که شهرت وی بیشتر به کنیت اوست یعنی به نام « ابو محمد جریری » معروف است. وی از « مهینان اصحاب جنید » بوده، تا جایی که در بزرگی و دانایی و آگاهی همانند جنید به شمار می آمد و پس از جنید، به جای او نشست. با علمای قوم مشایخ کبار هم نشین و هم گفتار بود. سهل بن عبدالله تستری را دریافته بود و با بزرگان متصوفه و عرفا و علمای دیگر مجالست و مصاحبت داشت (۲)

درباره درگذشت وی اینگونه نوشته اند که در محرم سال ۳۱۲ هـ. ق قرامطه در بادیه « رَمْلُ الْهَيْبِرَةِ » به قافله حاجیان حمله کردند و بسیاری از حاجیان را در بیابان بی آب و علف کشتند و آن واقعه را « جنگ قرامطه در وادی هیبره » نامیده اند. بسیاری از حاجیان از تشنگی مردند. ابو محمد جریری نیز در این واقعه که به نام « جنگ قرامطه در رمل هیبره » معروف است. در سال ۳۱۲ و یا ۳۱۴ هـ ق از تشنگی به رحمت ایزدی پیوست - رحمة الله علیه رحمة واسعة

نام « جریری »، آن گونه که در حاشیه طبقات الصوفیه آمده منسوب است به « جریر » که نام یکی از اجداد او بوده است و در حلیه الاولیاء و رساله قشیریه و اللمع و غیر هم نیز ذکر شده است (۳)

باکوشش بسیار از تاریخ ولادت ابو محمد جریری آگاهی به دست نیامد. اما جای ولادت او را در « جریر » که یکی از توابع بصره بوده - دانسته اند (۴)

در این جا بخشی از آن چه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری (شهید در ۶۱۶ هـ. ق) در تذکرة الاولیا آورده ، خواندنی است :

« ذکر ابو محمد جریری (رح) ، آن ولی قبه ولایت ، آن صفی کعبه هدایت ، آن متمکن عاشق ، آن متدین صادق ، آن در مشاهده هم بی بصری ، شیخ وقت ابو محمد جریری رحمة الله علیه - یگانه وقت ، و برگزیده روزگار بود و در میان اقران خود واقف بود بر دقایق طریقت ، و پسندیده به همه نوع ، و کامل در ادب ، و در انواع علوم حظی وافر داشت ، و در فقه مفتی و امام عصر بود ، و در علم اصول به غایت بود ، و در طریقت تا حدی بود که جنید مریدان را گفت که : « ولی عهد من اوست ». صحبت عبدالله تستری یافته بود . و آداب او چنان بود که گفت : « بیست سال است تا پای در خلوت دراز نکردم و حسن ادب با خدای اولی تر » (۵)

درباره سخنان و اقوال و گفتار ابو محمد جریری در کشف المحجوب بحث کرده و این گونه آورده است:

« از وی می آید که گفت : « دوام الایمان و قوام الادیان و صلاح الابدان فی خلال ثلث : الاکتفاء ، و الاتقاء و الاحتماء. فمن اکتفی بالله صلحت سریره ، و من اتقی ما نهی الله عنه ، استقامت سیره . و من احتمی ما لم یوافقه ، ارتاضت طبیعته فثمره الاکتفاء ، صفو المعرفة و عاقبة الاتقاء حسن الخلیقه » و غایة الاحتماء اعتدال الطبیعة. معانی و مفاهیم این کلمات عارفانه عربی را این گونه آورده است. « دوام ایمان و پای داشت دین و

صلاح تن اندر سه چیز است: یکی بسنده کردن، و دیگر پرهیز کردن، و سه دیگر غذا نگاه داشتن. هر که به خدای تعالی بسنده کند، سرش به صلاح باشد، و هر که از مناهی وی پرهیزد، سیرتش نیکو گردد، و هر که غذای خود نگاه دارد، نفسش ریاضت یابد. پس پاداش اکتفا، صفو معرفت باشد، و عاقبت تقوی حسن خلقت، و غایت احتما اعتدال طبیعت. (۶)

سپس صاحب کشف المحجوب ابوالحسن علی بن عثمان هجویری ابن احوال را نقد و تأیید و تفسیر می کند و این گونه می فرماید:

« یعنی هر که به خداوند - تعالی - پسند کار باشد، معرفتش مصفا شود، و هر که چنگ در معاملات تقوی زند، خلقتش نیکو گردد اندر دنیا و آخرت. كما قال النبی - صلی الله علیه و آله وسلم - « من کثر صلوته باللیل، حسن وجهه بالنهار. »: « هر که را نماز شب بسیار بود، رویش اندر روز نیکو باشد.

و اندر خبر دیگر است که در قیامت، متقیان می آیند: « وجوههم نورٌ علی منابر من نور »: « بانورهایی منور بر تخت هایی از نور. » و هر که طریق احتما بر دست گیرد، تنش از علت و نفسش از شهوت محفوظ باشد. و این سخنان جامع است و نیکو. والله اعلم (۷).

حضرت شیخ هجویری در « باب مراتبهم فی حقیقة السماع » آورده است که: « و از جنید - رضی الله عنه - می آید که جریری - را گفت اندر حال ابتدای توبه وی که: « اگر سلامت دین خواهی و رعایت توبه کنی، اندر سماع صوفیان - که کنند - منکر شود، و خود را اهل آن بدان تا جوانی، و چون پیر شدی، مردمان را بزه کار مکن » (۸) و این مسأله می رساند که جنید نمی خواسته است که جریری در سماع شریک شود و یا اگر شریک شد، انکار سماع نماید، زیرا: « اهل سماع بر دو فرقت اند: یکی لاهی، و دیگر الهی لاهی در عین فتنه باشد، و از آن نترسد و الهی به ریاضات و مجاهدات و به انقطاع دل از مخلوقات، و اعراض سر از مکونات، فتنه از خود دور کرده باشد، و از آن ایمن شده. چون ما نه از این گروه باشیم، نه از آن، ترک آن ها را بهتر، و مشغول شدن به چیزی - که موافق وقت ما است اولی تر. » (۹)

سید هجویری در همین مسأله « سماع جایی دیگر از جنید و ابو محمد جریری می فرماید که:

« و معروف است که جنید را مریدی بوده است که اندر سماع اضطراب بسیار کردی ، و درویشان بدان مشغول شدندی. پیش شیخ (یعنی جنید) رضی الله عنه - شکایت کردند . (شیخ) وی را گفت : « بعد از این اگر اندر سماع ، اضطراب کنی ، نیز با تو صحبت نکنم.»

« ابو محمد جریری گوید : « در سماعی که من اندر وی نگاه می کردم لب بر هم نهاده بود ، و خاموش می بود. تا از هر مویی ، از اندام وی چشمه بی بگشاد، تا هوش از وی بشد ، و یک روز بی هوش بود »

« پس من ندانم تا وی اندر سماع درست تر بود یا حرمت پیر بردلش قوی تر.» (۱۰)

حضرت سید هجویری در بحث از « الکلام فی الغیبة و الحضور » می فرماید که همواره « حضور » از « غیبت » مقدم است و غیبت بی حضور جنون باشد. و در این مسأله جمعی از عارفان را با « ابو محمد جریری » هم عقیده می کند و این گونه می گوید :

« و باز حارث محاسبی ، و جنید ، و سهل بن عبدالله ، و ابو حفص حداد ، و ابو حمدون قصار ، و ابو محمد جریری ، و حصری و صاحب مذهب (یعنی غیبت و حضور) محمد بن خفیف - رضی الله عنهم اجمعین با جماعتی دیگر بر آنند که : « حضور مقدم غیبت است . » از آن چه همه جمال ها ، اندر حضور بسته است ، و غیبت از خود راهی باشد به حق. چون پیشگاه آمد ، راه آفت گردد. پس هر که از خود غایب بود ، لامحاله بر حق ، حاضر بود . و فایده غیبت حضور است . غیبت بی حضور جنون باشد.» (۱۱)

ابو محمد جریری در طریقت تصوف ، ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی را یار و همراه بوده است چنان چه سید هجویری فرموده است:

« ابو عبدالله محمد بن خفیف - رضی الله عنه اندر حقایق بیانی شافی داشت. روزگارش مهیا و هویدا است اندر تصانیف . و ابن عطا را و شبلی را و حسین منصور و جریری را یافته بود و به مکه با یعقوب نهرجوری صحبت کرده ، و اسفار نیکو کرده بود به تجرید. » (۱۲)

ابو محمد جریری (متوفی ۳۱۱ یا ۳۱۲ یا ۳۱۴ هـ. ق.) با ابوالمغیث الحسین بن منصور الحلاج - رضی الله عنه - (متوفی ۳۰۹ هـ. ق.) معاصر بوده است. حضرت سید هجویری در اعتقاد جریری با حلاج این گونه آورده است. « ... و جمله متأخران قبول کردندش ، و باز گروهی اندر امر وی

توقف کرده اند. چون: جنید، وشبلی، و جریری، و حصری و جز ایشان. و گروهی دیگر به سحر و اسباب آن، وی را منسوب کردند. « (۱۳).
یعنی جریری نسبت به آراء و اعتقادات و اظهارات و طریقت و اندیشه و سرانجام « انا الحق » گفتن حلاج توقف کرده است یعنی بی تفاوت بوده است.

شیخ الاسلام یعنی خواجه عبدالله انصاری - گفت - قدس الله روحه که: « جریری گفت که: « عزیز تر خلق چهار تن اند، عالمی که به علم خویش کار کند، و عارف که از سر وقت سخن گوید نه از کراسه و آموخته، و مرید که با او صحبت می کند باز هیچ تمتع ندارد و قایم به او بی سبب شیخ الاسلام گفت که: « قایم به او به سبب او بود، تو خود هم سببی. تو باید که نباشی تا سبب برخیزد.»

جریری گوید: « الرجاء طریق الزهاد و الخوف سلوک الابطال » یعنی (امید و آرزو، روش زاهدان و پرهیزگاران است و ترس از خدای بزرگ، سلوک دلاوران و شجاعان است) هم وی گوید: « رؤية الاصول باستعمال الفروع، و تصحيح الفروع بمعاوضة الاصول، و لا سبيل الى المقام بمشاهدة الاصول الا بتعظيم ما عظم الله من الوسائط و الفروع » و او گفته که (دیدن اصول یا به کار گرفتن فروع است. و درست بودن فروع در برابر و مقابله اصول است. و هیچ راهی نیست به جایی برای مشاهده اصول، مگر با بزرگداشت آن چه خدا بزرگ شمرده است از اسباب و فروع.)

و هم جریری گفته است: « التصوف عنوة و لا صلح » (۱۴) یعنی تصوف سختی و دشواری است و صلح و آرامش نیست

« محمد جریری، وقتی مجلس می گفت. یکی برخاست و گفت: «ای شیخ! دلی داشتم بس خوش و صافی و با نظام آن (دل) بر من در شوری و از من منفص (دور) گشت. حیلت چیست؟»

(جریری) جواب داد و گفت: « ای جوانمرد بنشین که ما همه در این ماتم نشسته ایم! » (۱۵)

شیخ عطار می گوید که: ابو محمد جریری یک سال به مکه مقام کرد، که نخفت و سخن نگفت و پشت باز ننهاد، و پای دراز نکرد. شیخ ابوبکر کتانی گفت: « این چنین به چه توانستی کرد؟»

گفت : « صدق باطن مرا بدان داشت تا ظاهر من قوت کرد. چون جنید وفات کرد ، او را به جای وی بنشانند(۱۶)

(محمد جریری) گفت : « در قرن اول معاملات به دین می کردند ، چون برفتند، دین فرسوده گشت . قرن دوم معامله به وفا کردند، چون برفتند، آن هم برفت . قرن سیوم معاملات به مروت کردند، چون برفتند ، مروت نماند، قرن دیگر معامله به حیا کردند ، چون برفتند، حیا نماند . اکنون معاملات به رُهبیت می کنند.»(۱۷)

اینک سخنانی چند عارفانه از ابو محمد جریری:

دل چیست ؟: آن اصل قربتی بود که خدای تعالی را می بیند و مشاهده صنع او می کند.

توکل چیست ؟ معاینه شدن اضطرار .

صبر چیست؟ صبر آن است که فرق نکند میان حال نعمت و محنت ، به آرام نفس در هر دو حال ، و صبر سکون نفس است در بلا و محنت و رنج.

اخلاص چیست ؟ اخلاص ثمره یقین است.

ریا چیست؟ ریا ثمره شک است.

شکر چیست؟ کمال شکر در مشاهده عجز است از شکر.

عزالت چیست ؟ بیرون شدن است از میان زحمت ها ، و سرنگه داشتن اگر بر تو رحمت نکند.

محاربه چیست؟ محاربه عامیان با خطرات است ، و محاربه ابدال با فکرت ، و محاربه زهاد با شهوات ، و محاربه تایبان با زلات ، و محاربه مریدان با منی و لذات.

سه چیز مهم : دوام ایمان و پاداشت دین و سلاح تن در سه چیز است : یکی بسنده کردن ، دوم پرهیز کردن ، سوم غذا نگه داشتن» (۱۸)

یادداشت ها

- ۱ - كشف المحجوب ، تألیف ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (رح) ، به تصحیح و کوشش دکتر محمد حسین تسیحی ، ص ۲۱۷ ، چاپ لاهور ، ۱۳۷۴ هـ . ش .
- ۲ - طبقات الصوفیه : تألیف خواجه عبدالله انصاری ، با تحقیق و تحشیه و فرهنگ لغات عبدالحی حبیبی قندهاری ، به کوشش حسین آهی ، ص ۲۹۲ ، چاپ طهران ، ۱۳۶۲ هـ . ق .
- ۳ - حاشیه طبقات الصوفیه ، ص ۲۹۲ .
- ۴ - تذکره الاولیاء ، تألیف عطار نیشابوری ، به کوشش دکتر محمد استعلامی ، بخش تعلیقات ، ص ۸۷۱ .
- ۵ - تذکره الاولیاء ، عطار نیشابوری ، به کوشش دکتر محمد استعلامی ، ص ۵۷۹ ، چاپ تهران ، ۱۳۴۶ هـ . ش .
- ۶ - كشف المحجوب ، تألیف ابوالحسن علی بن عثمان هجویری ، به کوشش دکتر محمد حسین تسیحی ، ص ۲۱۷ - ۲۱۸ ؛ چاپ لاهور ۱۳۷۴ هـ . ش / ۱۴۱۶ هـ . ق .
- ۷ - كشف المحجوب ، ایضاً ص ۴۱۸ .
- ۸ - ایضاً ، ص ۵۹۲ .
- ۹ - كشف المحجوب ، ایضاً ص ۵۹۲ - ۵۹۳ .
- ۱۰ - كشف المحجوب ، ایضاً ص ۵۹۴ .
- ۱۱ - ایضاً ، ص ۳۶۶ - ۳۶۷ .
- ۱۲ - كشف المحجوب ، ایضاً ، ص ۲۳۲ .
- ۱۳ - ایضاً ، ص ۲۳۰ .
- ۱۴ - طبقات الصوفیه ، خواجه عبدالله انصاری ، به تصحیح و تعلیق : عبدالحی حبیبی قندهاری ، انتشارات فروغی ، چاپ تهران ، ۱۳۶۲ هـ . ش ، ص ۲۹۳ - ۲۹۴ .
- ۱۵ - طبقات الصوفیه ، چاپ تهران ، انتشارات فروغی ، ص ۴۶ ، ۱۳۶۲ هـ ق
- ۱۶ - تذکره الاولیاء : عطار نیشابوری ، به تصحیح و تعلیق دکتر محمد استعلامی ، چاپ زوار ، تهران ، ۱۳۴۶ هـ ش ، ص ۵۸۰ .
- ۱۷ - ایضاً ، ص ۵۸۰ - ۵۸۱ .

۱۸ - تذكرة الاولیای عطار نیشابوری ، به تصحیح و تعلیق دکتر محمد استعلامی ، چاپ زوار ۱۳۴۶ هـ ش ، تهران ص ۵۸۱.

منابع تحقیق درباره ابو محمد جریری

- تاریخ بغداد ، ج ۴ ، ص ۴۳۰.
تذكرة الاولیاء ج ۲ ، ص ۱۰۶.
التعرف ص ۱۲ حلیة الاولیاء ج ۱۰ ، ص ۳۴۷ به بعد ص ۲ - ۲۵۲.
خزینة الاصفیاء : ج ۲ ، ص ۱۸۶.
سفینة الاولیاء ص ۱۴۳.
سلفی ، ص ۲۵۹ به بعد.
سیرة ص ۹۱ تا ۹۳.
رساله قشیریہ ، ص ۳۰.
شعرانی ، ج ۱ ، ص ۱۱۰.
طبقات الصوفیہ ، خواجه عبدالله انصاری ، به کوشش عبدالحی حبیبی ، انتشارات فروغی شرح تعرف ، ص ۱۰۵.
فردوس المرشدیہ ، ص ۲۰۱.
کشف المحجوب باب ۱۱.
اللمع : ابو نصر سراج طوسی
مصباح الهدایہ ، ص ۲۳۲.
نامه دانشوران ، ج ۳ ، ص ۱۵.

درباره مولوی این بیت سروده کیست ؟

مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پهلوی

مثنوی جلال الدین رومی در دنیای ادب و علم و عرفان اثری گرانبهاست. دانشوران و پژوهشگران عالیقدر در تحسین و ستایش آن کتاب لطیف و مستطاب بسیار تقاریظ و تشریحات بقلم آورده اند. در دایره همین سپاسگزاری گفته می شود که این شعر :

« مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پهلوی »

از مولانا نور الدین جامی است. بنظر می آمده که وی دوست سال بعد از مولوی رومی چشم به جهان گشوده است. آثار جامی و مخصوصاً نفعات الانس جامی را بررسی کرده ایم ولی این بیت پیدا نیست. تذکره های ادبی دگر ایران و پاکستان و هند ملاحظه شد ولی درباره این شعر چیزی بدست نیامد. البته در وصف مثنوی تذکره نویسان مرتباً این شعر از قرون گذشته می نویسند و کسی نمی آورد که این سروده کیست. به دنبال این مقصود تحقیق و تفحص جاری مانده. درین ضمن کتاب نایاب «لطائف المعنوی من حقائق المثنوی» تصنیف مولوی عبداللطیف بن عبدالله عباسی مطبوعه کانپور سال ۱۲۹۲ هـ / ۱۸۷۶م بدست بنده آمده است. در ابتدای این نسخه در وصف مثنوی معنوی نوشته شده است:

بنیان اسرار و معانی مثنوی معنوی که بعد کتاب الله و کتاب رسول الله بلاشک اشرف کتب است و به مرور سنین و شهور اعوام و دهور بالکل مندرس و منهدم شده بود درین جزو زمان احیا یافت اگرچه مثنوی مانند قرآن مجید که ان للقرآن طهراً و بطناً و لبطنه بطن سبعة البطن دارد بفضل الله تعالی یک بطن او لفظاً و معنأ بلاشک و ریب بصحت رسید.

یک سال بعد یعنی در ۱۲۹۳هـ / ۱۸۷۷م مولوی خواجه محمد اشرف علی لکهنوی کتاب ضخیم و شهیر مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحر العلوم به طبع رساند که از مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مطبوع اهل جهان شد. در آخر این مجموعه دفاتر شرح مثنوی خواجه

محمد اشرف علی لکهنوی حتماً از توصیف بیان کرده مولوی عبداللطیف بن عبدالله عباسی دربارهٔ مثنوی تأثیر گرفته و فکر وی بنظم آورده همین شعر نوشته است. در تایید این نکته آخرین دو شعرش که در اختتامیه آورده شده است هم اسلوب آن شعر که مورد توجه ماست روشن می شود. بهرطور بیان آن اختتامیه خواجه محمد اشرف علی لکهنوی که تحقیق ما را روشن می کند که این شعر مال خواجه مذکور است و قبل از انتشار این شرح حضرت بحر العلوم در ۱۲۹۳ هـ کسی این شعر ننوشت و نه بر زبان عوام بوده است، ملاحظه شود:

الحمد لله ذی الجلال^۱ العلی^۲ الرب^۳ الحکیم^۴ - الذی بشر المومنین
بجنت النعیم - و اکرم المسلمین بکرمه العمیم - و انذر الکافرین بعذاب
العظیم - والصلوة علی محمد أرسل الی كافة الخلق بالخلق العظیم علیه و
علی اله الف التحیة و التسلیم .

اما بعد امیدوار شفاعت رسول امجد ابو سلیمان ظهیر الدین احمد المدعو به خواجه محمد اشرف علی لکهنوی حفظه الله عن شر الصوری والمعنوی بخدمت سیاحان بحار ناپیدا کنار معرفت و خدا دادانی و سیاحان امصار طریقت و اسرار عرفانی و سائر رهروان طریق انیق نقشبندیه و مجددیه و تمامی منسلکان سلسلهٔ عالیة قادریه و سهروردیه و چشتیه مژده میرساند که کتاب مستطاب کامل النصاب مطبوع اولی الالباب مقبول اهل فهوم اعنی مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحر العلوم بنام ایزد که بحر ذخاریست ساحل ناپیدا و شجر جاوید بهاریست اصلها ثابت و فرعها فی السماء و چندان علمای شریعت معتبر دارد که کملائی طریقت نظر الله خیر ناظم الله در قائل

مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پهلوی

من فیضان شیخ المشائخ قدوة السالکین زبدة العارفين سلطان الاولیاء
اشرف الاصفیاء حضرت مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی قدس سره
السامی از اعظم اولیاء زمان و قطب اقطاب احیان خود بوده و صد کرامات
از آنحضرت بظهور رسیده می گویند که ولادت با سعادت مولانا در بلخ
بوده است در ششم ربیع الاول سنه اربع و ستمائته (۶۰۴) به خدمت آن

۱ - ایا باسم نامی حضرت مولانا جلال الدین رومی

۲ - مشاره بنام لطیف مولانا عبدالعلی محمد شارح مثنوی شریف

۳ - اشاره باسم فاضل احمد مولوی عبدالرب خلف مولوی عبدالعلی (رح).

۴ - مولوی عبدالحکیم خلف مولوی عبدالرب (رح)

حضرت از پنج سالگی باز صور روحانی و اشکال غیبی یعنی سفره ملائک و بره جن و خواص انس که مستوران قباب عزت اند ظاهر می شده اند متمثل می گشتند بخط مولانا بهاء الدین ولد مولانا روم نوشته یافته اند که مولانا رومی در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه با چندی از کودکان بر بام خانه ما سیر می کردند یکی از آن کودکان بادیگری گفته باشد که بیا تا ازین بام جهیم مولانا گفته این نوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود و اگر در جان شما قوتی هست بیائید تا سوی آسمان پریم و در آن حالت از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد بر آوردند بعد از لحظه رنگ وی دیگرگون شده و جسمش متغیر گشته باز آمد گفت آن ساعت که با شما سخن می گفتم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما برگرفتند و به گرد آسمانها گردانیدند و عجائب ملکوت را به من نمودند و چون آواز فریاد و فغان برآمد باز به این جایگاه فرود آوردند و گویند که دران سن در هر سه چهار روز یکبار افطار می کردند وفات قدس الله سره وقت غروب شمش خامس جمادی الاخری سنه ۱۶۷۲ اثنین و سبعین و ستمائه است . کتاب مثنوی شریف اعجازی از مولویست مادام که الهام ربانی و واردات رحمانی از حجب غیب رونماید این غوامضات و مشکلات بجز قوت باطن اهل باطن نکشاید و بخفیات آن رسیدن و بر مخفیات آن مطلع شدن بغیر شرح مطالب خیلی از محالات است و بدون تشریح مآرب بسیاری از مشکلات فاما این شرح مثنوی برای حل معضلات آن وافی و کشف مغلفات آن کافی مشحون از نکات بدیعه علوم غریبه و مملو از آیات قرآنی و احادیث صحیحه و قصص عجیبه شاهد مضامین را محلی بحلای لم یطمئنن انس قبلهم و لا جان و سلمای فحواشیش موشح بوشائح لم یدرکهن ذهن من الاذهان زهی تالیفی که مطلوب مطلب متن بافضل تاویلات متواتره منقوله کرسی نشین ظهور فرموده و فهی تصنیفی که مقصود مقتدر اشعار باسرار باکمل توجهات رشیکه معقوله بمنصه شهود جلوه گر نموده از تصنیف منیف و ترصیف شریف امام همام تحریر قمقام نجبه احبار اعصر نجبه اذکیای دهر عظیم اجله علماء عریف اعزه فضلاء مخزن شرائف تصوف معدن لطائف تعرف مولانا بالفضل و الکمال اولانا حضرت ملک العلماء بحرالعلوم ابوالعیاش عبدالعلی محمذن الکهنوی علیه رحمة الله القوی حضرت مولانا کتب عدسیه از والد ماجد خود خوانده به عمر هفده سالگی از تحصیل علوم ظاهری فراغت نموده برخی از زمان جامع علوم معقول و منقول حاوی فروع و اصول گردیده و بر کملائی زمان و اتراب

و اقتران تفوق گزیده واز مولانا تصنیفات بسیار و تالیفات بی شمار منجمله آن در معقولات شرح سلم و حاشیه بر حاشیه میر زاهد جلالی و حاشیه میر زاهد رساله و حاشیه بر میرزاهد شرح مواقف قدیمه و جدیده و حاشیه بر شرح هدایت‌الْحکمت و در علم اصول فقه شرح مسلم الثبوت و تکمله شرح تحریر الاصول این همام از مولانا نظام الدین قدس سره شرح فارسی منار الانوار و رساله ارکان اربعه در فقه و این شرح مثنوی مولوی معنوی که کتابیست مبسوط در علم تصوف که دال بر تبحر علم رحمه الله است و نیز دیگر رسائل رقم فرموده اذاعت و اشاعت علم نموده مولانا قدس سره می فرمود که در عالم رویا بروحانیت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه ملاقی شدم و وی برای تعلیم و ارشاد طریقت فرمود و دست وا گرفته در عقد بیعت خود درآورد. پس من مرید خاص اویم و به واسطه آن به رسول خدا صلعم در سلسله انتساب بیعتم می رسم و هرکس را که درین سلسله بعقد بیعت می گرفت شجره بهمین یک واسطه می نوشت و نیز در دیگر سلاسل از والد بزرگوار خودم تربیت گرفتم. مولانا مرید خود به کثرت نکرده زیاد از معدودی چند نموده در ماه رجب سنه ۱۲۲۵ هجری نبوی رحلت فرمائی دار البقا شدند و از دار فنا به خانه عقبی رفتند از آنجا که بوالا حوصلگی و بلند پایگی مطیع منشی نولکشور لکهنو یوماً فیوماً کتب دینیّه پر ملل و نحل سیما اسلامیه کثر هم الله فی البریه شائع می شود و اکثر نایاب و عزى الوجود بطبع در رسیدند و میرسند همیدون بسبب کثرت خواستگاری خواستگاران و بنا بر طلبگار طلبگاران این شرح نفیس در ماه جنوری ۱۸۷۷ ع مطابق ماه ذی الحجه ۱۲۹۳ هـ این شاهد رعنا کسوت انطباع در برکشیده و از حلیه اختتام آراسته گردیده الحمد لله که مطبوعه بار دوم را نقش مراد بکرسی نشست و قابل دید اهل نظر گشت. اگر جای سوی و خطائی دریابند چشم که بعین عنایت معاف فرمایند و انگشت نمائی بدنامی نه نمایند.

که هیچ کس بشر خالی از خطا نبود و اگر تمتعی بردارند بدعای خیر یاد آرند

و هو علی کل شیء قدیر وبالا جاتر جدیر

قطعه تاریخ از نتایج طبع منشی اشرف علی متخلص به اشرف

عالمی از نقل دل شد مشتری

گفت هاتف شرح افصح مثنوی

هـ ۱۲۹۳

طبع شد چون این کتاب مستطاب

کرد اشرف فکر بهر سال او

ارتحال پرفسور مختار الدین احمد در علیگره

پژوهشگر نامی فارسی ، استاد ممتاز زبان و ادب عربی ، منتقد سرشناس زبان و ادب اردو، پرفسور مختار الدین احمد در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۰م در علی گر در ۸۶ سالگی داعی اجل را لبیک گفت. استاد فقید تمام همّ خود را به کارهای پژوهشی ، ادبی و علمی وقف نموده بود. در نسخه شناسی و غالب شناسی در شبه قاره معروفیت تام داشت. در یک زمان بحدّی به ادب عربی و فارسی خدماتی انجام می داد که به او لقب «تنویر عرب و توقیر عجم» داده بودند که برایش زینده بود. مختار الدین احمد در ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴م در دهکده استانوان بخش نالنده ، استان متحده شمالی (اُترپردیش کنونی) متولد گردید. در حین تحصیلات دبیرستان بزبان های اردو، فارسی ، عربی و حتی انگلیسی آشنایی کافی بدست آورد. در ۱۹۴۹ موفق به اخذ دانشنامه کارشناسی ارشد بزبان و ادب عربی از دانشگاه علیگر گردید. از طرف رئیس دانشگاه وقت دکتر ذاکر حسین به سمت مسئول نسخه های خطی کتابخانه لتن (Litton) منصوب گشت. از این موقعیت استفاده نموده وی در نسخه شناسی تبحر کامل بدست آورد. وی در دوره مدیریت مجله دانشگاه علیگر ویژه نامه غالب تدوین کرد که در غالب شناسی اهمیت فراوانی دارد. ایشان پایان نامه دوره دکتراي خود را برهنمایی پرفسور گیب در دانشگاه آکسفورد انگلستان با موفقیت گذراند و تمام مدت خدمت را در دانشگاه اسلامی علیگر آغاز نموده و در ۱۹۹۴ به عنوان استاد و رئیس گروه عربی به افتخار بازنشستگی نائل آمد. دکتر مختار الدین احمد پژوهشگر کثیرالآثاری بوده و فهرست آثار و مقالات وی با عنوان « مختار نامه» در

دویست صفحه منتشر گردیده است. آخرین کتاب که درباره او در ژوئن ۲۰۱۰م در لاهور منتشر گردیده « مشفق خواجه کـ خطوط مختار الدین احمد کـ نام » (نامه های مشفق خواجه به نام مختار الدین احمد) است و تیکه این کتاب در علیگره بدستش رسید، ایشان ابراز داشت که این آخرین آرزوی من بود که برآورده شد. باید متذکر گشت که مشفق خواجه مرحوم که مدتی قبل در کراچی بدرود حیات گفت از پژوهشگران برجسته زبان و ادب و در حدود یک ربع قرن با انجمن ترقی اردو پاکستان که بنیانگذار آن مولوی عبدالحق بابای اردو بود، همکاری نزدیک داشت.

چند مقاله دکتر مختار الدین احمد در فصلنامه دانش طی بیست و یک سال اخیر منتشر گردیده اما استاد فقید برای یک ربع قرن یکی از خوانندگان صدیق فصلنامه علمی پژوهشی « دانش» بوده اند. ارتحال چنین شخصیت علمی را به اعضای خانواده مرحوم، همکاران، شاگردان و دوستانان فقید سعید تسلیت عرض می کنیم .

مدیر فصلنامه دانش

کتابهای تازه

۱ - اردو و فارسی افسانه، تجزیاتی و تقابلی مقاله (اردو) تألیف دکتر محمد کیومرثی، استادیار گروه اردو دانشگاه تهران، ناشر شعبه اردو دانشگاه شاه عبداللطیف خیرپور پاکستان، ۲۰۱۰، بها ۴۰۰ روپیه در پاکستان، شش هزار تومان در ایران.

کتاب بایشگفتار های مولف و رئیس گروه اردو دانشگاه شاه عبداللطیف دکتر محمد یوسف خشک آغاز و دارای سه باب است. باب اول آغاز و ارتقای داستان کوتاه اردو در قرن بیستم، باب دوم آغاز و ارتقا داستان کوتاه فارسی در قرن بیستم، باب سوم مطالعه تطبیقی داستان کوتاه اردو و فارسی و به داستان کوتاه های جمال زاده، هدایت، صادق چوبک، ابراهیم گلستان و بزرگ علوی اشارت گردیده.

۲ - اسلام اپنی نگاه مین (اردو) اسلام از دیدگاه ما

تألیف ساجیکومراتا - ویلیام سی چیتیک (به انگلیسی) ترجمه محمد سهیل عمر، ناشر: اکادمی اقبال پاکستان، ۲۰۰۹م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۶۰۰ روپیه، ۶۳۳ص،

مولفان کتاب استادان مطالعات ادیان در دانشگاه دولتی نیویورک اولی ژاپنی الاصل و دومی امریکایی است. اما هر دو دانش آموخته دکترای زبان و ادب فارسی از دانشگاه تهران می باشند. پس از پیشگفتار و معرفی موضوع بخش اول عنوانش اسلام است که باب اول ارکان دین و باب دوم پیکر تاریخی اسلام است. بخش دوم با عنوان ایمان شامل ابوابی، سوم توحید، چهارم نبوت، پنجم آخرت، ششم افکار اسلامی، بخش سوم احسان عنوان دارد شامل باب هفتم اساسهای قرآنی احسان، باب هشتم مظاهر تاریخی احسان، بخش چهارم تاریخ و تصور تاریخ، باب نهم تاریخ و تعبیر، باب دهم موقعیت کنونی. در آخر کتاب فرهنگ مختصر، اسماء الحسنی و حواشی و تعلیقات و فهرست اعلام کوتاهی درج شده.

۳ - چکیده مقالات همایش بین المللی ایران فرهنگی و جهانی شدن

۱۳۸۸ با مقدمه دکتر علی اشرف نظری دبیر همایش، ناشر موسسه مطالعات ملی تهران، ۲۷۰ص.

همایش ایران فرهنگی و جهانی شدن موسسه مطالعات فرهنگی که در دی ماه ۱۳۸۸ ش در تهران برگزار شده بود، چکیده مقالات را اخیراً منتشر نموده است. در این مجموعه چکیده های همایش، بالغ بر ۱۲۰ چکیده از ایران و کشورهای مختلف شامل در حدود یک دوجین چکیده از پاکستان درج گردیده، اما متأسفانه از طرف برگزارکنندگان ترتیباتی اتخاذ نگردید که حتی چند نفر از مقاله نویسان به همایش رسماً دعوت و در همایش شرکت نمایند. بهتر بود مثل ۱۳۸۷ حداقل ۴، ۵ نفر از مقاله نویسان استاد و مروج فارسی پاکستان که نه فقط چکیده، بلکه مقاله های مبسوطی هم روی موضوع منتخب ارسال داشته بودند از طرف دبیر خانه همایش دعوت به شرکت و ارایه مقاله در همایش می شدند. موضوعات چکیده مقاله شامل دین، فرهنگ و هویت، میراث مشترک فرهنگی هنری و تمدنی، سیاست، زبان فارسی می باشند. امیدواریم که در آینده نزدیک موسسه مطالعات فرهنگی متن مقاله های ارایه شده را نیز بصورت جامعی تدوین و منتشر و به ارایه دهندگان آن ارسال خواهد کرد و در تدارک همایش بین المللی ۱۳۸۹ باحزم و احتیاط بیشتری رفتار خواهد شد.

۴ - دیوان یکتا خوشابی (غزلیات، مثنوی گلدسته حسن و مثنوی هیر و

رانجها) احمدیار خان یکتا خوشابی (م ۱۱۴۷ هـ / ۱۷۳۴م) تصحیح و مقدمه دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر نجم الرشید، دکتر محمد صابر، ناشر: دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب - لاهور ۳۰۱ ص، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۴۰۰ روپیه.

سه نفر عضو هیات علمی گروه فارسی دانشکده خاور شناسی در این کوشش دسته جمعی دیوان یکتا خوشابی را احیاء نمودند. چنانکه در پیشگفتار اشارت شده راهنمای ایشان در این کار استادان ارشد و دستیارشان همکاران دیگر در گروه بودند که نحوی از انحا در این امر معاونت کردند. در این مجموعه ۲۶۶ غزل و دو مثنوی یکتا با سه ضمیمه

گردآوری شده است. در حین حیات استاد دکتر محمد باقر توسط « پنجابی ادبی اکادمی» در احیای ادب فارسی به سلک نگارش در آمده در پنجاب کوششهایی مجدانه صورت می گرفت. اگر چنانچه معلمان کنونی گروه فارسی دانشگاه پنجاب به ابتکار خود به کارهای پژوهشی ادب فارسی پنجاب دنبال نموده به نشر آن همّت گمارند، از عهده دینی معنوی بیرون خواهند آمد.

۵ - زیب اللغات : فرهنگ اردو - فارسی تألیف دکتر زیب النساء علی خان و دکتر علی بیات اعضای هیئت علمی گروه زبان اردو ، دانشکده زبانها و ادبیات خارجی ، دانشگاه تهران. ناشر: سید صادق حسین اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی قم ایران ، شمارگان ۶۰۰ نسخه مجلد، ۷۷۶ص ، قیمت در سال انتشار بیست هزار تومان .

مولفان محترم باسالها پژوهش باعنوان «تحلیل و بررسی واژگان اردو به فارسی» توانسته اند که این فرهنگ مفصل اردو - فارسی را تألیف نمایند. چنانکه می دانیم در دهه ۱۳۳۰ ش دانشگاه تهران اولین فرهنگ اردو - فارسی تألیف دکتر شهریار نقوی استاد وقت زبان اردو در دانشکده ادبیات را چاپ و منتشر کرده بود. باگذشت در حدود نیم قرن وتوسعه دامنه آموزش و تدریس اردو در دانشگاه تهران نیاز به فرهنگ نسبتاً مشروح تر کاملاً محسوس بود و ناشر محترم هم باداشتن آشنایی کافی بزبان اردو و شبه قاره نتیجه زحمات مولفان را در اسرع وقت نشر و در اختیار محافل پژوهش به دو زبان اردو و فارسی در سراسر جهان گذاشته است . نظر به دقتی که در تدوین و چاپ این فرهنگ از طرف همه دست اندرکاران به عمل آمده ، امیدواریم استقبال شایسته ای از طرف علاقه مندان اردو شناس فارسی دان صورت می پذیرد.

۶ - فتوح الحرمین : تصویر نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، مولف محیی الدین لاری شاعر و عارف قرن دهم هجری، به اهتمام دکتر کریم نجفی برزگر، ناشر مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو ۱۳۸۸ ش.

این مجموعه شعری مذهب، مصور و مطلقاً روی کاغذ اعلای گلاسه به مناسبت سمینار بین المللی «حج: نماد وحدت جهانی» برگزار شده در ۱۸ و ۱۹ مهر ۱۳۸۸ منتشر گردیده. درباره سراینده در مقدمه چنین آمده است: «دوران جوانی این شاعر در دربار یعقوب بیگ آق قویونلو (۸۹۶ - ۸۸۳ هجری) گذشته است. وی تا دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی حیات داشته و پس از سفر حج سفری نیز به هندوستان کرد و در احمد آباد کتاب سفرنامه خود را به سلطان گجرات مظفر بن محمود شاه تقدیم نموده. درباره نسخه خطی هم چنین می خوانیم: «از ویژگیهای نسخه این است که با خط نستعلیق خوش کتابت شده و دارای ۱۸ تصویر رنگی از حرمین شریفین و دیگر مقامات و اماکن مذهبی و حاوی ۷۵ ورق است. با نشر چنین مجموعه حایز اهمیت معنوی، خدمت بزرگی به پیشبرد میراث مشترک فرهنگی انجام گردیده است.»

۷- قصه مشایخ (فارسی)

تألیف خواجه محمد زاهد اتکی، مرتب نذر صابری، ناشر مجلس نوادرات علمیه، اتک (پنجاب پاکستان) قطع کوچک، شمارگان دویست نسخه، ۱۹ + ۶۱ ص.

با دو دیباچه مرتب بمناسبت طبع اول و دوم به اردو، اصل متن رساله در ۴۸ صفحه آمده و در آخر فهرست اعلام مشترک درج شده. چاپ رساله های فارسی که به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های شهرستانها و شهرکها موجود است مظهر ابقای علاقه مندی تحصیل کرده های منطقه به حفظ میراث مشترک فرهنگی می باشد. این تذکره مشایخ شاخه ای از سلسله نقشبندیه مجددیه سعدیه معصومیه، می باشد.

۸- لطائف اشرفی و مکتوبات اشرفی از حیث مآخذ تاریخ هند عهد

وسطی (فارسی) انتخاب و تحقیق متن و تحشیه دکتر سید وحید اشرف، ناشر: مخدوم سید اشرف جهانگیر اکادمی بروده - گجرات (هند)، ۲۰۱۰ م، بها ۳۰۰ روپیه، شمارگان ۲۵۰ نسخه.

بخش نخست این جلد بدون مقدمه و پیشگفتار از مکتوب بیست و دوم آغاز و به مکتوب چهل و هفتم با فهرس متعدد (صص ۱ - ۱۹۵) بخش دوم نیز بر لطائفی از لطیفه شماره شش تا پنجاه و هفتم (صص ۱۹۶ - ۳۱۰) مشتمل است. در ده صفحه آخر نیز شمه ای از احوال صوفیه شبه قاره آمده است. پژوهشگر محترم استاد متقاعد دانشگاه مدراس که از اخلاف عارف نامی سید اشرف جهانگیر می باشند، مطالعات وسیعی در آثار و مکتوبات اشرف جهانگیر در دهه های گذشته نیز انجام داده اند. توفیق بیش از پیش مولف محترم را از درگاه احدیت خواستاریم.

۹ - مابعد الطبیعه و روایت : Metaphysics And Tradition (انگلیسی)
تألیف دکتر شهزاد قیصر ، ناشر اکادمی اقبال پاکستان، لاهور ۲۰۰۹ م ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، بها ۲۰۰ روپیه ، ۲۱۶ ص.

کتاب به پیشگفتار مولف و مقدمه دکتر م معروف آغاز می شود. مقاله اول مقایسه افکار اقبال و خواجه غلام فرید درباره بشر و خدا ، در پی آن . دو مقاله جدا در باب ماوراءالطبیعه خواجه غلام فرید و چند مقاله پیرامون موضوعاتی نظیر کسوف روایت هندو ، روایت و دمکراسی ، روایت و نوع بشر ، ارتقاء پذیری در حال تبدل ، ماوراءالطبیعه اسلامی در زمینه زیبایی و سایر موضوعات می باشند. انتساب جالب کتاب به این مفهوم است « کسانی که باسواد نیستند اما پرچمدار روایت شفاهی می باشند که نمایانگر دانش ، حکمت و توحید پرستی بوده » در کتابنامه مشخصات بالغ بر یکصد کتاب آمده که بیشتر چاپ ایالات متحده، اروپا و شبه قاره بزبان انگلیسی می باشند.

۱۰ - مجموعه مقالات ششمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی تهران به کوشش دکتر عباس علی وفایی، دبیر همایش و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، ناشر: میراثبان ، تهران، ۱۳۸۸ ، ۱۱۰۰ ص، شمارگان ۵۰۰ نسخه.

شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باهمکاری مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی ، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در تاریخ ۲۵ و ۲۶ دیماه ۱۳۸۷، ششمین اجلاس مجمع

بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی برگزار کرد که در آن صدها معلم و مروجان زبان و ادب فارسی از دهها کشور جهان شرف حضور داشتند و این مجمع از یک دهه پیش مرتباً هر دو سال یک دفعه برگزار می گردد. خوشبختانه به ظاهر اولین دفعه است که مجموعه مقالات ششمین مجمع تقریباً در کمتر از یک سال چاپ و در اختیار شرکت کنندگان قرار گرفت. در مجموعه حاضر در حدود ۸۵ مقاله از پژوهشگران ایرانی و خارجی گرد آمده است که برخی از آن ها ارتباط مستقیم باوضع و موقعیت زبان و ادب فارسی در کشورهای مختلف جهان نظیر روسیه ، ویتنام، قزاقستان و پاکستان دارد. موضوع دومی که مورد تحلیل و تجزیه محققان شرق و غرب قرار گرفته نفوذ استادان زبان و ادب فارسی در ادبیات سایر زبانها نظیر عربی ، بنگالی و پشتو می باشد. ارزش علمی و پژوهشی برگزاری چنین همایشهای علمی بدون نشر مجموعه مقالات آن در اسرع وقت میسر نیست. توفیق گردانندگان شورای گسترش و مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی را در برنامه های مشابه آینده مجمع بین المللی از درگاه احدیت خواستاریم.

۱۱ - مقالات عباسی (مجموعه مقالات بزبان اردو درباره ادب فارسی) مولف دکتر سید حسن عباس عضو گروه فارسی دانشگاه هندوی بنارس هند، ۲۰۰۹م ، شمارگان ۴۰۰ نسخه ، ناشر مرکز تحقیقات اردو و فارسی گوپال پور باقر گنج بیسون بهار ، ۲۲۳ص ، بها ۱۵۰ روپیه .
کتاب با پیشگفتار مولف، سه معارفه به قلم پرفسور حنیف نقوی ، پرفسور شریف حسین قاسمی و دکتر عارف نوشاهی آغاز و آنگاه ۱۶ مقاله که برخی از آن ها در مجله های مختلف قبلاً منتشر گردیده باشد گرد آوری و بزبان اردو ارایه شده است. در خور تذکر است که در بعضی از موضوع اطلاعات تازه در اختیار خوانندگان گذاشته شده.

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - جناب آقای حق نواز خان فارسی شناس ساکن پیرزئی به راه سامان بخشی انگ در نامهٔ مشروح محبت آمیزی ابراز داشته اند:

« بعد ادای سلام مراتب احترام و محبت و تشکر.

مقالهٔ خانم پرفسور دکتر صفری بانو شگفته « بازتاب علوم بلاغی در تفسیر کشف زمخشری » را مطالعه کردم . مقاله نگار به حوالهٔ زمخشری گوید که « پیغمبر اکرم فرمود که خانه هایتان را با خواندن قرآن روشن کنید. ما باید در اذهان داشته باشیم که فقط تلاوت اینقدر موثر نیست: روی آن عمل هم لازم است و برای عمل باید از مفهوم و هدف بخوبی آگاه شویم و این آگاهی بدون اطلاعات کافی و وافی از علوم بلاغی ممکن نیست ». یکی از ویژگیهای تفسیر این حقیقت است که او قبل از دیگر مفسران درین کتاب به مباحث بلاغت پرداخته است و ثانیاً به وسیلهٔ اسرار بلاغت و دقایق معنوی اعجاز قرآن را به اثبات رسانده است.

خانم شهناز بیگی بروجنی در مقالهٔ « پنج رودک : زادگاه رودکی سمرقندی» اطلاعات بیش قیمت را گردآورده است ولی باید ذکر کرد که در نشریهٔ ماهانهٔ روسیهٔ شوروی طلوع (اردو- انگلیسی) ۳۰ / ۳۵ سال قبل

اطلاعات مذکوره را خوانده بودم و اولین بار بود که آگاه شده بودم که رودکی کور مادر زاد نبوده است.

همین طور مقاله خانم دکتر رشیده حسن را خواندم و بر معلومات خود افزودم. فردوسی یگانه شاعر فارسیست که از قلم توانای خود عجم را زنده کرده بود.

خانم لیلی عبدی خجسته در مقاله خود میزان محبوبیت علامه اقبال با توجه به گلچین های اشعار چاپ شده در طول ۸۰ سال گذشته بررسی کرده است. مقاله نگار می گوید که پیام مشرق محبوب ترین مجموعه شعری اقبال در ایران است. دلیل آن هم دو بیتی های درج شده در آن می باشد.

غزلی که در ذیل مندرج است، به پنج شاعر به قرار ذیل منسوب است = ۱ - شیخ محمد علی حزین لاهیجی، ۲ - طاهرای کاشانی، ۳ - طاهره اصفهانی، ۴ - طاهره قزوینی، ۵ - ملا باقر صحبت لاری:

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره، رو به رو	شرح دهم غم ترا نکته به نکته، مو به مو
ساقی باقی از وفا باده بده سبو سبو	مطرب خوش نوائی را تازه به تازه کو به کو
از پی دیدن رخت همچو صبا افتاده ام	خانه به خانه، در به در کوچه به کوچه کو به کو
وردهان تنگ تو عارض عنبرین خلت	غنچه به غنچه، گل به گل، لاله به لاله، بو به بو
می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام	دجله به دجله، یم به یم، چشمه به چشمه، جو به جو
ابرو و چشم و خال تو صید نموده مرغ دل	طبع به طبع، دل به دل، مهر به مهر، خو به خو
مهر ترا دل حزین بافته با قماش جان	رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار، مو به مو
در دل خویش «طاهر» گشت و نجست جز ترا	صفحه به صفحه، لا به لا، پرده به پرده، تو به تو

علامه اقبال غزل بالا را به عنوان « نوای طاهره » در جاوید نامه اقتباس کرده است لیکن درین اقتباس بیت های شماره ۲، ۴ و ۶ افتاده است (کلیات اقبال فارسی - اقبال اکادمی - لاهور - ص ۵۹۳) آیا کسی هست که به طور قطع و یقین بگوید که غزل بالا اثر کیست ؟

باسپاس جهت ابراز نظر درباره مطالب منتشر شده در شماره ۹۹ فصلنامه، محدودیت صفحات هر بخش اجازه نمی دهد که نامه ها را به طور کامل منعکس کنیم. وجود علاقه مندان زبان و ادب فارسی در نقاط دور و نزدیک کشور مثل جنابعالی موجب خوشوقتی است زیرا میراث مشترکات فرهنگی کشورهای منطقه بخصوص ایران و پاکستان به نحو احسن در زبان و ادب فارسی هزار و صد سال اخیر حفظ و نگهداری می گردد.

۲ - خانم دکتر نکته فاطمه مربی زبان فارسی کالج دولتی ممتاز لکهنو (هند) نوشته اند:

« نسخه ای از شماره ۹۸ مجله دانش را دریافت کردم. از لطف و عنایت جنابعالی بسیار متشکر و سپاسگزار هستم . تمام مقاله های ارزنده تحقیقی و علمی این مجله مورد استفاده قرار می گیرند. امیدوارم که در آینده هم همین گونه لطف می فرمائید.»

از فارسی نویسان پژوهشگر کشورهای منطقه که در سالهای اخیر وارد صحنه پژوهش گردیده اند ما تشویق می کنیم که مقالات علمی تدوین و ارسال بدارند. خود شما هم می توانید متناوباً از این فرصت استفاده نمائید. در دو دهه اخیر ما همکاران عیدیه ای از لکهنو داشته ایم که هم اکنون نیز همکاری خود را ادامه می دهند.

۳ - خانم دکتر عصمت درانی مربی گروه فارسی دانشگاه اسلامیه بهاولپور طی نامه ای ابراز نظر کردند:

« تشکر فراوان که شماره ۹۸ فصلنامه دانش ارسال فرمودید. این شماره هم مقاله های تحقیقی و ادبی عالی دارد. « فردوسی و زبان فارسی» از دکتر سید محمد اکرم اکرام ، « تاثیر نهج البلاغه بر مثنوی معنوی» از دکتر مهدی حسینی شایسته تحسین است . مقاله دکتر مهدی توسلی «داستان سرایی در دوره تیموریان» هم خوب بود. دقت شما در گزینش مطالب هرچه خوب تر کاملاً مشهود است. بدیهی است که این گونه کارها بدون تحمل زحمت نمی شود انجام داد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان خدمات جلیله انجام می دهد و از سعی این اداره کارهای علمی که میراث مشترک ایران و پاکستان است از دست برد زمانه حفظ می شود و توسعه می یابد. توفیقات بیشتری برای همه تان از خدای بزرگ و متعال مسئلت می نمایم.»

با تشکر اخیراً مساعی شما در ترویج دانش فرهنگ و ادب فارسی از طریق ترجمه و نشر آن در نشریه معتبری مشهود گردیده که در خور تمجید است، بهمین سبب آموزش و تعلیم گردیده: کسب کمال کن که عزیز جهان شوی.

۴ - آقای بشیر سیتایی، کارشناسی ارشد در ادب فارسی و سندهی از دادو (سند) ابراز عنایت کرده نگاشته اند:

«پس از سلام و آداب، یک نسخه از شماره ۹۸ مجله دانش دریافت شد از لطف و التفات جناب عالی خیلی ممنون هستم.

همه مطالب دانش را پسندیدم. امیدوارم که در آینده نیز از ارسال مجله دریغ نداشته باشید. در ویژه ایران شناسی و ایران گرایی مقالات بسیار مفید و پُرارزش گرد آمده است خصوصاً ایران گرایی در شعر مشروطیت ایران از خانم امبر یاسمین و نقش برخی کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی از سید مرتضی موسوی با زحمت نوشته شده و جان مجله است. در شعر فارسی امروز شبه قاره شعر سخنوران پخته کلام گرد آمده است. این مجله پُرارزش فارسی است که برای زبان و ادب فارسی در نظارت جناب عالی خدمات شایان انجام می دهد و بهمت و کوشش جناب عالی سروقت به همه خوانندگان می رسد» .

نظر سنجی های صادقانه خوانندگان علاقه مند به میراث ادبی و فرهنگی در حفظ سطح مندرجات فصلنامه در دوره های بعدی تاثیر به سزایی دارد. با داشتن تحصیلات کارشناسی حقوق ادامه تحصیل در رشته های ادبی فارسی و سندهی نشانگر علاقه استوارتان به معنویات ارزشهای انسانی است که بهترین مظاهر آن فقط در شعر و ادب متجلی است .

۵ - آقای شکور علی انور معلم دبیرستان نمونه دولت فدرال از گلگت مرقوم نموده اند:

«آخرین شماره فصلنامه دانش را بحسب معمول به آب و تاب علمی و معنوی دریافت داشتیم. امتنان بی کران و تشکر عاجزانه بجا آوردم! بنده ناچیز شماره های دانش را از ۷۲ - ۷۳ تا شماره آخر محفوظ نگهداشته ام. در فهرستهای کتبخانه خود داشته از جمله مقالات اینها مستفید می شوم و از معلومات پُر مغز و معانی خوشه چینی می کرده و در تالیفات خود محولات گرفتم آنچه افکار علمی و عرفانی فیاضانه در فصلنامه دانش نمودار است.

خواهش دارم شما یاران علم پروری حسب معمول فصلنامه دانش خواهید فرستاد من همه حال شکر گزاری شما خواهم کرد».

باسپاس از علاقه فراوان شما به فصلنامه و محتویات گونه گونه آن. گاه گاهی از سروده های خود هم ارسال می نمائید که موجب مزید تشکر است.

۶- آقای صدر حسین میرزا سیفی فارسیگوی عزیز از حیدرآباد نوشته اند (ترجمه):

« دو قطعه شعری درجوف ایفاد می شود. درخواست می نمایم که کتابهایی به شرح زیر از انتشارات مرکز برایم ارسال فرموده، موجبات امتنانم را فراهم فرمایند»

از یک قطعه شعر در همین شماره استفاده کرده ایم. سه عنوان کتاب که خواسته بودید فقط یک کتاب را در حدود دو دهه پیش مرکز منتشر کرده بود که سالها ست نایاب است. دو کتاب هم از انتشارات سایر ناشرین می باشند. شما که اغلب می کوشید که مطالبی به نظم و نثر فارسی تهیه کنید نامه ها را به فارسی بنویسید در یکی دو سال راه می افتید این گوی و این میدان.

۷- خانم مسرت واجد، استادیار گروه فارسی دانشگاه اسلامیه از بهاولپور مرقوم داشته اند:

«امیدوارم که حضرت عالی و همکاران در مرکز تحقیقات همه خوب و سرحال باشند! از طرف شما همیشه مجله خوب و جالب و قابل مطالعه دریافت می نمایم. این خوشبختی ما است که از مجله ای به این خوبی برخوردار می شویم! مجله آخرین هم خوب بود و همه مقاله های این شماره خوب و جالب بودند و اطلاعاتی خوبی می دارند. گویا که مجله دانش باغ و همه نگارش های این، گل ها هستند که خوشبوی آنها ذهن و فکر ما را معطر می سازد. همه نویسندگان را تبریک می گویم!»

به ظاهر اولین دفعه هست که در ضمن ارسال مقاله اعلام وصول شماره تازه هم کرده اید. برخی از همکاران در سطوح مختلف آموزشی کشور در این زمینه کوتاه می آیند در حالیکه وظیفه اخلاقی کلیه گیرندگان است که در اسرع وقت از وصول شماره تازه فصلنامه ما را با خبر سازند. اگر از چشم بصیرت ببینیم ما در واقع اعلام سلامتی خودمان را در ضمن اعلام وصول می کنیم! پس به قول شاعر این فرصت « مفت توست »! مطمئناً ما از نوشتارهای علمی پژوهشی به موضوعات ابتکار آمیز استقبال می نمایم. هر مقاله ای که از تصویب شورای علمی می گذرد بدون تردید در فصلنامه جایش باز می شود.

همچنین بابراز مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران:

تبریز: دکتر محمد باقر بناء شریفیان رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز.
تهران: دکتر امید مجد رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، آقای محمد سالار معاون امور بین الملل مجمع جهانی اهل بیت، دکتر قاسم صافی استاد دانشگاه، آقای اکبر ایرانی رئیس مرکز پژوهشی میراث مکتوب، دکتر نرگس جابری نسب.
رشت (گیلان): آقای دکتر فرهاد مشایخی رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه گیلان.
زاهدان: خانم دکتر مریم خلیلی جهان تیغ، رئیس مرکز مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان

بنگلادش:

پرفسور دکتر کلثوم ابوالبشر استاد فارسی و اردو دانشگاه داکا، پرفسور دکتر محمد نور الهدی استاد گروه زبانها، دانشگاه راجشاهی.

پاکستان

اسلام آباد: آقای افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملی
اتک: آقای نذر صابری کتابخانه مقبول عام.
جهنگ: آقای دکتر سلطان الطاف علی
فیصل آباد: رئیس کالج رحمان .
کوئته: دکتر سید روح الله نقوی ، دکتر علی کمیل قزلباش .
لاهور: دکتر معین نظامی استاد دانشگاه پنجاب، دکتر ظهور الدین احمد

هند:

حیدرآباد (هند): دکتر اس آشکور

چکیده مطالب
به انگلیسی

*Abstracts of contents
In English*

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Mirza Ghazi Baig Tarkhan Weqari: Introduction of his *Divan*'s manuscript and its selection.

Prof .Nazeer Ahmed

Tr. Dr. Syed Hasan Abbas

Mirza Ghazi Baig Tarkhan has a multidimensional personality. Although he died at the young age of 25 he had various civil and military responsibilities during Jahangir's rule and he was a versatile Persian Poet as well. Prof. Nazeer Ahmed (D. 2008 AD) a great Scholar had introduced Weqari in an article and availing the manuscript of his divan preserved in Reza Library - Rampur, he had given a good selection, which may for the first time being published by a Persian language Research Journal. Jahangir has praised Weqari in his autobiography. Our contributor from University of Banaras has translated it into Persian for us and we appreciate his effort. We shall encourage young scholars from South Asia, particularly those who have studied at seats of higher learnings in Iran, to make positive contribution in the field of translation . As we are aware that prominent Persian teachers of Sub-Continent's Universities in 19th and 20th Centuries had mostly completed their studies in England, Europe or at home . They used to write in English, Urdu or other languages. Literary Circles shall be benefiting, if selected writings of high standard are made available to them in Persian.

2 – Distinctions of the Sub-Continent in Persian Language and Literature.

Dr. Arif Naushahi

The history of Persian writings and Works date back more than One thousand years and its geographical purview spreads from Balkan to Bengal. The land of Bengal where *Qand-e-Parsi* used to reach, today is one of the three countries in the Sub-Continent Bangladesh, Pakistan and India. This region has been a hub of Persian Literature's sway for 1000 Years. Its output not only quantitatively have exceeded to Persian knowing lands Iran, Ottomani, and Transoxiana but qualitatively also it has excelled. The Sub-Continent has some distinctions which include:

- Production of Persian Works and books,
- Innovations of literary, linguistic and poetic styles,
- Recognition of scholarly heritage and its preservation and publication.

Detail of each one of them can be extracted from, literary histories, *tazkera* of Poets, Catalogues of Persian manuscripts and Catalogues of published books. In this write-up we shall be referring only a few of them.

3 – Tajul Maather: First history book of the Sub-Continent in Persian.

Dr. Mohammed Mehdi Tavassoli

Tajul Maather is considered first Persian history of the Sub-Continent written by Sadruddin Mohammed bin Hasan Nizami on the behest of Founder of Slave dynasty Qutbuddin Aibak in 606 A.H. Importance is

attached to this work for events recorded about Slave period of Delhi and survey of Social problems of that period . It also marks beginning of history writing in Persian in India . In this article importance of this work has been discussed in the light of history books compiled after it who have treated it as a model and also a source . The prevalent conditions of the North Sub- Continent have also made its contents noteworthy. It also pinpoints contribution of Iranian writers in furtherance of Persian history writing in the Sub-Continent.

4 – Lubab-ul-Albab of Mohammed Aufi: First Tazkera of Persian Poets.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

First Tazkera of Persian Poets in Persian Language Lubab-ul-Albab which was authored by Mohammed Aufi was born at Bukhara , a descendent of Abdur Rehman bin Auf, written in present day Pakistan , in 7h Century A.H. The writer has discussed about 370 poets preceding to himself and contemporaries in two volumes. Information provided by Aufi regarding few of above poets is exclusive. Prof. Edward Brown has published this Tazkera in collaboration with prominent Iranian Scholar Mohemmed Qazvini after editing , and adding Foreword and annotations etc in 1903 and 1906 at Leiden (Holland) yet another work of Aufi - Jawame ul Hekayat - also caught attention of Orientalists and scholars who have published its many editions in Europe and Iran. Prof. Saeed Nafici has served the cause of Persian tazkera by bringing yet another

edition in Tehran adding his own annotations in addition to Brown & Qazvinis. This *Tazkera* tops the list of those discussed in detail by Dr. Ali Reza Naqavi in his research work *Tazkera Navici Farsi* in Indo-Pakistan. *Lubab-ul-Albab* has a distinct place in various Persian Works produced in the Sub-Continent for the first time in many fields.

5 – Cultural affinities among neighbouring countries with Persian heritage.

Dr. Nusrat Jahan Khattak

Persian language is an important tool in extension of Iranian Culture . This language where ever it penetrated has influenced the local languages and captured the hearts of the people . The attraction and performance of these influences were to the extent that those people , used to welcome it with open heart. Above influences can be noticed in the region bordering to Iran like Sub-Continent, Afghanistan, Central Asia, Turkey, Armenia, Georgia and Azarbaijan. An effort has been made to survey Cultural affinities in the region having Persian heritage in this write –up.

6 – Cultural commonalities in the region of Persian language and literature.

Dr. Shafaqat Jehan

In formulation of civilization and culture of any nation the role of its language can not be ignored. But when we speak about Persian language, it has not only played a role in formulation of Iran’s civilization and culture . But it has also influenced civilization and

culture of the whole region and beyond it. It happened when Iran's borders were spread from Egypt and Asia Minor to China's great wall and its influence felt from Central Asia to Bengal. Persian is not only sweetest language but its literature manifest all walks of human life. In this write up a survey has been done to gauge the impact of Persian language and literature in various cultures of the region.

7 – Nine late writers of Quarterly DANESH: Their Life and Works at a glance.

Syed Murtaza Moosvi

The Editorial Board of the Quarterly "DANESH" when about Nine months before, decided to bring about 100th Issue - its Silver Jubilee Number – as special issue, it had invited the interested writers to contribute articles on three major themes like Sub-Continent's innovations in Persian literature, Cultural affinities between Iran and the Sub-Continent's countries and life and works of some selected late writers of DANESH. Their names were announced in preceding issues No 97 + 98 and also conveyed through letters. We had expected contributions from their contemporaries, colleagues and Persian knowing acquaintances to write separate write ups regarding each one of them . As no individual article on above mentioned personalities have been received the Editor has introduced all of them briefly in one article as follows:

1 – Dr. Mohammed Riaz (D.1994) 2 – Dr. Kulsoom Fatema Syed (D 2001) 3 – Dr. Mohammad Zafar Khan

(D.2005) 4 – Dr.Mohammed Kaleem Sehsarami (D.2006) 5 – Dr. Syed Jaafer Shaheedi (D.2007), 6 – Prof.Dr. Nazeer Ahmed (D 2008) 7 – Dr. Gul Hasan Laghari (D 2008) 8 – Dr. Agha Yameen Khan (D. 2008) 8 – Dr. Shamsuddin Ahmed (D. 2008) Naturally one article shall not contain the details but effort has been made to introduce each of them to our readers specially hailing from new generation.

8 – Mirza Abdul Qadir Bedil from viewpoint of Iranian Critics.

Dr. Syed Ahsan-uz.Zafar

Mirza Bedil is considered one of the three major representatives of Indian Style of Poetry. *Tazkera* writers of Iran and Sub-Continent origin have expressed positive or negative opinions during last two centuries which have briefly been referred to at the outset. But contemporary critics like Malikush Shoara Bahar, Dr. Safa , Ali Dashti, Dr. Jalal Matini, Hasan Hosaini and from three various works of Dr. Shafiee Kadkani and others have been widely quoted. Presently Bedil's poetry is mostly being appreciated in poetic circles of Iran.

9 - Naurooz and praise of Spring in Persian Poetry of Iran and the Sub- Continent.

Syed Murtaza Moosvi

Naurooz and praise of Spring has caught attention of Persian Poets both panegyrics and ode composers during past centuries in Iran and the Sub- Continent. In this study the topics pertaining to *Naurooz* (advent of

new year) New spring, and Spring season dealt in the Persian poetry by poets of above two lands, have been quoted and appraised. Couplets on above topics from classical poets like Ferdausi, Farrukhi, Minuchehri, Senaie, Attar, Nasir Khusrau, Abol Faraj Rooni, Masood Saad Salman, Amir Hasan Dehlavi, Hafiz Shirazi and Zaheeruddin Babur have been quoted. Specimen given from poets of recent past centuries include from Mohsen Tatavi, Sanaat Shikarpuri, Munawwar Lahori and Ghulam Mohammed Leghari. From contemporaries selected verses have been discussed from Adeb Peshawari, Asghar Ali Roohi, Zafar Ali Khan, Raza Ali Wahshat, Abdul Majeed Salik, Jigar Kazmi Peshawari, Allama Mohammed Iqbal and many others from the Sub-Continent. The study concludes by quoting verses composed by Ustad Saeed Nafisi, which contain moral counsel as well.

10 – Reflection of Iran’s Culture in poetry of Allama Iqbal.

Dr. Ali Kumail Qezelbash

Iran is a land of Culture and Art . In various periods the proud people have defended their Culture and arts and not hesitated in offering sacrifices. Even today Iran enjoys rich legacy of Culture, arts and literature. Ferdausi says: Arts has only been with Iranians . We clearly note that not only Sub-Continent’s Persian literature but other language’s literature have been under influence of Iranian literature and culture . In Iqbal’s poetry as well we come across to these peculiarities in very strong terms.

11– Gnosticist Madmen (frame of Gnostic personality of madman in *Musibatnameh* of Attar) A Study.

Dr. Ali Mohammed Moazzani &
Sabikeh Isfandyar

One of the Centric personalities in Gnostic works is the personality of madman, which some time, are also named as “**Wise madmen**”. Attar as a poet, who defends Gnostic place of madmen, has widely referred to mad persons in his works particularly in *Musibatnameh* in various tales, which revolve around personality of madman. This article aims at to contradict the idea of “wise madmen” and place of madmen is interpreted like those walking on the path of righteousness at least in *Mathnavi Musibatnameh*. Their madness is termed as Gnostic right seeking and the only difference between madmen and complete men remain in their effort to attach themselves to Allah. Attar highlights the peculiarities of “**Salikan**” in *divanagan* and stresses two peculiarities namely minuswisdom and minus heart of madman, are 38th and 39th places of “**tariqat**” in *Musibatnameh* and **Salik** shall not acquire the place of spirit and annihilation. An effort has been made in this write-up to analyse the performance of mad personality in Attar’s *Mathnavi* and also defence of Attar from madman’s love heights and provide proof to the effect that madman is not in place of wiseman but much higher than that, who is ascending to the heights, which only comes next to complete men.

12 – Some Figures of Speech in Ghazals of Hafiz Shirazi.

Masarrat Wajed

Hafiz Shirazi, most prominent Persian lyricist had exalted thoughts expressed in artistic form. He has extensively made use of many kinds of figures of speech in his *ghazals*. In this write up some selected figures of speech have been discussed, which have widely been availed by the poet like *Radul Matla*, *Tard wa Aks*, *Radul Qafia*, *Radul Ijz Illassadr*, *Radus Sadr Ilal Ijz*, some kinds of *Tajnees* i.e. *meraata un Nazeer*, *laf wa nashr*, *Sanat –e- Tazaad*, *Talmeeh*, *aanat*, *zooqafeeyateen*, *molamma* and *Tazmeen* etc .

13 - A comparative study of Rabia Quzdari and Parveen Aitesami's Poetry.

Syeda Faleeha Zehra Kazmi

The Subcontinent was introduced to Persian Poetry in the 4th century through Rabia Bint-e-Ka'ab – a resident of Quzdar, Baluchistan. She is highly praised for her meaningful but subtle expression which leaves high impact on the reader. On the other hand Parveen Aitesami is a brilliant star in the Galaxy of Modern Persian Poetry. Her verses have a unique blend of simplicity and resolute fearlessness with a pure feminism. True feminism, respect for knowledge, in-depth analysis of denouncing of worldly life and futuristic perspective are the aspects which both share, despite the fact that they belong to altogether different eras.

14 – Combination of together use (hamayand) in Persian language and some languages of the South Asia.

Sorayya Panahi

In this write up the extent of Persian language currency outside Iran's borders, the subject of Persian speakers and the foreign origin learners of the language and problems of teaching and translation have been discussed. Usually one of the tools in learning of the language and translation is consulting dictionaries. Compounded vocabularies like together use in various languages have equivalents in other languages. In teaching and translation collocations containing such combinations are useful. The collocation referred to in this article is a kind of learner's dictionary consisting of vocabularies of together use and a proposal to compile it.

15 – Lahore as the Centre of Persian Language and Literature.

Anjum Tahira

Lahore has been the literary and cultural hub of Pakistan for centuries - home to magnificent poets, writers and scholars. Today, it is one of the developed and prosperous cities of Pakistan.

For 900 years, Lahore has been home to both Hindus and Muslims. Poetry and Prose writing in the Persian language in the Sub-Continent began in fifth century A.H. Mahmud Ghaznavi's invasions in this part of Sub-Continent played the role of bridge between Iran and India's literary interactions. Some Iranian poets used to come along with Mahmud and

their works reflect these journeys. When Punjab became part of the Ghaznavi reign, these bonds were further strengthened with the help of the saints. (Hazrat Ali Hajviry, Shah Hussain Zanjani, Shah Abdul Jalil, etc). Lahore soon became the breeding ground for Persian literature. Many poetic works in Persian can easily be found that speak of Lahore's natural exquisiteness from various perspective. An investigative brief describes beginning and development of Persian literature in a city with a thousand years past to its credit.

Syed Murtaza Moosvi

DANESH

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: *Ali Agha Nouri*

Editor: *Syed Murtaza Moosvi*



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)

« درویشی »

روزه خلد برین خلوت درویشان است
مایه محشمی خدمت درویشان است
کنج عزلت که طلسمات عجایب دارد
فتح آن در نظر رحمت درویشان است
قصر فردوس که رضوانش مدبر بانی رفیت
منظری احسن نهبت درویشان است
آنچه زر میشود از پر تو آن قلب سیاه
کیما میت که وصحت درویشان است
آنگه پیش بخت داج کبیر خورشید
کبریا میت که در حمت درویشان است
دولتی را که نباشد غم از آسب زل
بی تکلف بشود دولت درویشان است
خسروان قبله حاجات جهانند ولی
بیش بندگی حضرت درویشان است
روی مقصود که شانان بدعای بطلینند
منظرش آینه طلعت درویشان است
از کران تا بکران لشکر ظلم است ولی
از ازل تا بید فرصت درویشان است
ای تو اگر مفروش این همه سخت که ترا
سوز و کف همت درویشان است
کنج قارون که فرو میشود از مهر همنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است
حافظ از آب حیات ازلی میخوای
بغض خاک و خلوت درویشان است
من غلام نظر آصف عهدم کورا
صورت خواجگی میرت درویشان است

خط: سعید شمس انصاری

غزل حافظ به خط آقای سعید شمس انصاری ،

خوشنویس ممتاز

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

*Quarterly Research Journal
of the*

**IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD**

**SPRING 2010
(SERIAL No. 100)**

**A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**